با چشمای خیس از اشکِ شوق به مرده ارزوهام پشت لامبورگینی سفید نگاه میکردم..همیشه آرزو میکردم که یه همچین آقایی داشته باشم، خدایا شکرت*_*

با سرعت داشت میومد طرفم...دماغمو کشیدم بالا که از صداش چند تا رهگذر با قیافه جمع شده بهم نگاه کردن...محل ندادم و نگاهمو دوباره دوختم به مرده ارزوهام...این چرا داره میاد تو حلقه من!!...گریه ام بند اومد و با قیافه ای که شبیه علامت تعجب شده بود نگاهش کردم:«حاجی اشتباه داری میای!!»

نزدیک تر شد...نه مثع اینکه واقعا قصد داره جونمو بخوره، بگیره*

با ترس گفتم:«تورو خدا نیا، اصن به من نیومده مرده ارزوها داشته باشم»

«..جلوتر اومد:« نیا دیگه

جلو تر...با قیافه سکته ای گفتم:«قول میدم دیگه دست تو دماغم نکنم»

نویسنده:zahra_s

جلو تر...با گریه ادامه دادم:«باشه...دیگه گیگیلی ام در نمیارم..نیا
«جونه ننت

«):جلو تر:«دیگه نمیمالمش زیر مبل

«!جلو ترر:«راه نداره؟

«!!جلوتر:«مثه اینکه نداره

...ثانیه های اخر

«|:انا لله و انا الیه راجعون»

***

با درده بدی که تو ستون فقراتم پیچید چشمامو باز کردم..یه نگاه به خودم انداختم ..طبق معمول، خوابامم مثل آدمیزاد نیست

به زور از جام بلند شدم و ملافه رو که دور گردنم پیچیده بود کندم، پیش به سوی یه روزِ میمونی دیگههه

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.

مواد زائد کنار چشمم رو پاکیدم و راه افتادم سمت دراور«یادش بخیر بچه که بودم نن جون میگفت شیطون شبا میاد کنار چشممون جیش میکنه:/ منم همیشع فکر میکردم مگه جا قحطه که شیطون میاد کنار چشم ما کارشو میکنه:/»

نوچ نوچ نوچ...دماغم چرا باد کرده؟؟

یکم اینور اونورش کردم و وقتی دیدم از هر زاویه ای نگاش می کنم شبیه خرتوم فیله ،بیخیال شدم و بعد از شونه زدن موهام رفتم پایین..

بین راه با حسرت به نرده ها نگاه کردم...همیشه دلم میخواست مثلِ این رمانا از روی نرده خر غلت بزنم بیام پایین ولی متاسفانه عین سگ میترسیدم، والا، همه که نباید نترس باشن.

راه افتادم سمت اشپز خونه..مامان و بابا پشت میز نشسته بودن صبحونه می خوردن .. گاهیم ریز ریز حرف می زدن..

اولین قانون برای شروع کردن یک روز خوب..با انرژی سلام کردن...من نمی گماااا ..علم میگه..با توجه کردن به اولین اصل شروع یک روزه خوب با تمام توان جیغ زدمِ:«سلام..صبحتون پر از شادی..به همراه یک اردار راحت بدونِ سر خر»

نشستم کنار بابا..

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

مامانم داشت چایی شیرین میخورد که با جیغ من چایی پرید تو گلوش..بین سرفه هاش گفت:«بهزاد این دخترِ رو جمع کن تا «جمعش نکردم

لبامو دادم بیرون:«همچین میگه دختره انگار بچه بقال سر کوچم..مامان چرا باور نمیکنی که من دخترتممم؟؟؟چرا این حقیقت «تلخ....منظورم شیرین و نمی پذیریییی؟

خودت داری میگی تلخ دیگه..با منم بحث نکن صبحونتو کوفت - کن

با مظلومیت گفتم :«اخرِ یه کاری میکنید که برم یه جایی تا چند «وقت نبینینم

شونه هاشو بالا انداخت:«راه باز جاده دراز..هر جا می خوای «بری برو ولی مطمعن باش اونام تحمل اخلاقتو ندارن

...

داشتم برا خودم لقمه میگرفتم که بابا محکم کوبید پشت کمرم..طوری که لقمه از دستم افتاد تو بشقاب.. تو همون حالت،با «قیافه جمع شده, برگشتم بهش نگاه کردم و با بدبختی گفتم:«جانم؟

بابا:«ولی چه دعای خوبی کردی بابا جان..این یبوست پدر مارو «در اورده

رو به مامان ادامه داد:خانوم پاشو یه چی بده بخوریم راش وا «شه...دیرم شده باید برم دنبال یه لقمه نون حلال

zahra_s:ه

رو به من یه پشت چشم نازک کرد و گفت:«من و الگوت قرار بده
«دخترم..همیشه عین سگ کار کن و دنبال نون حلال باش

سرمو تند تند تکون دادم و دستم به نشانه سوگند خوردن اوردم
«بالا..با لحن محکم گفتم:«عین سگ...نون حلال..اوکی اوکی

لبخند پر افتخاری زد و رفت از اشپز خونه بیرون...مامان برگشت
«سمت من و با خباثت گفت:«هوی

:با دهن پر در حالی که لقمه بعدیم رو میگرفتم جواب دادم

جانم؟-

نمیدونی چه دارویی واسه رفع یبوست خوبه؟-

با همون لپای باد کرده چشمامو درشت کردم براش و گفتم:«من کی
«!یبوست داشتم که دفعه دومم باشه؟

آقای مهربون خانم خوش اخلاق
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

بلند شد ظرف پنیر و کره رو از جلوم برداشت..همونطوری هم غر میزد:«تا موقعی که پوشکت میکردم ..هر روز یا یبوست بودی یا اسهال..از وقتی خودت یاد گرفتی..افتادی رو روال..»

به به، طبع شعر مامانمو...در یخچال و باز کرد و ظرفارو گذاشت داخلش..در همون حال هم ادامه داد:«والا من اگه شانس میداشتم دخترم دکتر میشد نه عکاس که هی چیلیک چیلیک از در و دیوار عکس بگیره»

لقمم و بزور قورت دادم و بدون توجه به غر غرای مامان با مظلومیت گفتم:«گشنمه»

با حرص برگشت در یخچال و کوبید که یخچال یه موج مکزیکی زد و پشت بندش درش دوباره باز شد...نیشم رو برا مامان باز کردم که جیغ به نگاه پر حرصش اضافه شد:«مرگ منو بخوری سیر شی الهی»

نیشمو بیشتر باز کردم و از پشت میز بلند شدم ...همون طور که به سمت در خروج از اشپز خونه می رفتم با هیزی به سر تا پاش نگاه کردم و با لحن کش داری گفتم:«جووون..تو فقط عصبی شو»

داشت دمپاییشو در میاورد که در رفتم

نویسنده: zahra_s

صداش و شنیدم که با داد گفت:«یه اب به صورتت بزن دختره «پلشت

....

از سرویس اتاقم اومدم بیرونو با استینم اب صورتمو گرفتمدکه :صدای ضبط شدم از گوشیم بلند شد

هم اکنون موجودی ملعون..فاسد..منگل با کمی چربی اضافه به - نام دنیا در حال درخواست برقراری تماس با شماست..اگر مایل به هم صحبتی با این موجود نا شناخته هستید بپاسخید

از روی عسلی کنار تخت تک نفرم برداشتم..چپ چپ نگاش «کردم:«با دوسته من درست صحبت کن فلان شده

تماسو برقرار کردم که صداش پیچید تو گوشم:«میذاشتی دو قرن «!!بعد جواب میدادی پتیاره خانوم

عفت کلام داشته باش بوزینههه..خوبی گلم؟-

گشنمههههه..مامان در یخچالو قفل کرده-

باز شروع کردی چپاول و غارت کردن یخچال ننت خشدکتو - کشید رو سرت اره؟

«مظلوم گفت:«اره

حالا چیکار داشتی وقت گران بهامو گرفتی؟

آقای مهربون خانم خوش زبون
نویسنده: zahra_s

با ذوق گفت:«دیشب شقایق به طور کامل به دست من ساییده و مالیده شد»

«با دست کوبیدم تو صورتم:«خدا مرگم بده

ایشالله، و بلاخره قبول کرد که بهمون شیرینی ازدواجشو _ بده..امروز بعد کلاس رستوران دعوتیم

«نشستم رو تخت و با نیش باز گفتم:«من که رژیمم

_.....

|:پوکر فیس جواب دادم:«کاش قده چربیای تو بدنت ادب داشتی

دوربینمو به در خواست دنیا برداشتم تا از دو خفاش عاشق و همراهان عکس بگیرم تو رستوران.

!اخه تو رستوران جای این کاراست

بعد از گذروندن دو ساعت طاقت فرسا و تحمل کردن استاد راه افتادیم سمت رستوران

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نوشته

دور یه میز چهار ده نفره گنده نشستیم، خوبیش این بود که رستوران ماله دوست امیر شوهر شقایق بود وگرنه با این همه عر عری که ما میکردیم تا الان پرتمون کردن بودن بیرون.

داشتم با دوربینم ور میرفتم که گارسون اومد برا سفارش با لبخند به ما که بز فیس نگاهش میکردیم گفت:

چی میل دارین؟_

بعد از نیم ساعت که همه تبادل نظر کردیم جوجه سفارش دادیم

امیر و شقایق فیس تو فیس حرف میزدن، هر کسی مشغول یه کاری بود..منم که کلا نقش بز و ایفا میکردم.

دنیا زد تو کمرم:

پاشو تا وقتی چند تا عکس بگیر ازمون_

پاشدم جیغ زدم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

همگی دَرِتونو بذارین.. میخوام عکس بگیرم، امیر یکم فاصله _ بگیر از شقایق تو حلقش نباشی، دنیا چربیاتو پشت شقایق قایم کن، شما اقا..دستتو از تو شلوار دوستت درار خجالت بکش، خانوم مقنعت و بکش جلو عکسای ما اسلامیه

:..اول وایستادم خوب بخندن بعد یه عکس قشنگ گرفتم ازشون

خب اقایون خانوما، بپرید رو میز صندلیا هر کی نقش حیوون _ ..مختص خودشو ایفا کنه عالیه

بچه ها داشتن میرفتن رو میز که سنگینی نگاهی رو احساس کردم..سرم رو برگردوندم که متوجه یه گوریل شدم که چند میز اونور تر نشسته بود و با ژست خاصی داشت نگاهم میکرد، ماشالله چه گندست

بی اراده زل زدم تو چشماش که از این فاصله هم میدرخشید و تیله های مشکیه داخلش تو اونجات نفوذ میکرد(منظورم قلبه) از جاش

zahra_s:نویسنده

بلند شد و بدونه اینکه نگاهشو از چشمام بگیره اومد سمتم..اخمی کردمو رومو برگردوندم

دنیا_بگیر دیگه

لنز دوربین و به چشمم چسبوندم....چیلیک

:با نیش باز دوربین و پایین اوردمو گفتم

...جون چه قشنـ_

با احساس لرزیدن زمین زیر پام حرفم قط شد و نیشم بسته..تو اخرین لحظه دیدم که بچه ها عین عن از روی میز ریختن پایین و بعد برخورد جسم سختی باهام که باعث شد پرت شم رو زمین، :محل به دردی که تو باسنم پیچیده بود ندادم و شروع کردم

زلزلههههههه...بسم الله الرحمن الرحیم.. من هنوز جووونم من _ نمیخوام بمیرم من هنوز ارزو دارمممم..زلزلههههههه

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

فکم درد گرفت دهنمو بستم، یه چیزی رو سینم سنگینی میکرد..خیلیم سنگینی میکرد، چشمامو با کنجکاوی باز کردم نگاهم به چشمای درشت شده ای خورد که زل زل نگام میکرد.....:

آقای مهربون خانم خوش زبون

|:چیه؟_

آوای خیس

زلزله تموم شد_

:صدای کلفتش باعث شد به خودم بیام نه حرفش، جیغ زدم تو رو من چه غلطی میکنی؟_

:اخماش رفت تو هم

جیغ نزن در گوشه من_

بعد با یه حرکت از روی من بلند شد..دستمو تکیه گا بدنم کردم و اومدم بلند شم که..نگاهم به دوربینم افتاد که دل و جیگرش هر کدوم یه طرف افتاده بود

نویسنده:zahra_s

یه نگاه به پسره که حالا ایستاده بود..یه نگاه به بچه ها که احتمالا در حال در رفتن بودن و حالا همشونو منو نگاه میکردن..و دوباره نگاهم و معطوف دوربینم کردم..

کم کم لبام از هم وا شد و یهو:

دوربیننمممممم_..

با سرعت سرمو به سمت اون گوریل کثیف چرخوندم..پاشدم با دو رفتم سمته پسره که بین راه توسط دنیا گرفته شدم..

دنیا_اروم باششش

جیغ زدم:

دنیا ولم کن بذار برم خشدکشو پرچم کنم..ولم کنننن..همین _ گوریل مسبب این اتفاقات شومه، راه میره زلزله میشه، خاک تو سر وزن کم کن..از این دنیا یاد بگیر داره لاغر میکنه

پسره بدونه اینکه تغییری تو حالتش بده دست به سینه با یه لبخند موزی نگاهم میکرد، دلم میخواست پارش کنم که اینقد خونسرد نباشه

آوای خیس
zahra_s.o

[27.10.19 05:36]

:شونه ای بالا انداخت و با همون لبخند گفت

حالام که چیزی نشده یدونه بهترشو برات میخرم عزیزم_

خودمو به زور از دنیا جدا کردم، جلوش ایستادم..باید سرمو بالا می گرفتم تا ببینمش، این احتمالا باباش تیرک برقه، ننش گوریل، والا، از ترکیب دو تا انسان که یه همچین موجودی به وجود نمیاد

سعی کردم فکرمو از اینکه گوریل و تیرک برق چجوری با هم رابطه زناشویی برقرار میکنن دور کنم

:با تخسی گفتم

...اولا که عزیزت عمته..بعدشم_

وسط حرفم پرید و با نیش باز که ردیف دندونای سفیدشو نشون :میداد گفت

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

شباهت زیادی به عمم داری_

/: _من

:ادامه دادم

همین الان میریم خسارتی که زدی رو جبران میکنی_

آوای خیس

:لبخندش وسعت پیدا کرد

بله بانو، حتما_

نیشتم میبندی_

:صدای دوست امیر و از کنارمون شنیدیم

چی شده علی؟_

:به وز وزای دنیا و شقاشق گوش ندادم و گفتم

نویسنده: zahra_s

هیچی یه چیزی خورده الان داره پس میاره_

نمیدونم چرا ولی پسره با دهن باز و چشمای درشت شده نگاهم کرد..علی هم که میخندید عین اسکلا، انگار نه انگار بهش توهین کردم.

"علی" بهش میاد..یکم بعد با تشر گفت:

تو میدونی داری راجب کی حرف میزنی؟_

رو به دنیا شقایق با جیغ گفتم:

اه نمودید..ولم کنید گمشید بیرون پیش بقیه دیگه_

بعد برگشتم سمتش:

بله؟ چیزی گفتی؟_

صدای خنده بلنده گوریله فصا رو پر کرد.

آقای مهربون خانم خوشگلزبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

بین خنده هاش گفت:

شهاب ولش کن_

اومد سمت منو کارتی سمتم گرفت:

این کارت منه، هر وقت، وقت داشتی بیا بریم برات بخرم خانوم _ کوچولو

و در مقابل چشمای مبهوت من لبخندی زد و رفت...به من گفت کوچولو؟

با صدای عصبی شهاب به خودم اومدم و کارت و تو جیب بغل کولم چبوندم:

این گستاخیت ممکن بود سرتو به باد بده دختر خانوم_

دنیا کلافه گفت:

اووه بابا توام_

بعد لحنش رنگ کنجکاوی گرفت و ادامه داد

آقای مرموز خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

کیه این مگه؟_

:شهاب یه جمله گفت

پولش از پارو بالا میره، کله گندست_

دنیا و شقایق تا فیها خالدون مرده رو کشیدن بیرون ازش، من از کله حرفاش فهمیدم که چند تا کارخونه داره که البته خودش اداره نمیکنه و خودش در حال حاظر مدیر یه شرکت تبلیغاتی نام داره

:با چشمای گشاد گفتم

همین گوریله؟_

:با خنده گفت

درست صحبت کن، اره_

نویسنده: zahra_s

:شقایق گفت

اینکه بیشتر از ۳۰..۳۱ بهش نمیخورد_

چیزی به اسم ارث به گوشت خورده؟_

[27.10.19 05:36]

:با صدای زنگ گوشیم ازشون دور شدم و از رستوران بیرون زدم

.مامان. مامان. مامان_

:تا آبروم نرفته سریع دکمه اتصال و زدم

جونم مامان؟_

:صدای نگرانش تو گوشم پیچید

دختر ورپریده، چشم سفید، پدر سـ.....استغفرالله_

:چی شده_

آقای مربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

چیزی نشده..فقط یه زلزله ۴ ریشتری زمینو لرزونده، ولی _
دختر من از اونجایی که از سیبزمینی هم بی رگ تره یه زنگ به مادرش نزده ببینه حالش چطوره

/:مامان_

یامان، هیکل بزرگ کردی اندازه گوگولی پسر ۸ ماهه نجمه _
خانوم مغز نداری

:با دهن باز گفتم

گوگولیههههه پسر نجمه خانوم؟ مامان چیز بهتری نبود مثال بزنی؟_

مثلا چی؟_

مثلا دماغش، انگشت کوچیکش، از همه جا گوگولیش؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس

نویسنده: zahra_s

من زنگ نزدم با تو در مورد گوگولیه پسر نجمه خانوم بحث کنم_ زنگ زدم ببینم من بچه بزرگ کردم یا سیبزمینی؟..

صدای قهقه ای که از کنارم بلند شد باعث شد جیغ خفه ای بکشم و تو جام بپرم ..در نتیجه گوشیم از دستم بیوفته

با دهن باز به گوشیم که هر تیکش به یه سمت پرت شده بود نگاه کردم..هنوز مغزم در حال کنکاش موقعیت بود که صدای آشنایی گفت:

فکر کنم خرجم زیاد شد_

چرخیدم سمتش..با حرص بهش که توی ماشین مدل بالایی که حتی اسمش رو هم نمیدونستم نشسته بود و عینک مارکش که صورتش و مزین کرده بود نگاه کردم..

دستمو مشت کردم و فشار دادم:

الان مشتاقم که نسل گوریلا منقرض بشه_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانمم خوش زبون

لبخندش گنده تر شد:

چیزی نشده که..چرا قرمز کردی خانومِ خوش زبون؟_

رنگم به کبودی میزد، مطمعن بودم الان کف دستام از فشار ناخونم سوراخ شده.

لب پایینشو بیرون دادو شونه ای بالا انداخت که نگاهم روی عضلات برجستش که تکیه به پنجره داده بودن افتاد..گوریل واقعا مناسبته:

علی_برای تو که بد نشد، یه گوشی هم طلبکار شدی ازم

همشو از حلقت میکشم بیرون_

با خنده گفت:

افتخار بزرگیه که دست بانوی زیبا و خوش زبونی مثل شما _ حلقه منو مزین کنه

zahra_s:نویسنده

_اختیار دارید، از وجناتتون پیداست که کی خوش زبون آقای..

_وقتی خواستی زنگ بزنی فامیلمو از روی کارتم بخون..

صاف نشستو تکیشو از در ماشین گرفت بی توجه به من استارت زد و بعد سرشو به سمتم برگردوند:

_منتظر تماست هستم خوش زبون..راستی وقتی گوشی جدید گرفتم برات حتما حواست به بلند گوش باشه موقع مکالمه..

گاز داد و از جلوی چشمای گشاد شدم محو شد..مرتیکه قرمساق، عن، بی ادب..بی شخصیت

صدای داد شقایق از فکر بیرونم اورد:

_میخوای تا شب کنار خیابون وایسی ماریا؟

سریع سیم کارتو معموریمو از بین جنازه موبایل بیچارم برداشتم و رفتم سمتش:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

چخه چخه..آرام باش_

آقای مهربون خانم خوش زبون

کلید و توی در انداختمو در و باز کردم

داشتم کفشامو در میاوردم که صدای جیغ مامان باعث شد دست پاچه بشم و با باسن روی زمین بیوفتم:

آوای خیس

دختره چشم سفید، چرا گوشی رو رو من قط میکنی ها؟برا من گوشی خاموش میکنی؟الان میام باباتو تو حلقت میکنم_

با دهن باز به مامان که به زور بابا وایساده بود نگاه کردم، بابا همینطور که بازوهای مامانو نگر داشته بود گفت:

خانوم به نظرم تلفن و بکن تو حلقش، هم از من کوچیک تره هم باعث میشه به من بیشتر برسی_

مامان برگشت سمتشو چشماشو باریک کرد:

نویسنده: zahra_s

مامان_الان منظورت اینه که من به تو نمیرسم؟

:بابا شونه ای بالا انداخت

نه والا، تلفن شده شوهر دومت..همین دیشب هر چی میگم خانوم_ بیا من بدونه تو خوابم نمیبره

:صداشو نازک کرد و ادای مامان درآورد

بهزاد جان یه کوچولو صبر کن عزیزم نازی جون داره آدرس _ آرایشگاه فلانو میده

با دیدن قیافه مامان خندم و قورت دادم.. از همینجا حرارتی که از :بدنش تولید میشد و حس میکردم..بابا با حرص ادامه داد

ای در اون ارایشگاها رو گل بگیرن ایشالله..کم مونده شب جمعه _ هاتم با تلفن و نازی جون بگذرونی

بحث داشت ناموسی میشد..تو این موقعیتا بابا چشاشو میبست و حرف میزد ولی بعد که به خودش میومد....دیگه کار از کار گذشته بودو مامان جارو به دست جلوش ایستاده بود

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای حس
zahra_s:نویسنده

آقای مهربون خانم خوش زبون

:از جام بلند شدم و مظلومانه گفتم

بابا جون من اینجام ها_

مامان نگام کرد، مایع گرمی رو که شلوارمو خیس میکرد و حس کردم..بابا که فهمیده بود باز خراب کرده از پشت مامان هی اشاره میزد که نرو

آوای خیس

ام..خب من برم بالا درس بخونم_

و سریع از جلو چشمای مامان و نگاه غمگین بابا گذشتم و پله هارو دو تا یکی رفتم بالا

خسته از جنجالا و ماجراهای امروز کولمو پرت کردم رو تختو مانتو و مقنعمو دراوردم.

باید یه زنگ بزنم به موسسه و خبر بگیرم

نویسنده: zahra_s

دستمو تو جیب مانتوم کردم که به معموری و سیم کارتم برخورد کرد..با یاد آوری گوشی و دوربینم که امروز دار فانی رو وداع گفتن با حرص مانتومو رو چوب لباسی انداختمو نشستم رو تخت

کارتشو از جیب کنار کولم برداشتم و نگاهش کردم..زیر لب زمزمه کردم:

شرکت تبلیغاتی اطلس_

علیسان شایان

اسمت تو حلق دنیا

رفتم پایین..مامان رو مبل نشسته بود و به بابا محل نمیداد بابا نزدیکش شدو اروم گفت:

زهرا بانو_

مامان پشت چشمی نازک کرد و ازش دور شد:

خوشم نمیاد ازت، گمشو_

آوای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

لبخندی زدمو تلفن و برداشتم

آقای مهربون خانم خوش زبون

....

شماره خانوم هاشمی مدیر موسسه رو از توی دفترچه پیدا کردمو بهش زنگ زدم.. بعد از چند بوق برداشت:

آوای خیس

سلام خانوم هاشمی..خوبین خوشید؟شوهرتون خوبن؟پسر بزرگتون همون خوشگله..خوبه؟ _

صدای گرفتش تو گوشی پیچید:

سلام عزیزم، همه خوبیم تو خوبی؟سری به ما نمیزنی...بچه ها بهانتو میگیرن _

ببخشید خانوم هاشمی..مورد حمله گوریلا قرار گرفتم..شما چرا صداتون گرفتست _

خنده بی حالی کرد و گفت:

نویسنده: zahra_s

از دست تو..هیچی دخترم_

مطمعنید خانوم هاشمی؟_

..چی بگم_

...چی شده عشقم؟ نکنه با علی آقا دعوا کردی _

آقای خیر اندیش فوت شده_

:..دهنم باز موند

منظورتون پشتیبان موسسه نیست که؟_

:پوفی کشید

دقیقا منظورم همونه_

آقای مهربون خانم خوش زبون

خدا بیامورزه..واقعا ناراحت شدم_

منم همین طور..تازه یه خبر بد دیگه هم هست..هیچ وصیت نامه ای به جا نذاشته که از موسسه همایت بشه...منتظریم ببینیم وارث هاش چیکار میکنن..امید وارم تامینمون کنن وگرنه...

ادامه نداد:..

آوای خیس

وگرنه؟!_

وگرنه موسسه بسته میشه_

عصبی گفتم:

اخه یعنه چی؟ینی هیچ راهی نیست؟_

چرا..ولی زمان میبره_..

نویسنده:zahra_s

چه راهی؟_

یه پشتیبان دیگه پیدا کنی. البته هنوز معلوم نیست شاید قبول _
کردن و هزینه هاشو تقبل کردن

خدا کنه_

:سعی کردم خبر مرگم انرژی انتقال بدم

راستی دیدین امروز زلزله شد؟_

:خندید

دختر تو چرا اینقد جالبی..زلزله شده تو خوشحالی؟_

نیشمو باز کردم

حال میده_

:تو دلم ادامه دادم

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

آره..اگه شکستن دوربین و گوشی نازنینمو در نظر نگیریم حال _ میده

چی بگم والا..بچه ها که از ترس میلرزیدن ..تا دو سه ساعت _ داخل محوطه بودن

بعد از یکم چرت گفتن با خانوم هاشمی قط کردمو بلافاصله شماره گوریله رو گرفتم

:بعد از سه بوق برداشت

بله؟_

:سعی کردم حرصمو مخفی کنم که البته زیادم موفق نبودم

.سلام_

سلام، بفرمایید امرتون؟_

آقای مهربون خانوم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

شناختید که ایشالله_

:صدای دخترونه ای ازون طرف خط اومد

علی نمیای؟ منتظرما_

..الان میام گلم_

:با مکثی ادامه داد

میتونم حدس بزنم..همون گربه وحشی صبح؟_

بعله، توام همون گوریله ای که فیتنس کار کرده..نه؟_

:خنده بلندی سر داد..زیر لب زمزمه کردم

بابا این بشر خله..بهش توهین میکنی میخنده_

:وقتی خندش تموم شد گفت

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

فردا ساعت ۴ بعد از ظهر تو شرکتم منتظرتم، دیر نکنی_

و بعد زرتی قط کرد

:گوشی رو پایین اوردم و به صفحش نگاه کردم.. اداشو دراوردم

دیر نکنی، خاک بر سر بی ادب..فرهنگ داشته باش این چه _
طرز برخورد با یه دختر اریاییه..مواد دفع شده بدنم تو اون خنده
های بی ریختت..به درک که خوشگل میخندی آدم باید درک و فهم
...داشته باشه کجا دهنشو باز کنه هاااار هاااار بخنده

بدون اینکه بفهمم صدامو انداخته بودم رو سرمو جیغ جیغ میکردم
..که یهو در باز شد و مامان بابا پریدن داخل

/:_من

:بابا با هیجان گفت

کیه؟کی رو بزنم؟_

نویسنده:zahra_s

:مامان زد تو صورتش

داشتی با خودت حرف میزدی؟خاک تو سرم بهزاد دخترمون خل_ شد

بابا_باید ببریمش پیش روان شناس.

اره حتما باید ببریم نشونش بدیم_

تحمل تخریب شخصیتی از طرف ننه بابات خیلی سخته-_- کلافه نگاهشون کردم که چشمام گرد شد، کم کم با فکر خبیثانه ای که به سرم زد لبام کش اومد

:مرموزانه گفتم

بابا..فک کنم هول شدی یادت رفته رژارو پاک کنی از رو لبت، _ نوچ نوچ نوچ..مامان رژت مالیده شده دور لبت

..وسط حرفاشون مکث کردن و به قیافه هم نگاه کردن

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra

منم با لبخند خبیثانه مخصوص خودم نگاهشون میکردم
بدونه حرف یا نگاهی رفتن بیرون از اتاق
منم گرفتم کپیدم

[27.10.19 05:36]

***
:دنیا با ذوق نگاهم کرد
خری اگه تورش نکنی..خیلی جذاب بود_

اره با اون هیکلش..مثل گوریل میمونه_

:از جام پاشدم و کولمو انداختم رو شونم..شقایق چپ چپ نگام کرد

بی سلیقه..من به امیر گفتم بره باشگاه یه ذره هیکلش فرم بگیره _
اونوقت تو یه همچین هلویی بهت چراغ سبز نشون میده بهش
میگی گوریل؟

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

تو امیر لاغره هر دو روز یه قرص جلو گیری میخوری وای به _
حال اینکه رو فرمم بیاد..بسم الله بسم الله

دنیا داشت قهوه میخورد که با این حرفم زد زیر خنده و همه قهوه
ها پاشیده شد رو صورت شقایق که با حرص به من زل زده
بود..شقایق جیغ زد:

ای گندت بزنن پتیاره ۵۰۰کیلویی، اه_

..با لبخند ازشون دور شدم

دقیقه بعد توی ایستگاه اتوبوس بودم..نگاهی به آدرس شرکت ۱۰
روی کارت انداختم و پوف پوف کنان سوار واحد شدم

..بعد از گذروندن مسافت نسبتا طولانیی..بلاخره رسیدم

... از پیرمردی که احتمالا سرایدار بود طبقه رو پرسیدم و

آقای مهربون خانم خوشگلبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

به سر در شرکت نگاه کردم:

خب..ببینم اقا گوریله کجا کار میکنه_

داخل که رفتم دهنم باز مونده..چه دیزاین قشنگی داشت..رو در و دیوار پر از پوسترای تبلیغاتی بود و ترکیب رنگ در و دیوار و وسایلش شکلاتی و کرم بود..

داشتم عین ندید پدیدا همه جارو دید میزدم که صدایی گفت:

بفرمایید خانوم در خدمتم_

دهنمو با دست بستمو لبخند ملیحو خانومانه ای زدم..برگشتم سمت پسره که از غذا قیافش شبیه ته دیگ ماکارونی بود..:

اوم..مدیریت کجاست؟_

نیششو باز کرد.. به شخص کرم لای دندونشو دیدم که شاکی بود ازین که چرا یالله نمیگه دهنشو باز میکنه..شاید مردم لخت باشن

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

بفرمایید من راهنماییتون می کنم_

از تو فانتزیام بیرون اومدم.. دنبالش راه افتادم و لبخندمو زورکی نگر داشتم

آقای مهربون خانم خوش زبون

به در چوبی و خوش رنگی اشاره کرد:

آوای خیس

اونجاست_

ممنون_

خواهش میکنم خوشگله کاری داشتی غلامتونم_

ابروهام پرید بالا..پسره پروعه قرمساق..اومد بره که سریع گفتم:

واستا واستا_

با ذوق برگشت سمتم:

نویسنده:zahra_s

جانم؟_

خیلی جدی زیپ کولمو باز کردمو خمیر دندونم که از تابستون پارسال تو کیفم مونده بود و تا الان کپک زده بودو گرفتم سمتش:

من غلامامم اصول بهداشتی رو رعایت میکنن_

با دهن باز نگام کرد و خمیر دندونو گرفت..ادامه دادم:

اینو بگیر..یادت باشه روزی سه وعده..میتونی بری_

بعدم با نیش باز رومو برگردوندم و رفتم سمت در

دو تقه زدم و وارد شدم..منشی نشسته بود داشت رژ میزد..رفتم جلو.

اینقد متمرکز رو کارش بود که نفهمید من وارد شدم..فکر شیطانی زد به کلم..کنار میزش ایستادم و با یه حرکت کوبوندم رو میز:

آقای مهربون خانم خوشگلون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

خانوم منشیییی؟_

بنده خدا هول شد رژ لبو کرد تو دماغش..به زور جلو خودم گرفته بودم که نخندم..با اخم گفتم:

من سه ساعته دارم صداتون میزنم ولی شما اینقدر حواستون به خودتونه که نفهمیدین من اینجا ایستادم و دارم خودمو پاره میکنم..این است مشتری مداری؟این است رسیدگی به ارباب رجوع؟من شکایت دارم خانوممم_

رژ و از تو دماغش کشید بیرون که بیشتر خندم گرفت..یه طرف بینیش شده بود رژ خالی..اونم سرخ

با تشر گفت:

چه خبرته خانوم..آروم اینجا خونه بابات نیس کولی بازی درمیاری بعدم تو کی باشی که بخوای از کار من ایراد بگیری؟_

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

خندم از یادم رفت

الان که یه کاری کردم علاوه بر سوراخ دماغت سوراخ نقاط ته _
تهانیتم سرخ بشه میفهمی من کیم

آقای مهربون خانم خوش زبون

اومد فش ناموسی بده که در اتاق باز شدو علیسان اومد
:بیرون..بدون توجه به من به منشیه توپید

...خانوم رسولی چه خبرتون_

آوای خیس

با دیدن صورتش حالت جدی صورتش رفت و زد زیر خنده، بین
:خنده هاش گفت

عینکتو برعکس زدی رسولی..دماغتو با لبت اشتباه گرفتی _
عزیزم

[27.10.19 05:36]

رسولی با حرص نگاهشو بین منو علی چرخوند که باعث شد توجه
:علیسان به من جلب شه

نویسنده: zahra_s

علی_واو، اومدی خوش زبون؟

چپ چپ نگاهش کردم:

نه، این روحمه... عادت داره خودشو زود تر به مقصد برسونه، _ جسمم سر کوچس هنوز

لبخندی زد و رو به رسولی گفت:

خانوم رسولی دو تا قهوه بیار اتاقم_

بعد به داخل اشاره کرد و ادامه داد:

بفرما داخل_

رسولی پاشد و همونطور که با دستمال کاغذی دماغشو تمیز میکرد از جلوی من رد سد و رفت تو اتاقکی که فکر کنم ابدار خونه بود

نگاهم دنبالش کرد و بعد برگشتم عین بز زل زدم به علی.

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra-s.ir

ابروهاشو انداخت بالا و گفت:

نمیخوای بیای داخل؟_

بدونه جواب راه افتادم.. از کنارش رد شدمو وارد اتاق شدم..به اتاقش نگاه نکردم که یه موقع کپ نکنم ضایع بازی درارم

نشستم رو مبل..در و بست و اومد رو به روم نشست

با لبخند زل زده بود بهم، منم بدونه هیچ حالتی نگاهش کردم..تازه داشتم به قیافش دقت میکردم، واقعا جذاب بود..ولی من به گوریلا چشم ندارم

اونقدر به هم نگاه کردیم تا تقه ای به در خورد و رسولی با سینی وارد شد

سینی رو گذاشت روی میزو صاف ایستاد..نیشمو باز کردمو گفتم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

ای بابا عزیزم دو دیقه اومدیم خودتو ببینیم همش تو اشپز خونه _
ای

با حرص نگاهم کرد..علی بلند زد زیر خنده و سرشو تکون داد،
بماند که چقدر با هیزی به دندونای سفید و ردیفش نگاه
:کردم..رسولی با صدای ضعیفی که ناشی از حرص بود گفت

کاری با من ندارید اقای شایان؟_

:علی همونطور که قهوه منو بهم میداد گفت

نه برو_

رفت بیرونو درو بست..قهوه رو گذاشتم رو میزو بلندشدم.. کولم
:رو روی شونم مرتب کردم

من پایینم، قهوتو خوردی بیا_

شونخ ای بالا انداخت و بیرون رفتم..داشتم از کنار رسولی رد
:میشدم که با صداش به سمتش برگشتم..پوزخندی زد و گفت

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
zahra_

فکر کردی با این کارا میتونی توجه علیسانو جلب کنی؟ کور _
خوندی..توام ماله یه شبشی کوچولو..ولی باید بهت اخطار بدم که
!منو وسیله جلب توجهات نکن..چون بد میبینی

:چشمامو ریز کردم

ساقیت کیه؟_

:چشماش گرد شد..نیشمو باز کردمو ادامه دادم

من نه مثل تو عقده ایم که واسه کسی تور پهن کنم..نه تو اونقدر _
ارزش داری که بخوای وسیله جلب توجه باشی، هر وقت خواستم
بخندم خبرت میکنم بیای خودتو نشون بدی و بری کافیه..منو شاد
میکنی. بای بای

دستی براش تکون دادمو از شرکت خارج شدم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

....

الان نیم ساعته که این پایین منتظر گوریلم..من که میدونم این از دستی منو معطل کرده..شیطونه میگه برو بالا، پایینو بالاشو یکی کن

کم کم داشتم میرفتم داخل که در پارکینگ باز شد و ماشینش اومد بیرون..جلوم ایستادو شیشه سمته شاگرد و کشید پایین :

بیا بالا_

[27.10.19 05:36]

وقتی بچه بودم روی پله های راهروی خونه ی قدیمی مون می نشسم و به این فکر می کردم که در آینده، زندگیم چه شکلی میشه!

اون موقع فکر می کردم وقتی بزرگ شم یه کارآگاه خصوصی میشم.

یادمه همیشه یه شب بارونی پاییز رو تصور می کردم که من پالتوی چرمی تنمه و با چتر مشکی که همراهمه توی خیابونی که

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.
نویسنده:

به خونه کوچکم منتهی میشه دارم،قدم می زنم، اون خیابون پر از نورهای آبی بود و سنگ فرش های زیبایی هم داشت.

من همیشه خیال می کردم وقتی به درب خونه ام برسم، پیر زن همسایه که البته زن خوبی هم هست، واسم یه شیشه مربای شاهتوت تازه می آره و من بعد از کلی تشکر وارد خونه میشم.

در حالیکه حسابی خسته ام و می خوام بخوابم،زنگ خونه به صدا در می آد و وقتی در رو باز می کنم پسر بچه همسایه رو می بینم که از من می خواد توی تکالیفش کمکش کنم، راستش اون موقع فکر می کردم وقتی بزرگ شم صدام مثل دوبلر سریال 'کمیسر ناوارو'، گرم و گیرا میشه و با لبخند به اون پسر بچه میگم، البته جانم.

اون هم داخل خونه می آد و از من می پرسه که غازهای وحشی در زمستون به کجا مهاجرت می کنن؟

من هم که حتما اطلاعات عمومی بالایی دارم جواب میدم، اون ها توی زمستون از جنوب به شمال میرن و سپس واسش مربای شاهتوت تازه می آرم.

چند دقیقه بعد مادر اون پسر بچه دنبالش می آد، که البته زن زیبا و جوانی هم هست و شباهت زیادی هم به بازیگر دختر سریال 'کمیسر ناوارو' داره.

اون زن از همسرش جدا شده و معمولا هر هفته واسه تعمیر آبگرمکن خونشون از من کمک میگیره.

zahra_s :نوشته

بعد از راهی کردن اون ها تصمیم می گیرم به تخت خوابم تو بهترین جای دنیا برم اما ناگهان تلفن زنگ می خوره و همکارم بهم میگه باید برم سر صحنه قتل، وقتی اونجا میرسم متوجه رابطه بین قاتل و مقتول میشم و به پلیس ها میگم که اون حتما یه روز برمیگرده و پلیس ها هم چند وقتی اون جا رو تحت نظر می گیرن و آخر سر می بینن که قاتل بر می گرده و من خاص ترین کارآگاه دنیا میشم!

اما وقتی بزرگ شدم فهمیدم خیلی از اون فکرها اشتباه بوده!

وقتی بزرگ شدم فهمیدم مربای شاهتوت تازه رو پاییز درست نمی کنن، فهمیدم غازهای وحشی در زمستون از شمال به جنوب مهاجرت می کنن،

فهمیدم بهترین جای دنیا،پله های راهروی خونه قدیمی مونه.

وقتی بزرگ شدم فهمیدم خیلی از رفته ها دیگه بر نمی گردن!

پارت جدید در حال تایپ....

[27.10.19 05:36]

نویسنده:zahra_s

نشستمو محکم در و بستم، فک کردم الان فحش ک دار میده ولی بدونه حرف گازشو گرفت و وارد خیابون اصلی شد

آقای مهربون خانم خوش زبون

:دنده رو عوض کرد و گفت

خب..کجا بریم؟_

آوای خیس

برو بهت میگم_

***

جلو جلو برای خودم راه میرفتم و همه دوربین و گوشیارو دید میزدم، اول تصمیم گرفتم یدونه مثل ماله خودم بخرم ولی، کِرم درونم نذاشت.

|:کرم خوبیه فقط گاهی خیلی دیـ.ث میشه

نگاهم معطوف یه دوربین مشکی رنگه خیلی خوشکل شد، بدونه اینکه چک کنم ببینم اصلا هنوز پشت سرم هست یا نه رفتم داخل

zahra_s:نویسنده

فروشندش یه پسر جوون بود ..سرشو کرده بود تو موبایلش،
..لباشم به طور غیر عادی ای کش اومده بود

آقای مهربون خانم خوش زبون

ببخشید_

متوجهم نشد..امروز کلا هیچکس متوجه من نمیشه، سرش تو
:گوشیش بودو تند تند تایپ میکرد..حرصی جیغ زدم

آوای خیس

با شمام_

:تو جاش پرید و نگاهم کرد

ب..بله؟_

:اشاره ای به دوربینه زدم و گفتم

اون دوربینو میشه ببینم؟_

حتمنی گفت بلند شد دوربینو اورد ..تمام مدتی که من دوربینو نگاه
میکردمو سوال میپرسیدم سرش تو گوشیش بودو سر سری جوابمو
.میداد که باعث میشد دلم بخواد کلشو بکنم

zahra_s:نویسنده

:دوربینو جلوش گذاشتمو گفتم

همینو میخوام_

بله حتما فقط چند لحظه صبر کنید برم از انبار براتون بیارم_

سرمو تکون دادم، گوشیش و گذاشت روی ویترینی که جلوم بود..صفحشم یادش رفت خاموش کنه.

بر خلاف میل باطنیم نگاهم چرخید روی صفحه چتش..و محتویاتش:

پسره_عشقم امشب خونمون کسی نیس..خوشحال میشم بیای شام عاشقانمونو کنار هم بخوریم

:نیشمو باز کردم

تو به گور بابات خندیدی اگه همچین منظوری از دعوتت داری_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra.s

آقای مهربون خانم خوش زبون

طرف مقابل_ عزیزم فقط شام؟ اخه من دوس دارم یه چیز دیگرم بخورم

:قضیه داشت ناموسی میشد..لبمو گاز گرفتم

خاک تو سر بی فرهنگت_

پسره_چیرو؟

:..چند تا اموجی چشم قلبی هم گذاشته بود جلوش

طرف مقابل_لباتو اقاییم

:نفسمو راحت قورت دادم و زیر لب گفتم

هوف..باز خوبه_

:صدای شیطون علی رو شنیدم

نویسنده:zahra_s

_اره خوبه..

بهش نگاه کردم که دقیقا کنارم دست بسینه ایستاده بودو با لبای خندون نگاهم میکرد..خجالتمو پنهون کردم، خودمو زدم به اون راه و چشمامو درشت کردم:

_عه تو کی اومدی؟

_وقتی تو داشتی فضولی میکردی

[27.10.19 05:36]

به خودم اشاره کردم:

_کی؟ من؟

سرشو انداخت پایینو خندید، بعد با نیش باز نگاهم کرد و گفت:

_با تو فقط میخنده آدم

آقای مرون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

اومدم جوابشو بدم که پسره برگشت..قیمتش قشنگ دو برابر دوربین خودم بود، ولی به روی خودم نیاوردم و تمام مدتی که علی حساب میکرد با لبخنده بدجنسانه ای نگاهش میکردم..والا حقشه، کسی که خربزه میخوره پا لرزشم میشینه

بعد از کمی گشتن که البته نمیدونم چرا علی پاهاش درد گرفته بود *-*و هوا هم به تاریکی میزد، گوشیمم گرفتیم...گوشی صورتی

با اینکه خبیثانه راهش برده بودم تا حرصش بدم هنوز اون لبخند مسخره رو لبش بود..

ریموتو زد و گفت:

سوار شو_

و خودش جلو تر از من سوار شد..نشستمو با همه توانم درو زدم به هم ولی جوابم بیخیالی و لبخند بود

نویسنده:zahra_s

:طاقت نیاوردمو جیغ زدم

توعه عوضی اصلا میفهمی توهین ینی چی؟چرا اعصابت خورد _ نمیشه؟کم داری یا تنها ریعکشنی که بلدی همینه؟

:زد زیر خنده..با جیغ ادامه دادم

بذار درِ اون لامصبووو_

خندش ایستاد و نگاهم کرد..حس کردم سرش داره نزدیک میشه، تا جایی که نفسای گرمش به صورتم میخورد..نمیتونستم نگاهم رو از چشمای براقو مشکیش بگیرم..نفسم بند اومده بود، ضربان قلبم تند شده بود ولی عکس العملی نمیتونستم نشون بدم

و این برای من اولین بار بود،

و این اولین بار، اولین بارِ اولین بارهایی بود که باهاش تجربه کردم

|:اوه چه جمله ای گفتم

آقای مرون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

با صدای به خودم اومدم..قبافش جدی بود برای اولین بار ولی اخمم نداشت:

گوش کن دختر جون..تو فقط برای من یه شوخی هستی..من شوخیارو جدی نمیگیرم، و تنها عکس العملم بهشون خندست..میفهمی که؟_

مات مونده نگاهش کردم..حرفش که برام جا افتاد با تمام توانم هلش دادم:

گمشو اونور، چند وقته حموم نرفتی؟ بو قرمه سبزی میدی_

نه از زور من! به میل خودش صاف نشست

و دوباره لبخند زد:

بریم شام بخوریم_

میخوام برم خونه_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

سایت آوای خیس

من راننده شخصیت نیستم، دینمم عدا کردم..الان این منم که _
تصمیم میگیرم، اول شام، بعد میبرمت خونتون

چشمکی زد:

اوکی خوش زبون؟_

[27.10.19 05:36]

✍ ✍

پنج سالم بود...آن روزها وقتی می خواستند کودکی را بترسانند از غول و دیو و بچه دزد می گفتند...هیچکس از گم شدن حرف نمی زد...شاید چون هیچ کدامشان در کودکی گم نشده بودند تا بفهمند ترس واقعی یعنی چی...

اما من تجربه اش کردم...یک لحظه حواس پرتی وسط یک بازار شلوغ نتیجه اش شد چشم های بارانی وسط تابستان...

چشم های خیسم ردیاب شده بودند تا شاید چهره ای آشنا ببینند...

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

در اوج نا امیدی با سرعت میان قدم های آدم بزرگ ها می دویدم ، گاهی چهره ای آشنا می دیدم و امیدوار می شدم ولی نزدیک تر که می شدم می فهمیدم نه...اشتباه دیده ام

دور خودم می گشتم که ترس بغلم کرد... امیدم نا امید شد...نشسته م یک گوشه...چشم هایم به آدم هایی بود که بی تفاوت از کنارم می گذشتند تا اینکه بالاخره یک نفر آمد بغلم کرد و گفت: گمشدی؟!
انگار او از حالم خبر داشت...حتما او هم گمشده بود... ولی مگر آدم بزرگ ها هم گم می شوند؟!

دستم را گرفت و راه افتادیم. چند قدم که جلو رفتیم خانواده م را دیدم ...کابوس تلخ تمام شد...ترس رهایم کرد...

حالا که به آن روز فکر می کنم می فهمم آدم بزرگ ها هم در زندگی گم می شوند...حتی اگر اشک نریزند...حتی اگر نترسند...حتی اگر کسی دنبالشان نگردد...

گاهی در دنیای خودشان گم می شوند و نمی دانند به کجا می خواهند بروند و به چه چیزی می خواهند برسند...

گاهی هم احساسات، آرزوها و یا هدف هایشان گم می شود ،تا اینکه فراموششان می کنند

حقیقت این است که آدم بزرگ ها بیشتر از بچه ها گم می شوند...فقط کسی نیست که سراغشان را بگیرد...کسی نیست این ترس و کابوس را تمام کند.

نویسنده: zahra_s

✿✿✿✿✿✿✿✿✿✿✿✿✿✿✿✿✿✿✿✿

✍....پارت جدید در حال تایپ

آقای مهربون خانم خوش زبون

[27.10.19 05:36]

:لبخند حرصی زدم و شونه ای بالا انداختم

آوای خیس

اوکی، ولی پشیمون میشی_

.جوابمو ندادو راه افتاد

*

این رستورانو تبلیغشو زیاد تو تلوزیون دیده بودم..مثل تمام امروز، بدونه توجه به علی داخل شدمو همونطور که به زرق و برقای رستوران نگاه میکردم، یه جای دنج انتخاب کردمو نشستم..صندلی رو به روم هم کشیده شدو هیکل گنده علی روش جا گرفت..اشاره ای به گارسون زد

نویسنده:zahra_s

:دست به سینه نگاهش کردمو با چشمای ریز گفتم

تو چطور اینقد گنده ای؟از در رد میشی؟_

:ابروهاشو بالا انداخت و مدل خودم نشست

چرا ازین زاویه بهش نگاه نمیکنی که تو خیلی ریزی_

:با چشم به سینه هام اشاره کرد و ادامه داد

فک نکنم کوچیک ترین سایز لباس زیرم اندازت باشه_

چشمام درشت شد... این گوریل عوضی چطور جرعت میکرد؟

:بی اختیار به سینه هام نگاه کردمو بعد به علیسان

..تو..تو_

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

حرفی پیدا نکردم که بزنم..از خجالت نمیدونستم چیکار کنم..ترجیح دادم با گوشی جدیدم مشغول بشم و دیگه بهش نگاه نکنم..تمام مدت سنگینی نگاهشو لبخندشو حس میکردم..

لبمو دندون گرفتم..آروم باش ماریا، تلافی رو واسه یه همچین موقع هایی گذاشتن دیگه

*

علیسان

نگاهمو رو اجزای صورتش چرخوندم..ساده بود..خیلی، ولی منکر جذابیتش نمیشدم مخصوصا وقتی که لپاش از خجالت سرخ میشد و زبونش بند میومد..

لبخندم دندون نما شد..میفهمیدم تمام حواسش به منه..ولی عکسشو وانمود میکنه

اصولا اهل سر به سر گذاشتن با دخترام ولی این یکی یه طوریه، دلت نمیاد زیاد اذیتش کنی..البته این دفعه جزوه استثنا ها بود

آوای خیس
آوای مهربون خانم خوش زبون
zahra

چی میل دارین اقای شایان؟_

:نگاهمو از ماریا گرفتم و به گارسون نگاه کردم

همون همیشگی رو بیار برام_

:یاد داشت کرد و ادامه داد

مخلفات؟_

فرقی نداره_

زیر چشمی نگاهی به ماریا که مِنو به دست خبیثانع نگاهم میکرد
:انداختو گفت

شما خانوم؟_

ابروهامو بالا انداختم و به ماریا خیره شدم، بدونه اینکه نگاهشو از من بگیره گرون ترین غذا های توی منو رو سفارش داد..با خنده

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra

سرمو تکون دادم..دختره احمق، تلافی هاشم مثل صورتش بچگونس

آقای مهربون خانم خوش زبون

:گارسون که رفت با صدای جیغ مانندی گفت

به چی میخندی یالغوز_

آوای خیس

:با لحنی که حرصیش میکرد گفتم

مطمعنی معده کوچیکت جای کافی برای اینهمه غذا رو داره؟_

: جیغ زد

اره، معلومه..این تازه نصفه هر وعده منم نیست_

:گاف داده بود..و من آدمی نبودم که ساده بگذرم..با پوزخند گفتم

پس همشو میخوری دیگه؟_

نویسنده:zahra_s

سرشو تند تند تکون داد:

معلومه که میخورم_

[27.10.19 05:36]

سرمو تکون دادمو به پشتی صندلی تکیه دادم..چشماشو توی حلقه چرخوندو پوفی کشید

***

با دهن باز به غذاهای جلوی روم نگاه میکردم..خدا مرگت بده علیسان، ای زبونت لال بشه ماریا..نصف بیشتر میز شده بود غذاهای رنگارنگی که گارسون چیده بود، و جالبه که همشون برای یک ماهم بس بود..

لبمو گزیدمو با بسم الهی شروع کردم

علیسانم با لبخند ریزی در حالی که آروم غذا میخورد نگاهم میکرد

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

اولین غذا رو که اصلا نمیدونستم اسمش چیه رو با زور خوردم، مزش بد نبود

وقتایی که استرس میگرفتم نمیتونستم غذا بخورم، الانم از شانس گندم استرس گرفته بودم و اشتهام کور شده بود

..شروع کردم بعدی رو خوردن

..

دیگه داشتم بالا میاوردم، عقب کشیدمو نفس عمیقی کشیدم، نگاه علی روی صورتم چرخید و با پوزخند گفت:

چی شد؟ نمیخوای بقیه نصفه وعده غذاییتو بخوری خوش زبون؟_

لبخند حرصی زدم و گفتم:

ببخشید نا امیدت میکنم همین الان یادم اومد رژیمم، نمیتونم _ بیشتر از حدی که دکتر تایین کرده بخورم..تا همین الان هم زیاده روی کردم

آوای خیس
آقای مهربون خانمم خوش زبون
نویسنده: zahra_s

قهقه ای زد و دستمال و از روی میز برداشت..همه نگاها به سمتمون برگشت..برام جالب بود که با وجود جیغ جیغای منو این استارتایی که گوریل میزد کسی بهمون گیر نمیداد

بین خنده هاش گفت:

_تو..همین مونده ریژیم بگیری..

دوباره زد زیر خنده..گفتم:

_تا حالا کسی بهت گفته خنده هات شبیه شیهه کشیدن اسبیه که داره زایمان طبیعی میکنه؟

لباشو تمیز کرد و بعد با خنده تمسخر امیزی گفت:

_شبیه هر چیزی که هست، حرصِ تورو خوب در میاره

به جای خورد کردن گردنش، لبامو با اخرین توانم گاز گرفتم

سریع بلند شدم که صندلی وارونه روی زمین افتاد و صدای بدی ایجاد کرد..بدونه توجه به نگاه بقیه صندلی رو صاف کردم و ترجیح دادم به علیسان خونسرد نگاه نکنم..چون صد در صد یه ذره دیگه حرص میخوردم سکته ناقص میزدم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:اومدم برم که صدام کرد..بدون اینکه برگردم جواب دادم

بیرون منتظر میشم_

.حس کردم بلند شد و اومد کنارم

:سوییچ و جلوی چشمام گرفت

.علی_تو ماشین منتظر بمون تا بیام

از دستش قاپیدمو از رستوران بیرون زدم

[27.10.19 05:36]

.ریموتو زدم و سوار شدم

زانومو با حرص تکون میدادم و با نگاه دنبال یه چیزی میگشتم که حرصمو سرش خالی کنم..یهو نگاهم افتاد به فرمون

کِرم درونم دوباره شروع به فعالیت و ایده پردازی کرد و کم کم لبام کش اومد

آقای مربون خانم خوش زبون
آوای خس
نویسنده: zahra_s

تو صدم ثانیه پریدم روی صندلی راننده و سوییچ و جا انداختم..خب اقای شایان، میتونستی از همونجا ریموتو بزنی تا بیام سوار شم ولی...

عقل کوچیکت نرسید و گاف دادی

ماشین دقیقا رو به روی رستوران پارک شده بود..استارت زدمو ماشینو روشن کردم..ایستادم تا بیاد بیرون.

با سر پایین اومد بیرون..بوق زدم که سرشو اورد بالا و با دیدن من و لبخند خبیثم ایستاد سر جاش

بوسی براش فرستادمو دنده عقب گرفتم

دنده رو عوض کردم

و گاز دادم..از همون فاصله و با صدای بدی که کشیده شدن لاستیکای ماشین روی اسفالت ایجاد کرده بود صدای دادشو شنیدم

قه قهه پر ذوقی زدمو مسیر خونه رو در پیش گرفتم..بلاخره تونستم حرصشو دربیارم، جووووون

آقای شایان خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آهنگ و بلند کردمو بی خیال خندیدم.

آقای مهربون خانم خوش زبون

تنها دلیل حال خوب من روز روشن بی غروب من

حاشیه نرو حرفتو بزن طاقتم طاق شده

نزدیکم بمون مرگ فاصله هرچی تو بگی گله بی گله

اسم تو هنوز روی این دله دلی که داغ شده

همین خوبه که مال منی دلواپس حال منی

بدجور میای به حال و هوام تورو دیگه نمیشه نخوام

همه دار و ندار منی تو همیشه بهار منی

بدجور میای به حال و هوام تورو دیگه نمیشه نخوام

از خودمم بهتر منو میشناسی

چه با هم جوریم تو که حساسی منم احساسی

پای تو وایمیسم بی رو درواسی

چی بشه این عشق تو که حساسی منم احساسی

همین خوبه که مال منی دلواپس حال منی

نویسنده: zahra_s

بدجور میای به حال و هوام تورو دیگه نمیشه نخوام

همه دار و ندار منی تو همیشه بهار منی

بدجور میای به حال و هوام تورو دیگه نمیشه نخوام

از خودمم بهتر منو میشناسی

چه با هم جوریم تو که حساسی منم احساسی

پای تو وایمیسم بی رو درواسی

چی بشه این عشق تو که حساسی منم احساسی

(تو که حساسی، رضا صادقی بابک جهان بخش)

[27.10.19 05:36]

رسیدم خونه

بی سرو صدا وارد شدم و با یه سلام سر سری به مامان بابا تند تند پله ها رو بالا رفتم.

شنیدم که مامان به بابا گفت:

بهزاد سر از کار این وِزه در بیار..چند وقت دیگه بچه به بغل نیاد خونه

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

بابا_اشکال نداره میگم بچه رو بندازه

سرمو با افسوس تکون دادم و وارد اتاقم شدم سریع سیمکارتو تو گوشی گذاشتم و گوشی رو روشن کردم

به محض روشن شدنش شروع به زنگ خوردن کرد

با اعتماد به نفس جواب دادم:

بلع؟_

صدای دادش تو گوشی پیچید:

دختره احمق این چه کاری بود کردی؟_

نیشمو باز کردم:

چه گوریل عصبانی ای_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

_.....

|:بی فرهنگ_

_....

|:ادب داشته باش_

_.....

مرجع تقلیدت کیه ملعون؟_

.....یه مرجع تقلیدی نشونت بدم که_

:ادامه نداد و نفس عمیقی کشید

|:حرص میخوری جذاب میشی_

:زد زیر خنده..کم کم خندش اوج گرفت و تبدیل به قه قهه شد

نویسنده: zahra_s

جنی شد..پناه میبرم به خدا از شر شیطان رانده شده..الا هم صله _
الا محمد و اله محمد..پوف پوف

آقای مهربون خانم خوش زبون

:بین خنده هاش گفت

.وای..وای دختر تو خیلی خوبیی_

آوای خیس

:گلوشو صاف کرد و گفت

اعتراف میکنم تونستی یه ذره حرصمو دربیاری..یه ذره_

:مقنعمو از سرم کشیدم بیرونو پرت کردم به ناکجا..لبمو کج کردم

اره، واسه یه ذره داشتی خودتو پاره میکردی_

فردا ماشینمو بیار دم شرکت، بخاطر مغز کوچیکتم شده این دفعه _
رو میبخشمت

نویسنده:zahra_s

:با خنده ای که حرصمو پشتش پنهون کرده بودم گفتم

با اژانس بهت خوش بگذره اقای شاشان..اوه، ببخشید، شایان_

:با تمسخر گفت

واقعا فکر میکنی آدمی مثل من فقط یه ماشین داره؟_

:جیغ زدم

به من مربوط نیس تو چند تا لگن دیگه داری، مهم اینه که نه _
خودت، نه ماشینات هیچ ارزشی برای من ندارن..تو یه آدم تازه به
دوران رسیده عنیییی

.و قط کردم

اوف..چرا یهو اینطوری شد؟ اصلا حرفام چه ربطی داشت به
.بحثمون

گور باباش_

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

[27.10.19 05:36]

آقای مهربون خانم خوش زبون

***

دست به سینه به ماشین تکیه داده بودمو به لبخنده رو لبش چشم دوخته بودم، نگاهی به بدنه ماشین انداختو بهم نگاه کرد:

آوای خیس

با اون دست فرمون خز و خیلت معجزست که روش خط نیوفتاده_

چپ چپ نگاهش کردم:

این بیچاره صاحب خز و خیلی مثل تورو تحمل میکنه..دست _ فرمون من چیزی نیست براش

بهم نزدیک شدو تو فاصله ۵ سانتیم ایستاد..باید سرمو بالا میگرفتم تا بتونم به چشماش نگاه کنم..سرشو پایین آورد، تا حدی که بینیم با بینیش مماس شده بود، با لبخند و لحنه ارومی گفت:

نویسنده: zahra_s

یه روز این خوش زبونیا کار دستت میده دختر خانوم. حتی شاید _
همین الان اگر ادامه بدی اتفاق بدی در انتظارت باشه، اخه من
عاشق دخترای خوش زبونم..مخصوصا متفاوتاش

بی توجه به دستای سردم و قلبم که از استرس و خجالتِ فاصله
:نزدیکمون خودشو به در و دیوار سینم میکوبید با پوزخند گفتم

علی؟_

دستاشو دو طرفم روی سقف ماشین گذاشت..ینی هیچ عنتری نمیاد
تو این پارکینگ لعنتی منو از دست این گوریل نجات بده؟

:با لحنه خیلی، خیلی، خیلی قشنگی گفت

جانم؟_

:اب دهنمو قورت دادم و لبخند ملیحی زدم.. با لحن خودش گفتم

چند وقته حموم نرفتی؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

...عقب که نکشید هیچ..بهش بر نخورد که هیییچ

.از وقتی با هم رفتیم دیگه نه_

از خجالت سرخ شدم، با تمام توانم به عقب هلش دادم و عصبی گفتم:

..ادبم خوب چیزیه..خجالتم خوب چیزیه..شخصیتم خوب چیزیه_

زد زیر خنده..سرش از شدت خنده به عقب متمایل شده بودو دهنش شصت متر باز بود

اومدم برم که دستمو گرفت، انگار بهم برق وصل کرده باشن لرزیدمو سریع دستمو کشیدم..با عصبانیت گفتم:

هوش، حواست باشه چیکار میکنی_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

کارتی از جیبش دراوذد و گرفت سمتم..از دستش گرفتمو نگاهش کردم، شماره بود:

آقای مهربون خانم خوش زبون

خب؟_

شمارمه_

مگه نداشتم؟_

آوای خیس

لبخنده گله کشادی زد و گفت:

شخصیمه گلم..اون کاریه_

آها اوکی..هر وقت چاهمون پر شد زنگ میزنم شخصا بیای _ خالیش کنی..

بین حرفم گفت:

نویسنده:zahra_s

میخوام باهام باشی_

با دهنه باز مونده نگاهش کردم..این الان چی گفت؟

:اخمامو کشیدم تو همو با داد گفتم

جرعت داری حرفتو تکرار کن تا کارتتو تو حلقت کنم_

شونه های پهنشو بالا انداختو دست به سینه ایستاد..بی خیال با لبخنده همیشگیش گفت:

هر طور مایلی. فرصت خوبی بود برای خندیدن..ولی اسراری ندارم بهش _

:لبمو گزیدم تا کار خاصی نکنم..سرشو نزدیکم کرد و گفت

دوست داشتم سرگرمی متفاوتی رو تجربه کنم. حیف_

تو یه..مریضی_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

کارتشو تو صورتش پرت کردمو راه خروج از پارکینگ و در پیش گرفتم..تو چشمام اشک جمع شده بود

آقای مهربون خانم خوش زبون

مرتیکه عوضی_

[27.10.19 05:36]

آوای خیس

***

علیسان

چه عطر خوبی داشت تنش، با لبخند بهش نگاه کردم که از پارکینگ بیرون میرفت

:شونه ای بالا انداختم

مگه چیز بدی گفتم؟_

با صدای زنگ گوشیم نگاهی به شماره انداختم، عکس الهه روی :صفحش خاموش روشن میشد

نویسنده:zahra_s

جونم عشقم؟_

با عشوه شروع کرد حرف زدن:

..خوبی علیم؟ امشب میای خونه یا نه_

با خنده ادامه داد:

به خودم برسم یا نه؟_

نمیدونم چرا ناخداگاه توی دلم با ماریا مقایسش کردم، با بی حوصلگی خندیدم و گفتم:

نوچ..امشب و بگیر تخت بخواب، منم خستم_

با دلخوری گفتم:

ینی چی علیسان؟ دلم برات تنگ شده ینی چی نمیام_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

:با خنده گفتم

بابا استراحت بده به اون بیچاره، شده مثل غار علی صدر..هر _
کی میرسع یه بازدیدی میکنه

:جیغ زد

حواست هست دارای بهم توهین میکنی؟ من به غیر تو با _
هیچکس نبودم، بودما..ولی از بعد از دیدنت و دوست شدن با تو با
هیچ کس رابطع برقرار نکردم

:سعی کرد لحنش عاشقونه باشه

من عاشقتم علی_

:بی خیال گفتم

هوم..باش ، ببخشید عزیزم امشب نمیتونم جواب ابراز علاقتو _
بدم بای بای

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

به اعتراضش گوش ندادمو قط کردم، گوشی دوباره تو دستم لرزید، در ماشینو باز کردمو نشستم داخلش..نگاهی به صفحه کردم، آقای راضی وکیل بابا بود

آقای زبون خانم خوش زبون

:دکمه اتصال و زدم

آوای خیس

سلام اقای راضی_

سلام پسرم خوبی؟_

مرسی ممنون، کاری داشتید؟_

بله..موعد انجام وصیت پدرت رسیده. حالا که جا افتادی به _ نظرم به وصیت پدرت هر چه زود تر رسیدگی کنی بهتره

:زدم تو پیشونیم

نویسنده:zahra_s

عععع..بل کل یادم رفت، اوکی از فردا میوفتم دنبال کاراش _
..ممنون یادم انداختین

خواهش میکنم پسرم، شایان بزرگ حتما افتخار میکنه به داشتن چنین پسری_

لطف دارید، عصرتون بخیر_

خداحافظت شایان کوچک_

[27.10.19 05:36]

:دنیا سرشو نزدیکم اورد و آروم طوری که استاد متوجه نشه گفت

چته تو؟ پولتو ندادن از صبح پاچه همه رو میگیری؟_

:شصتمو نا محسوس نشونش دادم

اینو میبینی؟_

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

چپ چپ نگام کرد، با حرص ادامه دادم:

یک کلمه دیگه حرف بزنی به هر جات برسه فرو میکنم_

شقایق که اون سمتم نشسته بود زد زیر خنده که چپ چپ نگاهش کردم، در دم خفه شد و صاف نشست

استاد_ خانوم پاکزاد؟ از اول کلاس که حواستون به صحبتای من نیست، الانم که حرکتای زشت انجام میدین لطف کنید بفرمایید بیرون

برو بابا حوصله تو یکی رو ندارم دیه_

پاشدم کولمو انداختم رو شونم بی حرف زدم بیرون، بی حوصله تو محوطه نشستم و سعی کردم به علی فکر نکنم، به اینکه چقدر عنه، به اینکه تا به حال هیچ پسری اینطوری بهم توهین نکرده بود

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

پوفی کشیدمو واسه اینکه هم خبری از بچه های موسسه گرفته باشم هم ذهن خودمو منحرف کرده باشم گوشیمو دراوردمو شماره خانوم هاشمی رو گرفتم، دیگه میخواستم قط کنم که برداشت..صداش خسته تر از همیشه به نظر میرسید:

سلام ماری جان_

سلام، خوبین شما؟_

نه اصلا، تو خوبی؟_

نه اصلا..چی شده ؟_

بعد از حرف زدن با خانوم هاشمی نه تنها حالم بهتر نشد بلکه اعصابم بیش از پیش به هم ریخت

عصبی زانو تکون میدادم که دستی رو شونم نشست و بعدش دنیا و شقایق کنارم نشستن

شقایق با دلسوزی گفت:

آوای خیس
نویسنده: zahra_s

خو عین ادم بگو چته؟_

:با بغض بهش نگاه کردم و لبامو برچیدم که ناراحت بغلم کرد

عزیزممم، خو چته؟_

[27.10.19 05:36]

شروع کردم به تعریف کردن، اشکامم بدون توجه به اطراف رو گونه هام میریخت

دنیا عصبی باشد، اسپری فلفلی که همیشه تو کیفش بود دراورد و حالت تدافعی گرفت:

...الان میرم ننشو_

-_-شقایق_ادب رو در اولویت قرار بده

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:اشکامو پاک کردم و با فین فین گفتم

تازه خانوم هاشمی گفت وارثا گفتن موسسه رو تامین نمیکنن، _
گفت تا چند روز اینده اگه یع حامیه مالی درست حسابی پیدا نشه
موسسه بسته میشه

دنیا ناراحت خودشو انداخت روی نیمکت کنار منو شروع کرد
پوف پوف کرد

:شقایق دستمو تو دستش گرفت

نگران نباش عزیزم ما هم میگردیم پیدا میکنیم یه نفرو_

خدا کنه_

پسری که داشت از کنارمون رد میشد با دیدن قیافه گریون من
:شروع کرد ادا دراوردن

آقای مهربون خانم خوشگلم
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

اخیییی ولت کرده؟_

:چپ چپ نگاهش کردم و چیزی نگفتم، شقایق گف

بی خیال کلاس اخر پاشین بریم شهر بازی یه هوایی عوض کنیم_

پاشدن، منم به زور بلند کردن... دنیا خیلی مسالمت امیز رفت سمتش پسره و در یک حرکت انتحاری با زانو کوبید به باسنش که صورتش رنگ عوض کرد

:با لبخند نگاهی بهش انداخت و گفت

دفعه اخرت باشه زر زر میکنی استخونی، دفعه بعد مقصد پام _ باسنت نیس دقیقا وسط ....ته

منو شقایق چشمامونو از خجالت روی هم فشار دادیم، باید روی ادب و تربیتش کار کنم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

[27.10.19 05:36]

:شقایق دستشو کشید

بیا بریم جون من_

دستش و کشید و با هم از دانشگاه بیرون زدیم

:به شقایق نگاه کردم کع داشت شماره میگرفت

اون امیر چلغوز و دنبالمون راه نمیندازی ها..حوصله ندارم_

:چپ چپ نگام کرد

ماشین داری؟_

._ نه_

پس شکر نخور_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

منتظر امیر شدیم، بعد از یه رب با نیش باز اومد و بهترین خبر و داد..اینکه نمیتونه بیاد.

و سوییچ ماشین و داد دسته شقایق و خودش رفت، با ذوق به شقایق نگاه کردم:

بریم_

شقایق با لبخنده احمقانه ای گفت:

کسی رانندگی بلده؟_

دنیا با جیغ گفت:

تو که بلد نیستی برونی چرا سوییچو گرفتی؟_

لباشو ورچید:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

خب گفتم شاید شماها بلد باشین_

با اعتماد به نفس گفتم:

من بلدم بریم_

شقایق نامطمعن سوییچو داد دستم و گفت:

به کشتنمون ندی_

احمق ماشین علیسان و ننم روند تا خونه و برگردوند؟_

سوار شدیم و راه افتادیم

*

علیسان

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

با خنده رو به الهه گفتم:

کم کن سرم رفت_

جیغ زد و با ذوق موهای بلوند شدشو به پشت گوشش هدایت کرد:

منو ببر رستورانت، ببرا ببررررر_

اویزون گردنم شده بود، دستشو از دور گردنم برداشتم و بزگشتم سمتش:

....سر پیچیم الهه جان اروم باش تا به فنامون نداد_

.با برخورد ماشین با جسم سختی هر دومون به جلو پرت شدیم

الهه جیغ بلندی زد و چون کمربند نداشت سرش محکم به شیشه برخورد کرد، راستش اصلا دلم نسوخت

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

نگاهی به پژو پارسی که باهاش برخورد کرده بودیم انداختم و پوفی کشیدم..شونه الهه رو گرفتم و فشار دادم:

حالت خوبه؟_

با گریه سرشو به معنی نه تکون داد، چشمامو رو هم فشار دادم و گفتم:

بذار ببینم خسارت این یارو چقدر شیده..بعد میبرمت بیمارستان _ ببینم چیزیت نشده باشه

اشکاشو پاک کرد:

باشه عشقم_

سرمو برگردوندمو نگاهم و دوختم به دختر کوچک جسته ای که از درب راننده پیاده شد

ابروهام کم کم بالا رفت...ماریا؟

*

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

[27.10.19 05:38]

ماریا

با حرص جلو رفتم و اول نگاهی به چراغ ماشین که خاک شیر شده بود انداختم بعد برگشتم سمت ماشین اون یارو و با تمام توانم زدم رو کاپوت ماشین و بی توجه به باز شدن درش، شروع کردم به داد و بیداد کردن:

...بیا پایین ببینم پدر سـ_

با دیدن اخمای تو هم علی که از ماشین پیاده شده بود ناخداگاه به تته پته افتادم:

خدا پدرتو بیامورزه مرده خوبی بود_

خداروشکر که هیچوقت اخم نمیکرد، وگرنه هر دفعه باید شلوار اضافه با خودم میبردم شرکتش..شقایق و دنیا هم پیاده شدن و اومدن کنارم، خودمو جمع و جور کردم و عصبی گفتم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.o

_ کی به تو گواهی نامه داده؟

درِ سمت شاگرد وا شد و یه دختر مو بلوند خیلی خوشگل پیاده شد، اینقدر حواسم رفت سمت اون که نفهمیدم اصلا علیسان چه جوابی بهم داد، دنیا کنار گوشم گفت:

_ جووووون چه کـ...یه

با ارنج زدم تو شکمش و اب دهنم و قورت دادم شقایق داشت با علیسان حرف میزد و علیسانم میگفت خسارتش هر چقدر بشه میدم

رفتم جلوو با داد گفتم:

_ هو، چی چی خسارت میدم؟! الان زنگ میزنم افسر بیاد خودش حالیت کنه

صدای پر نازه دختره رو از پشت سرم شنیدم:

آقای مهربون خانم خوشگلزبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

دختر خانوم حواست باشه داری با کی حرف میزنی_

:برگشتم و با لبخند حرصی و چشمای ریزی گفتم

عزیزم حواست باشه خودتو نخود هر آش نکنی_

:بدونه محل دادن به من رو به علیسان گفت

..عشقم بیا بریم_

نگاهی به ماشین و بعد تیپ ساده ما که معمولا تو دانشگاه باهاش میگشتیم انداخت و لبای خوش فرمشو کمی کشید:

اینا از سر و وضعشون معلوم از پشت اومدن_

:دستمو تهدید وار گرفتم سمتش و گفتم

مراقب حرف زدنت باش که سرتو میکنم تو تهت_

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

علیسان که تا الان با لبخند نظاره گر ما بود با این حرفم دستشو گوشه لبش کشید تا خندش و مهار کنه

[27.10.19 05:38]

رو به شقایق و دنیا که میخندیدن بلند گفتم:

شماهام دکمتونو بزنید_

دختره لباشو رو هم فشار داد و اومد جلوم ایستاد:

ببین دفعه دیگه دهنتو باز کنی خودم میبندمش_

دنیا شونشو گرفت به عقب هولش داد و با بی خیالی گفت:

بکش پایین باباا!، گشاد خانوم_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

منو علیسان زدیم زیر خنده، شقایق بازو دنیا رو گرفت و عقب کشید..

دختره شروع کرد جیغ و داد کردن دنیا هم هر دفعه یه جواب +۱۸ بهش میداد

علیسان بازوشو گرفت و به سمت خودش کشید..نمیدونم چرا و چطور ولی لبخندم محو شد و یکم، فقط یکم حرصم گرفت

نه از روی دوست داشتن

واسه اینکه یه همچین هرزه هوس بازی بهم پیشنهاد دوستی داد هر چند خودشم اعتراف کرد که براش یه سرگرمی هستم نه چیز دیگه ای

شقایق در حالی که از خجالت سرخ شده بود رو به علیسان گفت:

اقا بهتره زود تر خسارتو بدید و تمومش کنیم_

علی هم سرشو با خنده تکون داد ماشینو دور زد.

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

دختره رو هم کع سرخ شده بود به زور سوار ماشین کرد..رو به شقایق گفتم:

براچی نمیذاری زنگ بزنم افسر بیاد ها؟_

شقایق اروم و با حرص گفت:

احمق تو گواهی نامه داری؟ مدارک ماشینم همراهمون _ نیست..افسر بیاد اول خودمونو سرویس میکنه

[27.10.19 05:39]

پوکر فیس جواب دادم:

خو، نه_

دنیا دماغشو خاروند و دهن کجی به ماشین علیسان کرد:

این پسره چقدر اشناست_!

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

آقای زبون خانم خوش زبون

شقایقم با ذوق گفت:

اره منم حس میکنم دیده باشمش_

چپ چپ نگاهشون کردم:

آوای خیس

علیسانه دیگه اسکولا_

دنیا زد تو پیشونیش:

اَ، سگ تو حافظت شقایق یادت نبود ینی؟_

شقایق جیغ زد:

زر نزن نکه تو یادت بود؟_

خیله خب، خیله خب چتونه عین سگ و گربه به جون هم افتادین_

نویسنده: zahra_s

:شقایق با اخم به دنیا اشاره کرد

والا این نه گربه بهش میخوره نه سگ، خرسیه برا خودش_

:بعد نگاه چپکی به دنیا انداخت و اروم ادامه داد

خرس گیریزلی_

:دنیا اومد بره سمتش که گرفتمش، جیغ زد

پارَت کنم؟_

:هولش دادم و عصبی جیغ زدم

خفه شین دیگه آبرومونو بردین_

صدای پر خنده علیسان و از پشت سرمون شنیدیم و باعث شد بحث .آروم شه، هر سه هم زمان به سمتش برگشتیم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

آقای مهربون خانم خوش زبون

چکو تو هوا تکون داد و گفت:

لطفا قبل ازین که همو پاره کنید اینو بگیرید و به ما اجازه مرخصی بدین_

چکو از دستش کشیدم و دستمو به سمت ماشیش گرفتم:

آوای خیس

خوش اومدین_

همون طور که عقب عقب میرفت چشمکی زد و با لبخند جذابی گفت:

به پاره کردنتون برسید_

دستی تکون داد و برگشت رفت سوار ماشینش شد، و لحظه ای بعد اثری ازشون نبود

شقایق با ارنج زد به دنیا:

نویسنده: zahra_s

همش تقصیر توعه، آبرو بره خاک بر سر_

آقای مهربون خانم خوش زبون

دنیا هم در حالی که دستشو میمالید با قیافه جمع شده گفت:

زر نزن، برو پشمتو بزن_

منو شقایق هم زمان جیغ زدیم:

شقایق_دنیاااا

من_خفه شیییییید

آوای خیس

[27.10.19 05:39]

***

امیر نگاهی به چراغ ماشین انداخت و نوچ نوچی کرد:

لامصب زده ترکونده_

دنیا دستشو تو هوا پرتاپ کرد:

نویسنده: zahra_s

خا توام، الکی الکی دو برابر پول چراغ ماشینت گیرت اومده _
دیگه زر زر نکن

آقای مهربون خانم خوش زبون

:شقایق تکیشو از ماشین گرفت و با حرص جیغ زد

درست صحبت کن با شوهر من_

آوای خیس

:دنیا به من اشاره کرد و گفت

بهش بگو ببنده_

عصبی به دنیا اشاره کردم ساکت باشه، امیر شقایق و گشید یه
:گچشه و سعی کرد ارومش کنه، کلافه پاهامو تکون دادم

بریم دیههه، واستادیم چیکار کنید اینجا؟_

امیر سرشو تکون داد و شقایق و که بغ کرده بود سوار ماشین کرد

zahra_s.نویسنده

مام سوار شدیم

:نگاهی از اینه بهمون انداخت و بعد رو به شقایق گفت

آقای مهربون خانم خوش زبون

خانومم کجا ببرمت؟_

:دنیا با ذوق گفت

آوای خیس

حجله_

زدم به بازوش که جیغش رفت هوا

/:بعد خودم لب به سخت باز کردم

بریم من یه رستوران بلدم خیلی خوشگله_

ادرس رستورانی که با علیسان رفتم و دادم و امیر با مسخره بازی تا اونجا مارو برد

نویسنده: zahra_s

سایت آوای خیس

آقای مهربون خانم خوش زبون

..

همه از ماشین پیاده شدیم، دنیا دستی به شکمش کشید و با ذوق گفت:

اخ جون غذاااا_

[27.10.19 05:39]

ارام باش گامبو_:|

محلم نداد و زود تر از ما رفت داخل

امیر نگاخی به ما دوتا کرد و گفت:

شماهام برید داخل من میرم ماشینو پارک کنم بیام_

دست انداختم دور گردن شقایق و همونطور که میرفتیم داخل رو به قیافه بغ زدش گفتم:

zahra_s نویسنده

آقای مهربون خانم خوش زبون

_حالا تو چته؟

:عصبی گفت

_ یه روز این ماشینو سپرد دست من امیر، زدم درب و داغون تحویلش دادم

آوای خیس

_اجگال نداره عجقم بزلگ میشی جاقت میره

:با خنده گفت

_تورو خدا عین ادم حرف بزن حالم به هم خورد

رفتیم سمت میزی که دنیا نشسته بود و کنارش نشستیم

شقایق روشو برگردوند سمته منو دنیا با بی خیالی زد به باسنه

:مبارکشو بلند گفت

نویسنده: zahra_s

به تهممم که محل نمیدیی_

:منو شقایق هم زمان بلند گفتیم

آقای مهربون خانم خوش زبون

هیییییس_

صدای خنده پر عشوه ای باعث شد سرمونو به سمتش برگردونیم

آوای خیس

:شقایق با دهن باز گفت

این دو تا؟_

:بلند گفتم

هووووف_

[27.10.19 05:39]

نویسنده: zahra_s

دنیا گفت:

این دختره کم مونده بکشه پایین بگه بیا تمومش کن لنتی_

رومو برگردوندم:

نگاهشون نکنین حوصله ندارم_

شقایق سرشو انداخت پایین ولی دنیا شروع کرده بود دختررو اباد کردن

امیر که اومد کنار شقایق نشست، لبخندی بع شقایق زد و بعد روشو سمت ما برگردوند ولی با دیدن قیافه پکر منو قیافه جمع شده دنیا لبخندش جمع شد:

چی شده؟_

دنیا زیر لب گفت:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

هنوز چیزی نشده ولی اگه جلو گیری نکنیم ممکنه علی ضربه _
زند، اون یکی ناله کند

:جلو خندمو گرفتم و گفتم

مار از پونه بدش میاد جلو چشمش سبز میشه قضیه ماست_

امیر که معلوم بود قانع نشده اومد سوال دیگه ای بپرسه که گارسون زد تو حالش

نگاهی به غذاها انداختمو سعی کردم به سمت غذاهای شوم اون شب نگاه نندازم

:بعد ازین که سفارش دادنمون تموم شد شقایق گفت

چقد اینجا خوشگلههه_

صداش تو صدای خنده های پر عشوه دختره و قه قهه های مردونه علیسان گم شد، همه توی رستوران به اون سمت سر میچرخوندن

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

امیرم که توجهش جلب شده بود نگاهی بهشون انداخت و سرشو از روی تاسف تکون داد

[27.10.19 05:39]

سفارشامونو خیلی زود اوردن

دنیا عین سگ پرید رو غذاها از هر کدوم چند قاشق میخورد توجهم نمیکرد غذا ماله خودشه یا ماله منه بدبخت

اخر با تهه قاشق زدم تو پهلوش که از درد سرخ شد

:بعدم با صدای نسبتا بلندی گفتم

دست قزمیتتو از تو ظرف من بکش بیرون بُشکه_

ایشی گفت و دوباره مشغول شد

:صدای پر عشوه دختر رو شنیدم

آقای همبرگون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

وای علی، چرا منو نبردی بالا هاان؟_

:علی با خنده گفت

اروم باش الهه صداتو همه مشنون، بالا رزرو بود_

پس دفعه بعد منو ببر بالا خب نفسممم؟_

باشه عشقم_

.لبمو محکم گاز گرفتم.... الهه، واقعا بهش میومد

زیر لب هرزه ای حواله علیسان کردمو خودمو عقب کشیدم و بلند شدم.

.اشتهام بل کل از بین رفته بود

:شقایق نگام کرد و محتویات داخل دهنشو قورت داد

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

براچی بلند شدی؟_

سیر شدم، امیر اگه میشه ریموتو بزن من برم تو ماشین_

امیر اوکیی گفت و دستشو کرد تو جیبش واینستادم و راه خروجو .در پیش گرفتم

آوای خیس

***

با لذت به خنده های پر عشوه الهه نگاه میکردم، یجور لذت توام با نفرت

یه حس عجیب که ناخداگاه به خنده میناخت ادمو

به عادت همیشم دست به سینه خودمو روی صندلی ول کرده بودمو به دستای ظریف الهه که با قاشق و چنگال درگیر بود نگاه میکردم :و به خنده ها و حرفای مزخرفش لبخند میزدم

نویسنده: zahra_s

سه ساعته تو رستورانیم الی، زود باش دیرم شد_

آقای مهربون خانم خوش زبون

:لباشو غنچه کرد

رستوران شوهرمههههه، دوست دارم_

:ابروهامو انداختم بالا و با پوزخند گفتم

آوای خیس

شوهرت؟_

:حق به جانب گفت

آره، حرفی داری؟_

سعی نکردم جلوی قه قهه زدنمو بگیرم، همه تو رستوران
:نگاهمون میکردن بین خنده هام با نفس نفس گفتم
وای، شوهرت؟؟_

نویسنده: zahra_s

دوباره با شدت زدم زیر خنده

: بلند شدمو چشمکی به الهه محروص زدم

من قرار دارم خودت برو دیه_

.بای

[27.10.19 05:39]

بی توجه به صدا زدناش سمت پیشخون رفتم، امیر با دیدنم لبخندی زد و گفت:

بابا بیا برووو صاب رستورانی هر دفعه میای پول غذا رو _ حساب میکنی، نوبَرِه

:پولو رو پیشخون گذاشتمو با لبخند برادرانه ای گفتم

رستوران ماله من بود، تو خریدیش داداش منم موظفم الان پول _ غذامو بدم، به خانواده سلام برسون

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.ir

دستی براش تکون دادمو زدم بیرون

امروز رستوران زیادی شلوغ بود مجبور شدم ماشینو دور تر از رستوران پارک کنم، ریموتو زدم و در ماشینو باز کردم

اومدم سوار بشم که نگاهم خورد به ماشین کنارم

و دختری که رو صندلی عقب نشسته بودو سرش تو موبایلش بود

با شیطنت جلو رفتم و تقه ای به شیشه زدم

***

ماریا:

نشستنم تو ماشین همزمان شد با زنگ خوردن گوشیم

از توی جیب مانتوم درش اوردم و به شماره ناشناس روش نگاه کردم و بعد جواب دادم.

صدای کلفتی گفت:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

الو صغری؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون

: من

الو صغری چرا جِواب نِمِدی؟_

قط کردم، چند بار زنگ زد بعد یه اس ام اس با محتویات رکیک داد مرتیکه خر

آوای خیس

با قیافه سرخ شده داشتم به اسش نگاه میکردم که تقه ای به شیشه خورد

سرمو برگردوندم که نگاهم خورد به چهره خندونه علیسان، با دیدن چهرش حالت تهوع بهم دست داد، متنفر بودم ازش، ابرو باد و مه خورشید و فلک همه دست به دست هم داده بودن که ین تنفر هر روز بیشتر و بیشتر بشه

:شیشه رو پایین دادم و با جدیت گفتم

نویسنده: zahra_s

ها چیه؟_

:با شیطنت گفت

تعقیبم کردی؟ نگران نباش اتفاقی برای عشقت نمیوفته_

:دهنمو کج کردم

ببخشید تعقیب و محافظت از حیوانات کمیاب جزوه علایق من نیست _

:خندید و گفت

اگه این زبونو نداشتی هیچ جذابیتی برام نداشتی خوش زبون_

:با لبخنده حرصی گفتم

کاش نداشتم_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

دساشو به سقف ماشین تکیه داده بود، سرشو نزدیک تر کرد که کاملا از شیشع ماشین اومد داخل، با لحنه جذابی گفت:

فعلا که داریو دل منو بدجور برده_

نگاهم به شیشع بودو افکار شوم تو ذهنم چرخ میخوردن

لبخنده موزی زدمو صورتمو نزدیک صورتش کردم، لبامو غنچه کردم و اروم گفتم:

ولی من اینجوری فکر نمیکنم_

نگاهش بین لبامو چشمام در نوسان بود، صورتشو نزدیک تر کرد، به داغ شدن بدنم محل ندادم و حالت صورتمو حفظ کردم، و اروم شیشه رو بالا دادم، نگاهش به لبام طولانی شده بود:

میخوای بهت ثابت کنم؟_

شیشه اومد بالا نزدیک گردنش نگر داشتم، گردن ادم نیست که ماشالله گردن گوریله شیشع تا نصف کمتر رفته بود بالا

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_

به نظرم کافی بود

لبخندم و پر رنگ تر کردم و تو یه حرکت سرمو عقب کشیدم، با نفرت گفتم:

خیلی هرزه ای_

اخماش غلیض رفت تو هم، اومد سرشو بکشه عقب که چونش محکم خورد به شیشه و اخش رفت هوا

سرش کاملا گیر کرده بو، برای اولین بار با حرص گفت:

این شیشه لعنتی رو بده پایین ماریا_

قفل درو پایین دادم و لبخندی به چهرش زدم:

تو این حالت خیلی با مزه شدی_.

[27.10.19 05:39]

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

سعی کرد سرشو در بیاره

تا حالا اخمای علیسانو تا این حد تو هم ندیده بودم

:محکم کوبید به سقف ماشین و داد زد

آقای مهربون خانم خوش زبون

این لعنتی رو باز کن_

.تو جام پریدم ولی بع روی خودم نیاوردم که ترسیدم

موبایلمو روشن کردمو نگاهم و دوختم به صفحش تو همون حالت

:با لبخند گفتم

آوای خیس

شاید خیلی بدجنسی باشه_

: زیر چشمی نگاهش کردمو لبامو بیشتر کشیدم

ولی همون لا بمون جونت دراد گوریل_

:از لای دندونای کلید شدش گفت

نویسنده:zahra_s

ماریا، این اخرین دفعه ایع که میگم_

:داد زد

اینو بکش پاییییین_

:حق به جانب گفتم

اونو بده الهه بکشه پایین برات_

:داد زد

ماریاااا_

:با خنده گفتم

حیف پشتت ماشینه وگرنه هر کس رد میشد یه دستی میکشید_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

بس به خودش فشار اورده بود رگ پیشونیش زده بود بیرون، اومد جوابمو بده که همون موقع قفل درا زده شد و پشت بندش دنیا و شقایق و امیر سر رسیدن

با دیدن ما تو این حالت هر سشون از حرکت ایستادن و با دهن باز زل زدن به ما

علیسان داد زد:

به چی زل زدین بیاید منو در بیارید_

دنیا پقی زد زیر خنده

امیر اومد منو به زور پیاده کرد و شیشه رو داد پایین، علیسان خودشو عقب کشید

امیر به سمتش رفت و با نگرانی گفت:

حالتون خوبه؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

قلنجه گردنشو شکست و بعد به من که دست به سینه از اون سمته ماشین با یه لبخند حرص درار نگاهش میکردم اخم کرد:

بله مرسی_

بدونه هیچ حرفی سوار ماشینش که درش باز بود شد و درو محکم کوبید و بعد از روشن کردن ماشین گاز داد

تا ماشین از بریدگی بپیچه با نگاهم دنبالش کردم:

این چه کار احمقانه ای بود؟؟؟_

به امیر نگاه کردم، بدون حرف شونمو بالا انداختم و سوار شدم

دنیا هم در حالی که بعد من مینشست گفت:

کارش بی دلیل نبود._

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

[27.10.19 05:39]

آقای مهربون خانم خوش زبون

امیر و شقایقم سوار شدن

تا خونه قضیه رو واسه امیر تعریف کردیمو صدای خنده هامون کل خیابونو برداشته بود

آوای خیس

***

:علیسان

:با تمام زورم پامو رو پدال فشار دادم و زیر لب گفتم

پدرتو در میارم، دختره سرتق عوضی_

:محکم با مشت کوبیدم رو فرمون

نویسنده: zahra_s

حالیت میکنم_

گوشیم زنگ خورد، بدونه نگاه کردن ب شماره برقراری تماس و لمس کردمو داد زدم:

بله؟_

صدای بغض دار الهه پیچید تو گوشم:

عزیزم؟_

داد زدم:

الهه رابطه ما همین الان همینجا تموم شد_

زد زیر گریه و نالید:

اخه چرا؟؟_

آقای مرون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

تاریخ انقضات سر رسیده، دیگه به من زنگ نزن_

بی توجه به زجه زدناش قط کردم و گوشی رو پرت کردم رو صندلی شاکرد

:چند بار زنگ خورد، اخر کلافه شدمو جواب دادم

...الهه بهت میگم زنگ نز_

پسرم؟_

با شنیدن صدای راضی دهنم نیمه باز موند.. اخمامو کمی باز کردمو گفتم:

سلام اقای راضی_

سلام، هماهنگ کردم فردا بریم اونجا_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:سرمو تکون دادم

تشکر، چه ساعتی همو ببینیم؟_

فردا ساعت ۴ همو اونجا ببینیم ادرسو برات میفرستم_

بله حتما، امری نیست؟_

:خندید و گفت

نه پسرم به اعصابتم مسلط باش، خداحافظت_

:خندم گرفت

بای_

[27.10.19 05:39]

آقای مغرون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

پارت_سی_و_پنج

***

آقای مهربون خانم خوش زبون

:شروع کردم با دنیا خوندن

دختری بودم به کنجه خونه، آب میکشیدم من از رودخونه، آرزو _
داشتم که شوهر کنم، کل بزنمو فرقمو یک ور کنم

آوای خیس

دنیا رو میز عسلی کنارش ضرب گرفته بود، پا شدم شروع کردم
چرخوندن باسنم، مامان با یه سینی چایی از آشپز خونه اومد
بیرونو با دیدن ما بین راه ایستاد

:نگاهی آکنده از تاسف بهمون انداخت و زیر لب گفت

معلوم نیست باز فیلم چی دیدن شوهر میخوان_

.اومد نشست کنارمونو سینی رو گذاشت رو میز

:کنارش نشستم و بغلش کردم که سریع پسم زد و جیغ زد

نویسنده: zahra_s

چیه دختره بی تربیت؟ فیلم چی دیدین روتون تاثیر گذاشته؟_

من هم سن شما بودم فک میکردم بچه از زیر بوته به عمل میاد..خجالت بکشید، یه ذره شرم و حیام خوب چیزیه، شوهر الکی نیس که.

باید با اخلاقلای گندش بسازی، با نداریاش بسازی، با کبودیاش بسازی...

دنیا پرید وسطش و با لودگی گفت:

منظور خاله کبودیاییه که سختی های زندگی به وجود میاره_

مامان چپ چپ نگاهش کرد:

فقط هیکل گنده کردی؟ نمیدونی نبابد بپری وسط حرف بزرگ ترت؟ _

دنیا ادا شرمنده هارو در اورد و مثلا عرق شرمشو از رو پیشونیش پاک کرد

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:دستمو بالا گرفتم، پوکر فیس گفتم

ماما‌ن اجازه؟_

ها؟_

:لبامو ور چیدم

جیش دارم_

نیشگونی از پهلوم گرفت که جیغم رفت هوا و سریع به سمت سرویس بهداشتی روونه شدم

***

خانوم هاشمی بعد از حدود دو دقیقه خندش ایستاد..به نفس نفس :افتاده بود

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

وای..وای ماریا، من هر دفعه با تو حرف میزنم به اندازه یک ماه میخندم_

آقای مهربون خانم خوش زبون

:نیشمو باز کردم

ما اینیم دیگه، ولی خیلی خوشحال شدم که پیدا شده_

آوای خیس

فقط دعا کن برای بستن قرار داد بازی در نیاره، کی میای پیشمون؟_

همین فردا خوبه؟ کلاسم ندارم_

آره عالیه، فقط اگر حتمیه من به بچه ها بگم_

اره بگین خانوم هاشمی، من برم دیگه فردا میبینمتون باااایز_

خدافظ گلم_

نویسنده:zahra_s

[27.10.19 05:39]

امروز باید یه تیپ جیگر میزدم برا بچه ها
شلوار لی یخی مو پوشیدم با مانتو جلو باز سبز ابی کتون
و شال هم رنگ حریرشم رو سرم انداختم

والا اونقدری که من میخوام برم پیش اینا به خودم میرسم ننم حق دارع بگه این زیرش خرابه:|

یه رژ قرمز ماتم به لبام زدم و یه خط چشم کوچیک

کیف سفید کوچولومو برداشتم و رفتم پایین
.مامان بابا طبق معمول این ساعت داشتن عصرونه میخوردن

:مامان که نگاهش به من افتاد اخماش رفت تو هم

کجا به سلامتی؟ چرا خودتو شبی علف درست کردی_

نویسنده:zahra_s

|:علف

:بابام یه نگاه بهم انداخت و ادامه حرف مامان و گفت

دخترم از جلو گاو داری غلام حسین رد نشو، خطرناکه_

|:من

دارم میرم موسسه_

:به بابا نگاه کردمو گفتم

چشم رد نمیشم|: چرا شما امروز سرکار نرفتید؟_

:بابا بی خیال گفت

مامانت کمرش درد میکرد، موندم که موندندم مرحم بشه رو _ دردش

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

اوهوک، به مامان که سرخ شده بود نگاه کردم و لبخنده شیطانی زدم:

خو پس من برم، شما به کارتون برسید_

بین راه به اسمس دنیا هم که نوشته بود کجایی پتیاره ج دادم

تو کوچه بودم که زنگ زد، قبل اینکه حرفی بزنه خودم شروع کردم:

چیه؟ باز شورتت جا مونده؟_

بذار من بگوزم، بعد بگو به حلقم_

|: من

|: گوز

|: متخصص حلق و بینی

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

ادامه داد:

منم میخوام بیام پیش بچه ها_

نمیخواد، اونا از لولو تصور یه چیزی مثل تو رو دارن، ببینن_ سنگ کوب میکنن

زر نزن ادرسو بده_

باشه خپل الان برات اس میکنم_

ادرسو براش اسمس کردم و وارد ایستگاه مترو شدم

[27.10.19 05:39]

پارت_سی_و_هفت

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

:جلو در منتظر دنیا شدم تا بلاخره اومد..با حرص گفتم

ساعت چار و نیم شد، میذاشتی فردا میومدی دیگه_

:هلم داد داخل و گفت

رفتم ناهار خوردم_

مرده شورتو ببرم الان وقته ناهاره؟_

نه خب من ناهار کم خورده بودم_

اونوقت دقیقا چقدر؟_

یه بشقاب_

اهان قانع شدم_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

پیچیدیم تو راهرو که اتاق بچه ها بود

:تقه ای به در زدم و صدامو کلفت کردم

کی می خواد خوراک امشب من شه؟_

بعد چند ثانیه در باز شد و بچه ها عین قم مغل ریختن رو سرمون

دنیارو که دیدن یخورده گرخیدن ولی بعد باهاش خوب شدن، بر خلاف وحشی بازیاش برای ما با بچه ها مهربون بود و زود خودشو تو دله بچه ها جا کرد

:رو به دنیا کفتم

تو مشغول باش من الان میام یه سر به خانوم هاشمی بزنم_

..

تقه ای به در زدم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

منتظر اجازش بودم که برم داخل که خودش درو باز کرد و اومد بیرون

آقای مهربون خانم خوش زبون

:برق توی چشماشو از پشت عینکم حس میکردم، با شیطنت گفتم

سلام عشقم_

آوای خیس

سلام عزیزم_

:گونمو بوسید

!چیه عشقم؟ خوشحال میزنی_

:با ذوق گفت

این یارو حامی مالیه الان داخل نشسته داریم با هم راه میایم که _ قرار داد و نامحدود ببندیم

نویسنده: zahra_s

:با ذوق گفتم

جدی میگی؟_

اره_

خب پس من برم مزاحمتون نشم_

:اخماشو کشید تو هم

نه بیا بریم داخل، تو باشی احساس تنهایی نمیکنم، بدو سه ساعته _ داخل تنهان

مگه خانوم شریفی نیستن؟_

نه کار داشت نیومد_

همزمان درو باز کرد و منو هل داد داخل، نزدیک بود بیوفتم

نویسنده: zahra_s

[27.10.19 05:39]

صاف شدمو سرمو اوردم بالا که نگاهم قفل شد تو دو تا تیله مشکی

چشمام کم کم درشت تر از حد معمول شد

:صدای هاشمی از کنارم اومد

ایشون اقای علیسان شایان هستن، انشالله میخوان ازین به بعد _ حامی مالی بهزیستی باشن

نا باور نگاهمو بین خانوم هاشمی و علیسان و مرد غریبه کنارش چرخوندم

تو چشمای علیسانم تعجب موج میزد

:خانوم هاشمی ادامه داد

اینشونم ماریا جان، عزیز دل بندست تو خیلی از کارای _ بهزیستی کمکم میکنه و بچه ها خیلی دوستش دارن

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_sis

لبخنده زورکی زدم و همراه خانوم هاشمی اون سمت میز رو به روشون نشستیم

آقای مهربون خانم خوش زبون

:مرد میانسالی که کنار علی نشسته بود لبخنده مهربونی زد

خوشبختم_

آوای خیس

:با همون لبخند گفتم

اوم..ممنون، همچنین_

:رو به خانوم هاشمی گفت

اقای شایان موافقتشونو اعلام کردن، احتمالا روح شایان بزرگم _ با این تصمیم شادتر شده

:هاشمی مسرور گفت

نویسنده:zahra_s

خدا ایشونو بیامورزن_

فقط یه شرطی هست_

سرمو اوردم بالا و نگاهمو دوختم به علیسان که با لبخند موزی منو نگاه میکرد

:هاشمی سوالی پرسید

ببخشید..متوجه نشدم، چه شرطی؟_

شرطم به ایشون مربوطه_

و به من اشاره کرد

چشمام دیگه کم مونده بود از حدقه بزنه بیرون

:هاشمی اخماشو کشید تو همو گفت

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

ینی چی؟ چه شرطیه که به ماریا مربوط میشه؟_

[27.10.19 05:39]

:با تبسم حرص درار همیشگیش به هاشمی چشم دوخت

ربطش شخصیه_

:به من نگاه کرد و ادامه داد

میشه باهاتون خصوصی صحبت کنم؟_

:به زور یک کلمه گفتم

ب..بله_

پاشد و به سمت در رفت، به نگاه نگران خانوم هاشمی لبخند زدمو پشت سرش از اتاق بیرون رفتم

آقای مهرون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

به محض بستن در با حرص به سمتش برگشتمو گفتم:

این چه مسخره بازیه که راه انداختی هان؟_

اخماشو کشید تو هم:

ببند دهنتو صداتو نبر بالا برای من_

در دم خفه شدم، پسره بی شخصیت

ادامه داد:

خفه میشی و دنبالم میای_

دستمو کشید و از راهرو موسسه بیرون برد

نمیدونم چون اولین بار بود اینجوری دیده بودمش، یا شایدم از جذبه ای که تازگیا فهمیده بودم زیادی داره، تا دم ماشین بی حرف دنبالش رفتم

آقای مربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

در و زد و اشاره کرد سوار شم، با ترس و بی خرف در و باز کردمو سوار شدم

خودشم از اون سمت سوار شد و برگشت سمتم..قبل اینکه دهنمو باز کنم گفت:

ببین خانوم خوش زبون، من از اولم باهات عین چیزی که نبودی _ ینی ادم برخورد کردم ولی با کار دیروزت فهمیدم این کارم واقعا اشتباه بوده

بغض گلمو گرفته بود ولی مسمم بودم که اشکم پایین نیاد، ادامه داد:

من اصولا اهل تلافی کردن نیستم ولی با خودم عهد بستم روی _ تو یکی رو کم کنم و این واقعا فرست مناسبیه

نگاهش برای لحظه ای روی صورتم موندو ثابت شد، پوزخندی زد و گفت:

اگه همیشه اینقدر ساکت میموندی هیچوقت کارت به اینجا کشیده _ نمیشد

آوای خیس
zahra_s

سایت آوای خیس

لبمو از داخل گزیدم و با حرص مانتومو مشت کردم

ببین دختر، پدر من وصیت کرده که حداقل ۳۰۰ میلیون به یه _ موسیه خیریه کمک کنم، ولی این موسسه خیلی به بیشتر از این پول نیاز داره، این پول فوق فوقش برای دو سالش کافیه، منم حرفی نداشتم که تا اخر عمرم هزینه هاشو به عهده بگیرم

لبخندش رنگ خباثت گرفت و تو چشمام زل زد:

و چه بهتر که این یه نفعی هم برای خودم داشته باشه_

[27.10.19 05:39]

پارت_چهل

چشمامو ریز کردم، گفت:

اگه آینده این موسسه برات مهمه باید شرط منو قبول کنی_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s: نویسنده

:به زور گفتم

ش..شرطتت چیه؟_

تا دو ماه باید بشی دوست دخترم_

:دهنم باز موند و جیغ زدم

چیییییییی؟_

:لباش به خنده باز شد

دو ماه، تو، میشی دوست دختره من_

:با حرص گفتم

نویسنده:zahra_s

امکان نداره_

:شونه ای بالا انداخت و گفت

اجباری نیست، میتونی بگی نه_

به خیال اینکه فقط میخواد بترسوندم و این کارو نمیکنه نعه بلندی گفتم و پیاده شدم، پشت سرم پیاده شدو دنبالم اومد

با هم وارد دفتر هاشمی شدیم

:رو به هاشمی گفتم

خب من برم دیگه خانوم هاشمی_

:هاشمی سوالی نگاهشو بین منو علیسان چرخوند و گفت

..پس_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس

صدای علیسان متوقفش کرد:

خب خانوم، مام با اجازتون رفع زحمت کنیم_

هاشمی با تعجب و استرس گفت:

وا کجا؟ شما که هنوز قرار دادو نبستید_

به من نگاه کرد و به هاشمی گفت:

بهتره دنبال یه حامی دیگه باشید خانوم_
با اجازتون

مردی که احتمالا وکیلش بود به اعتراض گفت:

ولی علی جان_..

نویسنده: zahra_s

سایت آوای خیس

علیسان دستشو بالا اورد که حرفشو خورد و بی حرف وسایلشو جمع کرد

علی هم بی خرف در و باز کرد و خواست خارج بشه

با ترس بهش نگاه کردم، جدی جدی داشتن میرفتن

تو یک تصمیم انی بلند داد زدم:

خیله خب_

مکث کرد، دستگیر در و ول کردو برگشت سمتم، ابروهاشو انداخت بالا، تکرار کردم:

خیله خب، قبول میکنم_

[27.10.19 05:39]

پارت_چهل_و_یک

خانوم هاشمی با عصبانیت گفت:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

!این چه شرطی که من نمیتونم بفهمم؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون

:لبخند عصبی زدم

لازم نیست بدونید خانوم هاشمی، شرط مسخره ایه_

آوای خیس

.به ناچار چیزی نگفت

علیسان_اوکی، اقای راضی قرار دادو باز کنید دوباره لطفا

نشستن

راضی دفتر دستکشو دوباره پهن کرد روی میز و بعد از امضا زدن قرار داد توسط هر دو طرفش بلند شدن که برن

:علیسان گفت

همین فردا یه مبلغی رو براتون واریز میکنم که به بچه ها برسید_

نویسنده: zahra_s

به من اشاره کرد که دنبالشون برم

با خانوم هاشمی خداظی سریعی کردم و قبل اینکه سوالی بپرسه از اتاق بیرون زدم

داشتم بی صدا دنبالشون میرفتم که جیغ دنیا باعث شد هر سمون به سمتش برگردیم ، شروع کرد از همون دور فحش دادن:

دختره پتیاره، علف هرز، دختره خراب....(به علت بکار گیری _ الفاظ ناپسند از انتشار انها معذوریم)

بال بال میزدم تا بفهمه دهنشو ببنده ولی دوست اسکول من، اسمش روشه...اسکووووول

جلو که اومد تازه چشمش به علیسان و اقای راضی افتاد، پشتم بهشون بود ولی قشنگ حس میکردم دارن به پشم نداشته من میخندن

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

دنیا که شناخته بود گفت:

عه سلام چطوری؟_

چشمامو درشت کردم، چه زودم خودمونی شد دختره

آوای خیس

علیسان با خنده گفت:

خوبم تو چطوری؟_

دنیا نیششو باز کرد:

ممنون چه خبرا؟ گشاد خانوم خوبه؟_

صدای قه قهه علیسان کله راهرو رو برداشت، راضی هم خدافظی سر سری کرد و با قدم های تندی که فقط صداشو میشنیدم از راهرو خارج شد

نویسنده: zahra_s

چشمامو رو هم فشار دادمو بازوی دنیارو کشیدم که تا بیشتر ازین ابرو ریزی نکرده ازونجا دورش کنم

بدونه نگاه کردن به علی از کنارش رد شدم و زیر لب با اجازه ای .گفتم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس

کجا؟_

:ایستادمو با تعجب به سمتش برگشتم، جدی گفت

تو خونم نیست بذارم دوست دخترم تنها بره خونه، اونم الان که _ هوا داره تاریک میشه

:دنیا با چشمای گشاد بهم نگاه کرد و جیغ زد

دوس دخترشششش؟_

[27.10.19 05:39]

نویسنده: zahra_s

پارت_چهل_و_دو

# آقای مهربون خانم خوش زبون

با ترس گفتم:

دنیا اروم باش بهت توضیح میدم_

چشماشو ریز کرد:

سریع بگو چی بینتونه؟ نکنه ازش حامله ای؟ بهم بگو، بگو اگه _
همچین چیزیه برات دکتر پیدا کنم بریم بدوزیمش

مطمعن بودم الان سرخ شدم.

از بین دندونای کلید شدم گفتم:

دنیا بذار درتو_

نویسنده: zahra_s

آوای خیس

:علیسان با لبخند شیطنت باری گفت

نگران نباش دنیا خانوم هنوز اتفاقی نیوفتاده، ولی احتمالا در _
اینده خواهد افتاد

:همین جمله کافی بود تا از کوره در برم، بلند داد زدم

ببین این مسئله رو جدی نگیر، من از تو متنفرم اگر فک کردی _
بخاطر خودت این شرط و قبول کردم کور خوندی، حتی یک
درصدشم بخاطر توعه هرزه نبود..در ضمن راجب قرارمون
هیچی تو قرار داد ذکر نشده بود پس تو نمیتونی منو مجبور کنی
باهات باشم

دست دنیا رو کشیدم و بدون توجع به پوزخنذ علیسانو خانوم
هاشمی و بقیه کارکنان بهزیستی که با داد من از اتاقاشون بیرون
اومده بودن از راهرو خارج شدیم

تا از محوطه خارج شدیم دستم محکم کشیده شدو سرم محکم به
سینه علیسان برخورد کرد..درد دماغم اونقدری بود که نتونم از
بوی ادکلنش لذت ببرم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

اومدم سرمو عقب بکشم که محکم نگرم داشت

قلبم از خجالت و استرس تند میتپید

سرشو اروم اورد کنار گوشمو اروم تر گفت:

حرفاتو زدی، حالا گوش کن_

اول اینکه فسخ قرار داد برای من مثل اب خوردنه، خسارتشم اصلا مهم نیست

دوم اینکه هر چقدر بیشتر لج کنی، من برای اذیت کردنت بیشتر تلاش میکنم

در ضمن راجب شوخیه توی راهرو، تو در حدی نیستی که بخوای زیر من باشی، تو فقط یه دلقکی که باهاش میخندم..از تو خوشگل تراش هستن واسه شبام

غرورمو له شده میدیدم با تمام توانی که برای گریه نکردن به کار بردم، اولین قطره اشکم پیراهن خاکستری رنگشو خیس کرد

هولم داد عقب که پرت شدم تو بغل دنیا

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:با پوزخند زل زد به چشمای اشکیم

در حدی نیسی که زیر من باشی، در حدش..نیستی_

بعد بدون توجه به ما به سمت ماشینش رفت..تازه وقتی ماشینشو روشن کرد دنیا به خودش اومد

:منو هول داد جلوعو جیغ زد

زر نزن مرتیکه پشمی..خیلیا ارزوشونه که ماریا زیرشون باشه! _
!چی کم داره رفیقم..تو مگه چی میخوای ملعون؟

:جیغ زدم

خفه شو دنیا داری میرینی به من جای اون..ابرومو بردی عنتر_

[27.10.19 05:39]

:جیغ زد

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

اصلا به من چه؟_

راه افتادم که برم، سنگینی نگاه مردمو حس میکردم..خاک تو سر من با این دوستام..ینی خاااک تو سرم

تند تند راه میرفتم، دنیا هم پشت سرم

با بی خیالی گفت:

خب حالا چرا اینقد عصبی شدی چیزی نشده که_

برگشتم سمتش، اشکامو محکم پس زدمو با داد گفتم:

دنیا من الان واقعا عصبیم، دنبالم نیاا_

شونه هاشو بالا انداخت:

باش، فدا سرم گمشو_

آقای مرموز خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

رومو برگردوندمو تند تند شروع کردم مسیر و طی کردن، باورم نمیشد همچین حرفی بهم زده باشه، حتی تو ذهنمم هیچ جوابی نداشتم که بهش بدم، ینی با فک کردن به جمله هاش اینقدر جواب میومد تو ذهنم که نمیتونستم همشو سر جمع کنم و در اخر ذهنم خالی میموند

ولی به جاش چشمام پر میشد

اصولا آدمی بودم که وقتی نمیتونستم حرفمو بزنم گریم میگرفت، اینجوری خودمو خالی میکردم

***

علیسان:

چشمای پر اشکش بدجور دلمو سوزونده بود

واقعا حرف بدی زده بودم، ولی خب دست خودم نبود..از اون روز همش دنبال تلافی کردن بودم..امروز اون رومو به دختر کوچولویی که امروز تازه فهمیدم تا چه حد مظلومه نشون دادم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

نا خداگاه از روی داشبود موبایلمو برداشتم و رفتم تو لیست مخاطبینش

روی ماریا نگر داشتم

چند بار انگشتم رفت تا بهش زنگ بزنم ولی جلوی خودمو گرفتم

گوشی رو پرت کردم سر جای اولشو بی خیال گفتم:

باید تنبیه بشی_

[27.10.19 05:39]

پارت_چهل_و_چهار

شماره الهه رو گرفتم امشب بهش نیاز داشتم، هنوز دو بوق نخورده بود برداشت:

وای عشقم، من میدونستم که تو منو ول نمیکنی..میدونستم که _ عاشقم شدی

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:بی حوصله فرمونو چرخوندمو گفتم

خیله خب دیگه خیلی شعر گفتی، امشب بیا خونه منتظرتم_

:با ذوق گفت

چشممم عشقم تو فقط بگو چه رنگی بپوشم برات_

قط کردم

از هرزه بازیاش متنفر بودم

!به ماریا فک کردم..چطور دلم اومد همچین حرفی بزنم بهش؟

:خندیدم

بیچاره_

***

:ماریا

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

:مامان با مشت کوبید به در و داد زد

دختره پتیاره درو باز کن ببینم باز چی خوردی_

:با گریه گفتم

مامان میشه دو دیقه منو راحت بذارییی؟_

:بابا سعی کرد با ارامش مسائل و حل کنه

ببین دخترم، فوقه فوقش میرم میگم بیا دخترمو بگیر_
شکست عشقی خورده..این همه گریه نداره که

:زدم تو سرم

امروز همه دست به دسته هم دادن منو پتیاره جلوه بدن_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس

نویسنده:zahra_s

مامان بابا نیم ساعتی بود که پشت در بودن، و هر دفعه یه ایده برای انداختن خودم به اون شخص نامعلوم میدادن، منم بی صدا به درد خودم اشک میریختم.

آقای مهربون خانم خوش زبون

مامان جیغ زد:

بهزاد در و بشکن داره خودکشی میکنه_

آوای خیس

بابا داد زد:

دخترم این راهش نیست، این کارو نکن_

پوفی کردمو بلند شدم رفتم سمت در:

مامان_بهزاد زر نزن درو بشکن

خیله خب، خیله خب_

نویسنده:zahra_s

قفل و تو در چرخوندم و باز کردن در همانا، پرت شدن بابا که با سرعت به سمت در میومد که بشکنتش وسط اتاق همانا

.خندم گرفت

:مامان اومد تو و با عجله رفت سمت بابا

بهزاد، بهزاد خوبی؟ کارایت نشد؟_

:بابا در حالی که سرشو میمالید صاف نشست و گفت

نه خوبم_

:به من که به زور جلوی خندمو گرفته بودم نگاه کرد و ادامه داد

ادرسشو بده خودم میرم باهاش صحبت میکنم_

با عشق پریدم سمتشونو هر دوشونو کشیدم تو بغلم که مامان جیغ زد:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

نکن عنتر خانوم ارایشم خراب میشه_

بیشتر به خودم فشارشون دادم و با نهایت عشقی که بهشون داشتم زمزمه کردم:

آخ اگه من شمارو نداشتم چیکار میکردم؟_

آوای خیس

***

وارد محوطه دانشگاه شدم، با چشم دنبال شقایق و دنیا میگشتم که دستی محکم خورد تو پهلومو بعد صدای دنیا:

سلاااام_

با قیافه جمع شده پهلومو گرفتمو به سمتش برگشتم:

ینی ها، رو داری اندازه بوفالو_

نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

:شقایق که کنارش بود با تعجب گفت

ماری چرا چشمات اونقدر باد کرده_

:دنیا شونه ای بالا انداخت و گفت

عوارض حاملگیه_

آوای خیس

:با حرص گفتم

برو گمشو، برو گمشو چخه چخه_

:دنیا با حرص جیغ زد

مگه داری با عمه سگت صحبت میکنی؟_

شقایق_سوال کرددمم

نویسنده:zahra_s

گریه کردممم_

:با ناراحتی گفت

الهی فدات بشم چی شده مگه؟_

:لبامو برچیدمو گفتم

حالا بیا بریم تو کلاس برات تعریف میکنم_

:دنیا با چشمای گشاد شده گفت

نفهمیدم! بیا بریممم؟ ینی من اینجا نقش چیرو ایفا میکنم؟_

اینو_

نویسنده:zahra_s

دستمو انداختم دور گردن شقایق که از خنده قش کرده بود و پشت چشمی براش نازک کردم

آقای مهربون خانم خوش زبون

...

:بعد از تعریف ماجرا برای شقایق، حسابی عصبی شده بود

شقایق_الان میرم به امیر میگم بره خشدکشو بکشه رو سرش

آوای خیس

:خواست بلند بشه که دستشو کشیدم افتاد رو صندلی

لازم نکرده_

:با چشمای گشاد گفت

وای ماریا تو همونی هستی که اگه یه پسر بهت تیکع میانداخت تا _ دهنشو سرویس نمیکردی ول کنش نبودی ها...الان چت شده؟

نویسنده:zahra_s

:سرمو انداختم پایین

الانم همونم، فقط نمیدونم چرا شقایق..جلو این کثافت تمام اعتماد _
به نفسمو از دست میدم، چنان با جذبه حرفاشو میزد که ذهنم خالی
میشد از هر جوابی.. نمیدونم..نمیدونم

.شقیقه هامو فشار دادم

:صدای دنیا که مثلا قهر بودو صندلی پشتی ما نشسته بود بلند شد

خو معلومه دیگه، عاشقش شدی_

چنان برگشتم سمتش که هینی بلندی گفت و خودشو عقب کشید که
باعث شد صندلی و دنیا هر دو با هم رو زمین پرت بشن

:با حرص گفتم

دفعه اخرت باشه که ازین شر و ورا سر هم میکنی ها، اون _
عفریته چی داره که من بخوام عاشقش بشم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

به زور و با کمک شقایق خودشو جمع و جور کرد و نشست

تو ذهنم به حرفی که زد پوزخند زدم..وقتی بهش فکر میکردم تنها حسی که بهم دست میداد نفرت بودو نفرت بودو نفرت!

بعد از کلی غر غر که دنیا کرد بلاخره استاد اومد و من برای اولین خوشحال شدم

...

بعد از کلاس داشتم عکسارو مرتب میکردم که گوشیم زنگ خورد

بدونه توجه به شماره برش داشتم که صدای نحص علیسان تو گوشم پیچید:

کجایی؟_

با حرص گفتم:

چرا دست از سرم برنمیداری؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

گفتم کجایی؟_

سر قبر عمت دارم رفع حاجت میکنم_

زد زیر خنده..صدای پر نازی از اون طرف خط توجهمو جلب کرد:

عشقم با کی حرف میزنی میخندی؟_

بین خنده هاش گفت:

شخص مهمی نیس عشقم توام برو دیگه خیلی موندی اینجا_

سعی کردم تن صدامو پایین نگر دارم:

تو که دورت پره چرا منو ول نمیکنی هان؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

:صداشو صاف کرد و گفت

بهت میگم کجایی عین ادم جوابمو بده_

:بی حوصله جواب دادم

دانشگاهم، خب؟_

کلاست تموم شده؟_

اره_

کدوم دانشگاه؟ _

بیست سوالی راه انداختی؟_

:با خنده گفت

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

بگو ماریا_

:اسم دانشگاهو گفتم

اوکی بمون میام دنبالت_

چیییی؟_

میام دنبالت_

:کلاس خالی شده بود و حالا میتونستم با خیال راحت جیغ بزنم

تو چی فکر کردی؟ فکر کردی بعد از حرفای دیروزت من بازم _
سر اون قرار لعنتی هستم؟

:خونسرد گفت

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

مجبوری کع باشی، بمون میام بای_

[27.10.19 05:39]

به عادت همیشش بدونه اینکه اجازه حرف زدن بهم بده قط کرد، خیلی عصبی بودم

بلند شدمو از کلاس بیرون زدم..دنیا و شقایق جلوی در کلاس با امیر و دوستش حرف میزدن

:بدون احوال پرسی با امیر بی حوصله گفتم

من میرم بچه ها کاری ندارید؟_

:دنیا بدونه اینکه نگام کنه پشت چشمی نازک کرد و گفت

از اولم نداشتیم_

|:هیس، بشکه ها اجازه نظر دادن ندارن_

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

:برگشت سمتم با حرص گفت

خف، بشکه ها شرف دارن به سوسک لنگ ها_

|: من

آوای خیس

:شقایق دستمو گرفت

نمیمونی برسونیمت؟_

:سرمو به معنی نه تکون دادم

پس فعلا_

راه افتادم سمت خروجی

..

نویسنده: zahra_s

جلوی در دانشگاه قدم رو میرفتم که صدای بوق ماشینی توجهمو جلب کرد

آقای مهربون خانم خوش زبون

!علیسان بود

سرمو پایین انداختم و راه افتادم سمت ماشینش، تو مدتی که نشستمو در و بستم چشمم خورد به بعضی از بچه ها با تعجب بهم نگاه میکردن

آوای خیس

بیا، از فردا چو میوفته خانوم پاک زاد و با یه قرمه سبزی خوش _ تیپ تو ماشین دیدیم بعدم با هم رفتن

مگه برات مهمه_

.جیغ زدم و با چشمای گشاد شده نگاش کردم

:با تعجب نگام کرد، به تته پته افتادم

نویسنده:zahra_s

عه، تو اینجا چیکار میکنی؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون

!وای..بازم سوتی

:با خنده گفت

اومدم بهت خبر مامان شدنتو بدم_

آوای خیس

:چشمامو درشت کردم و جیغ زدم

!!!!!چیییی؟_

عدا دخترارو در اورد سرشو با ناز تکون دادو پشت چشمی نازک
:کرد..با صدای نازک کرده گفت

نویسنده:zahra_s

عشقم! جواب ازمایش مثبت بود، من حاملم_

پقی زدم زیر خنده..اینقدر خندیدم که از چشمام اشک میومد خودشم باهام میخندید

:دلمو گرفتم و با نفس نفس گفتم

وای، وای دهنت سرویس_

همیشه بخند و شیطون باش، بغ کردن اصلا بهت نمیاد_

.خنده از روی لبم رفت و با چشمای گشاد برگشتم سمتش

نگاهش به رو به رو بودو لبخندش واقعا مهربون بود..واقعا مهربون!!!

[27.10.19 05:39]

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

پارت_چهل_و_هشت

آقای مهربون خانم خوش زبون

:سنگینی نگاهمو که حس کرد برگشت سمتمو با خنده گفت

چیه باور کن بچه ماله توعه_

آوای خیس

:پوکر فیس نگاهش کردم

الان داری تموم مردونگیتو میبری زیر سوال_

:با لبخند شیطانی زد و گفت

اون تنها جایی که نمیره زیره سواله_

سرخ شدم، بی حیا تر از این مرد، والله ندیدم

نویسنده: zahra_s

:با حرص گفتم

ایشالله بره زیر تریلی_

:قه قه ای زد

خو اونجوری که خودت بدبخت میشی_

.عصبی شدم و با حرص نگاهش کردم

:با خنده گفت

خیله خب آروم باش_

:یکم مکث کرد، نفس عمیقی کشیدم و تو صندلی فرو رفتم

کجا ببرمت؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

:عاقل اندر سفیهانه نگاهش کردم

!خونه دیگه_

ناهار نمیخوای؟_

محض اطلاعت الان ساعت ۵ بعد از ظهره، دو ساعت دیگه _
وقت شامه

:شونه ای بالا انداخت

اوکی پس میریم میگردیم تا دو ساعت دیگه_

:تخس گفتم

لازم نکرده میخوام برم خونمون_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

با لبخند گفت:

میریم_

جیغ زدم:

ننم دعوام میکنه_

به ننت راجب قرار داد گفتی؟_

خفه شدم. لبخند پیروز مندانه ای زد و چیزی نگفت.

چشمامو ریز کردمو دست به سینه نشستم:

تا حالا کسی بهت گفته حیوون وحشی؟_

نه تا حالا جرعت نکردن_

لبخندی زدم و گفتم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

الان من بگم؟_

:شونه ای بالا انداخت

میل خودته، عواقبشم با خودته_

:بدونه اینکه حرفشو انالیز کنم بلند و کشیده گفتم

حیـــوون وحشیییی_

[27.10.19 05:39]

پارت_چهل_و_نه

.یهو تو یه حرکت انتحاری فرمون و به سمته چپ چرخوند

.جیغ بلندی زدمو پرت شدم روش

نویسنده: zahra_s

صدای بوق ماشینا و شوک اون لحظه همه و همه باعث شدن چند لحظه تو همون حالت بمونم و چشمامو محکم رو هم فشار بدم

آقای مهربون خانم خوش زبون

با حس دستی که دورم حلقه شد و منو به خودش چسبوند بع خودم اومدم

آوای خیس

چشمامو سریع باز کردم که نگاهم به نیم رخ شیطون علیسان خورد، سرم دقیقا تو گردنش بود

خونسرد رانندگی میکرد انگار نه انگار چند دقیقه قبل نزدیک بود به کشتنمون بده

از موقعیتی که توش بودیم حسابی سرخ شده بودم، سعی کردم خودمو بکشم عقب که نذاشت.

یه دستم دوره گردنش بود واسه اینکه بتونم تعادلمو حفظ کنم و یه وقت رو پروستاتش سقوط نکنم

نویسنده: zahra_s

.و با اون یگی سعی میکردم دستشو از دور کمرم باز کنم

فشار دستش رو پهلوم زیاد شد..زبون واموندمم بند اومده بودو
حرفی نمیتونستم بزنم حس میکردم حرارت بدنمو کاملا حس میکنه

:صدای آرومو شیطونش و شنیدم که گفت

حالا کی وحشیه؟_

:کشدار و حرصی گفتم

ولم کـــــن_

.فشار دستشو بیشتر کرد که آخی گفتم

بغضم گرفته بود..واقعا خجالت کشیده بودم، به علاوه کمرم داشت
:..از فشار دستش میشکست

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

جواب سوالمو ندادی_

با صدای بمی گفتم:

کمرم شکست_

با تعجب نگاهشو از مسیر گرفت و به چشمام دوخت، فشار دستش کم شد

لبخند مهربونی زد و آروم گفت:

خب حالا چرا گریه؟_!

ترکیدن بغضم همزمان شد با داغ شدن پیشونیم.

[27.10.19 05:39]

پارت_پنجاه

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

ایستادن ماشینو حس کردم، جای بوسش روی پیشونیم میسوخت

خودمو عقب کشیدمو صاف نشستم، اشکامو پاک کردمو در حالی که سعی میکردم بوسشو از یاد ببرم، سرم رو پایین انداختم

:بین فین فینام گفتم

برو دیگه، چرا ایستادی؟_

با دستش موهای بیرون زده از مقنعمو داخل داد، سرمو عقب کشیدمو نگاهش نکردم..با لحنی که تا حالا ازش نشنیده بودم گفت:

تو خیلی شکننده ای ماریا...فقط سعی داری خودتو بی احساس و محکم نشون بدی _

زیر چشمی نگاهش کردم..بیا، همین مونده بود این گودزیلا بفهمه من چقد دل نازکم.

:سعی کردم بحث و عوض کنم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

!هوا تاریک شده کجا داری میری_

:بدونه نگاه کردم بهم گفت

خونه ام_

:سریع برگشتم سمتش و با حیرت جیغ زدم

که چه عنی بخوریم؟؟_

:شیطون شونه هاشو بالا انداخت

عن که نمیخوریم، چیزای بهتری هس واسه خوردن_

:کولمو محکم کوبیدم تو سرش و داد زدم

خاک تو سر بی حیات، نگر دار میخوام پیاده شم_

:قه قهه ای زد و گفت

آقای مربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

بابا تو خونم کلی خوردنی و خوراکی های خوشمزه دارم، _
پاستیل، چیپس

:دست گیره درو پایین کشیدم و جیغ زدم

به تهه دنیا، نگر دار میخوام پیاده شم_

:داد زد

بشین سر جات_

خود به خود دست گیره رو ول کردمو تو صندلی جمع شدم،
!مسکوت

:عصبی گفت

جنبه شوخی داشته باش دارم میبرمت بام. دیگه نبینم ازین حرکتا _
ازت

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.نویسنده

:تخس سرمو آوردم بالا و با تمام نفرتی که ازش داشتم گفتم

تو نمیتونی به من بگی چیکار کنم چیکار نکنم! چون من اصولا_
به حرف آدمایی که ازشون متنفرم گوش نمیدم

:پوزخندی زد و دنده رو عوض کرد

نیاز نیست دم به دقیقه اعلام کنی که ازم متنفری، باور کن که_
.اصلا برام مهم نیست

:حرصم بیشتر شد، آروم گفتم

چرا این کارارو میکنی؟ هان؟ چرا ولم نمیکنی؟_

:صورتش بی حس شد، بدونه هیچ حالتی گفت

نمیدونم، ولی تو محبوری که تحملم کنی_
تا این قرار دو ماهه تموم بشه

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

رومو برگردوندمو دسته های کولمو توی دستم فشار دادم، بعله، باید تحمل کنم

***

از ماشین پیاده شدمو بدونه توجه بهش رفتم روی نیمکت نشستم

چراغای پایه بلند بام روشن بودو هوا داشت کاملا تاریک میشد..نشستنشو کنارم حس کردم و بعد صداش:

_غروب امروز خیلی غمگینه نه؟

_بد تر ازونش اینه که این غروب غمگین و با یه گوریل بگذرونی

زد زیر خنده، یهو ساکت شد با تعجب به سمتش برگشتم:

_چه خوب که نیشت بسته شد..گوشام داشتن آزرده میشدن!

لبخند زد و گفت:

آقای غمبون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

_علاوه بر شکننده بودن، مهربونم هستی

:ابروهامو بالا انداختم

_چطور؟

_شرطمو که بخاطر بچه ها قبول کردی، هر چند..

:نیششو بیشتر باز کرد و ادامه داد

_شرطی بود که آرزوی خیلیاس

:زدم زیر خنده

_آررره، خیلیایی مثل الهه

نویسنده: zahra_s

با صدا زنگ موبایل لای چشمامو باز کردمو با رخوت از کنار بالیشت برش داشتم..

دکمه وصل و زدم وگذاشتمش کنار گوشم..با چشمای بسته و صدای خواب الود گفتم:

ها چی میگی؟_

صدای نفس نفس زدن یکی رو ازون طرف خط شنیدم:

چته؟_

بازم نفس نفس میزد..با جیغ گفتم:

کثافت با صدای من داری خود ارضایی میکنی؟_

یه نفس عمیق کشید:

ای تو قبر پدر..._

آقای مهربون خانگم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

:قبل اینکه ادامه بذم صدای دنیارو شنیدم

خفه شو دیگه، رو تردمیل بودم_

خمیازه ای کشیدم که خودم از بوی دهنم احساس خفگی کردم،
:گرفتم

!بگو کارتو میخوام برم دست به آب_

میگم امروز میخواد برام خاستگار بیاد_

:تو جام سیخ شدمو جیغ زدم

!!!!چییی؟_

:حق به جانب گفت

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

چیه تعجب داره؟ بلاخره منم خاستگارای خودمو دارم_

یا حضرت عباس، تو به این حجیمی، شوهرت فک کنم یکی از باز مانده های ماموت ها باشه_

هو پتیاره، به شوهر من توهین نکنا_

خاع خاع_

خف خف_

تورو اول باید ادب کرد شوهر به چیته؟_

ببند دهنتو پاشو بیا خونمون_

بیام خونتون چیکار؟ تو میخوای شوهر کنی_

شقایق میخواد چایی بریزه زحمت بردن و تارف کردنشم با تو_

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s...

آقای مهربون خانم خوش زبون

بعد ببخشید تو اون وسط چه گوهی میخوری؟_

ادب داشته باش با یه خانوم متاهل درست صحبت کن_

کِی بیام؟_

ساعتای ۷ ۸ بیا_

آوای خیس

اوکی کار نداری بشکه من؟_

نه عنتر خانوم بای_

بایز_

..

آبی به صورتم پاشیدم و به آینه زل زدم، به دختر چشم مشکی داخل آینه..

نویسنده: zahra_s

به دو ماه آینه فکر کردم و به دیشب..به علیسان دستمو به یکم کنار تر از شقیقم کشیدم و با اخم زمزمه کردم:

خیلی داره پاشو از گلیمش دراز تر میکنه عنتر_

بعد سعی کردم لبخند نحسی که از به یاد اوردن بوسش رو لبم نقش میبست و مهار کنم

|: نه اینکه خوشم بیادا

|: ولی باحال بود

|: اوهوم

بیرون اومدم و رفتم سمت کمد تا لباس بردارم برم حمام..صدای زنگ موبایلم بلند شد...گوریل سیو بود:

علیسان_سلام خوش زبون، برای شروع دومین روز از رابطه پاک و عاشقانمون اماده ای؟

آرره یکی رابطع منو تو عاشقانست یکی الکسیس و عمو جانی_

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

چنان زد زیر خنده که گوشی از دستم افتاد..از رو زمین برشداشتم و دوباره گذاشتم کنار گوشم:

آقای مهربون خانم خوش زبون

چته هار شدی؟_

نه داشتم به این فکر میکردم کع چقدر رابطمون به رابطشون شبیه _

آوای خیس

دوباره محکم زد زیر خنده، با خجالت سریع گفتم:

امروز و کلا بی خیال شو، میخوام برم خونه دنیا_

کِی میخوای بری؟_

ساعت ۷_

اووو همچین گفتی فک کردم همین الان بارتو بستی، حاظر شو میام دنبالت _

نویسنده: zahra_s

:با حرص گفتم

ببینم تو کار و زندگی نداری؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون

:با خنده گفت

فعلا که کارو زندگیم توی تو خلاصه میشه_

آوای خیس

:با تعجب گفتم

!!!هن؟_

ببخشید، منظورم توی اذیت کردن تو بودی_

:دهنمو بستمو حرص دوباره به صورتم برگشت

آهان..خب من باید بگم که امروز اصلا حوصله تورو ندارم، _
بهتره امروزو با الهه بگذرونی

من عادت دارم با الهه شبام و بگذرونم، توی روز سرگرمی های _
بهتری هست

نویسنده: zahra_s

:ملافه رو تو دستم فشار دادم و از لای دندونای کلید شدم گفتم

لازم نیست همش تکرار کنی که هرزه ای، در ضمن یه بار _
دیگه به من بگی سرگرمی تمام اموالی که پدر خدا بیامورزت برا
به جا گذاشته رو یه جا تو حلقت میکنم، فهمیدی؟

فهمیدی رو بلند داد زدم..دریق از یه ذره جذبه، دوباره نیشو وا
:کرد و شروع کرد خندیدن

دیشب که نشد ببرمت شام بیرون امروز لااقل برا ناهار بریم _
بیرون..بعدم میبرمت یه جایی که دوس داری خوش زبون

مامانم گفته از گوریلا فاصله بگیرم_

:با موزی گری گفت

به مامانت گفتی با یکی از گوریلا قرار داد بستی؟_

ترجیح دادم وارد این موضوع نشم در نتیجه گلومو صاف کردمو
:گفتم

آقای مغرور خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

عزیزم خوبه که خودت قبول داری گوریلی_

دو ساعت دیگه میام دنبالت بخوای خودتو خر کنی میام زنگ _ خونتونو میزنم

آقای مهربون خانم خوش زبون

من خودمو، تو نمیکنم_

بعدم قط کردم و گوشی رو به لبم چسبوندم..من امروز باید یه بلایی به سرت بیارم

آوای خیس

سرم درد گرفته بود پاشدم برم تو آشپز خونه تا یه قرصی بخورم بهتر بشه

..

آها، پیدات کردم_

قرص و از تو بستش بیرون کشیدم و انداختم بالا..داشتم اب میخوردم که چشمم خورد به یه بسته قرص که جلدش قرمز رنگ بود، ما چقدر سر این بدبختی کشیدیم اولین باری که بابا خورد تا ۱۸ ساعت خواب بود هممون فک کردیم مرده

zahra_s:نویسنده

چشمامو ریز کردمو کم کم لبخند ملیحی اومد روی لبم..هر چه بادا باد!

[27.10.19 05:39]

پارت_پنجاه_و_سه

با تکی که به گوشیم زد کیف چرم مشکیمو برداشتم و یه بار دیگه تو اینه خودمو چک کردم.

تو پذیرایی کسی نبود در نتیجه بدونه خداحافظی با کسی از خونه بیرون زدم.

..

اول نگاهی به درو بر کردم که ببینم خبری از همسایه های فضولمون هست یا نه و وقتی مطمعن شدم تو این ساعت سیفتشون تمومه نشستم داخل ماشین

بدونه سلام کردن و حتی نیمه نگاهی فقط گفتم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

برو_

مگه داری با نوکرت حرف میزنی؟_

:با پرویی نگاش کردم..ته ریشش کمی بلند تر شده بود

چیز دیگه ای حسابت نمیکنم_

:پیچید تو خیابون..تو همون حالت خونسرد گفت

میخوای یه کاری کنم همه چیزت حسابم کنی؟_

زیر چشمی به لبخند موزیانش نگاه کردم..الان حس کرده میترسم؟

تمام تلاشتم بکنی تنها چیزی که حسابت میکنم، باقی مانده _
غذاهای داخل معدمه

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

.اوکی_

از خونسردی و لبخند موزیانش یکم ترسیدم..ولی به روی خودم نیاوردم

:حوصلم سر رفته بود..لبمو کج کردمو گفتم

کجا داری میبری منو؟_

:لبخندش پر رنگ تر شد

یه جای خوب_

:اب دهنمو قورت دادم و گفتم

ینه چی؟ نگر دار میخوام پیاده بشم_

[27.10.19 05:39]

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

پارت_پنجاه_و_چهار

:خندید

چی شد ترسیدی کوچولو؟_

:جیغ زدم

بدم میاد ازت_

ولی من خوشم میاد ازت_

نگر دار میخوام پیاده بشم_

به خیابون خلوتی که توش بودیم نگاه کردم..اوف اینجا که خرم پر نمیزنه

نویسنده:zahra_s

نگاهم و به اطراف که دید خبیثانه خندید و گفت:

اوکی_

ماشینو کشید کنار خیابون..به تته پته افتاده بودم..وقتی دید پیاده نمیشم پوزخندی زد و گفت:

چی شد؟ پیاده شو دیگه_

لبامو ورچیدم:

برو جلو تر نگر دار_

من مسخرت نیستم که، باید پیاده بشی..زود_

جیغ زدم:

نمیخوام اصلا پیاده نمیشم_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

در و باز کرد پیاده شد..اومد سمتم کیفمو تو دستم فشار دادم و زیر لب گفتم:

نوچ..نکنه همینجا پشت ماشین تجاوز کنه بهم؟ کسیم که نیست _ این طرفا

با باز شدن در سمت خودم با تمام توان یه جیغ فرا بنفش کشیدم که قاطی شد با داد علی:

چتههههه؟_

خودمو عقب کشیدمو با صدای لرزون گفتم:

من شوهر دارم به من نزدیک نشو_

چشماشو درشت کرد و با تعجب نگام کرد..کم کم لباش کش اومدو بلند زد زیر خنده

مرگ_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

خندشو تموم کرد و اخماشو کشید تو هم..چنان جدی شد که اصلا باور نمیکردم اونی که دو دقیقه پیش اونجوری قه قهه میزد همین مرد بود ،به بیرون اشاره کرد:

بیا بیرون_

با لکنت گفتم:

نـ..نمیخوام_

داد زد:

بهت میگم پیاده شو..کار دارم_

!!!چی..چیکار داری..هـ..هان؟_

یهو لنگامو گرفت از ماشین پرتم کرد بیرون..شبیه زنای کولی شروع کردم جیغ زدن:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

ولم کنن..خاک تو سررت، این چه طرز برخورد با یه دختر _
اریاییه؟ لنگامو ول کن من خودم شوهر دارممم

[27.10.19 05:55]

پارت_پنجاه_و_پنج

صافم کرد و بازوهامو گرفت..نفس نفس میزدم بس جیغ زده
:بودم..با خنده تو چشمام زل زدو گفت

کاریت ندارم دختر اریایی..پنچر کردیم_
با ۸۰ کیلو وزن تو ماشین بمونی نمیتونم لاستیکو عوض کنم

انگار یه سطل آب یخ ریختن رو سرم، سوتی پشت سوتی..ضایع
!بازی پشت ضایع بازی

:با حرص گفتم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

اونی که وزنش ۱۰۰ کیلوعه تویی منه بدبخت همش ۵۵ کیلوعم_

از پشت ماشین لاستیک زاپاسو برداشت و اومد مشغول شد

:تو همون موقعیت با خنده گفت

ننه بابات بهت ینجه میدادن اینقدر لاغر موندی؟_

:با حرص گفتم

درست صحبت کن تا با پشت دست نزدم تو دهنت_

جوابمو نداد و خندید

نگاهی به درو بر انداختمو رفتم اونطرف خیابون رو جدولا نشستم..عین بز به دورو برم نگاه میکردم تا بلکه کارش زود تر تموم بشه

صدای آهنگ خیلی خیلی بلندی از دور میومد..اِنا عروس کشون

با ذوق پاشدم شروع کردم جیغ جیغ کردن

آقای مرون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

با سبز شدن یع ماشین شاسی بلند خیلی شیک از دور که معلوم بود منبع صدا از تو همون ملعونه آروم گرفتم

|:یه بار نشد درست حدس زده باشم_

دوباره نشستم رو جدول..هر چقدر نزدیک تر میشدن صدای موزیک گوش خراش تر میشد..برگشتم تا علی رو چک کنم ولی چون داشت لاستیک سمت منو عوض میکرد از این طرف نمیدیدمش

دوباره به ماشینه نگاه کردم..حس کردم هر چقدر به من نزدیک میشه سرعتش کم تر میشه

کنارم ایستاد..با تعجب از جام بلند شدم و ایستادم

شیشه سمت من پایین رفت و من یکی از عجایب جهان رو رویت کردم

:آدامسشو تو دهنش جا به جا کرد و گفت

برسونیمت خوشگله_

گلومو صاف کردمو سعی کردم حالت عادی به خودم بگیرم..لبخند ژکوندی زدم:

آوای خیس
آوای مهربون خانم خوش زبون
نویسنده: zahra_s

مرسی شما بفرمایید به آلواتیاتون برسید_

[27.10.19 05:55]

پارت_پنجاه_و_شش

بغل دستیش با صدای کشیده ای گفت:

جووون صداشو، ممد برو پایین بیارش بالا این س.سی خانومو_

خون از تمام بدنم به سمت صورتم حجوم آورد..اومدم دهنمو باز کنم که صدای علیسان مانع شد:

من از اون س.سی ترم، میخوای ممد بیا منو ببر_

اوه اوه..به قیافه خونسردش نگاه کردم، جک ماشینم تو دستش بود ممد اقا که تا نیمه در و باز کرده بود بستش و زد به شونه بغل دستیش اشاره کرد برو..

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.نویسنده

:پسره ام با لبخند به علیسان که سمت اون بود نگاه کرد و گفت

ببخشید داداش خوشتیپه..نمیدونستم تو واسه امشب رزروش کردی_

:با حرص گفتم

نع گلم ننتو زدم تو لیست شباش_

:ماشین و راه انداخت و جووون کشداری گفت

ننمم ماله تو خوشگلعه_

با برخورد جک با شیشه عقبش جیغ کوتاهی زدمو با دستام صورتم و پوشوندم

شیشه عقبش خورد شد..با چشمای گشاد به صورت همچنان خونسرد و بی حالت علی نگاه کردم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

!!!چیکار کردی علیییی؟_

پسره ماشینو یه گوشه پارک کرد و پیاده شد..با دیدن شیشه عقبش که ترکیده بود عصبی اومد سمت علیسان و جیغ زد:

میکشمت عوضی این چه کاری بود؟_

چخه چخه..ارام باش حیوان_

علیسان خندش گرفت ولی خندشو خورد و جدی رفت سمت پسره که از ترسش چند متر عقب ایستاده بود

!اون یکی که کلا جرعت نکرد پیاده بشه

وقتی دید علی دارع میره سمتش چند قدم عقب رفت..یقشو گرفتو کشیدش جلو، یکم از علی کوتاه تر بود اما هیکلش زیادی لاغر بود

این کارو کردم کع اولا حواست باشه به ناموس کسی گیر ندی، _ الل خصوص من..و دوما یه جو غیرت رو ناموست داشته باشی بچه سوسول

از موهاش گرفت، پرتش کرد عقب

آقای مروان خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

و دست منو که هنوز تو شوک جمله اولش بودم و کشید و به سمت ماشین برد

[27.10.19 05:55]

پارت_پنجاه_و_هفت

.قبل اینکه چیزی بگم عین گوسفند انداختم تو ماشین

خودشم سوار شد و راه افتاد..نگاهی به عقب و لاستیک پنچری که افتاده بود وسط راه انداختم و صاف نشستم

:پشت چشمی نازک کردم و گفتم

برخورد خوبی بود آورین_

:..زد زیر خنده

عه! خوشت اومد؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

:چپ چپ نگاهش کردم

خیلی حرف میزنی_

آقای مهربون خانم خوش زبون

بازم خندید و چیزی نگفت..سرمو به صندلی تکیه دادم و تا ایستادن ماشین چشمامو بسته نگر داشتم:

آوای خیس

پیاده شو_

خاع_

.بازم این رستوران

البته حداقل امروز قرار بود اتفاق خوبی بیوفته اگع برنامه هام خوب پیش میرفت

رو به روی هم نشستیم و دستی برای گارسون تکون داد..اصلا دلم نمیخواست به منو نگاه کنم، خاطره خوبی ازش نداشتم..نگام کرد:

نویسنده:zahra_s

تو چی میخوری؟_

هر چی خودت بخوری_

اوکی_

|:نفهمیدم اصلا چی سفارش داد

تو فکر نقشم بودم

|: خدایا خودت موقعیت را محیا بفرما

هنوز دعام تموم نشده بود صندلی رو عقب داد و بلند شد..با کنجکاوی نگاهش کردم که گفت:

دستامو به همه جای ماشین کشیدم، برم بشورمشون میام_

نیشمو باز کردمو گفتم:

آفرین، به تو میگن پسر پاکیزه_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

ابروهاشو بالا انداختو خندید، آره بخند گریتم در میارم..وقتی رفت تازه فکر کردم که قرصای پودر شده رو به کجاش بریزم که اثر کنه..دیگه کم کم داشتم نا امید میشدم که از شانس خوبم چند دقیقه گذشته بود که سفارشارو اوردن

[27.10.19 05:55]

پارت_پنجاه_و_هشت

لبخنده عجله ای به گارسون زدم، جوابمو داد و گفت:

امره دیگه ای ندارید؟_

با حرص گفتم:

نخیر شما بفرمایید_

وقتی رفت سریع از تو کیفم درشون اوردمو رو برنجش خالی کردم..با دستم همش زدم:

آوای محبون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

آه، یکم از میکروبای دست منم بره تو دهنت حالشو ببری_

برنجای زعفرونیشو ساده هاش با هم قاطی شده بود، شونه ای بالا انداختم

همون موقع اومد و نشست..نگاهی ب من که خونسرد داشتم میلمبوندم انداخت و شروع کرد

...امید وار بودم قرصه رو مزه غذا تاثیر نذاشته باشه اما

چند لقمه خورد یهو چهرش در هم رفت..نفهمیدم چجوری یه چرتی بگم:

چی شد؟ چیشد؟ لگد زد؟_

چرا برنجاش تلخه؟_

آب دهنمو قورت دادم و سعی کردم ماست مالیش کنم:

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

لابد تو دهنت مشکل داره والا منم دارم از همونی میخورم که تو _
میخوری

:..شونه ای بالا انداخت و دوباره چند لقمه خورد و عقب کشید

نه واقعا مزش حال به هم زنه_

:شونه ای بالا انداختم نگاهش نکردم

چی ریختی توش ماریا؟_

غذا محکم پرید تو گلومو به سرفه افتادم..به لبخنده مرموزش نگاه
:کردمو بین سرفه هام گفتم

من..چی میتونم ریخته باشم....؟_

:شونه ای بالا انداخت

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

از تو هر کاری بر میاد_

گلومو صاف کردمو اشک چشمام رو از شدت سرفه گرفتم، سعی کردم خونسرد باشم:

هر جور میلته فکر کن_

با پوزخند گفت:

اوکی، بعد معلوم میشه_

بعد پاشد و ادامه داد:

حالا پاشو بریم_

[27.10.19 05:55]

پاشدم و دنبالش رفتم

بعد از حساب کردن پول غذا ها بیرون رفتیمو سوار ماشین شدیم

آقای مرون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

!استرس داشتم، نمیدونستم قراره چی بشه

دستامو تو هم فشار دادم..یه ربی بود که میروند هنوز هیچ تاثیری نذاشته بود روش، خداروشکر کردمو دعا کردم که کلا روش عمل نکنه ولی، زهی خیال باطل..

:تو همین فکرا بودم که گفت

ناهارو که کوفتمون کردی، لااقل شهر بازی که میخوام ببرمتو _ سعی کن با خل بازیات زهرم نکنی اوکی؟

:تمام پشیمونیم رفت و دوباره جاشو حرص گرفت..با حرص گفتم

ایشالله زندگیت کوفتت بشه_

خندید و چیزی نگفت..این جواب ندادناش از صد تا فحش بدتر بود، دندونامو رو هم فشار دادمو رومو برگردوندم..کم کم حس کردم سرعتمون کم شده..به سمتش برگشتم که دیدم چشماش داره بسته میشه، به زور باز نگهشون داشته

آقای مغرور خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

لبخند خبیثی زدمو بعد با نگرانی ساختگی گفتم:

علیسان؟ چرا قیافت اینجوریه؟ چی شده؟_

سرشو گرفت و گفت:

آوای خیس

نمیدونم چرا سرم گیج میره!_

لبمو گاز گرفتم :

نگر دار بیا این طرف من میرونم، زود باش تا به کشتنمون _ ندادی

نگاه نا مطمعنی بهم کرد و ماشینو کشید کنار، موقع پیاده شدن سعی کردم لبخندمو نبینه..جامونو عوض کردیم

یه رب بعد علیسان کلملا غرق خواب بود.

نویسنده:zahra_s

و من غرق در لذت تلافی..

با سرعت به سمت نا کجا میروندم، نمیدونم دقیقا کجا ولی دو کیلو متر از جاده دور تر تو یه جای بر هوت ولش کردم، بگذریم ازین که با چع بدبختی ای از تو ماشین کشیدمش بیرون.

سریع یه قلم کاغذ برداشتمو آدرسو نوشتم تا بتونه خودشو به جاده برسونه..یه بطری ابم کنارش گذاشتم

لبمو جویدمو بهش نگاه کردم، یک لنگش تو حلقش بود یکیش درازه، این بدبخت که خواب میره تمام بدنش تا وقتی بیدار بشه!!!

صافش کردمو بعد از نگاه نا مطمعنی که بهش انداختم سوار ماشین شدم

احتمالا فردا صبح به هوش میاد..والا ۲ تا ازون قرصا فیلَم خواب میکنه، چه برسه به گوریل

به ذره بگی نگی دلم براش میسوخت ولی محل به حسم ندادم، نگاهی به ساعت مچیم انداختم ساعت ۵ شده :|

رفتم خونه تا آماده بشم برم پیش دنیا.

نویسنده: zahra_s

***

:دنیا دامن تنگ لباسو تو دستاش فشرد و گفت

حالا من اینقد هات و جذاب شدم تو اتاق نبره دخترانگی هامو _
ازم بگیره

:قیافمو جمع کردم، قند و از تو قندون برداشتمو پرت کردم سمتش
ببند بابا خر به تو تجاوز نمیکنه_

اومد جواب بده کع صدای اف اف پیچید تو خونه..یه جیغی زد که
منو شقایق پریدیم تو بغل هم

:شقی جیغ زد

خفه بمیر زهرمونو ترکوندی_

:مامانش در و زد و اشاره کرد بهمون

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

برید تو اشپز خونه، پاشید پاشید_

:دنیا باز داد زد

آقای مربون خانم خوش زبون

کی شاشیییید؟_

:منو شقایق با هم داد زدیم

آوای خیس

آهههه داره میگه پا بشید_

به زور گشوندیم بردیمش تو آشپز خونه

صدای احوال پرسی مامان باباش با چند نفر میومد..دنیا پاشد

:میخواست بره سمت در که با شقایق دو تا پاهاشو گرفتیم کشیدیم

بشین دنیا آبرو ریزی نکن_

:با حرص گفت

نویسنده:zahra_s

ولم کنید میخوام برم دامادو ببینم_

با حرص به شقی اشاره کردمو تو یه حرکت خشدکشو ول کردیم، چشمتون روز بد نبینه یهو رو سرامیکا لیز خورد و از برخوردش با زمین صدایی مثل صدای ترکیدن بمب اتمی ایجاد شد.

به خودمون که اومدیم دیدیم همه از جمله داماد و ننش و بقیه..

بالا سرمون ایستاده بودنو با دهن باز نگاهمون میکردن، به وضعیت دنیا که دامنش رفته بود بالا و شورت قرمزش از زیر ساپورت تابلو میزد نگا کردم

ادا گریه دراورد:

خاستگارم پریییید_

جمعا زدن زیر خنده

دامنشو اروم کشیدم پایین، مامانش از بس خجالت کشیده بود صورتش سرخ شده بود

نویسنده:zahra_s

همه رفتن تو پذیرایی غیر از خاله گلناز، دست به سینه ایستادو به دنیا نگاه کرد

آقای مهربون خانم خوش زبون

دنیا که تازه بلند شده بود خیلی عادی، لباساشو تکوند و خونسرد به مامانش نگاه کرد:

چایی بیارم؟_

آوای خیس

همزمان با شقایق زدیم زیر خنده، مامانش با تاسف سری تکون دادو رفت..دنیا زد به پام:

هر کی نیشش بازه خرابه_

هر دومون دهنمونو بستیم

صدای مامان دنیا که میگفت دنیا چایی بیار باعث شد دنیا به جنب و جوش بیوفته

با عجله رو به شقایق گفت:

پاشو پاشو بریز ببرم_

نویسنده:zahra_s

*

آقای مهربون خانم خوش زبون

:علیسان

.برخورد نور شدید خورشید به پوستم اذیتم میکرد

اروم پلکامو از هم باز کردم و دستمو سایبون چشمام کردم..به آسمون بالای سرم زل زدم، هنوز ویندوزم بالا نیومده بود

...اما یهو

!!!!تو جام سیخ شدمو به دورو برم نگاه کردم..بیابون؟

:زیر لب زمزمه کردم

!!!من اینجا چه غلطی میکنم_

سرمو که گیج میرفت، با دست ماساژ دادم و نگاهی به اطرافم کردم..یه بطری ابو یه کاغذ کع زیرش گذاشته بود..سریع برش داشتمو با حرص بازش کردم، با خوندن تک تک جملاتش خون به صورتم حجوم میاورد..

zahra_s:نویسنده

کاغذو تو دستمو مچاله کردمو با حرص به نا کجا پرت کردم،

:با تمام توان داد زدم

.

.

ماریاااااااااااااا_

:ماریا

با جیغ ..با استرس ساعت و چک کردم..۱۲ ظهر

:با استرس بلند شدمو شروع کردم به متر کردن اتاق

حتما تا الان بیدار شده، وویی الان میاد میبرتم یه جای خلوت بلا _ ملا سرم میاره

یه ساعتی گذشت، از استرس و هیجان به گریه داشتم میوفتادم..یهو در چار طاق باز شدو مامان وارد شد..تو همون حالت هم حرف :میزد

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s

سایت آوای خیس

ساعت یک شد این دختره نیومد صبحونه بخوره، معلوم نیست _
تو ذهن ملعونش چی میگذره تا این ساعت تو اتاقشه، دختر
پرورش ندادم که گ...

سرشو اورد بالا و با دیدن من جیغ زد:

یا خدا این چیه؟_!!

با ترس تو جام پریدم و جیغ زدم:

چی چیه؟_

بهم اشاره کرد:

ای_

کلافه دستامو تو هوا تکون دادم و باز خودمو کوبیدم روی تخت:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.نویسنده

اه مامان، ترسیدم_

همون موقع گوشیم زنگ خورد..با حرکت اهسته به سمتش برگشتم، مامان نگاهی به منو بعد به موبایلم که داشت خودشو جر میداد کرد و با نوچ نوچ رفت بیرون

..اروم و اهسته به سمتش خم شدم و از کنار بالیشت برشداشتم

اسم گوریل خود نمایی میکرد..دستام از ترس سرد شده بود ایقدر به صفحه موبایل خیره شدم که آخر خاموش شد..نفس راحتی کشیدم، فکر کنم منصرف شد

:همون موقع صدای اسمسش بلند شد

دارم میام در خونتون، ماریا جواب این کارتو میگیری..یک _ کاری میکنم که از کردت پشیمون بشی ماریا، اگر بخوای لجبازی کنی و نیای پایین مطمعن باش آبروتو جلوی مامان بابات میبرم، مطمعن باش..پس بذار تسویه حسابمون بین خودمون باشه

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

بغض کرده و پشیمون از کرده خود گوشی رو پرت کردم..دهنمو اندازه اسب ابی باز کرذم شروع کردم به عر زدن.

دقایقی از عر زدنم میگذشت که گوشی دوباره شروع کرد زنگ زدن..سریع نگاهش کردم

اومد، اومدددد_

زدم رو پام...:

یا پسر موسی ابن جعفر، یا خوده موسی ابن جعفر _

پاشدم سریع یه مانتو الکی و یه شال انداختم رو سرم..با همون شلوار کُردی تند تند از پله ها پایین رفتم

جلوی در منتهی به کوچه ایستادم..دستم میرفت که بازش کنم اما وسط راه وایمیستاد..با استرس زیر لب گفتم:

خدایا من غلط کردم سر به سر این گذاشتم، خودت به خیر بگذرون _

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

در و باز کردمو رفتم تو کوچه..نگاهی اجمالی به اطراف انداختم..همه ماشینام مدل بالا بود ادم تشخیص نمیداد تو کدوم نشسته..مدیونید فک کنید خواستم بگم ما تو محله پولدارا میشینیم ها :|

آوای مهربون خانم خوش زبون

تو همین فکرا بودم که دستم کشیده بد، اومدم جیغ بزنم که کنار گوشم گفت:

آوای خیس

_جیغ نزن که آبروی خودت میره

دهنمو بستم..در یه لیموزین زرد رنگو باز کرد و پرتم کرد داخل

آب دهنمو قورت دادم..تیپش همون تیپ دیروزی بود البته پر از خاک، معلومه که برای انتقام عجله داشته..نشست و قفل مرکزی رو زد..با تته پته گفتم:

_من..منو کدوم قبری میخوای ببری؟

فرمونو پیچوند و ماشینو سر ته کرد:

نویسنده:zahra_s

.قبر خودت عزیزم_

بغض کردم ولی به روی خودم نیاوردم، دستام عرق کرده و سرد شده بود..

:راهی که داشت میرفت و نمیشناختم..آروم پرسیدم

ک..کجا میری؟_

عصبی پاشو رو گاز فشار داد..سرعتش اینقدر زیاد بود که منه عاشق سرعت داشتم خودمو خراب میکردم، با لحن ترسناکی گفت:

نگران نباش، اگه دختر خوبی باشی بهت بد نمیگذره_

:تهه دلم خالی شد

!ب..ببین اگه بخوای بلایی سرم بیاری..نـ..نمیبخشمت_

:بلند زد زیر خنده که تو جام پریدم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

ای مرگ، گوساله_

بهتره الان دیگه جلو زبونتو بگیری چون هر قدر زبون درازی _ کنی تسویه حسابم باهات دیر تر تموم میشه

.لبامو رو هم فشار دادم..داشت میرفت سمت الهیه

به خودم که اومدم جلوی یه خونه ویلایی خیلی بزرگ ایستاد و با ریموت درشو باز کرد..دیدم اگه کاری نکنم میبره تو خونه به قول دنیا دخترانگی هامو ازم میگیره

:پس عین وحشیا پریدم رو سرشو موهاشو گرفتم جیغ زدم

نگر دار ملعون، پیاده میشم_

:داد زد

چه غلطی میکنی؟_

نویسنده:zahra_s

با یه دست منو که عین میمونا ازش اویزون بودمو محکم به عقب هل داد..افتادم و زدم زیر گریه..البته سریع قیافمو عادی کردم، عر زدن تو یه همچین موقعیتی اصلا راهه حل خوبی نبود

ماشین و برد داخل..قلبم تو دهنم میزد، در و باز کرد و تو فاصله پیاده شدنش بهم پوزخندی زد که تهش این بود (بدبختی)

ماشینو دور زداومد سمت در من، خودمو عقب کشیدمو با ترس جیغ زدم:

ولم کن _

در و باز کرد..بازم اتفاق اون رو تکرار شد، از لنگام گرفت و کشیدم بیرون..انداخت رو کولش

با مشت کوبیدم به کمرش، جیغ زدم:

نویسنده:zahra_s

ازت شکایت میکنم_

از حیاط بزرگ خونه گذشت..نمیدیدم داره کجا میره ولی وقتی از چند تا پله پایین رفت فهمیدم که داره میبره تو زیر زمین کارمو بسازه، هر فکری به ذهنم رسید، از جمله..قاچ کردنم با چاقوی میوه خوری، سولاخ سولاخ کردنم با سوزن ملافه روزی.. و روش های مختلف تجاوز.

از فکر به این چیزا زبونم بند اومده بود..زیر زمینش تاریک تاریک بود، برقاشو زد و راه افتاد سمته جلو.. لبامو گاز میگرفتم تا گریه نکنم.

چشمامو بسته بودم تا وسایل مختلف شکنجه و تیکه پاره های قربانیا رو نبینم، البته نمیدونم دقیقا وجود داشتن یا نه..

با خنده خبیثی گفت:

الان وقت مجازاته!_

آقای مرموز خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

اومد منو از خودش جدا کنه که سریع دستامو دورش حلقه کردم و محکم بهش چسبیدم..چشمامو بیشتر رو هم فشار دادم.

آقای مهربون خانم خوش زبون

با بغض داد زدم:

نمیذارم دخترونگی هامو ازم بگیری، پسرونگی هاتو ازت _ میگیرم کثافت

آوای خیس

با یه حرکت منو از خودش جدا کرد و ولم کرد.

یخ زدم

شروع کردم به دست و پا زدن و جیغ زدن..از بچگی ترس از اب داشتم..استخرش حدودا ۳ متر عمق داشت..سعی کردم خودمو رو آب نگر دارم

داد زدم:

نویسنده:zahra_s

علیساااان، من شنا بلد نیستم_

دست به سینه و بی خیال داشت نگاهم میکرد..یه لبخند رضایت
:مندم رو لبش بود که دلم میخواست لباشو جر بدم، خونسرد گفت

چه خوب که شنا بلد نیستی، دیگه لازم نیست با زور زیر اب _
نگرت دارم

دوباره رفتم زیر اب، نفسم بند اومد..به زور خودمو بالا کشیدم و
:ابای تو دهنمو تف کردم..داد زدم

علی دارم خفه میشممم_

***

:علیسان

پشت بهش ایستادم تا یه موقع دلم براش نسوزه، هم داشتم لذت
:میبردم از تلافی هم دلم براش میسوخت..با داد گفتم

بگو غلط کردم تا بیارمت بیرون_

آقای همرون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

جیغ زد:

نخور بیا منو بیار بیروووون ..._

دختره بی ادب..اخمامو کشیدم تو همو با حرص گفتم:

دفعه بعد دهنتو گل میگیرم، منتظرم_

صدای تقلا هاش قلبمو بی قرار کرده بود..ولی به زور جلوی خودمو گرفتم، با لحنی که تهش خواهش داشت گفتم:

خیله خب، بگی ببخشیدم راضی میشم_

صدایی نیومد..دیگه حتی صدای تقلا کردنشم نمیومد

ترس به دلم افتاد، سریع برگشتمو وقتی دیدم بی حرکت زیر ابه با ترس داد زدم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

ماریا_

از دلشوره عجیبی که گرفته بودم تعجب کردم..ترجیح دادم با فکر به این چیزا معطل نکنم و سریع پیراهنم و در آوردم و شیرجه زدم داخل آب

***

ماریا:

کم کم چشمام داشت سیاهی میرفت و نفسم قط میشد که دستی کمرمو گرفت و از اب بیرونم کشید، نفس عمیقی کشیدم و هوا رو به ریه هام دعوت کردم، در حالی که نفس نفس میزدم دستامو محکم دور گردن علیسان حلقه کردم و با حرص به چشماش زل زدم، قطره های شیطون آب از موهاش و نکه بینیه خوش تراشش میچکید و مثه من نفس نفس میزد

با حرص گفتم:

خـ..خیلی..بیشعوری_

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

:و نفسمو بیرون دادم، تک خندی زد و گفت

چرا انقد خل و چلی؟_

:پوکر فیس گفتم

به عمه خرابت رفتم_

لبشو کشید لا دندوناشو سعی کرد نخنده، پیشونیشو تکیه داد به پیشونیم.. میترسیدم حرکت اضافه ای انجام بدم مبادا ولم کنه

:لبخند زد و گفت

هنوز تنبیه نشدی_

:حتی میترسیدم جیغ بزنم مبادا برم زیر اب، با حرص گفتم

من نمیگم غلط کردم_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

:لبخند زد

مطمعنی؟_

:پیشونیمو از پیشونیش جدا کردم کشیده گفتم

اررررہ_

آوای خیس

:لباشو داد بیرون و گفت

باشه_

....لبخندی که اومدم بزنم، با قرار گرفتن

با چشمای گشاد شده به چشمای بستش نگاه کردم، اونقدر شوکه شده بودم که هیچ کاری در توانم نبود..

قلبم داشت از جاش در میومد ..ترشح عرقو تو اون سرما حس میکردم..

نویسنده:zahra_s

نفسم داشت بند میومد، سعی کردم سرمو عقب بکشم متوجه شدو عقب کشید..با بغض نگاهش کردم و محل به نفس نفس زدنم ندادم:

!!!کثافت عوضی، چه کاری بود؟_

نفس عمیقی کشید و محکم تر تو بغلش گرفتم:

!منتظر عذر خواهیتم_

جیغ زدم:

نخور .._

لبخند خبیثی زد و گفت:

چیزای خوشمزه تری هست واسه خوردن خوش زبون_

دوباره کارشو تکرار کرد

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

سعی میکردم جیغ بزنم و خودمو از دستش رها کنم ولی زوره ..
من کجا و زوره اون کجا؟

چشمام پر اشک شده بود..خودشو جدا کرد و با لذت لباشو تو دهنش برد..

لبمو گاز گرفتم، گرمای بدنم به اخرین حدش رسیده بود، گفت:

هنوزم اصرار داری که معذرت نخوای؟_

سرمو به معنی اره تکون دادم..خندید:

مثل اینکه زیاد بدتم نیومده_

بی هوا زدم زیر گریه، اول با تعجب نگاهم کرد بعد لبخند مهربونی زد و سرمو بوسید

زدم به شونش:

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

بکش کنار هیکل پر پشمتو حالم به هم خورد..مرتیکه پشمی_

[27.10.19 05:55]

پارت_شصت_و_هشت

خندید و خودشو از لبه استخر بالا کشید

خودمو به لبه استخر اویزون کردم

زیر بغلامو گرفت و از اب کشیدم بیرون..محکم زدم تخت سینشو :..ازش جدا شدم

دستای کثیفتو به من نزن ملعون_

پوزخندی زد که تا فیها خالدونم و سوزوند،

بدنم سنگین شده بود، عین پنگوعن راه میرفتم دنبالشو سعی :/ !میکردم به بالا تنش نگا نکنم، حیا حیا.

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

رفت سمت رختکن و خیلی اروم اما طوری که من بشنوم زمزمه کرد:

با دست پس میزنه با پا پیش میکشه، فک کردی منم عین خودت خرم؟_

کفشامو که حالا خیس خیس بودو سنگین، از پام در آوردم و با تمام توان پرت کردم سمتش..نشونه گیریم غلط بودو جای کمرش مستقیم خورد تو فرق سرش

مکث کرد و سرشو مالید

..بعد به راهش ادامه داد

حرصم نه تنها کم نشد بلکه بیشتر شد

از تو رختکن یه حوله برا من و یه حوله برا خودش برداشت

بعد از این که یکم از نم موهاشو گرفت با همون وضعیت از پله های زیر زمین بالا رفت :

دنبالم بیا_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

:داد زدم

کدوم گوری میخوای ببری منو؟_

:برگشت و عاقل اندر سفیه نگام کرد

با همین وضع میخوای بشینی تو ماشین من؟_

:حق به جانب گفتم

همینی که هست خربزه خوردی پا لرزشم باید وایسی_

:..پوفی کشید و اومد سمتم که عقب رفتم

چخه چخه_

دست انداخت زیر پام، جیغ بلندی زدم و به کمرش چنگ زدم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

[27.10.19 05:55]

پارت_شصت_و_نه

:زدم به کمرش و جیغ زدم

مگه مت گونی سیب زمینیم دم به ثانیه منو میندازی رو کولت _
ازین سمت به اون سمت

:خونسرد گفت

باور کن که خیلی حرف میزنی_

:جیغ زدم

باور کن دلم میخواد سر و تهتو یکی کنم_

خندید و به راهش ادامه داد، وقتی وارد خونه شد..دهنم از بزرگی
!و دکوراسیونش باز موند

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

همه اینا برا یه نفرررر؟

انقدر مات بزرگی و دکوراسیون خونش بودم که اصلا نفهمیدم دارع وارد اتاق میشه

با فهمیدن این موضوع وحم انگیز شروع کردم داد و بیداد کردن

:در و بست و پرتم کرد پایین، نفسشو محکم بیرون داد و گفت

اه ببند دیگه_

پا شدم برم سمت در که کمرمو گرفت و پرتم کرد جایی که بودم

:با خونسردی گفت

تو اون کمد لباس هست_

نگاهی به جایی که اشاره میزد کردم..سر تا پامو انالیز کرد و ادامه داد :

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.nov

با این وضعیت فک نمیکنم چیزی از لباسات خشک مونده باشه_

اشاره ای به کشو های زیری کمد دیواری کرد و با لبخند شیطانی گفت:

لباس زیر اونجا هست اگه خواستی، البته فکر نمیکنم اندازت باشه_

نگاهشو ازم گرفت و اروم تر ادامه داد:

البته فک نکنم بهت بخوره_

سری از تاسف تکون داد، با حرص جیغ زدم:

نخیر اندازه همه، اون روز خودم دید.....!_

با فهمیدن حرفی که دارم میزنم با تمام توان کوبیدم تو دهنم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.roman

[27.10.19 05:55]

پارت_هفتاد

سرشو اورد بالا و با تعجب نگام گرد، کم کم تعجبش رفت و جاشو به خنده داد

از خنده سرش به سمت عقب متمایل شده بودو دستش رو دلش بود

دستمو رو دهنم فشوردم و به بخت و زبون لامصبم لعن فرستادم

بهم نگاه کرد، اومد دهن باز کنه که با دیدن قیافم، مکث کرد و لبخنده مهربونی زد بعد گفت:

میرم بیرون لباساتو عوض کن_

نیشم کم کم باز شد، مهربون کی بودی تووو؟

داشتم با نیش باز بهش نگاه میکردم، در و باز کرد و برگشت سمتم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:خباثت چشماش برگشته بود

البته به نظر من اندازت نیس خانومی، الهه بزرگ تر بود_

نیشم کم کم بسته شد، با خنده بیرون رفت و درو پشتش بست

به خودم که اومدم شروع کردم جیغ زدن و فحش دادن، صدای قه قهه خندش از پشت در به گوش میرسید

..پامو با حرص رو زمان کوبیدم و رفتم سمت اون کمد کذایی

***

یه مانتو جیغ قرمز رنگ که همه چیز آدمو میداخت بیرون پوشیدم..

!!!چیه؟ بهترشو پیدا نکردم والا

.کلاسمم امروز پرید!!گوشیمم تو خونه جا مونده بود

با فکر کردن به این چیزا حرصم بیشتر میشد و تصمیمم برای تلافی محکم تر!

آقای مهران خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

یه شلوار لی یخی و شال مشکی تیپمو تکمیل کرد، بی سرو صدا از اتاق بیرون رفتم..نگاهی به دورو بر کردم، لباساش ترو تمیز و عوض شده، دست به سینه، رو مبل نشسته بودو سرش به پشتی مبل تکیه داده بود، چشماش بسته بودو هر از گاهی لبخند میزد.

اسکله!

فکرای شیطانی به سرم حجوم آوردن..اروم رفتم و پشت مبل ایستادم، سرمو نزدیک گوشش کردم، تا جایی گه هرم نفسام متوجه حظورم نکنتش

و یهو، یه جیغ فرا بنفش کشیدم که تو جاش سیخ شد، یه جوری سریع پا شد که میز رو به روش با صدای بدی به زمین برخورد کرد

[27.10.19 05:55]

پارت_هفتاد_و_یک

نفسشو فوت کرد و دست به کمر به سمتم برگشت:

آوای مهربون نام خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آدم نمیشی نه؟_

:زبونمو براش درآوردمو گفتم

درک آدما برات سخته، ترجیح میدم مثل خودت باشم_

:خندید و تهدید وار گفت

من تا مثل خودمو لمس نکنم نمیتونم درکش کنم_

هنوز داشتم حرفشو تجزیه تحلیل میکردم که انداخت دنبالم

حیغ کشداری کشیدمو پا به فرار گذاشتم، به در که رسیدم سریع بازش کردمو پریدم بیرون، حواسم نبود پله جلومه در نتیجه با صورت افتادم رو زمین، صدای داد پر خنده علیسان باعث نشد از :شک افتادنم در بیام

چی شددد؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

کنارم نشست و از بازوم گرفت بلندم کرد، دماغم داغ شده بود..خونسرد نگاهم کرد و گفت:

دماغت شده شبی خرتومه فیل_

با نوک انگشتش بینیمو لمس کرد که آخم دراومد، محکم زدم رو دستش و گفتم:

دستای ملعونتو به من نزن، مسبب تمام دردای من تویی. پدر _ سَـ...

اخماش رفت تو هم، دهنم باز موند:..

۱: سَـ....سوخته_

[27.10.19 05:55]

پارت_هفتاد_و_دو

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

:اخمش به خنده تبدیل شد، اروم گفت

میدونی از چیت خوشم میاد؟_

:اخمامو کشیدم تو هم

هو، مگه از خودت خوار مادر نداری_

:لبخندی زد

نع_

:چشمام گشاد شد، به تته پته افتادم

نـ..نداری؟_

بازومو کشید و بلندم کرد، در حالی که پشت پیراهنشو صاف
:میکرد بدونه نگاه بهم گفت

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

ندارم_

:لبامو ورچیدم

مادر مُرده ی بیچاررره_

کوبیدپ تو دهنم، خاک تو سرت ماریا با این طرز حرف
:زدنت..خندش گرفت، دستمو برداشتم و خودمو جمع و جور کردم

منظورم اینه که، متاسفم، واقعا ناراحت شدم_

ممنون_

سوار ماشین شدیم، دنده عقب گرفت و از حیاط کن چه عرض کنم،
:باغ خونه خارج شدیم

نگفتی! میدونی از چیت خوشم میاد؟_

نویسنده:zahra_s

:پشت چشمی نازک کردم

از نجابتم، نگاه های پر خجالتم، ادبم، دانشم، فرهنگم، زیبایی بی _
...حدم، اندامم، چشام، لبام، گونه هام، چونم، گردن

:پرید وسط حرفم

خب دیگه تا پایین تر نرفتی بذار خودم بگم_

نوچ نوچ نوچ، ببین ماریا خودت هی گاف میدی، بهم نگاه کرد و با
:خنده گفت

از اسکول بازیات خوشم میاد_

:با حرص پرخاش کردم

اسکول عنصر تشکیل دهندته_

:لبخند زد و گفت

آقای مرموز خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

از خنده های واقعیت خوشم میاد_

اخمام باز شد و با تعجب نگاهش کردم، لبخندشو وسعت داد و سرشو برگردوند

[27.10.19 05:55]

پارت_هفتاد_و_سه

گیج گفتم:

خو تو که بیشتر از من نیشت بازه_

بیخیال، میری خونه یا بریم رستوران_

بیخیال شدم، اروم گفتم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

رو نیست که سنگ مستراحه، همین الان کارای خاک برسری _
کرد ها..بعد میخواد منو ببره رستوران

آقای مهربون خانم خوش زبون

چی میگی با خودت_

میگم ببر خونه منو_

آوای خیس

اره دقیقا همینو گفتی_

..محل به لحنه تیکه دارش ندادمو سرمو به لبه شالم بند کردم

***

.خودکارو روی جزوه پرت کردم و نفسمو محکم دادم بیرون

.سرمو گذاشتم رو میزه صندلی

!از دست خودم عصبی بودم

چرا وقتی منو بوسید جوابشو با یه تو دهنی ندادم، چرا گذاشتم منو
..به اون وضعیت بنداره و به ریش نداشتم بخنده

نویسنده: zahra_s

این فکرا داشت دیوونم میکرد..یه چیزی عین خوره به جونم افتاده بود..خود درگیری پیدا کرده بودم

سعی کردم امروزم مثل دیروز با فکر به این قضایا برا خودم زهرش نکنم

گوشمو دادم به حرفای دنیا که یه عده رو دور خودش جمع کرده بودو قضیه خواستگارشو براشون تعریف میکرد:

آره دیگه، جونم بگه براتون..این پسره دستش رفت سمت کمربندش هم زمان گفت، دنیا من دیگه طاقت ندارم بیا همین تلان تمومش کنیم _

ولی سینه سپر کردم گفتم: خفه شو مرتیکه نعشه، زیپتو بکش بالا مگه خودت خوار مادر نداری

ترسید زیپشو کشید بالا

صدای پر خنده شقایق و از کنارم شنیدم:

آقای همراه خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

ماشالله چه داستانی ساخته رفیقمون_

بی حوصله سرمو باند کردمو جزومو تو کیفم چپوندم:

اسکول تر از رفیق ما اونایین که دورش جمعن_

[27.10.19 05:55]

پارت_هفتاد_و_چهار

گوشیم تو کیفم لرزید درش اوردمو به شماره علیسان که روش خاموش روشن میشد نگاه کردم

ردی دادمو مویالو گذاشتم تو جیب مانتوم

شقی با کنجکاوی نگام کرد و گفت:

کی بود؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

دوباره شروع به زنگ خوردن کرد..با حرص بلند شدمو از کلاس بیرون زدم، درش آوردمو بدونع اینکه به چیزی نگاه کنم با تشر جواب دادم:

ببین من الان واقعا در موقعیتی نیستم که بتونم تورو تحمل کنم، _ با کاری که اون روز کردی واقعا ازت بدم اومد علی..لطفا دیگه به من زنگ نزن

صدای نازک و با مزه نن جون پیچید تو گوشی:

چه غلطی کردی دختره ورپریده؟ این ملعون بازیارو بذار کنار، _ تو ننه اینده این مملکتی خجالت بکش

دهنم از تعجب باز موند. کم کم نیشم باز شد و با ذوق گفتم:

چطوری جنیفره من؟_

مزه نریز دختر، این علی کیه باهات کاری کرده ها؟ بگو که _ هنوز پرده های نجابتت دریده نشده

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

/: نه نشده _

:بعد اروم و با بغض ادامه دادم

دلم برات تنگ شده نن جونم_

:زد زیر گریه

.الهی قربون اون صدای پر بغضت بره ننت_

:بعد با حرص ادامه داد

الان پا میشم میام تهران ببینم چه گهی خوردی

:با همون لحن گفتم

قربونت برم که متعادل نیستی_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

بابات متعادل نیست دختره خیره سر_

[27.10.19 05:55]

پارت_هفتاد_و_پنج

:لبمو گاز گرفتم

عه ننه به پسر خودت فحش میدی؟_

حرف نزن_

:حق به جانب گفت

برو به اون ننه بابات بگو، خشدکاشونو سفت بچسبن، کلثوم داره _
میاد تهران

بعدم صدای بوق مشغولی پیچید تو گوشم

کلثوم کماندو"به قول بابا" نن جون عشق منه

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

با ۷۰سال سن همش تو جمع ۱۷ ۱۸ ساله هاس، همین پارسالم با دنیا یه پسر رو اسکول کرده بودن

با فکر به اون موضوع لبخند زدم و با دیدن استاد که از دور نزدیک میشد سریع رفتم داخل کلاس

***

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس

:علیسان

تو ذهنم بود دوباره به ماریا زنگ بزنم ولی مگه الهه میذاشت

حرصم گرفته بود ازین که جواب نمیداد، رها رو پرت کردم اونور و با خنده گفتم:

رها دیر وقته نمیخوای بری؟_

:لباشو ورچید

چی میگی علی؟ تازه ساعت شیشه_

نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

اها ولی بهتره بری حوصلم سر رفته_

خودشو جلو کشید و دستای ظریفشو نوازش گونه کشید به صورتم، با لحنه پر عشوه ای گفت:

میخوای حوصلتو بیارم سر جاش؟_

آوای خیس

از رو کاناپه بلند شدمو رفتم سمت کتم که رو اپن بود، یه چیزی تو دلم میگفت برم دنبال ماریا..شایدم میخواستم از شر این گنه راحت بشم نمیدونم

کتم و پوشیدم و بی حوصله گفتم:

حالا وقت زیاده من برم کار دارم_

همونجا وا رفته رو مبل نشسته لود..ابرومو بالا انداختم و گفتم:

نویسنده: zahra_s

میخوای همونجا بشینی؟_

[27.10.19 05:55]

آقای مهربون خانم خوش زبون

پارت_هفتاد_و_شیش

خودشو جمع و جور کرد و با اخم بلند شد

مانتوشو پوشید و شالشو انداخت رو سرش

.تمام مدت دست به سینه نگاهش میکردم

اومد بره بیرون، نگاه پر حرصی بهم کرد که با لبخند جوابشو دادم

***

:ماریا

دنیا بس کن_

:جیغ زد

نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

.....نه بذار برم حسابشو بذارم کف دستش پسره_

با شقایق به هم نگاه کردیمو سرمونو از روی تاسف تکون دادیم، پسری که مورده عنایت قرارش داده بود نگاتی به سر تا پاش انداخت و گفت:

علاوه بر چاقی بی ادبم هستی، راست گفتم دیگه بدبخت کی میاد از تو خاستگاری کنه_

آوای خیس

دنیا داد زد:

باباااات_

زدم به کمرش:

اروم باش دنیا جلوی دانشگاهیم، حراست میاد دهنمونو سرویس میکنه ها_

نویسنده:zahra_s

:به پسره که میخندید توپیدم

توام بذار درتو دیگه هر چی هیچی نمیگم_
اوضاع و جمع و جور کردیم و بچه ها رو متفرق، دنیا از فرت عصبانیت و حرص رو به کبودی میزد

:رفتم سمتشو دستمو رو شونش گذاشتم

...اشکال نداره_

:دستمو پس زد و فریاد زد

دست نزن به من_

:تا حالا انقدر جدی ندیده بودمش، ادامه داد

اندازه عنه گوسفند معرفت ندارید، جای دفاع کردن از من به _ فکر اون حراست کوفتی هستین

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

برید گمشین پتیاره ها

:با گریه دوید وسط خیابون، جیغ زدم

دنیا وایسا ماشیییین_

پریدم سمتشو هلش دادم، ماشین بوق کش داری زد و تو اخرین لحظه سپرش به پام برخورد کرد، درد عمیقی تو زانوم احساس کردم

[27.10.19 05:55]

پارت_هفتاد_و_هفت

:علیسان

.با عجله پامو گذاشتم رو ترمز و ماشین و کشیدم کنار

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

خودمو از ماشین پرت کردم بیرون، دویدم سمته ماریا، کنارش نشستم و بالا کشیدمش..صورتش کبود شده بود

آقای مهربون خانم خوش زبون

:با نگرانی داد زدم

خوبی؟ چرا عین خر سرتو میندازی پایین میای تو خیابون_

آوای خیس

:به زور گفت

علی، پام_

:دنیا با ترس خودشو کشید سمتمون و گفت

ماریا حالت خوبه؟ بـ..ببخشید_

همه دورمون جمع شدع بودن، با حرص آروم بلندش کردمو بردمش سمت ماشین

شقایق پرید سمتم، گذاشتمش رو صندلی و در و بستم

:با عجله گفت

نویسنده: zahra_s.a

علی اقا منم بیام باهاتون_

سری تکون دادم و سوار شدم

***

: دکتر پای خیک بادمو تو دستش گرفت، جیغ زدم

ول کن، ول کن درد داره_

:علیسان شونه هامو فشار داد و کناره گوشم گفت

ماریا، اروم باش_

:با گریه گفتم

نمتونم_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:سرمو بالا گرفت و به چشمام زل زد

بع چیزای خوب فکر کن_

مثلا؟_

:شیطون گفت

مثلا زیر زمین_

:گریم وایساد، با حرص گفتم

تو وضعیت بحرانی من تو چرا شعر میگی ها؟_

با درده بدی که تو پام پیچید چنان جیغی زدم که حنجرم جر خورد

:با صدای گرفته و چشمای خمار از درد رو به علیسان گفتم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

دکتره فک کنم دیشب با زنش به تفاهم نرسیده سره من خالی کرد _

پقی زد زیر خنده:

پات در رفته بود_

[27.10.19 05:55]

پارت_هفتاد_و_هشت

حالت تهوع گرفته بودم، نمیدونستم چی دارم میگم:

بذارید بره، کاریش نداشته باشین_

خندید و رو به شقایق گفت:

زیادی بهش فشار اومده داره هزیون میگه_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:چشمامو بستم، صدای دکتر اومد

گچ پاش تموم شد بهش سرم بزنین فشارش اومده پایین_

:بی حال گفتم

تو بذار درِ دهنتو_

صداها قطع شد و چند لحظع بعد علیسان دستشو گذاشت رو دهنم، حس اینو نداشتم که پسش بزنم

...

:دست شقایق و گرفتم و با عجز گفتم

اونو توی من نکنید_

:پرستار زد زیر خنده، شقایق لبشو گاز گرفت و گفت

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

خاک تو سرت این چه طرز حرف زدنه_

جیغ زدم:

اگه اونو توی من بکنید همین وسط جیش میکنم سزای عملتونو_ نشونتون میدم

پرستار با خنده گفت:

گلم ببین حالت چقدر بده! بذار سرمتو بزنم حالت خوب بشه_

انگار داره بچه خر میکنه باهام صحبت میکرد.

بلاخره بعد از هزار تا خواهش و تمنا گذاشتم که سرمو بزنه

نیم ساعت بعد در حالی که به کمک شقایق راه میرفتم از بیمارستان خارج شدیم

علیسان در عقب و برام باز کرد و کمک کرد بشینم

بعد هم خودشو شقی نشستن جلو، رو به شقایق گفت:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.roza

_شمارو اول برسونم..

شقایق پرید وسط حرفش و سریع گفت:

_نه ممنون من باهاش باشم بهتره، باید برای مامانشم توضیح بدم چی شد

ماشین و راه انداخت و سرشو به تایید حرف شقایق تکون داد، شقایق کنجکاو رو کرد بهش:

_راستی شما اونجا چیکار میکردین؟

علی خونسرد گفت:

_جایی کار داشتم، دیدم که چه اتفاقی افتاد.

و بحث و تموم کرد، نمیدونم از خستگی زیاد بود یا تاثیرات سرم که اروم اروم چشمام بسته شد و خوابم برد

[27.10.19 05:55]

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

پارت_هفتاد_و_نه

آقای مهربون خانم خوش زبون

:علیسان

:جلوی خونشون ترمز کردم و رو به شقایق گفتم

تو برو زنگ بزن منم ماریا رو میارم_

آوای خیس

سرشو تکون دادو پیاده شد

به سمت عقب نیم خیز شدم و به صورت غرق خوابش نگاه کردم، رنگش یکم سفید شده بود و دهنش نیمه باز بود

:اروم تکونش دادم و صداش زدم، خواب الود دستمو پس زد

..ولم کن_

نویسنده:zahra_s

:اروم تر ادامه داد

!تازه دارم داغ میشم_

:با تعجب داد زدم

هاااا؟_

جیغی زد و صاف نشست، نگاهی به دورو بر کرد و بعد به من، با :دهنه باز گفتم

داشتی چه خوابی میدیدی؟_

:اب دهنشو قورت داد و گفت

!چرا داد میزنی خب _

:پوفی کشیدم و گفتم

آقای مربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

پیاده شو پیاده شو منم عین خودت خل کردی_

:اخماش رفت تو هم

خل عمه خرابته، من با این پا چجوری پیاده بشم آدم عاقل_

[27.10.19 05:55]

پارت_هشتاد

پیاده شدم و کلافه کمکش کردم

شقتیق دم در منتظر بود، داخل شدیم و در رو پشت سرمون بست، بدونه توجه به غر زدنای کاریا کشوندمش سمت در خونه که صدای داد زنی توجمو جلب کرد:

خدا مرگم بده، چه غلطی کردن با پات؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

به نمونه میان ساله ماریا نگاه کردم..خندم گرفت، جلو اومد و دستی به صورته ماریا کشید:

کی این بلارو سرت اورده ها؟_

قبل از ماریا شقایق جواب داد:

چیزی نیس خاله زهرا_

مامان ماریا نگاهی به من انداخت و حرصی گفت:

لابد تو زدی ها؟ نیشتو ببند پسره خاک برسر_

یکی خابوند زیر گوشم که برق از سرم پرید..با جیغ ادامه داد:

مادر نزاییده کسی که به بچه من بزنه._

کپ کرده نگاهش میکردم که کسی از پشت عقب کشیدش و گفت:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

_ آروم خانوم الان زنگ میزنم ۱۱۰ بیان جمعش کنن تو به خودت مسلط باش

صدای داد ماریا بلند شد:

_ ای باباااا، چقد حرف میزنید! شقایق برا مامان بابا توضیح بده تا این فلک زده رو همین جا شقه شقش نکردن

آوای خیس

انقدر تعجب کرده بودم که نمیتونستم هیچ عکس العملی نشون بدم، شقایق رفت که با مادر پدر ماریا حرف بزنه، منم با راهنمایی ماری در حالی که سعی میکردم خودمو عادی بگیرم وارد خونه شدم.

***

زهرا خانوم جلوم خم شد و سینی چایی رو جلوم گرفت، ممنونی گفتم و لبخندی به صورت خجالت زدش زدم

نویسنده: zahra_s

[27.10.19 05:55]

پارت_هشتاد_و_یک

کنار اقا بهزاد نشست و سینی رو روی عسلی جلوش گذاشت، سکوت بینمون برقرار شده بود.

زهرا خانوم زد سقلمه ای به پهلوی شوهرش زد و مثلا طوری که من نشنوم گفت:

خاک تو سرت بهزاد، این سن و سال که بودی عین علف هرز _ فقط قد دراز کرده بودی ، نه ماهیچه ای نه عضله ای..ماشالله هزار ماشالله نگا چه گوگولیه! یه داماد میخوام همین شکلی.

خندمو قورت دادم و بدون گوش کردن به جوابی که در یافت کرد بلند شدم:

خب من دیگه رفع زحمت کنم_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:رو به شقایق گفتم

شما هم اگه میاید برسونمتون_

:شقایقم بلند شد و با لبخند گفت

نه علی اقا من یکم دیگه زنگ میزنم امیر بیاد دنبالم ممنون از زحمتتون_

:مامان ماریا دست پاچه پرید وسط بحثمون

کجا پسرم شام و بودی حالا_

:خندیدم و گفتم

ممنون از شما به ما رسیده_

:زد رو دستشو با ذوق گفت

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

نگا بهزاد دست به تیکه پرونیشم خوبه دامادم_

از لفض دامادم خندم گرفت، دامادمونم کردن

نگاه اخرو به صورت غرق در خواب ماریا که رو راحتی دراز بود انداختمو خداحافظی کردم

[27.10.19 05:55]

پارت_هشتاد_و_دو

***

خودم پرت کردم تو بغل نن جون، نگاهی به زیر و بالا انداخت و گفت:

کدوم پدر سگی پاتو ب این روز انداخته ننه؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

:خندمو قورت دادمو گفتم

هر کی بوده خیلی پدر سگ بوده نن جون_

اخماشو کشید تو همو رو مبل نشست، رو به مامان که وایساده بود کناره من طلبکار گفت:

عروس ازت نا امید شدم_

:مامان لب چید

چرا مادر جون؟_

نن جون طوری که انگار داره به یه سگه یتیم اشاره میکنه دستشو به سمتم گرفت و رو به مامان گفت:

این دختره تربیت کردی؟ جلو من فش به بابا میده پس فردا جلو شوهرش فش ننه میده زود تر جمش کن _

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.نویسنده

بابا کنار نن جون نشستو کشیدش تو بغلش، هیکل ریزه میزه ننه جون نصف بابا بود..با خودم میگفتم اگه نن جون و علیسان با هم برخورد کنن چه اتفاقی میوفته که صدای نن جون از فکر بیرونم اورد:

ماریا؟_

سرمو بالا اوردم و به چشماش که بخاطر کهولت سن یکم از درشتیش کم شده بود نگاه کردم، خیلی جدی ادامه داد:

مگه تو مدرسه نداری ننه؟_

مامان پقی زد زیر خنده

[27.10.19 05:55]

پارت_هشتاد_و_سه

آوای خیس
نویسنده:zahra_s

:قیافمو عین مادر مرده ها کردم و نالیدم

مادر جون من سه ساله مدرسه رو تموم کردم_

:سرشو بالا پایین کرد و گفت

اها میگم، خرسی شدی برا خودت_

:مامان نگاهی بهم انداخت و گفت

بابات که نیست با چی میخوای بری دانشگاه؟_

:نن جون بلند شد و چادرشو دور کمرش بست

پاشو نن جون پاشو من میبرمت_

:چشمامو درشت کردم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

مگه ماشین اوردی؟_

کمکم کرد و گفت:

تو که میدونی من بدونه البالو جایی نمیرم_

تو چشم به هم زدنی سوار ۲۰۶ البالویی نن جون بودیم

دنده رو عوض کرد و با بسم اللهی گاز داد، جیغ زدم:

نن جون پام ناقصه یه کاری نکن کلا فلج بشم_

عینک دودیشو زد به چشاش و سیستم و روشن کرد، صدای هایده پیچید تو فضای ماشین

..

باده فروش می بده باده فروش می بده

باده ی نابم بده درده شرابم بده

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آفتاب از اون گوشه ایوون پرید)
عشق و بهار و همه چی پر کشید
خسته شدم از بد این سرگذشت
(غم نمی خوام اشک من از حد گذشت) (2

باده فروش می بده باده فروش می بده

دوست ندارم این همه بد دیدنو
باز به حقیقت برسونین منو
باده فروشان می و مستی می خوام
عمرمو با باده پرستی می خـــــوام
عاشق عشقم منو باور کنین
باز دو سه جرعه می رو بیشتر کنین
عاشق و دیوونه بدونین منو
باز به حقیقت برسونین منـــــو

باده فروش می بده باده فروش می بده

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

[27.10.19 05:55]

پارت_هشتاد_و_چهار

کنار دانشگاه نگر داشت، در و باز کردم و پامو به زور گذاشتم بیرون، نن جونم پیاده شد و عصا رو از صندلی عقب برداشت داد دستم..

گونشو بوسیدم و خدافظی کردم، لنگون لنگون به سمت دانشگاه میرفتم که دیدم داره پشت سرم میاد:

|: کجا؟ _

زد به باسنمو به راهش ادامه داد:

میخوام رفیق بشکتو ببینم دلم براش تنگ شده، هنوز ازدواج نکرده؟ _

پشت سرش میرفتم، بی رقبت جواب دادم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

نه کی میاد اونو بگیره! دختره وحشی بی ادب_

وارذ محوطه شدیم، بچه ها با دیدنم به سمتم اومدن ننه هم که دنیا رو دیده بود منو فراموش کرد بود و داشتن راجب دوس پسر جدیدی که نن جون تازگیا مخشو تو فیس بوک زده بود صحبت میکردن

محل به دنیا نمیدادم اونم از من بد تر، بی عاطفه.

همه بچه ها رو با تشکر و مرسی و فولان، راهی کلاس کردیم، شقایق با نگرانی زیر بازومو گرفت:

اروم بیا طوریت نشه_

همون موقع گوشیم زنگ خورد، لبخندی بهش زدم و در حالی که گوشیمو از تو جیب مانتوم در میاوردم گفتم:

تو برو شقایق جان من ببینم کیه بعد میام_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

سری تکون داد و برگشت که بره، با دیدن اسم علیسان پوفی کشیدم و جواب دادم:

بله؟_

سلام کرد، خودمو زدم به کوچه یزید چپ:/

آوای خیس

به جا نیاوردم_

با خنده گفت:

مگه شما همون چلاقه نیسی؟_

[27.10.19 05:55]

پارت_هشتاد_و_پنج

نویسنده:zahra_s

چلاق دوس دختراتن_

:با شیطنت گفت

انکار نکن که عضوشون نیستی_

من ترجیح میدم از اوباما حامله بشم دوس دختر تو نباشم_

با برخورد دست محکمی به پس کلم سرم دو متر به سمت جلو
:پرتاب شد و بعد صدای جیغ نن جون

اوباما کیه دختره ورپریده؟ با کی رفتی خوابیدی؟_

اخی گفتمو لنگون به سمتشون برگشتم، سرم تیر میکشید..با ۷۰
سال

!!سن ضرب دست سنگینی داشت نن جون

:تا اومدم دهن باز کنم دنیا شروع کرد

آقای عربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

نن جون اوبانا رعیس جمهور امریکارو میگه_

:دوباره اومدم حرف بزنم که با عصا زد به بازوم و جیغ زد

خجالت بکش..مگه رعیس جمهور خودمون چشه؟ _

:بعد با قیافه متفکری رو به دنیا ادامه داد

آوای خیس

این رعیس جمهور امریکارو از کجا دیده؟_

:با قیافه جمع شده بازومو مالیدم و گفتم

ننه بذار منم حرف بزنم، داشتم مثال میزدم براش_

[27.10.19 05:55]

پارت_هشتاد_و_شیش

نویسنده:zahra_s

:به سمتم خم شدو چشاش ریزکرد

آقای مهربون خانم خوش زبون

_برا کی؟ هاا؟!

:دنیا نیششو باز کرد و با بدجنسی گفت

_بوی فرنده جدیدش

:نن جون صاف شد و کنار سرشو خاروند

نفهمیدم، بوی فرند چی چی هست؟_

:چشم غره ای به دنیا رفتم و همزمان گفتم

_هیچی نن جون جدی نگیر این بشکه رو

:دنیا با حرص گفت

_منظورم دوست پسرشه نن جون، انقدرم خوشگلههههه

zahra_sn

:نن جون با ذوق نگام کرد

بشکه راست میگه؟_

پوفی کردم و سرمو تکون دادم..خلاصه بعد از کمی تعریف و تمجید و تیکه های خاک بر سری که منو سرخ میکرد و البته قول دادن به نن جون که حتما علیسان و بهش نشون میدم راهیش کردیم رفت، بدونه توجه به دنیا راه افتادم، یک لحظه نگاهم به صفحه گوشی خورد و تایمر تماس که حدودا ۱۰ دقیقه پر شده بود

با چشمای گشاد شده گوشی رو گذاشتم در گوشم

[27.10.19 05:55]

پارت_هشتاد_و_هفت

صدای قه قهه های بی جونه علیسان از اون ور خط میومد، از خنده به سرفه افتاد..جیغ زدم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

تو هنوز اونجاییی؟_

:داد زد

من عاشقتمممم_

آوای خیس

زبونم بند اومد و عصبا از دستم افتاد، مرتیکه بیشعور به فکر قلب من باش!

به هن هن افتاده بود از خنده

:اب دهنمو قورت دادم و اروم گفتم

ام، حالت خوبه؟_

:نفس عمیقی کشید و گفت

نویسنده: zahra_s

فَگم درد گرفت، نن جونتون چه چیز باحالیه_

:اخمامو کشیدم تو همو با تشر گفتم

هو حواست به حرف زدنت باشه وگرنه خودت میدونی_

چیکار میکنی؟ کاری که دنیا گفت؟_

با به یاد اوری حرفی کع دنیا بین صحبتامون زد سرخ شدم و جواب ندادم

:ادامه داد

بابا ننت راست میگه دیگه قدر منو بدونه بهتر از من کجا گیرت میاد؟_

کلاسم دیر شده، بای_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

اومدم قط کنم که تند تند صدام زد، کلافه گوشی رو گذاشتم در
:گوشمو گفتم

دیگه چی میگی؟_

فردا اگه خواستی با بچه ها الا الخصوص نن جونت بیا _
رستوران همیشگی
قبلش حتما خبر بده

بعدم قط کرد، دهنم و که برای مخالفت باز کرده بودم بستم

[27.10.19 05:55]

پارت_هشتاد_و_هشت

!پسره لندهور

چی کفت چی گفت؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

نگاهی بهش انداختم و با حرص گفتم:

گفت به دنیا بگو اخلاق سگشو درست کنه که یه اسکولیم پیدا بشه بگیرتش_

چپ چپی نگام کرد و زیر لب گفت:

نمیخواهی بگویی به پشمانم دیگر چرا پاچه ام را می دَری؟_

خندمو مهار کردم و عصام رو رو زمین کشیدم.

***

نن جون دستاشو محکم به هم کوبید و گفت:

الهی ننت فدای دومادم بشه_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:هیسی کردم و اروم گفتم

نن جون مامان میشنوه_

همون موقع در توسط مامان باز شد و با کفگیر اومد داخل، آب دهنمو قورت دادم و خشک شدت به قیافه مرموزو چشمای ریز شدش نگاه کردم

:با شک گفت

چی رو من نباید بشنوم؟_

:نن جون دستشو گذاشت کنار دهنشو اروم گفت

عاشق شده، نمیخواست تو بفهمی_

:زدم تو پیشونیم، مامان چشماش درشت شد بعد با جیغ گفت

عاشق کی شدی هاا!؟_

آقای مرموز خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

:لب چیدم و با ناله گفتم

هیچکس والا_

[27.10.19 05:55]

پارت_هشتاد_و_نه

آوای خیس

یهو عصای نن جون اومد تو صورتم که خودمو عقب کشیدم، تشر زد:

..حاشا نکن، که با عصا میکنمت_

:نفسا تو سینه حبس شد، مکث کوتاهی کرد و ادامه داد

!ادب_

نویسنده: zahra_s

هم زمان با مامان نفسمونو بیرون دادیم، جزومو انداختم رو میز مطالعه و از رو صندلیش بلند شدم

:مامان با تهدید گفت

بعد ته توی این عشق و عاشقی رو در میارم، نن جون طبق _ دستور براتون رو به روی تی وی رخت خواب گذاشتم. شب بخیر

بعدم از اتاق بیرون رفت

به ننه کع با نیش باز براش دست تکون میداد نگاه کردم و دستامو :زدم به کمرم

شما نمیرید؟_

:پا شد و همون طور که به سمت در میرفت گفت

شمارشو از تو گوشیت برداشتم، خودم باهاش هماهنگ میکنم _ ولی بهتره از طرف توام باشه

آقای همرون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:با تعجب جیغ زدم

رمز گوشیمو چجوری وا کردی؟_

:پشت چشمی نازک کرد و گفت

دیگه، ولی خیلی بده که اسم عشقتو گوریل سیو کردی، البته _
میدونم خل و چلی

[27.10.19 05:55]

پارت_نود

:علیسان

دستمو زیر سرم گذاشتم و چشمامو بستم که یهو صدای ویبره گوشیم بلند شد

با فکر به اینکه لابد پیام کاریه از کنارم برشداشتم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

ناشناس_سلام عشقم؟

...با تعجب شماره رو خوندم، ناشناس بود

بدونه اینکه جواب بدم گذاشتمش کنار و دوباره سعی کردم بخوابم، ینی کی مستونه باشه؟ هیچکس از دوست دخترام غیر ماریا شماره کاریه منو نداشت

با این فکر که ماریاست گوشی رو برداشتم، بعد از یکم کلنجار رفتن، خودمو با اینکه اونم مثل بقیه رامِ پول و قیافم شده قانع کردم و جواب دادم:

چه عجب، بلاخره عشقم و از زبون تو شنیدم_

شماره جدیده؟

هنوز چند ثانیه از سنده پیام نگذشته بود که جواب داد:

تصمیم گرفتم بگم، همیشه که نمیتونی گوریل بمونی_

اره جدیده

آقای مربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

آقای مهربون خانم خوش زبون

:نوشتم

فردا اوکیه؟_

اره نفسم، ننه بزرگم میگه تیپه قرمز بزنم یا ابی برات؟_

آوای خیس

:زدم زیر خنده

قرمز و ابی جلفه، سرمه ای بهتره، مگه نه مادر جان؟_

:یکم طول کشید تا بیاد جوابش

مگه ننه بزرگه من چی کم داره، از منم جوون تر میزنه، مادر _
جانت اونجاس؟

:با شیطنت نوشتم

نویسنده:zahra_s

بعله معلومه هنوز کودک درونتون اوکیه، نه فعلا داره اسکولم _
میکنه

[27.10.19 06:13]

پارت_نود_و_یک

بعد از لحظاتی صدای گوشی دراومد
دکمه اتصال و زدم و گوشی رو گذاشتم دم گوشم
:صدای اشنایی گفت

افرین، به تو میگن باهوش، تا حالا هیچکس از زیر اسکول _
کردنای من در نرفته بود تو لایقه دامادی من هستی

خندیدم و چیزی نگفتم
:خودش ادامه داد

ببین پسر من ماریا رو راضی میکنم که بیارتمون، اگه نیاورد با _
عصا ترتیبشو میدم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

:قه قهه ای زدم و گفتم

خیلی ممنون، من راس دو منتظرتونم_

خاع، فقط ببین دنیا همه چیزو برای من تعریف کرده اگه بفهمم _ دوباره دخترمو اذیت کردی یه کاری باهات میکنم عرش کبریا بلرزه

آوای خیس

:لبمو گاز گرفتم تا نخندم

چش مادر جان_

:جیغ زد

مادر جانم عمته، من ۱۴ سالمه، خدافظ_

و قط کرد، خانوادتن شیش میزنن

نویسنده: zahra_s

بی اختیار چهره تخس ماریا اومد تو ذهنم، لبخندی زدم و چشمامو بستم.

آقای مهربون خانم خوش زبون

[27.10.19 06:13]

پارت_نود_و_دو

***

آوای خیس

ماریا

تقلا کردم تا شاید بتونم خودمو از بین دستای دنیا بکشم بیرون:

اصلا مگه تو با من قهر نبودی_..

هولش دادم و به سمتش برگشتم، دست به کمر زدم و حق به جانب بهش نگاه کردم

در حالی که نفس نفس میزد گفت:

هنوزم هستم، ولی فعلا رستوران مهم تره_

نویسنده: zahra_s

در باز شد و نن جون اومد داخل، اومدنش هم زمان شد با چسبیدن فکم رو زمین، نگاهی به من و دنیا که نیشش باز بود انداخت و بی تفاوت گفت:

_ها؟

به زور دهنمو جمع کردم و گفتم:

_این چه تیپیه؟ چرا شبیه ناظمای مدرسه شدی

نشست روی تخت کنار دنیا و پشت چشمی نازک کرد:

_دامادم گفته تیپای جلف نزنم

پوکر فیس گفتم:

_دامادت کیه؟ :/

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

: با کمی لهجه جواب داد

علیمان_

:داد زدم

علیتاااان؟_

:عصاشو اورد بالا که خودمو کشیدم عقب، تهدید وار گفت

هوس کردی؟_

:لب چیدم

نع_

پاشو حاظر شو_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:تو همون حالت مظلومانه سرمو تکون دادم و گفتم

چش_

:دنیا با خنده زد ب سینشو گفت

مظلوم ماریا_

[27.10.19 06:13]

سریع یه تیپ همینجوری زدم و بعد از شنیدن فحاشی های نن جون و همراهی کردنای دنیا بخاطر دیر کردنم رفتم پیششون

***

پیاده شدیم و بعد از طی کردن مسافت  بین ماشین و رستوران وارد شدیم

چشمای ننه عینه پرژکتور کار میکرد

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:داشت نیشم از حالتش باز میشد که صدای جیغ دنیا مانع شد

علیماااان_

آقای مهربون خانم خوش زبون

ب سمتی که نگاه میکرد نگاه کردم، سر علیسان اروم به سمتمون برگشت و با دیدنمون لبخندی زد و از جاش بلند شد

آوای خیس

نگاهم رو تیپ خفنی که زد بود ثابت موند، کت و شلوار مشکی، قسمت بازوهاش در راستای جر خوردن بود، انگار عروسی عمشه اینجوری تیپ زد

:صدای کپ کرده ننه اومد

!!جووون، پشمام فر خورد_

:صدای دنیا اما عادی بود

نویسنده: zahra_s

مگه تو این سن و سال پشمی هم برات مونده نن جون؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون

پقی زدم زیر خنده

:نن جون اروم و با حرص گفت

ساکت باش بذار عین ادم باشم پیشه دامادم_

[27.10.19 06:13]

آوای خیس

نیشم بسته شد

.اومدم اعتراض کنم که به جلو هولم دادن

به علیسان رسیدیم، با اخم سرمو پایین انداختم و زیر لب یه چیزی .عین سلام بلغور کردم

.نن جون رفته بود تو شلوار علیسان داشت بررسیش میکرد

ینی قدش به بالا تر نمیرسید که بررسی کنه

!!!والا این ادم نیس که تیر چراغ برقه

نویسنده:zahra_s

علی خم شد و دستشو گرفت جلو نن جون..نن جونم از خدا خواسته دست علیسان و گرفت زل زد تو صورتش، علیسان با تبسم سلام کرد و همین کافی بود:

ننجون_ ماشاالله هزار ماشالله الا هم صله الا محمد و اله محمد تُف تُف تُف

علی سرشو سریع عقب کشید و در حالی که اثار اب دهنای نن جونو از رو صورتش پاک میکرد لبخند چندشی زد و گفت:

معمولا پوف میکنن مادر جان_

نن جونم که از حرکت علیسان یکم بهش برخورده بود با تخسی گفت:

ما تُف میکنیم پسر جان_

علی که دید خراب کرده سریع معضه رو عوض کرد و با لبخند صندلی رو عقب کشید و اشاره ای به نن جون زد:

آوای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s

سایت آوای خیس

اونم به دیده محنت_

بی توجه به نیش باز نن جون اخمی بهش کردم و رفتم نشستم، اومد دقیقا رو به روم نشست، نگاه هاشو حس میکردم ولی سرمو بالا نمیاوردم

[27.10.19 06:14]

پارت_نود_و_پنج

گارسون اومد، با اشاره علیسان به سمت نن جون رفت تا اول اون سفارش بده

به ننه که سرش تا گردن تو منو بود نگاه کردم، مِنو رو بست و پشت چشمی نازک کرد:

پیف استرکالِف بیار برام _

چشمای گارسون گشاد شد:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

جانم؟_

لبمو گاز گرفتم، ننه با دهن کجی نگاش کرد:

وا ننه گری؟ پیففف استرکالف_!

علیسان در حالی که سعی میکرد خندشو نگه داره اصلاح کرد:

منظورشون بیف استروگانفه_

نن جون سرشو تکون داد و تند تند گفت:

ها همینی که این میگه_

بعد ازین که سفارشامونو دادیم گارسون رفت، سکوت سنگینی فضای بینمونو پر کرد، حتی نن جون و دنیا هم چیزی نمیگفتن

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

پوفی کردم که همون موقع گوشی دنیا زنگ خورد..با ذوق جواب داد:

الو شقایق تهت بسوزه اومدیم با علیسان و نن جون و ماریا _ رستوران

علیسان نیشش باز شد و سرشو پایین انداخت، ای خدا این اسکولا چین دور من ریختی؟

[27.10.19 06:14]

پارت_نود_و_شیش

کمی مکث کرد و بعد جواب داد:

قهری؟ به پـ_...

عصبی پامو زدم به پاش:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

آدم باش اعصاب ندارم_

پا شدم و با چشم غره اخطار امیزی به دنیا و بدونه نگاه کردن ب علیسان گفتم:

من برم دستامو بشورم_

و به سمت سرویس بهداشتی راه افتادم، از حرصم نمیدونستم به کدوم سوراخی پناه ببرم

عصارو به دیوار تکیه دادم، چند مشت آب به صورتم زدم، به روشویی تکیه دادم و اجازه دادم قطرات اب با صورتم بازی کنن

اشکال نداره عادت دارم جانم_!

ای خدا، تو دست به آبم نمیذارن ادم راحت باشه

صاف ایستادم و با حرص دستمو به نا سمت راست گرفتم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

_برادران همین بغله.

خودشو بهم نزدیک تر کرد، به خاطر پام نمیتونستم عقب برم، سعی کردم تعجب تو چشمامو مخفی کنم خودمو به روشویی چسبوندم، فاصلمون با هم حداقل ۲۰ سانت بود:

_چخه چخه، برو تو قفست

_اخماشو کرد تو همو گفت:

_ببینم یه کاری میکنی بزنم اون یکی پاتم چلاق کنم یا نه!

_نوچ نوچی کردم و گفتم:

_از تو بعید نیس، وحشی، امازونی

_بچه پررو

آقای نمرون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

یهو خم شد سمتم که بی اراده جیغ کوتاهی کشیدم، زد زیر خنده و خودشو عقب کشید، کم کم خندش اروم گرفت با یه حالته خاصی زل زده تو چشمای گشاد شدم، از حالتش یه طوری شدم، اب دهنمو قورت دادم و گفتم:

_ایم، فک کنم استخونی که سفارش داده بودی تا الان اماده شده..

هنو با همون حالت داشت نگاهم میکرد، کلافه ادامه دادم:

_برو دیـ..

با خم شدنش و برخورد لباش با بینیم، بیشتر از هر موقعی تعجب کردم.

چشمکی زد و بیرون رفت

دستمو رو بینیم کشیدم، ینه چی؟ فقد اومده بود منو اذیت کنه بره؟ این بوس اخرش چه غلطی بود؟...

با تعجب و فکری درگیر عصامو برداشتم و لنگون بیرون رفتم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده zahra_s

[27.10.19 06:14]

# آقای مهربون خانم خوش زبون

پارت_نود_و_هفت

اروم داشتم غذامو میخوردم و به اطرافم توجه نمیکردم، جای بوسه علیسان رو بینیم مور مور میشد.

آوای خیس

خب پسرم کی میخوای بیای خواستگاری؟_

غذا پرید تو گلومو به سرفه افتادم، داشتم جر میخورم، نن جون زد به سینشو با ذوق گفت:

الهی قربونش برم خجالت کشید_

علیسان با نگرانی رو به دنیا که خیمه زده بود رو غذاش و بدونه اینکه بفهمه اطرافش چی میگذره داشت میخورد گفت:

نویسنده: zahra_s

دنیا خانوم خفه شد بزن به کمرش_

دنیا سرشو از تو ظرف غذاش بیرون اورد و با دهن چرب و پر نگاش کرد و گیج گفت:

آقای مهربون خانم خوش زبون

ها؟_

اون بین از قیافه دنیا خندم گرفته بودو شدت سرفه هام بیشتر شده بود، علیسان سرشو تکون داد و سریع یه لیوان اب برام ریخت، سریع اب و گرفتم و یک نفس سر کشیدم، نن جون بدون توجه به من ادامه داد:

خب نگفتی کی میای؟_

علیسان کلافه گفت:

[27.10.19 06:14] کجاااا؟_

پارت_نود_و_هشت

نویسنده:zahra_s

/:خاستگاری_

لبای علیسان کش اومد و در حالی که شیطون به من نگاه میکرد گفت:

تو فکرش هستم_

نیش نن جون باز شد و دوباره مشغول غذاش شد، نگاهم و ازش گرفتم که گره خورد تو چشمای علیسان، چشمکی زد که زبونم و در اوردم براش.

***

علیسان:

با مادر بزرگ ماریا خداحافظی کردم و بعد دنیا، دستشو اورد جلوعو با نیش باز گفت:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

من امروز بخاطر گل روی شما رژیمو گذاشتم کنار و عین خر _
خوردم، دستتون درد نکنه

سرمو تکون دادم:

بله بله، عین خر، خواهش میکنم_

نوبت رسید به خوش زبونی که این روزا یه کشش خاصی نسبت
بهش پیدا کرده بودم، با اخم زل زد تو چشمام:

امید وارم اخرین دیدارمون باشه_

ابرومو بالا دادمو با پوزخند گفتم:

به خودت امید الکی نده_

نگاهی اجمالی بهش انداختم و با تیکه گفتم :

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

خواهش میکنم_

اول منظورمو نگرفت، بعد که دو هزاریش جا افتاد نیش خندی زد و گفت:

التماسم بکنی تشکر نمیکنم_

خندم گرغت، پررویی بود این بشر

[27.10.19 06:14]

پارت_نود_و_نه

***

ماریا:

دست به سینه نشستم و سرمو تکیه دادم به شیشه، نن جون از توی اینه نگام کرد و عینک دودیشو جا به جا کرد

گفت:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

ببین ماریا، اگه این پسره رو تور نکنی اسکولی، خوشتیپ، _
خوشگل، خوش زبون، از همه مهم تر پولداره، ولی نمیفهمی که،
همش عین پتیاره ها بش زبون میزنی

:دنیا برگشت سمتم و انگشت اشارشو به حالت فیلسوفانه بالا اورد

زبون بزن ولی دندون نزن_

و بعد صاف نشست، با دستم برو بابایی نشون دادم و پوکر فیس
:گفتم

|: نن جون میشه ازین موضوع بکشی بیرون؟_

نع_

|: من_ مرسی

یه ربعی گذشته بود که محکم کوبوند رو فرمون، منو دنیا که تو
حال خودمون بودیم نیم وجب پریدیم، دنیا دستشو برد زیر بغلش و
:سکته ای گفت

آقای شرون خانم خوش زبون
آوای نیس
zahra_s :نویسنده

آقای مهربون خانم خوش زبون

...پشمام_

:نن جون با ذوق ادامه حرفشو گرفت

یافتمممم، یافتم_

سوالی نگاش کردم که ماشین و زد کنار و بزگشت سمتم، سرفه ای :کرد و گفت

رفیقم شیرازیه، اون شب داشتم باهاش حرف میزدم گفتم اومدم _ تهران کلی ناراحت شد و قورت قورت کرد که چرا شیراز نمیای .مگه من چیم از پسرت کمتره، قرار گذاشتم که برم پیشش

:حرفشو ادامه نداد، عاقل اندر سفیهانه گفتم

گوز چه ربطی داره به شقیقه؟_

هن؟_

:گلومو صاف کردمو گفتم

نویسنده: zahra_s

منظورم اینه که خواسته دوسته شما چه ربطی به حرفای ما داره؟_

[27.10.19 06:14]

آقای مهربون خانم خوش زبون

پارت_صد😍

آوای خیس

دنیا خودشو پرت کرد وسط:

اخ جون میریم شیراز_

جیغ زدم:

چیییی؟_!

محلم ندادن، بلند گفتم:

غیدشو بزنید، فکرشم نکنید_

نویسنده: zahra_s

ننه ماشینو کناری پارک کرد و خم شد قفل فرمونو برداشت،
برگشت سمتمو قفل فرمونو گذاشت زیر گلوم، چشمام از حدقه زد
:بیرون، تحدید وار گفت

بابا بزرگ خدا بیامورزت یه بار صداشو برا من بلند کرد، تمام _
سرویس بشقابمو تو سرش خورد کردم، دفعه اخری باشه که برا
.من صداتو بلند میکنی

:دنیا داد زد

وگرنه چیزشو برات بلند میکنه_

:هر دومون بهش نگاه کردیم که مظلومانه گفت

قفل فرمونشو_

:لبامو برچیدم و گفتم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

خب گریم من راضی شدم اونو چجوری میخواید بکشونید اونجا_

تو نگران اونش نباش_

:سرمو با مظلومیت تکون دادم و گفتم

..خب باشه ولی دانشگاه_

:خودشو عقب کشید و گفت

دانشگاه بی دانشگاه دو هفته نری چیزی نمیشه، اصلا خودم میام _
اجازتو از معلمت میگیرم

:زدم تو سرم

مگه دبستانه که بیای اجازمو از معلمم بگیری_

[27.10.19 06:15]

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

پارت_صد_و_یک

آقای مهربون خانمم خوش زبون

اَههه من چمیدونم، میام از یه اسکولی میگیرم دیگه_

پوفی کردم، اصلا ادب مدب تو مخیل نن جون نمیگنجید، در هر حالتی یه چیزی بارت میکرد، هعی، ولی با همه این اخلاقاش وقتی چند وقت نمیدیدیش دلت تنگش میشد.

آوای خیس

دیگه تا رسیدن چیزی بینمون رد و بدل نشد. و من داشتم به اینده نا معلومم فکر میکردم، مثلا.

***

دو هفته از رابطم با علیسان میگذشت، قرار بود دو روز دیگه بریم شیراز، البته نمیدونم دقیقا چجوری علی رو میخواستن بیارن شیراز، ولی از نن جون همه چیز برمیاد.

اعصابم از همه چیز خورد بود، ای بابا! داشتیم زندگیمونو میکردیما اومدن تر زدن بهش

نویسنده: zahra_s

علی_کجایی؟

:سرمو بالا اوردم و بهش نگا کردم، تخس گفتم

به تو چه؟_

اخماشو کشید تو هم ولی خیلی زود تغییر رویه داد و لبخند زد، :بدجنس گفت

پاچه میگیری، فک کنم اولشه_

:تعجب کردم

چی اولشه؟_

:نیششو بیشتر باز کرد

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

ماهیانت_

اول منظورشو نگرفتم ولی به محض اینکه برام جا افتاد از خجالت و عصبانیت سرخ شدم، هیچی به دستم نرسید، پس بستنی رو میز و برداشتم و با تمام توان پرت کردم سمتش، با خنده سرشو پس کشید که باعث شد بستنی محکم بخوره به مردی که داشت از پشت سرش رد میشد.

انقد عصبی بودم که از دماغم دود میزد بیرون، بلند شدم و محکم کوبیدم رو میز:

خوبه بهت رو نمیدم انقد پررو شدی، رو بدم فک کنم_..

ادامه ندادم و باز داد زدم:

اصلا تو فک کردی چی هستی؟ کی هستی؟ خاک تو سرت فقط _ عین گوریل هیکل گنده کردی، عقلت اندازه همون گوریلم نیس

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

تنها عکس العملش به حرفام و دادام خنده بود، بی توجع به نگاهه مردمی که تو کافی شاپ نشسته بودن از در بیرون زدم، من با این چجوری دو هفته دووم بیارم؟

[27.10.19 06:15]

پارت_صد_و_دو

بلند شدمو بی توجه به نگاه خیره ادمای توی کافی شاپ ازش بیرون زدم و به "حالا وایستا" ی پر از خنده علیسان اهمیت ندادم.

به سمت پارکی که تو مسیرمون نگاهم بهش خورده بود راه افتادم، خیلی زود رسیدم بهش و نزدیک ترین نیمکت و برای نشستن انتخاب کردم، چند دقیقه ای گذشت کع تو افکارم غرق بودم، زیر لب غر زدم:

اه اه، نذاشت بستنیمو بخورم، مایه عذاب، مرتیکه خواجه_

من باید عذر بخوام_..

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

با تعجب سرمو بالا اوردم و زل زدم به مرد کت شلوار پوشیده جلوم، چهره جذاب و گیرایی داشت، لاغر اندام اما چار شونه، اشاره ای به استین کته مشکی رنگش کرد و با خنده ادامه داد:

اخه بستنیتونو کُته من خورده، با عرض پوزش_

تازه دو هزاریم افتاد، نیشمو باز کردم و گفتم:

عع، اشکال نداره بلاخره اونم دل داره لابد هوس کرده_

خندید و کنارم نشست، پسر خاله کی بودی تو؟؟؟
به دختر عصبانیه توی کافه نمیخورد شوخی کردنم بلد باشه_

اومدم چیزی بگم که دستشو دراز کرد و گفت:

اشنایی خوبی نبود، ولی در هر حال از اشناییت خوشبخت شدم_
دستمو با اکراه جلو بردم و باهاش دست دادم

نویسنده: zahra_s

[27.10.19 06:15]

پارت_صد_و_سه

آقای مهربون خانم خوش زبون

گفت:

رضا هستم_

نیشمو باز کردم:

آوای خیس

ماریا._

ماریا؟_

سرمو اوردم بالا که نگاهم خورد به گره بین ابروهای علیسان که خیره به دستای منو رضا بود، ناخداگاه دستمو از دستش بیزون کشیدم و از جام بلند شدم، رضا بی توجه به علیسان از جاش بلند شد و با همون لبخند بهم گفت:

نویسنده: zahra_s

من ماله تهران نیستم، الانم بخاطر کارم اینجام، حیف شد وگرنه _
حتما برای اشنایی بیشتر اقدام میکردم

علیسان که حالا پشتم ایستاده بود، ارنجمو گرفت و عقب کشید و
بعد ازین که به اندازه کافی بهش نزدیک شدم انگشتاشو تو انگشتام
.قفل کرد

:با لبخند تصنعی گفت

اره داداش حیف شد، باشه برا دفعه بعدی، شخصا باهات اشنا _
میشم

اخمای رضا در هم شد ولی چیزی نگفت، نمیدونم چرا اما زبونم
بند اومده بودو ضربان قلبم داشت بالا میرفت، برای فرار از
:افکارم بی اختیار نیشمو باز کردم و تند تند گفتم

...اره ایشون تمایل زیادی به مردا داره، کلا مرد دوست داره_

با فشاری که به دستم اورد کبود شدم و ترجیح دادم خفه شم، رضا
قه قهشو پشت صورت سرخ شدش پنهان کرد و با یک خداحافظی

کوچیک از کنارمون رد شد، صدای ساییده شدنه دندونای علیسان و میشنیدم

جرعت نداشتم نگاش کنم، سرشو نزدیک گوشم اورد و گفت:

میخوای بهت نشون بدم تمایلم نسبت به مرداست یا زنا؟_

و نفسشو کناره گوشم ازاد کرد، اب دهنمو قورت دادم و پوکر فیس گفتم:

خب حالا نمیخواد شهوتی بودنتو نشون بدی _

[27.10.19 06:15]

پارت_صد_و_چهار

خندید و نزدیک تر شد، یا امام زمان، چشمامو بستم و محکم رو هم فشار دادم .. نفساش هر لحظه نزدیک تر میشد که یهو صدای پیرمردی بلند شد:

آقای مهربون خانمم بخش زبون
آوای خیس
zahra_s:ایسته

سایت آوای خیس

خجالتم نمیکشن وسط پارک_

علیسان سریع خودشو عقب کشید و منم چشمام و باز کردم. چشمم خورد به مردی که با فرم پارک بانی جلورومون ایستاده بود

:هنوز داشتم آنالیزش میکردم که با تشر ادامه داد

خجالت نکشید همینجا دخول کنید _

/: من

|:دخول

(((:علیسان

علی نیششو باز کرد و در حالی که من کپ کرده و خجالت زده رو :به سمت ماشین میکشوند خبیث گفت

حیف هوا سرده وگرنه حتما شمارو به خواستتون میرسوندم_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.

:چشمامو گشاد کردم جیغ زدم

...تو شیکر میخوردی مرتیکه هر چی هیچی نمیگم_

پرتم کرد تو ماشین و خودشم از درب راننده سوار شد

:نگاهی بهم انداخت و عصبی گفت

.به تلافی اینکه به هر سگ و خری اشنایی ندی_

اصن انگار نه انگار تا دو دقیقه پیش نیشش تا بناگوش باز بود

:اب دهنمو قورت دادم و گفتم

کاش اینو یه نفر قبل اشنایی با تو بهم گوش زد میکرد_

[27.10.19 06:15]

پارت_صد_و_پنج

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

آقای مغرور خانم خوش زبون

دستشو اورد بالا بزنه تو دهنم که جیغ زدم و چسبیدم به در:

چخه چخه برو تو قفست_

چونمو محکم گرفت و لباشو چسبوند به لبام

آوای خیس

چشمام هر لحظه گشاد تر میشد.. شروع کردم دست و پا زدن که خودشو جدا کرد و زل زد تو چشمام:

ازین به بعد اینطوری ادبت میکنم_

خودشو عقب کشید و ماشین و راه انداخت

شل و وا رفته تو صندلیم فرو رفته بودم و زل زده بودم بهش..

به خودم که اومدم دستامو محکم رو لبم کشیدم و صاف نشستم. قلبم گنجشک وار تو سینم میزد.

نویسنده: zahra_s

با ایستادن ماشین به خودم اومدم و نگاهی به دورو بر انداختم.. تو کوچمون بودیم

بدون حرف در و باز کردم و پیاده شدم

زمره زیر لبشو شنیدم که گفت:

نه میشه حاظر جوابیاتو تحمل کرد. نه مظلوم بودنت.. چیکار کنم با تو؟_

اونقدر محو کاری که کرد بودم که اصلا توجهی به حرفش نکردمو درو بستم

***

شقایق با هیجان بلند گفت:

بابا این پسره عاشقت شده_

در چهار طاق باز شد و نن جون و دنیا پریدن داخل.. نن جون داد زد:

آوای خیس
آوای مهربون خانم خوش زبون
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

کی عاشقش شده هاا!؟_

:زدم تو سرم و با تاسف گفتم

دهنت و شقایق_

شقایق مظلومانه نگاهم کرد و چیزی نگفت

آوای خیس

[27.10.19 06:15]

پارت_صد_و_شیش

:سعی کردم بحثو عوض کنم، سریع گفتم

چمدوناتون امادس نن جون؟ _

آره ننه آمادست الان بابات داره میبره دمه در_

نویسنده: zahra_s

پا شدم و کوله ای که آماده کرده بودم و از روی تخت برداشتم، با هم پایین رفتیم

مامان با یه سینی که محتوای داخلش قرآن و آب بود وایساده بود منتظر ما.

تا منو دید زد زیر گریه

نن جون سریع رفت بغلش کرد و شروع کرد قربونت صدقه رفتن:

برمی‌گردم عروس گلم گریه نکن نن جون _

مامانم نن جون و پرت کرد کنارو سینی رو داد دستش.

تا به خودم بیام منو گرفت تو آغوشش و شروع کرد های های گریه کردن:

تو بری من به کی بپرم هاااا؟_

نن جون سینی رو پرت کرد تو بغل شقایق و جیغ زد:

آقای عروس خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

بس سگی_

مامان بدون محل دادن به ننه منو بغل گرفته بودو جیغ جیغ میکرد

نگاهی کلافه به شقایق که نیشش از کارای مامان و نن جون باز بود انداختم و اشاره کردم نجاتم بده

شونه ای بالا انداخت و کاری نکرد، همون موقع بابا وارد شد و رو به ننه گفت:

ماشین دمه دره زود باشید_

[27.10.19 06:15]

پارت_صد_و_هفت

تو فرودگاه بودیم، نگاه نن جون و دنیا همش به دورو بر بود و شک به دلم میانداخت

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

تنه ای به دنیا زدم و گفتم:

منتظر کسی هستیم احتمالا؟_

دست پاچه رو کرد بهم و با نیش باز گفت:

هیچکس هیچکس_

بعد رو کرد نن جون با خوشحالی گفت:

خوردم LD قرص_

چشمام گشاد شد...نن جون بی توجه بهش با نگاهش هنو داشت میگشت:

افرین بخور خوبه_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

چی چی رو بخور_

:نگاه پر از تعجبمو به دنیا دوختم

اصلا میدونی چیه اونیکه خوردی؟_

:نن جون تو همون حالت گفت

اره نن جون منم اوموقع که بابا بزرگت زنده بود هر هفته جمعه _ ها میخوردم

:محکم کوبوندم تو پیشونیم و داد زدم

هی خداااا_

:دنیا گفت

خواستم این چند روز از عادت ماهانه راحت باشم_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

: اومدم فحشش بدم که نن جون داد زد

عه اومدددد_

برگشتم به سمتی که اشاره میکرد. و ای کاش هیچوقت برنمیگشتم

:چشمام و رو هم فشار دادم و زیر لب پر حرص گفتم

علی_

پس بگو نن جون چرا اون بدبختارو اونقدر زود رد کرد برن

[27.10.19 06:15]

پارت_صد_و_هشت

.نن جون عصاشو تو هوا تاب داد تا بلاخره علیسان متوجه ما شد

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_نویسنده

دنیا با خوشحالی دستاشو زد به همو رو به من که از حرص خون خونمو می خورد گفت:

سورپرایز شدی نه؟_

لبخند پر حرصی زدم و گفتم:

اره میبینی؟ ذوق از همه سوراخام داره میزنه بیرون_

علیسان بهمون رسید، لبخند شرورانه ای رو به من زد و گفت:

دیر که نکردم؟_

اول از همه با نن جون رو بوسی کرد.. بعد دنیا.. به من که رسید سر تا پاشو نگاهی انداختم و پوزخند زدم، لبخند خبیثی زد و قبل قبل ازین که بخوام عکس العملی نشون بدم یع جا نزدیک به لبمو بوسید

چشمام از حدقه زد بیرون، صاف شد و نیششو باز کرد:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra

آقای مهربون خانم خوش زبون

خوبی عزیزم؟-

اخمام رفت تو هم اومدم جواب دندون شکنی بدم که شماره پروازمون اعلام شد.

نن جون سریع گفت:

آوای خیس

بدویید الان اتوبوس میره-

دنیا همونطور کع به زور پشت سرش میدویید گفت:

هواپیما نن جون، هوا، پیما-

علیسان زد زیر خنده، عصبی از کنارش،رد شدمو گفتم:

حسابت به جاست اقای شایان-

نویسنده:zahra_s

[27.10.19 06:15]

پارت_صد_و_نه

آقای مهربون خانم خوش زبون

:پشت سرم راه افتاد و بلند گفت

تا باشه ازین حساب رسیا-

آوای خیس

برو بخور بعد بیا-

.ابروهاش بالا پرید، سرمو برگردوندمو به راهم ادامه دادم

***

شماره صندلیمو نگاه کردم و نشستم، نن جون و دنیا هم پشت سرم،
:نگاهی از بین صندلیا بهشون انداختم و گفتم

خوب منو تنها میذارید میرید کنار هم-

نویسنده: zahra_s

:صدایی کنارم بلند شد

اگه بذاری رد شم بشینم سر جام تنها نمیمونی گلم-

:نگاهی به علیسان انداختم و با حرص گفتم

تو اینجا هم منو راحت نمیذاری نه؟-

قصد دارم ولی نمیشه-

از جام پا شدم تا هیکل گوریل مانندش رد بشه، نشست.. با کمی مکث نشستم و بدون توجه بهش گوشیمو در اوردم

:از پدر مادر گرام چندتا اسمس بود، اولیشو باز کردم

دخترم مراقب هر سه تون باش، نن جون و ول نکنید ممکنه - پسرارو بدبخت کنه

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

پیام بعدی از مامان بود:

عزیزمدوربینتو برداشتم که وقتی دلم تنگ شد نگاش کنم، بوی - تورو میده، راستی نوار بهداشتی نذاشته بودی خودم گذاشتم برات

جیغم بلند شد:

به دوربینم چیکار داشتیییی اااااه-!!!

صدای خنده های ریز علیسان رو مخم ناخون میکشید، به سمتش برگشتم که سرم خورد تو دماغش، آیی گفت و بینیشو گرفت، خنده و دردش قاطی شده بود.. درد سرم با انالیز نزدیکیش به من اد یادم رفت و اروم و با حرص گفتم:

داشتی پیامای منو میخوندی بوزبنه؟-

مطمعن بودم الان از خحالت سرخ شدم

آقای مرزبان خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

[27.10.19 06:15]

پارت_صد_و_ده

بین خنده هاش گفت:

نگران نباش تا بهداشتیشو دیوم دیگه نخوندم_

گلوشو صاف کرد و نیششو باز کرد:

نوارشم سعی کردم نبینم_

هیچی نبود که بتونم باهاش ادبش کنم. با حرص زل زده بودم بهش و سعی میکردم از جمع شدن اشک تو چشمام جلو گیری کنم.

رومو اونطرف کردم و محلش ندادم.

***

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

چمدونا و بارامونو که تحویل گرفتیم. نن جون موبایلشو دراورد و زنگ زد به دوستش.

تو محوطه منتهی به فرودگاه یه نیمکت پیدا کردم و روش نشستم. علیسانم از خدا خواسته کنارم نشست. نگاهی بهش انداختم که نفسشو ازاد میکرد. نگاهی بهش انداختم وگفتم:

کسی بهت اجازه داد اینجا بشینی؟_

نگاهم نکرد:

به اجازه کسی واسه انجام کارام نیاز ندارم_

ایشی گفتم و رومو برگردوندم که صدای شخصی توجهمو جلب کرد:

فروووز_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

نن جون به سمت صدا برگشت و گوشی رو از بغل گوششبرداشت انواخت تو بغل دنیا.. دوید سمت پیرزنی که از اون فاصله هم مانتو قرمزش بدجور به چشم میومد و عین خودش داد زد:

کلسوممم_

[27.10.19 06:15]

پارت_صد_و_یازده

پریدن تو بغل هم. منو علیسان با چشمای گشاد شده بهشون نگاه میکردیم.

علی سرشو بهم نزدیک کرد و گفت:

رفیقای مادر بزرگت از خودش بدترن_.

سرمو تکون دادم و در حالیکه زل زده بودم به اون دو تا که چجوری از سر و کول هم بالا میرفتن گفتم:

آوای خیس
آقای مهربون خانم خوش زبون
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

منم تازه به این نتیجه رسیدم _

:خندید و گفت

ولی جالبه. حس میکنم توام در اینده یه چیزی تو همین مایه ها _ میشی

آوای خیس

:پامو رو پای دیگم انداختم و خندیدم

.خوبه که_

:اونم خندید و نگام کرد

اره البته شوهرت جوون مرگ میشه_

:لبخند زدم

نویسنده: zahra_s

یکی رو پیدا میکنم که بتونه تحملم کنه_

مدتی سکوت شد. ولی سنگینیه نگاهشو حس میکردم به سمتش برگشتم و نگاهش کردم.. تا حالا دقت نکرده بودم.. چشماش قهوه ایه خیلی تیره بود.. خیلی خیلی تیره

با صدای نن جون به خودمون اومدیم

[27.10.19 06:15]

پارت_صد_و_دوازده

از روی نیمکت پا شدیم. کولمو رو دوشم جا به جا کردم و دنبال دنیا راه افتادم

نزدیک نن جون و دوستش که رسیدیم نن جون شروع کرد معرفی کردن.. به من اشاره زد و گفت:

نَوَم. ماریا_

آقای ممنون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

علی کنارم ایستاد.. نن جون اشاره به علی کرد و ادامه داد:

اینم شوهرش. علیسان جان.. دارن بچه دار میشن..

با ذوق رو به دوسش گفت:

ماهشه نتیجم ۳_

آوای خیس

چشمای منو علیسان هم زمان زد بیرون.. اومدم اعتراض کنم که با چشم غره نن جون خفه شدم.. تا نن جون دنیا رو معرفی کنه به علیسان نگاه کردم.. در کمال تعجب دیدم نیشش تا بنا گوشش بازه!!!

کفری نگاهش کردم که زد زیر خنده و گفت:

جونم خانومم بچه لگد زد؟_

ناخونمو تو بازوش فرو کردم و گفتم:

نویسنده: zahra_s

یا همین الان یه چیزی میگی یا عصای نن جون و میکنم تو _
حلقت

آقای مهربون خانم خوش زبون

خودت برای چی چیزی نمیگی؟_

خب اینم پرسیدن داره؟ ینی واقعا درک نمیکنه اگه چیزی بگم نن جون به ۷۰ مدل سامورایی منو ماساژ میده؟

آوای خیس

[27.10.19 06:15]

پارت_صد_و_سیزده

فک کنم از چشمام حرف دلمو خوند که زد زیر خنده.. مرگی نثارش کردم

نن جون اومد معرفی دوستشو شروع کنه که خودش زود تر شروع به صحبت کرد.. با ذوق گفت:

نویسنده: zahra_s

من کلسومم. ۱۴ ساله شیراز_

آقای مهربون خانم خوش زبون

دنیا سرشو خاروندو گفت:

منظورتون ۱۴۰؟_

کلسوم خانوم نگاهی به نن جون کرد و گفت:

آوای خیس

فروز این چند کیلوعه؟_

پقی زدم زیر خنده.. علیسانم گوشه لبشو خاروند.. معلدم بود جلوی خودشو گرفته نخنده.. به قیافه دنیا ترسیدم نگاه کنم.. نن جون خیلی عادی گفت:

۸۰ ۹۰_

چشماشو گشاد کرد و دستشو تو هوا تکون داد:

بووووه لاغر کن خودتو دختر هم وزن گاوی_

zahra_s:نویسنده

:دنیا سرشو به گوشم نزدیک کرد و با حرص گفت

این زنیکه پاره چی میگه؟_

:پقی زدم زیر خنده.. بین خنده هام گفتم

جرعت داری بلند بگو_

:کله خر.. سینه شو جلو داد و گفت

..اره که میگم.. زنیک_

:جلو دهنشو گرفتم و بلند گفتم

بریم نن جووون؟_

:نن جون که وضعیت و وخیم دید تند تند گفت

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

اره بریم بریم_

و دوستشو کشوند

آقای مهربون خانم خوش زبون

[27.10.19 06:15]

پارت_صد_و_چهارده

آوای خیس

:علیسان گفت

خب دیگه با اجازتون من برم_

:کلسوم نگاه مشکوکی بهش انداخت و گفت

کجا؟_

:نن جون که دید داره خراب میکنه گفت

یه سری چیزا ماری جان لازم داره میخواد بگیره_

نویسنده: zahra_s

:نگاه ترسناکی به علیسان انداخت و ادامه داد

مگه نه پسرکم؟_

علی نگاهی به من که با حرص به گفت و گوشون گوش میدادم
!انداخت.. با نگاهش میگفت من بی تقصیرم

:پوفی کشیدم..جواب داد

بعله کلسوم خانوم_

:کلسوم نگاه عاقل اندر سفیهی بهش انداخت و گفت

.بیا بریم سر راه میگیری دیگه _

..

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

..سوار ماشین شاسی بلندش شدیم

اهنگ راک گذاشت و صداشو تا جایی بلند کرد که پرده هام داشت !پاره میشد.. پرده گوشم ینی

علیسان با اون هیکل یه طرف.. دنیا ام یه طرف دیگه.. وسطتشون .داشتم دار فانی رو وداع میگفتم

[27.10.19 06:15]

پارت_صد_و_پانزده

از یه طرف دیگه ازین که میدیدم علیسان با اون دب دبه و کب کبه اینطور مظلومانه کنارم نشسته و بازوهاشو جمع کرده که من .راحت باشم خندم میگرفت

:نن جون به سمتمون برگشت و با دیدن وضعیتمون گفت

خب براچی اونجوری نشستی پسر جان؟ دستتو بنداز دور _ گردنش راحت میشید

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

:خون خونمو میخورد.. سریع گفتم

نه نن جون من راحتم_

همون موقع دست علیسان دور گردنم حلقه شد و باعث شد خفه شم.. نن جون لبخند پیروز مندانه ای زد و روشو برگردوند.. نگاهش کردم.. خیلی عادی نشسته بودو به بیرون نگاه میکرد

آوای خیس

:کلسوم دخالت کرد

اگه دنیا جان وزنشو کم کنه همتون راحت میشینین_

دنیا که تا الان ساکت بود.. متعجباً

:برگشت و با حرص گفت

تو که انقد قد قد میکنی تخمم میذاری؟_

نویسنده: zahra_s

با ترس چلو دهنشو گرفتم.. کلسوم عصبی رو به نن جون گفت:

این بشکه با من بود؟_

نن جون سریع گفت:

علف خورد. این رو وزنش حساسع تو ببخشش_

با ارنجم زدم به علیسان که هر هر میخندید و سعی کردم بیشتر تلاش کنم که دنیا رو ساکت کنم

[27.10.19 06:15]

پارت_صد_و_شازده

یکم بعد که جو اروم شد

کلسوم گفت:

آقای ممنون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

سایت آوای خیس

خو الانم که وقت ناهاره. بریم رستوران همیشگی من_

بعد رو بع نن جون گفت:

غذاهاش محشره_

پوفی کشیدم و زیر لب گفتم:

خدا به خیر بگذرونه_

سر علیسان به کلم چسبید.. کپ گردم. نگاهی بهش انداختم ولی محلم نداد.. منم ترجیح دادم عکس العملی نشون ندم ولی انکار اینکه ضربان قلبم بالا رفته بود. سخت بود

***

اول دنیا پیاده شد.. علیسان و از خودم جدا کردم و همونطور که خودمو به سمت در میکشوندم گفتم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.ir

خیلی بهت خوش گذشت_

:منتظر جوابش نموندم و پیاده شدم. همون لحظه دنیا گفت

بیا بخور_

|: خودت بیا بخور:|بی ادبِ نادان_

بابا اینجا نوشته_

/:به سمتی که اشاره کرد نگاه کردم. سر در رستوران

[27.10.19 06:15]

پارت_صد_و_هفده

:علیسان که حالا پیاده شده بود با خنده گفت

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

بزید داخل رفتن_

داخل شدیم.. تا اخر ناهار کلسوم و دنیا به هم تیکه میپروندن.. اگه انرژی ای که دنیا تو جواب دادن به کلسوم مصرف میکنه صرف کم کردن وزنش میکرد الان از من لاغر تر بود

.خونه بزرگی داشتن.. حالا حوصله تعریف و تحلیلشو ندارم

وارد کع شدیم چمدونارو سپردیم به سرایدار که بیاره.. خودمو رو راحتیا پرت کردم و نفس عمیقی کشیدم که صدای جیغ دو تا بچه ..از پشت سرم باعث شد از جام بپرم

نگاهی بهشون انداختم.. دو تا دختر که با حلقه ای از اشک تو چشماشو شونه های افتاده و لبای ورچیده به ماتحته من زل زده بودن

:سمت راستیه دماغشو بالا کشید و با صدای بغض دار گفت

نویسنده:zahra_s

رفت توش_

:سمت چپیه زد زیر گریه و ادامه حرفشو زد

بو گرفت_

:با تعجب داد زدم

!!!!!!!چیییی؟؟؟_

:دوتاشون با هم جیغ زدن

پاشووووو_

سریع سیخ شدم.. دیدم اومدن از همونجایی که نشسته بودم دو تا عروسک باربی برداشتن و هر کدوم با یه ایش از کنارم رد شدن.. نگاهم همچنان بهشون بود که رفتن پیش کلسوم

:کلسوم با خنده رو به ما گفت

آقای مربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

نوه هامن. خیلی شیرینن نه؟_

:علیسان که از فرت خنده قرمز شده بود گفت

خیلی. خدا حفظشون کنه_

آوای خیس

[27.10.19 06:15]

پارت_صد_و_هجده

:بعد از صرف چای کلسوم بلند شد و گفت

بیاید اتاقاتون رو نشونتون بدم_

خداروشکر کردم که بلاخره میتونم سر راحت رو بالیشت بذارم و .یه دل سیر بخوابم. و البته چه خیال باطلی

نویسنده:zahra_s

***

دنیا و نن جون و تا اتاقشون همراهی کردیم. کلسوم به سمتمون برگشت و لبخند مکش مرگ مایی زد و گفت:

بیاید که میخوام سورپرایزتون کنم_

نیم نگاهی به علیسان انداختم که دیدم با لبخند خبیثی زل زده بهم. تو نگاهش یه دهنت سرویسه ی خاصی بود.. حق به جانب گفتم:

ها چیه؟_

شونه ای بالا انداخت و دنبال کلسوم راه افتاد.. کنار اتاقی ایستادیم درشو باز کرد و با ذوق رفت داخل:

بیاید بیاید_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

یه اتاق خوشگل با یه تخت دو نفره بود. ملافه روی تخت قرمز بود و روش با کوسن های قرمز و سفید تزئین شده بود.. دیزاین اتاق کلا سفید و قرمز بود یه جورایی

آوای مهربون خانم خوش زبون

:داشتم با ذوق نگاش میکردم که کلسوم گفت

اینجا اتاق من و شوهر مرحومه. تا اخر سفرتون میتونین اینجا _ بمونین

آوای خیس

: با ذوق جیغ زدم

...عالیه. خیلی خوشگ_

چی گفت؟ میتونیم؟ ما؟ ینی منو علیسان؟

با دهن باز نگاهمو به سمت علیسان سوق دادم.. شونه هاش ..میلرزید. دستی به پیشونیش کشبد و روشو اونطرف کرد

نویسنده: zahra_s

این این امکان نداره. نه نمیذارم چنین اتفاق خاک برسری ای بیوفته

:کلسوم که تغییر یهویی قیافه منو دید گفت

چی شد عزیزم؟ خوشت نیومد؟_

...تا اومدم چیزی بگم

[27.10.19 06:15]

پارت_صد_و_نوزده

:صدای نن جون مانع شد

..مگه میشه خوششون نیومده باشه کُلی جون_

کمی مکث کرد تا به کلسوم برسه. کنارش که مستقر شد نگاهه تحدید امیزی به من کرد و گفت:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.n

مگه نه ماریا؟_

خون خونمو میخورد. ولی میدونستم بگم نه عواقب خیلی بدتری از هم اتاق شدن با علیسان در انتظارمه.

سرمو پایین انداختم و گفتم:

بله خیلی قشنگه_

نن جون زد رو شونه کلسوم و با ذوق گفت:

وای کلسوم. تو همیشه منو پاره میکنی با این سورپریزات_

دود از کلم میزد بیرون. صدای خنده های ریز این بی خاصیتم رو مخم بود. این فک کنم از شکم ننشم با خنده بیدون اومده

لبخند حرصی ای بهش زدم و دور از چشم نن جون و کلسوم جون ارنجو فرو کردم تو پهلوش. که البته خودم بیشتر دردم گرفت. ولی

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:ده

علیسان انگار بهانه ای برای خنده دوباره بهش داده بودن که دوباره استارت خندش زده شد

ننه و کلسوم همونطور که حرف میزدن از اتاق بیرون رفتن.

و من موندم و باعثِ عذابم.

[27.10.19 06:15]

پارت_صد_و_بیست

در چمدونشو باز کرد و شروع کرد گشتن توش. عصبی بودم از کاراش. دستامو به کمرم زدم و با عصبانیت گفتم:

اصلا حواست هست الان تو چه وضعیتی هستیم؟_

بدون نگاه کردن بهم لباساشو از توی چمدون بیرون کشید و گفت:

به نظرت چیکار کنم؟ _

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

رفتم بالا سرشو با صدای نسبتا بلدی گفتم:

_ ینی چی چیکار کنی؟ من نمیتونم چیزی بگم تو که میتونی. تو که میتونی ازین وضعیت درمون بیاری چراکاری نمیکنی. چرا چیزی نمیگی؟

از جاش بلند شد که گرخیدم:

_ ببین این مادر بزرگ توعه که سعی داره تورو به من بچسبونه. هر دومون میدونیم منظورش ازین کارا چیه! فقط متعجبم چرا برای رسیدن به هدفش از هیچکاری سر باز نمیزنه

و پوزخند زد که تا نقاط ته تهانیم احساس سوزش کردم.. ادامه داد:

_ حالا هم بجای اینکه سر من دادو هوار کنی برو جلو نن جونتو بگیر تا بساط شب ضفافمونو هم پهن نکرده

آقای مهربون خانم خشن
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

لبمو گاز گرفتم. خاک تو سر بی فرهنگت.. همونجوری عین برج زهرمار جلوش ایستاده بودم که لباسی برداشت و گفت:

میخوای وایسی اینجا؟_

حق به جانب گفتم:

برای جایی که وایمیستم باید از تو اجازه بگیرم؟_

شونه ای بالا انداخت و گفت:

هر جور راحتی_

و تو یه حرکت تیشرتشو دراورد. ترسیده جیغی زدم:

نههههه_

با تعجب و خنده کمرنگی گفت:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

چی نه؟_

[27.10.19 06:15]

۱۲۱

آوای خیس

با ترس گفتم:

الان میخوای چیکار کنی؟_

خندید و گفت:

نگران نباش. با تو نمیخوام کاری کنم_

لباسو بالا گرفت.. :

اگه اجازه بدی میخوام لباسمو بپوشم_

نویسنده: zahra_s

نفس اسوده ای کشیدم و رومو اونطرف کردم..بهتر بود منم لباسمو عوض کنم دیگه از مانتو خسته شده بودم.. به سمت کولم رفتم و زیپشو باز کردم.. با نگاه به محتویات داخلش چشمام درشت شد.. !!!!جاااان؟

لباسارو زیر و رو کردم. همش عوض شده بود.. پوفی کشیدم و از بین تاپا و نیم تنه های ناجور یه لباس استین کوتاه پیدا کردم و درش اوردم. خداروشکر باز این بهتر از همشه. باید به فکر لباسم باشم

همه لباسا رو ولو کرده بودم رو زمین. از بینشون یه شلوار نود سانتی لی هم پیدا کردم و گذاشتم رو لباسه.. اومدم لباسارو بریزم تو کوله که سایه ی گنده ی یه نفرو بالای سرم حس کردم.. نگاهی به علیسان که با کنجکاوی به لباسا نگاه میکرد انداختم..خم شد و یه تاپ دو بند از بینشون برداشت و شروع کرد وا رسیش کردن... خبیثانه گفتم:

خوشت اومد؟ ماله تو.. فقط باید دو طرفشو جر بدی تا بره تو تنت _

zahra_s:نویسنده

با حرص نگام کرد.. نیشمو باز کردم.. کم کم حرص از نگاهش رفت و اونم نیششو عین من باز کرد. خودشو کشید سمتم.. خودمو عقب کشیدم

هر چقدر که نزدیک تر میشد نیش من اتوماتیک وار بسته میشد و لبخند اون گشاد تر.. دستاشو تکیه گاهه بدنش کرد و صورتشو تو چند سانتی متری صورتم نگر داشت. اروم گفت:

یادته اون روز تو ماشین بهت چی گفتم؟ _

مگه میشه یادم بره اون همه تحقیر و اخمام و تو هم کردم و چیزی نگفتم. خودش ادامه داد:

من هنوز سر حرفم هستم. اگه بازم زبون درازی کنی زبونتو _ میبرم

چیزی نگفتم. داشتم به چشماش نگاه میکردم.. نمیدونم چرا تازگیا انقد به این چشما حساس شده بودم..نگاهشون که میکردم ارامش میگرفتم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

حس کردم سرش داره جلو میاد..چشماش که بسته شد تازه به خودم اومدم و چشمام از حدقه زد بیرون.. قبل اینکه صورتشو نزدیک تر کنه طبق یه نقشه حساب شده لباشو گرفتم بین انگشتامو با تمام حرصم پیچوندم که چشماش زد بیرون.. فشار دستمو بیشتر کردم و با جیغ گفتم:

فک کردی میذارم بازم ازون چیزا بخوری؟_

ها ها ها؟

و لباشو به سمت عقب جلو تکون دادم

[27.10.19 06:16]

122

از حالت کپ کرده درومد. چشماش جمع شد و حالت خنده گرفت.. لباشم که تو دستای من مچاله شده بود خوشبختانه نمیتونست حالتی بگیره

آوای خیس
آوای خیس نام خوش زبون
نویسنده: zahra_s

تو یه حرکت ناگهانی شونه هامو گرفت و خمم کرد رو زمین..
جیغی زدم و پاهامو از زیر تنم دراوردم تا مانع از شکستنشون بشم...

مرتیکه چسخل چیکار میکنی؟_

زانوشو گذاشت روی رونم که نتونم تکون بخورم

بعد شروع کرد به کاری که باعث میشد همه زیر و بالاشو مورد عنایت قرار بدم.

دستام که یکیش رو شونشو اون یکی دهنشو میسایید سریع کشیدم و تو خودم جمع شدم

جیغ زدم:

آی نکنننن توروخداااا.. نکن_

دستامو بالای سرم قفل کرد و دوباره به کارش ادامه داد

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

انقد جیغ زده بودم که گلوم به خس خس افتاد..دستاشو برد سمت شکمم و پهلو هامو قل قلک داد.. با خنده و صدایی که عجز توش بیداد میکرد برای صدمین بار جیغ زدم:

علیسان ولم کن توروخداااا_

با خنده و نفس نفس دست از قل قلک دادنم کشید و با یه حرکت از رو زمین کندم.. پرت شدم تو بغلش.. انقد بی جون بودم که گشادیم میشد عکس العمل نشون بدم( دروغ میگم عین سگ:/).. سرمو به سینش تکیه داده بودمو نفس نفس میزدم

نفس عمیقی کشید و گفت:

در چه حالی؟_

به زور گفتم:

بی حالی_

آوای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

[27.10.19 06:16]

123

آقای مهربون خانم خوش زبون

هنوز کاری نکردم که_

:زدم به سینش و با حرص گفتم

سگ_

یکی از دستاش که تکیه گاهه بدنش بودو برداشت و دورم حلقه کرد.

:حس کردم دارع به خودش فشارم میده.. با هول گفتم

هو چخه.. روتو زیاد نکن_

یهو ولم کرد و از جاش بلند شد.. با تعجب نگاش کردم. ععع چرا بلند شد تازه داشت خوش میگذشت:/ خاک تو سرم.

zahra_s.نویسنده

:نفسی گرفت و با اخمای درهم بهم نگاه کرد

یه چند ساعتی دورو بر من نیا_

:و با سرعت از اتاق خارج شد. زیر بغلمو بو کردم

نکنه بو میدم؟_

:وقتی بویی حس نکردم خیالم راحت شد. شونه ای بالا انداختم

.به درک_

لباسارو به همراه حوله تمیز برداشتم و چپیدم تو حموم اتاق

***

ازون اتفاق به بعد اصلا به هم محل نمیدادیم. باورم نمیشد اینطوری باهام برخورد کنه. نمیدونم چرا ناراحت بودم! حس میکردم به غرورم برخورده. حالا چرا؟

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s

!نمیدونم

داشتم با غذام بازی میکردم و هر از گاهی نیم نگاهی زیر چشمی به علیسان میانداختم.. با ولع مشغول خوردن غذاش بود

ملیکا در حالی که لقمشو قورت میداد نگاهی به شکمم انداخت و با صدای نازکش گفت:

خاله بچت تو شیکمت جیش میکنه؟_

پوکر فیس چواب دادم:

نمدونم خاله. شاید_

ملیسا(خواهرش) ادامه حرفشو گرفت:

ینی خودشم تمیز نمیکنه؟_

اومدم جواب بدم که همون موقع نن جون و کلسوم وارد شدن..
کلسوم کاغذی دستش بود.. به سمت دنیا گرفتشو با تمسخر گفت:

zahra_s:نویسنده

بیا دنیا جان این برنامه غذایی رو برات نوشتم.. نگاهی به نن _
:جون کرد و با ذوق ادامه داد

میخوام تا اخر این سفر بشکه رو باربی کنم_

دنیا با حرص قاشق و پرت کرد تو بشقابشو از جاش پا شد. جیغ
:زد

...اونو شیاف کن بکن تو_

.سریع پا شدم جلو دهنشو گرفتم

[27.10.19 06:16]

124

کلسوم که خودش بقیه حرف دنیا رو گرفته بود کاغذو پرت کرد و
.با داد خواست خودشو به دنیا برسونه که نن جون از پشت گرفتش

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

به علیسان نگاه کردم که با ارامش به خوردن غذاش مشغول بود

:دیگه واقعا زورم به دنیا نمیرسید که نگهش دارم .. داد زدم

تورو خدا علیسان بیا بگیرش_

چپ چپ نگام کرد و محلم نداد.. میزان حرصم اون موقع اصلا قابل توصیف نبود

صدای جیغا بالا رفته بود و جو از کنترل خارج شده بود

ملیسا و ملیکا قاشق چنگالاشون فرو میکردن تو باسن دنیا و فش میدادن

دیگه داشتم به این نتیجه میرسیدم دنیا رو ول کنم که صدای داد :فردی هممونو میخ کوب کرد و جیغا ساکت شد

اینجا چه خبره؟؟؟؟_

به قیافه اشنایی که با اخمای در هم بهمون نگاه میکرد چشم دوختم

:همه کپ کرده بودیم که با صدای بلند تری داد زد

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

میگم اینجا چه خبره؟_

به کلسوم نگاه کرد و سوال گونه ادامه داد:

مامان؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس

عععع این که رضاسسسس

با ذوق نگاش میکردم که دنیا به زور خودشو از زیر دستم کشید بیرون

کلسوم در حالی که سعی مبکرد گریه کنه دوید سمت پسرش:

پسرم این بشکه به مادرت توهین کرد. برو بزنش_

و لباشو برچید که چشمام از حدقه زد بیرون

[27.10.19 06:16]

نویسنده: zahra_s

125

آقای مهربون خانم خوش زبون

چهره رضا ته مایه خنده گرفت و رو به دنیا گفت:

شما؟_

به دنیا نگاه کردم که مات رضا مونده بود.. به زور با لکنت گفت:

آوای خیس

م.. من دنیا. و شما؟_

نن جون پقی زد زیر خنده.. به علیسان نگاه کردم که با چشمای ریز شده به رضا نگاه میکرد..حدس زدم شناختتش، انگار سنگینی نگامو حس کرد که سرشو به سمتم برگردوند

نگاهمو کع دید اخماشو کشید تو همو از جاش بلند شد

نگاهمو دزدیدم و به رضا کعبه زور جلوی خندشو گرفته بود نگاه کردم..سعی کرد بحث پ عوض کنه:

نویسنده: zahra_s

مامان مهموناتو معرفی نمیکنی؟_

.کلسوم نگفته بود یه همچین پسر جوونی داره

کلسوم که بحث فراموشش شده بود با ذوق شروع کرد معرفی نن جون و بعد علیسان، علیسان با قیافه خنثی دستشو گرفت و چیزی :نگفت، رضا با لبخند گفت

من شمارو جایی ندیدم؟_

علی پزخندی زد و شونه اب بالا انداخت

:نوبت من بود که معرفی بشم، کلسوم اشاره بع من کرد و گفت

اینم ماریا جان دختر فروزو زن علیسان_

رضا کع تا اون لحظع با دقت نگام نکردع بود نگام کرد، کم کم :چشماش درشت شد و با حیرت گفت

ماریا؟ تو اینجا؟_

آقای مهربون خانم خوشگلون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

[27.10.19 06:16]

126

آقای مهربون خانم خوش زبون

لبخنده هولی زدم:

ب.. بعله دیگه یهو شد_

آوای خیس

انگار دو هزاریش تازه جا افتاد چون با سرعت سرشو به سمت علیسان برگردوند و نگاهش کرد، خدا خدا میکردم به چیزی شک نکنه

اخماشو کشید تو همو خوش امدی گفت:

با اجازتون میریم بخوابیم._

نگام کرد، سریع گفتم:

نویسنده: zahra_s

ب.. بله با اجازه_

خودمم تعجب کردم، البته به نظر خودمم بهترین راه برای فرار از نگاه های مشکوک رضا بود

پشت سر علیسان از اشپز خونه بیرون زدم، در و باز کرد و سرشو عین بز انداخت پایین رفت داخل، چخه

رفتم داخل و درو بستم یه لنگ.. منتظر به در تکیه دادم، فکر میکردم چیزی میخواد بگه ولی برخلاف فکرم تو سکوت لباس راحتی پوشید، البته چشمامو بستما.

بعدم بدون حرف رفت رو تخت، خب خداروشکر، نفس عمیقی کشیدم، یه چیزی درونم ازم پرسید الان چرا ترسیدی پلشت؟

ولی خودمم جوابشو نمیدونستم.

خب منم لباس عوض کنم بخوابم، از کارو زندگی انداخته منو

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

رفتم سمت چمدونم، تاپی که ظهر دستش بودو برداشتم و یه شلوارک

.بهش نگاه کردم، دستش رو چشماش بود

.اب دهنمو قورت دادم و با ترس سریع عوضشون کردم

:یهو صداش اومد

چراغو یادت نره خاموش کنی_

:یک قد پریدم هوا.. زیر لب گفتم

چراغو میارم میکنم تو حلقت که بفهمی نوکر بابات سیا بود_

چراغو که خاموش کردم، تازه انگار مغزم شروع به تحلیل کرد، الان من کجا باید بخوابمممم؟

نویسنده:zahra_s

[27.10.19 06:16]

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس

آقای مهربون خانم خشن زبون

دوباره چراغو روشن کردم و پوکر فیس زل زدم به علیسان، دستشو برداشت و با چشمای خواب الود نگام کرد، با لحن تندی که ازش بعید بود گفت:

چته؟ خاموش کن دیگه اون لامصبو_

آوای خیس

نه به ظهر که همش نیشش جر خورده بود، نه به الان که با ده قاشق عسلم نمیشه قورتش داد، از ترسم دوباره خاموشش کردم، اما باز با یاد اوری این که جایی نیس بخوابم روشنش کردم

این دفعه پا شد نشست، چنان عاقل اندر سفیه نگام میکرد حس چسخل بودن بهم دست داد

دستی به چونش کشید و با نگام کرد:

الان فازت چیه؟_

نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

:خیلی مظلومانه گفتم

من کجا بخوابم؟_

:به تخت اشاره کرد و بلند گفت

.تخت به این گندگی مطمعنا برا هر دومون جا داره_

:مثه خودش بلند گفتم

.انسان ها کنار حیوانات نمیخوابننند_

روی ن حسابی تاکید کردم شاید حرصم کم بشه، هه ای گفت و با حرص گفت:

پس امشب و سر کن تا فردا برم برات قفس سفارش بدم راحت _ بخوابی

نویسنده: zahra_s

ینی با عن زد تو صورتم، تا حالا انقد احساس حقارت نکرده بودم، خاک تو سرت ماریا

انقد حرصم گرفته بود که نفهمیدم دارم چیکار میکنم، برق و خاموش کردم و رفتم سمت تخت، با وحشیانه ترین حالتی که از خودم سراغ داشتم علیسانو هل دادم اون طرف و رفتم رو گوشه ترین قسمت تخت خوابیدم

[27.10.19 06:16]

128

چسخلی زیر لب حوالم کرد و خودشم رفت اون طرف خوابید، عادت داشتم حتما رو خودم پتو بندازم وگرنه خوابم نمیبرد.

پشتم بهش بود، بدون اینکه تکون بخورم دستم و به عقب پرت کردم به امید این که با پتو برخورد کنه، اما محکم خورد تو صورت علیسان که باعث شد، بدبخت انقد گیج خواب بود که از جاش پرید، یه عربده ای کشید که بکارتم پاره شد :|

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

سریع دستمو کشیدم و صاف تو جام خوابیدم، سر و صدا ها از پشت در زیاد شده بود، صدای نفس نفسای علیسان و از پشت سرم میشنیدم و صدای نن جون:

آقای مهربون خانم خوش زبون

کاریشون نداشته باشین_

دنیا تقه ای به در زد:

آوای خیس

ماریا اجی؟ هنوز دختری؟_

کلسوم با تعجب گفت:

چی؟ مگه دختر بوده؟_

صدای پر حرص نن جون اومد :

نه بابا این چرت میگه ماریا از همون اولم زن بود_

نویسنده: zahra_s

حسام با هم قاطی شده بود، حرص، عصبانیت، ترس، خنده.

کلسوم خطاب به ما گفت:

_علیسان پسرم زیاد بهش فشار نیار ممکنه بچع سقط بشه.

لبمو محکم گاز گرفتم که مزع خون و تو دهنم حس کردم، صدای نفسای عصبی علیسان حالا تبدیل به خنده های ریز شده بود

[27.10.19 06:16]

129

کلسوم که جوابی نشنید با تعجب گفت:

_چرا جواب نمیدن؟

دنیا جیغ زد:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

پارش کردههه، پارش کردههه_

صدای تو دهنی ای که نن جون بهش زد تا داخل اتاقم اومد، آب دهنمو قورت دادم، کم کم سر و صداها کم شد و خاموش شد...انقد حواسم پرت بود که نفهمیدم علیسان کی دراز کشید!

از نفساش فهمیدم بیداره، کمرم خشک شده بود، بی خیال لجبازی شدم و به سمتش برگشتم...همون حالت قبلی رو داشت با این تفاوت که این دفعه دستش زیر سرش بود.

عه این چرا لخته؟ چرا من تا الان متوجه نشده بودم؟

بی اختیار گفتم:

تو اینطوری میخوای کنار من بخوابی؟_

عصبی چشماشو باز کرد و از گوشه چشم نگام کرد:

میخوای چجوری بخوابم؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

_با لباس

:چپ چپ نگام کرد

من عادت ندارم با لباس بخوابم مشکلی داری تو خودت حلش کن_

یکم با حرص نگاش کردم، ولی خب کاری از دستم برنمیومد، پس ایشی کردم و چشمامو بستم، به امید اینکه شاید یکم خواب اعصابمو اروم کنه

آوای خیس

***

بالیشت و تو بغلم فشار دادم و صورتمو بهش مالیدم، انگار :صورتمو کردم تو موهای یکی، صدای خفه یه نفر به گوشم خورد

خفم کردی دختر_

نویسنده: zahra_s

:تو عالم خواب و بیداری عطر موهاشو نفس کشیدم

!!چه بو خوبی میده_

:شیطون گفت

اینجایی که من هستمم بو خوبی میده، فقط یکم پستی بلندیاش _
!!زیاده

کم کم داشتم بیدار میشدم، اروم چشمامو باز کردم اولین چیزی که
.به چشمم خورد پنجره قدی و پرده توریش بود
!!!نگاهمو یکم پایین تر اوردم، عه مو، موی کیه؟؟؟

[27.10.19 06:17]

130

.در و محکم کوبیدم

...

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

بعد ازین که صورتمو شستم و یه تخلیه اساسی کردم بیرون اومدم، دراز کشیده بود و با موبالش حرف میزد، با اومدنم صحبتش و بلند تر کرد:

دیگه چه خبر الهه جونننن؟_

صورتمو عین میمون کردم براش و رامو کشیدم که برم بیرون که یهو داد زد:

وایستا_

!!یک قد پریدم هوا، مرتیکه اسکل

گوشی رو قط کرد و اومد سمتم، جلوم ایساتد و با اخمای در هم که این روزا بیشتر میدیدم نگاهی بت سر تا پام انداخت:

اینطوری میخوای بری پایین؟_

نگاهی به خودم انداختم و با تخسی گفتم:

آوای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

مگه چمه؟_

بند تاپمو کشید و گفت:

چیزی که نباید باشه، لباساتو عوض میکنی میری پایین._

دستمو تو هوا تکون دادم و زیر لب برو بابایی گفتم، اومدم برگردم برم که بازومو کشید و پرتم کرد سمت چمدون:

پاتو ازون در بذاری بیرون قلمش میکنم، زود عوضش کن_

بازومو مالیدم، انقد ترسناک شده بود میترسیدم چیزی بگم! با لبای ورچیده گفتم:

خب لباس ندارم خب._

لباس بپوش بریم برات بگیرم_

به چشمش اشاره کردم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

گوشه چشمتو تمیز کن_

:انگشتشو کشید به گوشه چشمشو گفت

تا من میام لباساتو پوشیده باشی_

و رفت سمت سرویس بهداشتی

[27.10.19 06:18]

131

از فرصت استفاده کردم و یه مانتو نخی لیمویی با شلوار و شال مشکی پوشیدم، کولمم که حالا خالی بود و انداختم رو دوشم، وقتی اومد بیرون صورتش خیس بود، نیم نگاهی بهم انداخت و گفت:

برو تو ماشین میام الان_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

سوییچ و ازش گرفتم و رفتم سمت در، عه راستی یادم رفت بمالم، رفتم سمت اینه و از روی وسایل روی دراور یه رژ زرشکی خوش رنگ برداشتم، چنان مالیدم که لبام کنده شد، اومدم برم که صدای علیسان باعث شد وایسام:

وایستا ببینم_

اب دهنمو قورت دادم، باز چی شددد؟؟؟

از شونم گرفت برمگردوند، حوله دور گرنش بود، با دقت نگام کرد و بعد دستشو کشید رو لبام

با خنده گفت:

حالا میتونی بری_

با حرص از گوشه چشم به خودم تو اینه نگاه کردم، رژ پخش شده بود تو صورتم، با حرص دستمو رو باقی مونده رژ کشیدم و مالیدم به صورت پر از خندش، حالا یه حاله قرمز رنگ افتاده بود رو گونه سمت راستش، خندش جمع شد و داد زد:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

این گوها چی بود مالیدی به من؟_

تند تند گفتم:

لیسش بزن لیسش بزن_

سریع دوییدم رفتم بیرون، تا درو بستم محکم خوردم به یه جسم سفت، نگا کردم دیدم دنیاس، دهنش باز بود و پلکش میپرید

خاک تو سرم سکته کردههههه، صداش زدم:

د، دنیا؟_

دهنش باز و بسته میشد، به زور گفت:

لیس زد؟_

نویسنده: zahra_s

:محکم کوبیدم تو سرم، با لبای ورچیده گفت

چرا کسی برا من لیس نمیزنه؟_

:چشمامو درشت کردم و جیغ زدم

دنیاااااا_

:با دستش صورتم و اینور اونور کرد و گفت

ولی خوب لیس نزده، پاک نشده_

نفس راحتی کشیدم، خب خداروشکر این دفعه من منحرف شده بودم

[27.10.19 06:18]

132

بعد از یه بحث کوچیک کنارش زدم و رفتم پایین، به حیاط که رسیدم کنار ماشین یه سمند مشکی رنگ دیدم، عه رضا!!

آقای ممنون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.nouri

بین اینکه سلام کنم یا نه مردد بودم که چشمش بهم افتاد، لبخندی زد و گفت:

سلام ماریا خانوم_

به سمت ماشین رفتم و سرمو تکون دادم:

سلام_

دستشو سمتم دراز کرد، از دست دادن بهش خاطره خوبی نداشتم، به زور دست دادم و سریع دستم و کشیدم بیرون

گفت:

خوبی عزیزم؟_

!عزیزم :|||

ممنون تو خوبی؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

_آره، باورم نمیشه دوباره دیدمت، حالا واقعا شوهرته؟

:جا خوردم، اومدم جواب بدم

_شک داری؟

:رضا پوزخند زد

_زیاد.

:علیسان دستشو گذاشت رو شونش و با لبخند گفت

_... بذار در کوزه، کوزه رم بکن تو

:سریع گفتم

_علی عشقم، بیا بریم جیگرم، دیر شد نفسم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

[27.10.19 06:18]

آقای مهربون خانم خوش زبون

133

:رضا بدون توجه به من گفت

ادامه حرفتو نگفتی؟_

:شونشو فشار داد و گفت

ادامش میشه زیاد فوضولی کنی بد میبینی_

:رضا پوزخند صدا داری زد و گفت

داداش به نظر خیلی حرصی میای_

:حس کردم علی میخواد حمله کنه، دستشو کشیدم و بلند گفتم

نویسنده: zahra_

آقای مهربون خانم خوش زبون

چخه، بسه_

: صدای علیسان بلند شد، منم که ادم حسابم نمیکردن

ببین روتو زیاد نکن ها_

:دیگه داشت اشکم درمیومد، رضا گفت

ثابت کن زنته، شناسنامتو نشونم بده_

اینم هی اتیششو زیاد میکنه، هی رو اعصاب من ناخون میکشه، طاقت نیاوردم و علیسان و پرت کردم اونور، در حالی که عین :دخترای خراب دستامو تو هوا تکون میدادم جیغ زدم

مرتیکه های خرس گنده، پاره های خیابونی، بس کنین دیگع _ اعصابمو خورد کردین

نویسنده: zahra_s

یهو کمرم و گرفت و لباشو رو لبام قفل کرد، چشمام گشاد شد!!!!
:بوسه ارومی رو لبام زدو سریع لباشو برداشت، رو به رضا گفت

نیاز ندارم به تو ثابت کنم، ولی این چشم رو نشونت دادم که_
بفهمی ماریا ماله منه

یه چیزی تو دلم تکون خورد

[27.10.19 06:18]

134

***

از گوشه چشم بهش نگاه کردم، چقد بیشعوره! اصن انگار نه انگار اون کار زشتشو دوباره تکرار کرد بیخیال و خنده رو داره رانندگیشو میکنه.

دستمو بردم سمت ضبط..والا انقدر سکوت بینمون سنگین شده بود که ترجیح میدادم اهنگ گوش کنم.

آقای مهربون خانم بخش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

صدای محسن پیچید تو ماشین، اومدم دستمو بکشم که وسط راه گرفتش، انگشتاشو بین انگشتام جا کرد و فشار ارومی داد، منم که تمام مدت عین بز تند تند نگاهمو بین دستامونو صورتش میچرخوندم، هیچ عکس العملی نمیتونستم نشون بدم! حتی برنگشت نگاهم کنه.

انقدر نگاش کردم که برگشت سمتم، سریع نگاهمو دزدیدم و رومو برگردوندم که یه موقع از صورتم التهابمو نفهمه...شروع کرد حرف زدن:

ازین به بعد این پسررو دیدی، سرتو میندازی پایین بدون حرف _ راتو کج میکنی یع سمت دیگه، ببینم باهاش حرف میزنی، ماریا کار دستت میدما

جوابشو ندادم، مرتیکه بز فکر کرده کیه؟ آقا بالاسر من؟ فشاری به دستم وارد کرد:

فهمیدی یا نه؟_

دستمو کشیدم و صاف نشستم:

آوای خیس
نویسنده: zahra_s

نه نفهمیدم، به تو چه اصلا؟ بابامی ننمی شوهرمی چه خری _
|: هستی همش پارس میکنی تو زندگی من؟

:خندشو خورد و گفت

وقتی داشتی شرط میبستی باید به فکر اینجاهاشم میبودی_

:مظلومانه نگاهش کردم، نگام کرد و خندید

قیافتو شبیه گارفیلد نکن_

:چپ چپ نگاش کردم

از تو که بهترم قیافت شبیه سگ اقای پتیبل میمونه_

[27.10.19 06:18]

آقای غرون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مربون خانم خوش زبون

خندشو خورد و عصبی نگام کرد:

این حاظر جوابیات اخر کار دستت میده، ببینم یه کاری میکنی_ واقعا حاملت کنم

آوای خیس

هیننیییی کشیدم و کولمو کوبوندم تو سرش:

چخههههه مرتیکه بی فرهنگ_

گوشمو گرفت تو دستشو کشید که جیغ بلندی کشیدم، با حرص گفت:

هرچی هیچی نمیگم، هی چخه چخه میکنی، انقدری که تو تو _ این چند وقت به من توهین کردی بابام تا قبل مرگش نکرده بود

جیغ زدم:

نویسنده: zahra_s

گوشمو ول کنننن وحشی_

ناخونامو محکم تو مچ دستش فرو کردم که فرمونو ول کرد با اون یکی دستش موهامو گرفت، بین جیغای منو دادای اون صدای بوق بلندی از کنارمون شنیده شد، علیسان سریع خودشو عقب کشید و فرمونو گرفت، داشتیم میرفتیم تو جدول، ماشین و به زور کنترل کرد و کنار خیابون نگر داشت!

هر دومون نفس نفس میزدیم، یکم که گذشت هم زمان، من زدم زیر گریه و علیسان زد زیر خنده

حالا من عر میزدم اون قه قهه میزد، با اشک و آه نگاش کردم دماغمو بالا کشیدم:

بگذار دَرَت را_

یهو منو کشید تو بغلش، سرمو بوسید

[27.10.19 06:18]

نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

سرمو تو سینش فرو کردم و با صدایی که از تهه حلقم در میومد گفتم:

تو خیلی گوریلی_

آوای خیس

منو به خودش فشار داد:

تو خیلی خوش زبونی_

صدای بوق ماشینا زیاد شده بود، منو از خودش جدا کرد که اخمام رفت تو هم:/

کثافت از خداتم باشه من تو بغلت باشم بخت النحس

ماشین و به حرکت دراورد، همونطوری تخص نگاش میکردم که برگشت نگام کرد، قیافمو که دید خندش گرفت:

zahra_s:نوشته

چته؟_

:پشت چشمی نازک کردم و رومو برگردوندم

ایش_

:لپمو کشید و با خنده گفت

شب بغلت میکنم_

وا رفتم، اخه چقدر ضایع؟ چقد چسخل؟

تا رسیدن به پاساژ تو فکر این بودم که چرا بغلم که میکنه دلم نمیخواد ولم کنه!!

.و همچنان جوابی پیدا نمیکردم

:ماشین و کناری نگه داشت و رو به من گفت

تو برو من ماشینو تو پارکینگش میذارم میام، حواست به گوشیت _ باشه

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

سرمو تکون دادم و باشه ای گفتم.. از جلوم که رد شد به سمت پاساژ بزرگ و باحالی که اورده بودم برگشتم، اخ جووون خرید.

[27.10.19 06:18]

137

تند تند از جلو مغازه ها رد میشدم و تو ویترین هر کدوم چند تا رو گل چین میکردم تا بعد بیام بخرمشون، انقدر حواسم به مغازه ها پرت بود که محکم با یه بنده خدایی برخورد کردم.

طبق عادت و بی اراده بلند گفتم:

~~چخههههه~~_

/:بی ادب_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

به پسر قد بلند بزرگ هیکلی که پوکر فیس نگام میکرد نگا کردم و عین خودش گفتم:

/: جلو پاتو نگا کن خب_

سرشو خاروند و گفت:

ببخشید ازین به بعد زیر پامو خوب نگا میکنم_

قیافش یه طوری بود ناخداگاه آدم خندش میگرفت، با قیافه متفکری گفتم:

الان به من توهین کردی؟_

/: اره_

پقی زدم زیر خنده و محکم کوبیدم به شونش:

ای کثافطططط_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

/:اختیار داری کثافتی از خودته_

ماریاااا_

صدای عصبی علیسان باعث شد خندم تبدیل به سک سکه بشه، با صدای بالا رفته ای گفت:

کلا نمیشه تورو دو دقیقه تنها گذاشت نه؟_

[27.10.19 06:18]

138

خودمو مظلوم کردم و گفتم:

بخدا کاریش نداشتم_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

:اومد چیزی بگه که داد پسره در اومد

علیییی_

آقای مهربون خانم خوش زبون

منو علیسان هم زمان با چشمای گشاد شد بهش نگاه کردیم، برای
.اون هیکل این مقدار هیجان و ذوق غیر قابل هضم بود

آوای خیس

یهو علیسان و کشید تو بغلش و بعد ازین که خوب چلندش از
:خودش کمی دورش کرد، با ذوق تو چشماش داد زد

خودتی لنتی؟_

علیسان تمام مدت با قیافه مبهوتبه حرکاتشو کاراش نگاه میکرد،
:من از اون بدتر، متعجب گفت

به جا نیاوردم شما؟_

:پسره زد رو شونش که من به جاش دردم گرفت

نویسنده: zahra_s

بابا منم دیگه، رامین گسسته، مگه تو علیسان شایان نیستی؟ _
دبیرستان، نازنین، غزل، سمیه، اون دختر سیاهه، دبیر شیمی که زیرش زدیم، یادته شلوارتو دراوردیم مجبورت کردیم با شورت پشت باز تو حیاط راه بری، اخر مدیر....

:من کم کم دهنم داشت جر میخورد که علیسان داد زد

!باشههههه شناختم_

:بعد نیم نگاهی به من نیشش کم کم باز شد و همزمان داد زدن

چطوری رفیق؟_

نشستم همونجا، هضم این اتفاقات و حرفا واسم خیلی سخت بود،
/: نازنین، غزل، سمیه، شورت پشت باززززز

[27.10.19 06:18]

نویسنده: zahra_s

بعد از اینکه حسابی خوش و بش کردن فهمیدیم دوستتشم مثل ما از تهران اومده اینجا خوش گذرونی، خلاصه شماره رامین و گرفتیم و رفتیم به خریدامون برسیم، خداییش پسر با نمکی بود مرده بودم از دستش.. علیسانم برگشت بود به روال سابقش، حسابی میخندیدن و مردم و ایستگاه میکردن، انگار نه انگار ۳۰ سال سنشونه |: مردای گنده

خریدامون یه نیم ساعتی طول کشید، علیسان برعکس چیزی که فکر میکردم خیلی صبورانه دنبالم میومد و فقط حساب میکرد، .البته حواسش بود لباسای باز نگیرم

***

سر میز نشستیم، از ظهر تا الان تند تند لباس عوض میکردم، ..علیسانم فقط میخندید

طبق معمول بحث سر چاقی دنیا شروع شد، پوفی کردم و شقیقه :هامو فشار دادم، دنیا داد زد

نویسنده: zahra_s

میگم من چاق نیستم چرا نمیفهمی؟_

:نن جون با خباثت گفت

چاق نیستی پس چی ای؟_

تو پُرم_

:کلسوم لقمشو قورت داد و پشت چشمی نازک کرد

فاضلاب مام توش پُره_

منو علیسان به هم نگاه کردیم و لبامونو از خنده رو هم فشار دادیم، دنیا بیچاره تو این دو سه روز چند کیلو وزن کم کرده بود از دست اینا، در حالی که لباشو رو هم فشار میداد سعی میکرد چیزی نگه، :رضا با دلسوزی گفت

اتفاقا دنیا خانوم چاق نیستن، یکم درشتن فقط_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

دنیا انگشت اشارشو گرفت سمتشو خیلی جدی گفت:

تو خفه شو_

کلسوم جیغ زد:

با پسر من درست صحبت کن خُرمالو_

باز دعواهاشون شروع شد، علیسان سریع دور دهنشو با دستمال تمیز کرد و دست منو که مبهوت بهشون نگاه میکردم کشید:

ممنون خوش مزع بود با اجازه_

بعدم منو دنبال خودش از اشپز خونه بیرون کشید، نگاه رضارو تا بیرون رفتنمون از اشپز خونه روی خودم حس کردم.

در اتاق و باز کرد و منتظر شد من اول وارد بشم، درست عین زن و شوهرای واقعی شده بودیم، رفتم سمت سرویس...تا وقتی من مسواک بزنم اونم لباساشو عوض میکنه

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

...

از دستشویی خارج شدم، با یه شلوارک رو تخت خوابیده بود و با گوشیش ور میرفت، یه نیش خندم گوشه لبش بود..معلوم نیست با کدوم یکی از دوست دخترای عفریتش داره حرف میزنه که اینطوری نیشش بازه.

با حرص نگاهمو ازش گرفتم و رفتم سمت نایلونای خرید که از بعد از ظهر کنار دراور گذاشته بودم، یه لباس مدل مردونه نخی کشیدم بیرون.

شلوارمم که یه شلوار نود سانتی مشکی بود که نیاز به تعویض نداشت...نگاش کردم :

روتو کن اونور_

نیم نگاهی بهم انداخت و با جمله ( چیزیم نداری نگا کنم) روشو کرد اونور

لبامو جمع کردم و با چشمای ریز شده انگشتمو به سمتش گرفتم:

آقای مهربون خانم خشن
آوای خیس
نویسنده: zahra.s

داری لباس عوض میکنی دیکه_

:..هول دستمو پشتم قایم کردم

اوم، اره برنگردیا_

سریع لباسمو عوض کردم و رفتم سمت کلید برق

[27.10.19 06:18]

141

کنارش دراز کشیدم و خودمو تو گوشه ترین قسمت تخت جمع کردم.. یه مدت کوتاهی گذشت که خوابم نمیبرد، زیر چشمی نگاش کردم هنوز سرش تو گوشیش بود

:دیگه حرصم نذاشت سکوت کنم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

اون گوشکوبتو خاموش کن نورش اذیتم میکنه_

:چپ چپ نگام کرد

خاموش کنم حوصلم سر میره_

به درک، حوصلت سر بره بهتر ازینه که با چند تا پتیاره حرف _ بزنی

محکم زدم تو دهنم، باز زر زدی ماریا؟ باز زر زدددی؟ لبمو گاز گرفتم، خدایا چقد سوتی؟ اصلا به تو چه که این چه غلطی میکنه؟! به تو چه که با دخترا حرف بزنه یا نه؟ تو چرا حساس میشی چسخل

اول با تعجب نگام کرد و بعد از چند لحظه خنده بلندی کرد، رومو اونطرف کردم و با دلخوری به تاریکی اتاق زل زدم.. نمیدونم دلخوریم از ضایع شدنم بود یا اینکه خندش و مبنی بر درست بودن حرفم برداشت کردم.

:داشت میخندید هنوزم، زدم به شونشو بلند گفتم

آقای مربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

ببند دهنتو دیگه_

:خندش و خورد و عصبی نگام کرد، خیلی جدی گفت

درست صحبت کن ماریا_

:بی خیال نگاش کردم، بسه ترسیدن و بغض کردن و چیزی نگفتن

درست صحبت نکنم چه غلطی میکنی؟_

:بلند شدم و تو جام نشستم.. به زور سعی کردم صدامو بالا نبرم

فک میکنی چه خری هستی که هر کاری دلت میخواد با من _
میکنی منم هیچی نمیگم؟ صبح منو بغل میکنی شب با دوست
دخترات جلو من میحرفی و دل و قلوه میدی؟ من به تو هیچ علاقه
ای ندارم اگرم میبینی چیزی نمیگم فقط بخاطر بچه های موسست،
ولی لاقل انقدر مرد باش که وقتی با یکی هستی هر چند قرار
..دادی، دور اونای دیگه رو خط بکش نامرد

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

محکم کشیده شدم تو بغلش

[27.10.19 06:18]

142

:دستشو تو موهام برد و کنار گوشم اروم گفت

اروم باش، هیس_

نفس نفس میزدم.. سعی کردم از تو بغلش در بیام که حلقه دستاشو :..محکم تر کرد

اه، ولم کن_

اول اروم شو بعد ولت میکنم_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

ایشی کردم و اروم شدم تا شاید ولم کنه، یکم گذشت که نفسام عادی شده بود، کم کم دوباره داشتم ارامش میگرفتم که در گوشم با لحظه :شیطونی گفت

ولی بخدا فقط با یه نفر چت میکردم_

:جیغی زدم و شروع کردم تقلا کردن که محکم گفتم و تند تند گفت

.بابا داشتم با رامین حرف میزدم_

:اروم شدم و چشمامو ریز کردم...زل زدم تو چشماش

چخه_

: ..چشمام گشاد شد

ها!!!؟؟؟؟_

:سرشو خاروند و با قیافه گیجی بهم نگاه کرد

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

انقدر گفتی تو زبون منم افتاده_

چنان نگاهشو ازم میدزدید انگار چه جرمی مرتکب شده، بلند زدم زیر خنده..

دیوونه_

یهو منو همراه خودش انداخت روی تخت که جیغ جای خندم و گرفت

اومدم پاشم اما خب زور اون کجا زور من کجا؟ محکم منو گرفت تو بغلشو گفت:

وول نخور، ظهر که ناراحت شدی ولت کردم الان ادا در میاری؟_

آب شدم، اروم شدمو سرمو تو بغلش مخفی کردم..خندید و گفت:

کاش زود تر به روت میاوردم_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

چیزی نگفتم، خاک تو سر من که انقد ضایعو سوتیم

[27.10.19 06:18]

143

صورتش و تو موهام فرو کرد و نفس عمیق کشید، گرما و بوی تنش یه طوری بود که ناخداگاه چشمامو گرم میکرد.. خمیازه ای تو سینش کشیدم و کم کم به خواب رفتم

*

داشتم احساس خفگی میکردم، حسابی گرمم شده بود، با دستام به عقب هلش دادم:

عععع، چخه_

از خواب پرید، پرتم کرد اون سمت تخت و نیمخیز داد زد:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

چته سر صبحی؟_

:مظلومانه صورتمو با دستام مخفی کردم و گفتم

خب داشتم خفه میشدم_

از لای انگشتام نگاهش کردم، نفساشو با عصبانیت بیرون میداد، قیافش عین گراز شده بود..هر لحظه امکان میدادم بپره دک و دهنمو خورد کنه ولی خداروشکر قبلش موبایلش زنگ خورد، :شقیقه هاشو فشار داد و بعد موبایلشو از کنار بالیشت برداشت

سلام داداش_

..

هنوز بهشون نگفتم، ولی اوکی ایم هماهنگ میکنم خبرشو بهت _ میدم

..

.خندید و باشه ای گفت، بعدم قط کرد

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

_کی بود؟!

چپ چپ نگام کرد که دوباره سریع با دستام صورتمو مخفی کردم، خندش گرفت:

_رامین، امشب میریم شیراز گردی

آوای خیس

نیشم باز شد و دیگه چیزی نگفتم

***

_کلسوم کدوم گوری دخترم؟

نفهمیدم رزا چی گفت، تو فکر این بودم که کلسوم فقط برا پسرش جونشو میده، دنیا گفت:

_بگو اون دو تا توله سگشو نیاره که پارشون میکنم

zahra_s.نویسنده

[27.10.19 06:18]

144

آقای مهربون خانم خوش زبون

کلسوم به نشانه برو بابا دستشو تو هوا برای دنیا تکون داد، با صدای گوشی علی همه به سمتش برگشتیم

جواب داد:

آوای خیس

سلام_

..

اره ما اماده ایم_

..

اوکی_

قط کرد.. نگاهی به ما انداخت و با نیش باز گفت:

پاشید_

نویسنده: zahra_s

هممون بودیم حتی رزا و شوهرش امیر علی هم امشب بودن، به جز رضاعه بیچاره که گفت کاراش زیاده.. بعد از زدن این حرفش تو چشمای علیسان یه به پشمم عجیبی بود

سوار ماشین کلسوم شدیم، به علیسان نگاه کردم:

تو چرا ماشین نداری؟_

شونه ای بالا انداخت:

بیخیال حوصله رانندگی ندارم_

دیگه چیزی نگفتم تا بلاخره به جایی رسیدیم که با بقیه قرار داشتیم..از ماشین پیاده شدیم.. دنیا تو خودش بود دلم براش میسوخت

با ارنجم سقلمه ای بهش زدم و گفتم:

چته دخترم؟_

چپ چپ نگام کرد:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

من با پاره های خیابونی حرف نمیزنم، برو اونور_

:چپ چپ نگاش کردم

به ساختار ساختمان پروستات اقامون_

علیسان باز داشت با گوشیش حرف میزد، یهو دستی برای کسی تکون داد..بعد از چند ثانیه یه پرشیای سفید کنار ماشین کلسوم ایستاد

کلسومو نن جون عین فوضولا نگاه میکردن، منم دست دنیا رو کشیدم و رفتیم سمتشون..رامین پیاده شد و با علیسان دست داد بعدم برای ماها سر تکون داد

:کلسوم با عشوه رو به علیسان گفت

علیسان عجقولم، این مرد قوی هیکل کی هستن معرفیشون _ نمیکنی؟

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s :نویسنده

آقای مهربون خانم خوش زبون

بعدم پشت سر هم پلک زد

:دنیا عنق گفت

همه جای چروک شده هنو دست از پتیاره بازی برنداشته_

آوای خیس

:کلسوم چپ چپ نگاش کرد

چی گفتی دنیا جان؟_

:علیسان سریع دست به کار شد و بلند گفت

ایشووون رامین گسسته هستن_

[27.10.19 06:23]

نویسنده:zahra_s

..سوار ماشینا شدیم و راه افتادیم

***

:کلسوم دست دنیا رو کشید سمت حوض و گفت

بیا دنیا جان، این حوض و میگن حاجت میده.. دعا کن لاغر _ بشی انشالله فرجی بشه

رامین خندید، دوربینمو پایین اوردم و به عکس ارامگاه سعدی که توش نمایون بود نگاه کردم، خوبه

:دنیا با حرص رو به رامین گفت

تو نخند گشاد تر میشی_

نیش رامین بسته شد و پوکر فیس به دنیا نگاه کرد..دنیا که دید جوابی نداره با لبخند گشادی روشو برگردوند

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

به علیسان نگاه کردم، باز سرش تو اون لامصب بود..اروم رفتم کنارشو سرمو کردم تو گوشیش که سریع خاموشش کرد و بزگشت سمتم، زرد کرده بودم حسابیی

با جدیت گفت:

خیلی کنجکاویات داره زیاد میشه ها_

اب دهنمو قورت دادم..هیچ جوره نمیتونستم اینو جمعش کنم:

اوممم میگم من گشنمه چی بخورم؟_

نیششو باز کرد و بی حرف زل زد بهم.....هیییین بی ادب بیشعور

با دوربین کوبیدم تو دهنش که دادش هوا رفت

هر کی اون دورو بر بود برگشت نگامون کرد

نویسنده:zahra_s

[27.10.19 06:23]

147

آقای مهربون خانم خوش زبون

:بازومو محکم گرفت و کشید سمت خودش

چته باز هار شدی؟_

آوای خیس

:داد زدم

تو خجالت نمیکشی انقدر بی ادبی؟_

مگه من چیگفتم بهت هاا؟!_

:همه دورمون جمع شده بودن، کلسوم رو به همشون گفت

دعوا زن و شوهریه برید تو لونه هاتون_

نویسنده: zahra_s

دنیا منو کشید عقب و رامین ازون طرف علیسانو:

رامین_علی ول کن داداش الان میان جمعمون میکنن

علی هم من وا رفته رو ول کرد و با غیض دستشو گوشه لبش که باد کرده بود کشید، تحدید وار گفت:

منو تو که تنها میشیم_

اشکم درومده بود، خاک تو سرم این چه کاری بود من کردم؟
بیشتر از تحدیدش از کنار لبش که اون طوری باد کرده و زخم شده بود ترسدم

مسیر خروجو در پیش گرفت..

اولش یکم این پا اون پا کردم ولی بعد دیگه نتونستم تحمل کنمو خودمو از تو بغل دنیا کندم

و بدون اینکع اختیار پاهام دست خودم باشه دنبالش دوییدم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

بدون اینکه بهم نگاه کنه.. در ماشینو باز کرد و نشست، دماغمو کشیدم بالا و بعد از کمی نگاه کردن در و باز کردم

آقای مهربون خانم خوش زبون

[27.10.19 06:23]

148

خودمو بهش نزدیک کردم و شروع کردم با دوربین ور رفتن، تو گفتن و نگفتن مردد بودم میترسیدم بگم و غرورمو بشکنه..اما باید میگفتم،کار بچه گانه ای کرده بودم.....:

ببخشید_

بعدم سریع سرمو تو یقم مخفی کردم، دستی به صورتش کشید و گفت:

اخه چرا اینطوری میکنی؟ مگه من چیکارت کردم انقدر با من _ لجی؟....ها؟

نویسنده:zahra_s

اخرشو داد زد که یک قد پریدم..من من کردم، میترسیدم به چشماش نگاه کنم حتی:

خب، خب تو کارت زشت بودش، منم اعصابم خورد _ بودش..دیگه نفهمیدم دارم چیکار میکنم!

حس کردم یه لحظه خندش گرفت ولی سریع جدی شد و با اخم گفت:

اونوقت من چیکار کردم که تو انقدر بهت بر خورده؟_

حق به جانب سعی کردم قیافمو مثل اونلحظه علی بکنم:

اینطوری کردی_

شونه ای بالا انداخت و گفت:

خب این الان ینی چی؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

:اب دهنمو قورت دادم و دوربینو بیشتر تو دستم فشار دادم

خب زشت بود دیگه خیلیم زشت بود_

:یکم نگاهش کردم..داشت نیشش باز میشد، جیغ زدم

اصلا حقت بود باید محکم تر میزدمت، خاک تو سره بادمجونت _
کنن، کدو

[27.10.19 06:23]

149

:اخماشو کرد تو همو داد زد

درست صحبت کن مگه من با تو شوخی دارم؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

ساکت شدم و برای صدمین بار سرمو پایین انداختم، چقد بیشعوره این..حالا درسته زدم تو دهنش ولی خب دلیل نمیشه اینطوری باهام رفتار کنه

با احساس دستی که صورتمو نوازش میکنه سریع سرمو بالا اوردم، داشت با یه حالت خاصی نگام میکرد..

میخاریدم که خودمو یه ذره لوس کنم، در نتیجه لبامو جمع کردم و مظلومانه زل زدم تو چشماش، با یه حالت خاصی گفت:

نگام نکن اینطوری، میخورمتا_

اومد که نیشم شل بشه ولی سریع متوجه شدم و جلوشو گرفتم، اب دهنمو قورت دادم و اخمام و کشیدم تو هم:

هوی بهت رو میدم ادم بودنتو فراموش نکن، وگرنه این دفعه _ دوربینو میکنم تو حلقت

شونه هاشو بالا انداخت و یهو بازومو کشید سمت خودش، جیغ خفیفی کشیدم و پرت شدم تو بغلش.

آوای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

خودم و سریع جمع و جور کردم و سعی کردم از خودم دورش
:کنم... با خنده گفت

زدی لبمو کبود کردی، چرا من نکنم؟_

:چشمام درشت شد و از تقلا دست برداشتم، با حیرت گفتم

ینی میخوای با دوربین بزنی تو دهنم؟_

:لبخند موزی ای زد و گفت

...شاید اون کارم کردم، اما اول_

....خم شد سمتم

[27.10.19 06:23]

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

خم شد سمتم و لباشو گذاشت رو لبام، چنان محکم بوسم کرد که جیغی تو گلوم زدم ، بعد چند دقیقه خودشو عقب کشید و به من که نفس نفس میزدم نگاه کرد..با حرص گفتم:

سگ وحشی، سگ بیوه_

خندید و لپمو کشید:

اروم باش عشقم_

چشمام از حدقه زد بیرون..خندش بیشتر شد و گفت:

هوا ورت نداره، همینطوری گفتم_

مظلومانه گفتم:

خیلی چخه ای_

آقای مغرور خانم وحشی زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

:صورتمو اینور اونور کرد و گفت

ولی کبود نشدا، باید مثل ماله خودم کنمش_

سرشو اورد جلو کع محکم لبامو گرفتم، چپ چپ نگام کرد و
..چیزی نگفت..چند لحظه بعد در باز شد و دنیا نشست

ازون طرفم نن جونو کلسوم نشستن صندلیای جلو، حالتمو تغییر
:دادم و صاف نشستم، کلسوم رو به علیسان گفت

اگه کاراتو کردی تموم شد برو تو ماشین رامین، اینجا نشین دنیا _
جا نمیشع

نمیدونستم از جمله اولش خجالت بکشم یا از جمله دومش بخندم..در
نتیجه تغییری تو حالم به وجود نیاوردم

[27.10.19 06:27]

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

علیسان سرشو خاروند و با باشع ای پیاده شد

دنیا نگاهشو از کلسوم گرفت و با ارنج زد تو پهلوم و اروم در گوشم گفت:

بگو ببینم تا کجا پیش رفتین؟_

آوای خیس

چپ چپ نگاش کردم:

خوب شد اومدی دیگه داشت در میاورد همه چیشو_

با چشمای درشت سرشو از کنار گوشم عقب برد بهم نگاه کرد، با حیرت گفت:

حتی اونو؟_

نویسنده: zahra_s

:منظورش و نگرفتم، پوکر فیس گفتم

چی رو؟_

:تا اومد چیزی بگه جیغ زدم

فهمیدم فهمیدم، خفه شو_

دستی به گوشه شالش کشید و پشت چشمی برام نازک کرد، همین مونده بود این برا من قیافه بگیرع، قیافمو جمع کردم و چندش وار :گفتم

برو بابا_

و سرمو به سمت مخالفش چرخوندم..نن جون دستی روی پاش :کشید و گفت

اه اه اه، خسته شدم کمرم درد گرفته_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

:کلسومم گردنشو ماساژ داد و همدردی کرد..گفتم

خب اگه انقدر خسته اید بریم خونه_

:سرشونو تکون دادن، نن جون گفت

اره دخترم تواو خیلی امروز راه رفتی به بچت فشار اومده زنگ _
بزن به شوهر ننه مردت بگو بریم خونه

:کلسوم فرمونو ول کرد با دو تا دست زد تو سرش

رضام هیچی نخورده تا الان، خاک تو سرم خاک تو سرم_

:داد زدم

فرمونو ول نکن_

داشتیم میرفتیم تو جدول که فرمون رو گرفت

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

[27.10.19 06:27]

آقای مهربون خانم خوش زبون

152

تموم طول راه با سبک بازیای دنیا و تیکه های کلسوم و خوشحالیای نن جون بابت اتفاقی که بین منو علیسان افتاد گذشت، مغزم دیگه کار نمیکرد فقط دلم میخواست برم بخوابم.. ناخداگاه هی چشمام روی هم میرفت ولی باز با جیغ دنیا بیدار میشدم، بُشگه عن نمیذاره دو دقیقه ارامش داشته باشی

...

بلاخره بعد از طی کردن یه مسیر یه ساعته رسیدیم، خودمو از ماشین پرت کردم پایین و بدون توجه به بقیه رفتم داخل خونه و مستقیم اتاق خواب

رو تخت ولو شدم و گوشیمو از تو کیفم دراوردم، نگاه گذرایی بهش انداختم، اوه اوه ۱۰ تا تماس بی پاسخ از مامان..حتما تا الان دق کرده

zahra_s:ه

انقدر خوابم میومد که حال نداشتم بهش زنگ بزنم از طرفی علی تا چند دقیقه دیگه میومد بالا و نمیخواستم باهاش رو به رو بشم پس سریع یه اسمس بهش دادم و گفتم خیلی خستم و بعدا بهش زنگ میزنم

گوشی رو همونجا ول کردم و چشمامو بستم..حتی حوصله عوض کردن لباسامو نداشتم

نفهمیدم کی خوابم برد

***

صبح که بیدار شدم هنوز منگ بودم، به سمت علیسان برگشتم، یه گوشه تخت جمع شده بود و دستاشو دور خودش حلقه کرده بود..
نگاهب به خودم انداختم که پتو رو دور خودم پیچیده بودم..بدبخت معلوم نیست از کی داره بی پتو سر میکنه!

از زیر پتو بیرون اومدم

نویسنده: zahra_s

[27.10.19 06:27]

153

آقای مهربون خانم خوش زبون

پتو رو روش کشیدم و از تخت پایین اومدم..نگاهی به خودم انداختم که چشمام درشت شد، تا جایی که یادم بود من دیشب با لباسای بیرونم خوابیده بودم ولی الان یه شلوارک گشاد پام بود با تاپ

آوای جیس

پوکر فیس به علیسان نگاه کردم بعد به خودم، دوباره علیسان، دوباره خودم

بعد چند دقیقه که اتفاقی که افتاده رو هضم کردم با همون قیافه رفتم از روی دراور برس و برداشتم اومدم سمتش، جیغ زدم:

پاشووووو سگِ بیوه_

با ترس تو جاش سیخ شد و نگام کرد، برس و گرفتم سمت چشماشو گفتم:

نویسنده:zahra_s

تو به چه حقی منو لخت کردی؟_

:سرمو خاروندم و جملمو عوض کردم

!اینی به چه حقی لباسای منو عوض کردی؟_

:دستشو به ابروهاش کشید و با منگی نگام کرد

چی میگی باز اول صبح؟ ماری بخدا یه بلایی سرت میارما_

:جمله اخرشو داد زد..منم کم نیاوردم و مثل خودش داد زدم

بهت میگم به چه حقی لباسای منو عوض کردی؟_

:دستاشو تو هوا تکون داد و داد زد

چمیدونم! اسکولم مثلا میخواستم خوبی کنم_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

تو خوبیت با بدیت هیچ فرقی نداره، هیچکاری نکنی بهتره به _
نظرم

اخماش رفت تو هم و از تخت اومد پایین که ناخداگاه عقب رفتم،
:پوزخندی زد و دوباره تو جلد خندونش فرو رفت

ببین خوش زبون از تو خوشگل تراش میان برای من دم تکون _
/:میدن نگاهشونم نمیکنم تو که دیگه شکمم داری

:چشمامو درشت کردم

من شکم دارم؟_

[27.10.19 06:27]

154

:خندید و گفت

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

اره_

لباسمو دادم بالا و به شکم تختم نگاه کردم..بعد دوباره به خودش نگاه کردم و حق به جانب گفتم:

بوزینه من گوشت ندارم چربی رو کجای دلم بذارم_

با دستش به شکمم اشاره کرد:

اِنا همونجایی که اومده بالا_

دوباره با تعجب به شکمم نگاه کردم:

!!!کو؟_

بلند زد زیر خنده و خودشو پرت کرد رو تخت:

وای، وای ماریا تو خیلی خوبی_

آقای مرموز خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

یکم نگاش کردم بعد که برام جا افتاد ایسگا شدم جیغ بلندی زدم و برس و پرت کردم سمتش که خورد به سینش، هیچ تغییری هم تو حالت چهرش ایجاد نشد! هنوز میخندید

پوف بلندی کشیدم و با سرعت رفتم سمت در ، قبل ازین که در و باز کنم صدای جدیش متوقفم کرد:

کجا میری با اون لباسا؟_

برگشتمو چپ چپ نگاهش کردم:

به تو چه؟ تو به خندیدنت برس_

و در و باز کردم و خارج شدم که چشمام قفل چشمای رضا شد

تا منو دید خودشو عقب کشید و من من کرد:

ص..صبحت بخیر_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

به در اشاره کردم:

فالگوش وایساده بودی؟_

خندید و به خودش اشاره کرد:

من؟ نه بابا چرا باید فالگوش وایستم_

و بعد نگاهش و از سر تا پام گذروند که یه لحظه خجالت کشیدم..یهو بازوم از پشت کشیده شد به سمت داخل و پرت شدم داخل اتاق، با ترس به چشمای وحشی علی نگاه کردم..یکم مکث کرد و بعد ازین که قشنگ با چشماش برام خط و نشون کشید درو روم بست

[27.10.19 06:27]

155

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

چنان محکم در و کوبید که یک قد پریدم..با لبای برگشته به خودم نگاه کردم:

آقای مهربون خانمم خوش زبون

خب به من چه خودش عصبیم کرد وگرنه من که لباسمو عوض میکردم_

با فکر تنبیهی که قطعا برام در نظر گرفته بود دوباره لبام جمع شد:

آوای خیس

اه_

صدای جر و بحثشون از بیرون میومد، سرمو به در چسبوندم تا شاید بفهمم چی میگن ولی زیاد معلوم نمیشد..یهو با برخورد چیزی به در و صدای بلندی که داد پریدم و خودمو از در دور کردم..صدای داد علیسان اومد که حرفای زشت خاک برسری حواله رضا میکرد، میترسیدم برم بیرون خانواده منم اباد کنه

چند لحظه بعد در با ضرب باز شد ، تا قیافشو دیدم پشمام ریخت!

نویسنده:zahra_s

بلند شدم و با تته پته گفتم:

سایت آوای خیس

چی ..چی شد؟_

طبق عادت دستی به صورت قرمز شدش کشید و گفت:

گمشو لباساتو عوض کن تا حرصمو سر تو خالی نکردم_

قیافمو جمع کردم و سعی کردم ترسم و مخفی کنم، حق به جانب گفتم:

درست صحبت کن من جزوه اون دخترایی نیستم که برات دم _ تکون میدم یه بار دیگه اینطوری باهام برخورد کنی...

وسط حرفم داد زد:

چی کار میکنی هان؟ چیکار میکنی!؟_

دهنم همونطوری باز موند و زل زل نگاهش کردم..بعد از کمی اب دهنمو قورت دادم و تنها چیزی که به ذهنم رسید و زمزمه کردم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra.s

آقای مهربون خانم خوش زبون

چخه_

[27.10.19 06:27]

156

چشماشو درشت کرد و اومد چیزی بگه ولی جلوی خودشو گرفت و نفس عمیقی کشید:

آوای خیس

برو لباستو عوض کن ماریا، انقد رو اعصابم نباش مجبورم نکن _ کاری کنم که بعدا پشیمون شم

اومدن دوباره جبهه گیری کنم ولی چشماش یه حالتی بود که ناخداگاه مجبورم میکرد جلوش کوتاه بیام

سرمو عین بز بالا پایین کرم و خیلی کوتاه جواب دادم:

نویسنده: zahra_s

باشه_

آقای مهربون خانم خوش زبون

چشماش درشت شد فکر نمیکرد به حرفش کنم، خودمم فکر نمیکردم البته!

خودمو جمع و جور کردم و گفتم:

برو بیرون دیگه_

آوای خیس

هنوز با حیرت بهم نگاه میکرد، فکر نمیکردم انقدر تعجب کنه که به حرفش گوش دادم:/

براچی؟_

عاقل اندر سفیه نگاش کردم:

میخوای همینجا جلوت لخت کنم_

نیششو باز کرد:

من حرفی ندارم_

نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

:اومدم بهش حمله کنم که سریع ادامه داد

البته بازم خودت میدونی_

[27.10.19 06:27]

آوای خیس

157

دوباره اومدم بپرم بهش که سریع از اتاق پرید بیرون..پوفی کردم
:و اومدم لباسمو در ارم که سرشو از لای در اورد داخل

شالم بندازی ها_

:جیغ بلندی زدم و لباسمو پایین دادم..خندید و تند تند گفت

ندیدم، ندیدم_

نویسنده: zahra_s

و سریع در و بست، بین حرصم خندم گرفته بود اصلا فازش معلوم نبود عصبانیه، یا خوشحاله، شوخ طبعه یا جدیه!!

آقای مهربون خانم خوش زبون

نیش خندی زدم:

دیوونه_

آوای خیس

یه تونیک مشکی پوشیدم با شلوار لی ابی

موهامم بالای سرم بستم، اومدم از از اتاق بیام بیرون که یادم افتاد گفته شال سرم کنم

مردد بودم به حرفش گوش کنم یا پررو میشه، بعد از یکم کلنجار رفتن با خودم یه شال الکی انداختم

نگام به گوشیم افتاد، یادم اومد باید به مامان زنگ بزنم

نویسنده: zahra_s

بهتر هر چقدر دیر تر برم پایین کمتر چشمم به اون رضای بی خاصیت میوفته..البته دلمم برا خانواده عزیزم تنگ شده بود:/ فکر نکنین بی احساسم ها

شماره مامان رو لمس کردم، بعد از دو تا بوق برداشت، با ذوق جیغ زدم:

سلاااام مامان گلم_

صدایی نیومد..با تعجب گفتم:

مامان هستی؟-

بعد از کمی صدای فیش فیش گریش در اومد

[27.10.19 06:27]

158

آوای خیس
آوای مهربون خانم خوش زبون
نویسنده:zahra_s

:منم بغض کردم

الهی قربونت برم مامانم که گریه میکنی، بخدا زود میام یکمی _
بصبر

گ.. نخور بابا دارم پیاز رنده میکنم_

|: =من

:لب چیدم

چقد بی ادب شدی مامان_

:دماغشو بالا کشید

خوب بهت خوش گذشته دیگع زنگم نمیزنی، بابای بیچارت هی _
میگه این دختر نیس حس و حال هیچکاری رو ندارم

وا من تنهاتون گذاشتم که شما همه کاراتونو راحت انجام بدین _
دیگه

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

جیغ زد:

چقد تو بی حیایی خاک تو سرم با دختر تربیت کردنم_

خودمو نگه داشتم که نخندم:

وا چی گفتم مگه مامان جان؟ خودت گفتی وقتی تو بری من تازه _
به کارام میرسم، منحرف شدیا

یکم سکوت کرد و بعد دستپاچه صداشو پایین اورد:

هاااا، اها اونو میگی، باشه_

یکم بعد ادامه داد:

خب چه خبر دخترکم؟ خوب میگذره؟ نن جون و دنیا که اذیتت _
نمیکنن؟ شبا راحت میخوابی؟

با فکر به سوال اخرش، نفس عمیقی کشیدم و گفتم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

آره خوبه خوش میگذره جاتم خیلی خالیه قشنگمممم_

:زد زیر گریه

بلاخره گریمو دراوردی خدا ازت نگذره الهی خیر از جونیت _
نبینی

آوای خیس

:با چشمای گشاد شده گفتم

مامان چرا نفرین میکنی_

[27.10.19 06:27]

159

:تو همون حالت گفت

نویسنده:zahra_s

بیا بابات همین الان اومد باهاش حرف بزن_

آقای مهربون خانم خوش زبون

:تا اومدم چیزی بگم صدای بابا پیچید تو گوشی

سلام دخترم، خوبی بابا جان؟ اونجا که عین سگ باهات رفتار _
نمیکنن ها بابا؟

آوای خیس

:پوکر فیس جواب دادم

!نه بابا عین سگ باهام رفتار نمیکنن_

:نفس راحتی کشید و بعد دستپاچه ادامه داد

ببین اصلا جلوی خواسته هاشون مقاومت نکن دخترم من نن _
جونتو خوب میشناسم اگه بخوای در مقابلش مقاومت نشون بدی
بدترین تلافی در انتظارته

نویسنده: zahra_s

سرمو تکون دادم و نفس کلافه ای کشیدم:

خوبین شما باباجون؟_

مام خوبیم، مام خوبیم، برو اونور زن بو پیاز میدی_

اوه اوه باز بابا یه حرفی زد که مامان و اتیشی کنه، به ثانیه نکشید که جیغ مامان بلند شد..با خنده گوشی رو قطع کردم

نمیخواستم برم پایین ولی یکم که گذشت واقعا احساس کسلی کردم، باید میرفتم پایین دیگه تحمل اینجا موندنو نداشتم

داشتم از پله ها پایین میرفتم که دنیارو دیدم، لپاش قرمز شده بود

اومد از کنارم رد بشه که بازوشو چسبیدم ..با نگرانی گفتم:

دنیا چی شده؟_

بینی شو بالا کشید و گفت:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

من از امروز دیگه هیچی نمیخورم..خسته شدم از تیکه های این _
پتیاره پیر

آقای مهربون خانم خوش زبون

:خندم گرفت ولی جلو خودمو گرفتم، گلومو صاف کردم و گفتم

آوای خیس

خب اگر انقدر روحیت خرابه بیا دو تایی بریم بیرون_

:لب چید

خب بریم_

[27.10.19 06:27]

160

:با ذوق گفتم

نویسنده:zahra_s

پس برو اماده شو یه ساعت دیگه راه میوفتیم_

آقای مهربون خانم خوش زبون

:نیشش باز شد

اوکی_

رفت بالا، شیکمم داشت قار و قور میکرد..رفتم پایین توی پذیرایی رو بع روی تلوزیون نشسته بودن و داشتن فیلم نگاه میکردن

آوای خیس

صبح به خیر_

:رضا نگاهی به ساعتش انداخت و با خنده گفت

ساعت ۱۲ ظهره، باید ظهر بخیر بگی عزیزم_

علیسان پشت به من به مبل لم داده بودو زحمت برگشتنم به خودش نداد، منتهی مشت شدن دستشو دیدم، اِنا بیا...باز باید تیکه ها و دعوا هاشو تحمل کنم با حرص رو به رضا گفتم :

zahra_s.o

تو ذاتا ادم فضولی هستی نه؟_

کلسوم حق به جانب گفت:

درست صحبت کن با پسرم، داری عین اون دوسته بشکت _
صحبت میکنی ها حواست باشه

دستم و تو هوا تکون دادم، دیگه زده بودم به سیم اخر:

چخه بابا، قلاده پسرتو بگیر برو حوصلتونو ندارم_

علیسان که حالا برگشته بودو نگام میکرد اول چشماشو درشت کرد
!!و بعد زد زیر خنده.. نمیدونم چرا ذوق کردم

کلسوم اومد حمله کنه که رضا دستشو گرفت و رو به من جدی
گفت:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

اروم باش خانومی، اینجوری بهت نمیاد_

آقای مهربون خانم خوش زبون

:علیسان لبخندی بهش زد و ادامه حرفشو گرفت

به تو ربطی نداره چی بهش میاد، مواظب باش قلادت نره زیر _
پات

آوای خیس

رگ پیشونی رضا زده بود بیرون

نن جون که تا اون لحظه نظاره گر بود دید بحث داره جدی میشه
:دخالت کرد

ام.. میگم بشینین با ارامش حرف بزنیم_

:کلسوم جیغ زد

نویسنده:zahra_s

فروز اگه میدونستم همراهات انقد بی شخصیتن اصلا راهشون _
نمیدادم، نوت هم عین اون بشکه شده، اینم از دامادت

آقای مهربون خانم خوش زبون

:صدای دنیا از پشت سرم بلند شد

بشکه باباته، زنیکه پیره چُروک_

آوای خیس

:رو به نن جون گفتم

نن جون من هتل موندن و ترجیح میدم به اینکه توی این خونه _
بمونم و سفر زهرمارم بشه

:علیسان بلند شد و دستاشو تو جیب شلوارش فرو برد

راستش منم موافقم_

:رو به من و دنیا ادامه داد

نویسنده:zahra_s

برید وسایلتونو جمع کنید_

[27.10.19 06:27]

# آقای مهربون خانم خوش زبون

161

با ذوق به دنیا نگاه کردم..نن جون اخماشو کشید تو همو از جاش پاشد:

کجا میخوای ببری؟ ما تا اخر تعطیلات اینجاییم، اون دختر حاملش باید خوب بهش رسیدگی بشه _

بعد به کلسوم نگاه کرد تا تایید کنه، کلسومم با پشت چشم نازک کردنی سرشو به تایید تکون داد

علی جدی تو صورت نن جون زل زد:

این بازیتونو تمومش کنید فروز خانوم، از اول سفر داریم دعوا میبینیم و تیکه میشنویم _

به من نگاه کرد و ادامه داد:

نویسنده: zahra_s

مجبورمون کردین به چیزی که نیستیمم تظاهر کنیم_
:نگاهشو دوباره به نن جون انداخت

اما دیگه بسه، ما الان میریم شمام مختارید با ما بیاید یا بمونید_
ور دل دوستتون..برید وسایلتونو جمع کنید دخترا

.منو دنیا دیگه معطل نکردیم و از پله ها رفتیم بالا

***

لباسایی که خربده بودیم توی کوله جا نمیشد پس مجبور شدم همه رو تو چمدون علیسان به هزار ضرب و زور بذارم، یه چند تا سوتینم خریده بودم که تو یه پلاستیک مشکی گذاشتمشون و تو جیب بغل چمدونش گذاشتم.

:در و باز کرد و اومد داخل

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

نن جونت نمیاد، گفت میمونه تا اخر سفر بعد قرار میذاره با هم _
برگردید

سرمو تکون دادم و از جام بلند شدم

بهتر دیگه واقعا حوصلشو ندارم_

:رفتم سمت دراور، چند تا عطر و لوازم ارایشم هنوز روش بود

علیسان_این نن جونت یه جوریه! آدم نمیدونه دوستش داشته باشه
یا بدش بیاد ازش

شونه ای بالا انداختم و در حالی که وسایلو یکی یکی برمیداشتم
:گفتم

اره وقتی مشهده دلم براش تنگ میشه، وقتی میاد تهران دلم _
میخواد هر چه زود تر برگرده مشهد! الانم خداروشکر که اینجا
میمونه راحت میشیم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

با حلقه شدن دستاش دور کمرم جیغ خفه ای زدم و تو جام پریدم، خندید و شونشو گذاشت روی شونم

:از تو اینه دراور بهم نگاه کرد و گفت

میدونی تنها بدی ای که ازینجا رفتن داره چیه؟_

آب دهنمو با صدا قورت دادم و از توی اینه مات چشماش :شدم..دوباره پرسید

هوم؟_

سرمو به معنی نه اروم تکون دادم، بوسه ای به لاله گوشم زد که :اتیش گرفتم

اینکه شبا تو بغلم نمیخوابی_

نفساش که به گوشم میخورد حالم و بد میکرد..از طرفی حرفشم یه طوریم کرده بود، دلم میخواست بپرم ماچش کنم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

قبل ازین که این اتفاق بیوفته سریع خودمو از بغلش بیرون کشیدم و یکم دور تر ایستادم

آقای مهربون خانم خوش زبون

خندید و گفت:

چی شد؟_

آوای خیس

اب دهنمو قورت دادم و با لبخند مضحکی گفتم:

هی..هیچی، میگم بریم پایین دیگه هوم؟_

[27.10.19 06:27]

163

لبخند دندون نمایی زد و اومد جلو تر که یه قدم ناخداگاه به سمت عقب برداشتم

نویسنده: zahra_s

حالا اگه یکم دیر تر بریم پایین چیزی نمیشه_

:چشمامو درشت کردم و با حرص گفتم

تو چقدر پررویی_

شونه هاشو بالا انداخت و بازم به جلو اومدن ادامه داد، و من به عقب رفتن ادامه دادم!

انقدر این روند تکرار شد تا اخر به لبه تخت برخورد کردم

دستشو دراز کرد و موهامو پشت گوشم داد..نوازش گونه دستشو روی گوشم کشید

:انگشتشو روی لاله گوشم کشید..هر لحظه بیشتر خم میشد سمتم

تا حالا کسی بهت گفته گوشات خیلی خوردنیه؟!_

:فکر شیطانی زد به سرم، سرمو تکون دادمو گفتم

اره_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:ابروهاش رفت بالا و صاف شد..عصبی نگام کرد

کدوم پدر سگِ مادر...؟؟_

:پوکر فیس به خودش اشاره کردم

|:خودت دیگه، الان گفتی_

:بی حس نگام کرد، نیشمو باز کردم

خب داشتی از کمالات مامان بابات میگفتی! ادامه بده_

:نیشگونی از بازوم گرفت که جیغم هوا رفت

اول بذار کمالات خودمو نشونت بدم_

بازوهامو گرفت و هولم داد روی تخت

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

[27.10.19 06:27]

آقای مهربون خانم خوش زبون

164

جیغی زدم و اومدم از زیر دستش در برم که از لنگم گرفت و دوباره سر جای اولم برم گردوند، جیغ زدم:

آوای خیس

علیسان تورو خدا_

شروع کرد قلقلک دادنم، گلاب به روتون به زور خودمو نگه داشته بودم که یه وقت بادی ازم نره

به نفس نفس افتاده بودم..حتی نمیتونستم جیغ بزنم..با خنده گفت:

بسه؟ یا هنوز میخوای نشونت بدم_

به زور گفتم:

نویسنده: zahra_s

نه، توروخدا_

یهو ضربات محکمی به در خورد که هر دومون پریدیم و پشت بندش صدای دنیا:

نههههه بچه ها الان وقتش نیست، توروخدا درش نیارررر، من دیگه نمیتونم صبر کنم_

یهو در باز شد و پرت شد داخل، از برخوردش با زمین سرامیکا ترک برداشت.. انقدر کپ کرده بودم که هیچ عکس العملی ازم برنمی اومد

سریع نشست و عین گاو زل زد بهمون..علیسان عاقل اندر سفیه نگاهش کرد و گفت:

چی رو در نیارم دنیا خانوم؟!!!_

دنیا لبخنده ملیحی زد و دستپاچه گفت:

خودت داشتی نشونش میدادی! به من چه؟؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

هجوم خون به صورتمو حس کردم

علیسان ابروهاشو بالا انداخت و با نیش خند به من و بعد باز به دنیا نگاه کرد

[27.10.19 06:27]

165

:دنیا ایستاد و در مقابل نگاه علی حق به جانب گفت

در ضمن شماها کی انقدر با هم قاطی شدین که همه چیز و به _ هم نشون میدین؟ مثل اینکه یادتون رفته این یه بازیه و شماها با هم صنمی ندارین ها؟

بیشتر قرمز شدم،چقدر یه نفر میتونه بیشعور و بی شخصیت و بی حیا باشه؟! نمیدونم...

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

جرعت نداشتم به علیسان نگاه کنم..مرده شورتو ببرم دنیا، صدای جدی علیسان بحث و عوض کرد:

تو وسایلتو جمع کردی؟ وایسادی اینجا ور ور ور سر مارو میخوری؟_

دنیا به چمدونش که دم در بود اشاره زد و پشته چشمی نازک کرد:

وقتی شما داشتین به هم نشون میدادین! من، دختر پاک و معصومِ چشم و گوش بسته، داشتم چمدونمو میبستم_

جیغ زدم:

پس برو گمشو پایین دیگه چرا اینجایی؟_

یکه خورد و بعد از چند تا فحش زیر لبی بیرون رفت

پوفی کشیدم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

ابرو حیثیت برام نذاشتن، هر چی از اول عمرم جمع کرده بودم _
تو دو هفته به فنا دادن

آقای مهربون خانم خوش زبون

:علیسان با خنده گفت

آروم باش_

آوای خیس

:با بغض مشتامو کوبیدم به تخت و گفتم

چجوری اروم باشم؟ شدم عروسک خیمه شب بازی شماها، اگر _
چیزی نمیگم فقط بخاطر بچه ها موسست، شماهام از همین سوء
استفاده کردین هر کار دلتون میخواد میکنید باهام

:زدم زیر گریه و ادامه دادم

خسته شدم، بسه دیگه اه_

:...نشست کنارمو سرمو کشید تو بغلش

نویسنده:zahra_s

هیسسس اروم باش، دیگه نمیذارم اذیتت کنن، نگران بچه های موسسه هم نباش خودم هواشونو دارم، اروم باش _

گریم شدت گرفت، انگار همه اعصاب خوردیا و عقده های این چند وقتم یک جا ریخت بود بیرون..حرکت دستاشو تو موهام حس میکردم:

اروم عشقم_

[27.10.19 06:27]

166

با تعجب سرمو بالا اوردم و به چشماش نگاه کردم، نیشخو باز کرد و گفت:

چیه؟_

چی گفتی؟_

آقای مهربون خانمم خوش اومدی بون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

نیشش باز تر شد:

مگه پسرا به دوست دختراشون ازین حرفا نمیزنن؟_

چپ چپ نگاش کردم و از بغلش اومدم بیرون، همون موقع گوشیش زنگ خورد..نگاهی به صفحه گوشیش انداخت و از جاش بلند شد:

الو؟_

_...

همون بین که صحبت میکرد به چشمام زل زده بودو با پسته ای از موهام بازی میکرد، منم عین چسخلا داشتم نگاهش میکردم:

خوبم داداش، تونستی کاری کنی؟_

_...

نیشش باز شد و به من چشمک زد:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

عالیه پس مزاحمت میشیم_

آقای مهربون خانم خوش زبون

_..

فدات فعلا_

آوای خیس

:گوشی رو قط کرد و گفت

میریم پیش رامین پاشو حاظر شو تا دنیا دوباره رو سرمون اوار _ نشده

و چمدونو کوله منو از رو زمین برداشت و بیرون رفت

به لباسام که کنار گذاشته بودم نگاه کردم و وارد عمل شدم

[27.10.19 06:27]

نویسنده: zahra_s

167

سریع حاظر شدم و پایین رفتم نن جون نشسته بود با کلسوم صحبت میکرد..خدافظی سرسری کردم که با نفرین جوابمو دادن:/

علیسان و دنیا نبودن احتمالا بیرون بودن، جلوی در وردوی بودم، اومدم از در بزنم بیرون که صدای رضا متوقفم کرد:

ماریا_

به سمتش برگشتم و ابروهامو با اخم بالا دادم..ادامه داد:..

من واقعا نمیخواستم اینطوری بشه_

حالا که شده، من ناراحت نیستم_

من هر کاری کردم فقط بخاطر تو بود، اگر حرفی زدم یا کاری کردم که دعوا شد فقط بخاطر تو بود_

پوزخند زدمو سرمو تکون دادم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

اها_

:اومدم برم که سریع گفت

..این شمارم_

:به دستش که یه کارت بود نگاه کردم..ادامه داد

آوای خیس

مطمعنم که موضوع ازدواجت با علیسان همش یه بازیه، اینو _
قبول کن مطمعن باش من خیلی بهتر از علیسان باهات تا میکنم

مرتبکه پاره خیابونی یه طوری باهام حرف میزنه انگار من دختر خرابم، قیافمو جمع کردم و با حرص کارت و از دستش کشیدم...از وسط پارش کردم و چسبوندم به سینش

:با صدای نسبتا بلندی گفتم

ببین من تورو به مدفوع علیسانم ترجیح نمیدم_

نویسنده: zahra_s

[27.10.19 06:27]

168

آقای مهربون خانم خوش زبون

داشت از حرفم خندم میگرفت ولی سعی کردم نگرش دارم..ادامه دادم:

آوای خیس

من ترجیح میدم این بازی رو ادامه بدم، ولی تورو حتی یه لحظه _ هم تحمل نکنم

با دستم به سمت پذیرایی اشاره کردم و تو هوا تکونش دادم:

چخه چخه_

گوشاش قرمز شده بود..با حرص گفت:

از حرفایی که زدی پشیمون میشی_

نویسنده:zahra_s

دوباره اشاره کردم و ادامه دادم:

برو تا در قفستو ببندم_

یه قدم اومد نزدیک که ترسیده رفتم عقب، اما یهو دست علیسان روی شونش نشست و دو برابر عقب هلش داد..با تعجب نگاهش کردم..با لبخند گفت:

به نظرم حرفاش ماریا اونقدری قانع کننده بود که دیگه جایی _ برای حرف و حرکتی نمونه...

با یکم مکث جدی شد و ادامه داد:

دیگه اصلا به کسی که من دوستش دارم نزدیک نشو، اگر شدی _ عواقبش پای خودته

با جمله اولش قلبم به تپش افتاد، اب دهنمو قورت دادم و سعی کردم نپرم بغلش

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

دستمو گرفت و قبل ازین که رضا حرفی بزنه از در کشوندم بیرون

دستمو میکشید که تند تر راه برم، اما من مات سوتی ای بودم که ممکن بود جلوش داده باشم:

از کی اونجا بودی؟_

سرعتش و کند کرد و بهم نگاه کرد، نیشش باز بود ولی اینبار اون حس مزخرف تمسخر توش نبود :

اونقدری که بفهمم رضا رو حتی به عن منم ترجیح نمیدی_

دست و پامو گم کردم..اومدم چیزی بگم که خودش سریع گفت:

بدو بریم که اژانس دم در منتظر_

[27.10.19 06:27]

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

آقای غمزون خانم خوش زبون

اصلا مجال نداد حرف دیگه ای زد و بدل بشه

.سوار ماشین شدیم..طبق معمول دنیا داشت حرف بارمون میکرد

***

آوای خیس

:علیسان سوتی زد و رو به رامین گفت

تو که ازین جاها داشتی چرا خبر نکردی ما بیایم پیشت_

:رامین خندید و گفت

بابا ماله خودم نی که ماله یکی از بچه هاس، امشبم اینجا پارتیه، _
یه طورایی نقش مهمون و ایفا میکنم پشمشونم حسابم نمیکنن

:دنیا با ارنج زد به بازوم

نویسنده: zahra_s

# آقای مهربون خانم خوش زبون

ماریا پارتی_

بی تفاوت گفتم:

بازومو داغون کردی، خب چیکار کنم؟_

آوای خیس

باید کمکم کنی امشب یه دوست پسر خفن پیدا کنم خاااا؟_

چپ چپ نگاش کردم ..جلوی در ویلا ایستادیم، بگم که تا الان داشتیم مسیر باغ و تا ویلا طی میکردیم...:

زر نزن من حوصله خودم و ندارم بیام برا تو بی اف پیدا کنم؟_

پاشو کوبوند به زمین و لباشو برچید که عقم گرفت..قیافمو جمع کردم:

نویسنده: zahra_s

اه اه ادم باش حالم به هم خورد_

دوست پسر میخوام_

صدای خنده رامین و علیسان بلند شد

:رامین همون طور که با دست به علیسان تعارف میزد گفت

برای تو باید از کارخونه سفارش بدیم، چاق و زبون دراز_

[27.10.19 06:27]

170

ترجیح دادم به قیافه دنیا نگاه نکنم

رامین هنوز داشت نیشخند میزد..یهو دیدم دنیا عین جت از کنارم رد شد رفت سمت رامین

آقای مربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

رامینم ازون بد تر برگشت و دویید سمت باغ

دنیا داد زد:

وایسا کثافت، وایسا پِهِن...یک چاقی نشونت بدم_

رامین بلند بلند میخندید:

مگه دروغ میگم، ماشالله وزن یه خاور و داری_

دنیا جیغ کش داری زد و دستشو سمت یقه رامین بیشتر دراز کرد

همون موقع پاش به سنگ که جلوش افتاده بود بند شد و سکندری خورد... داشت با مخ میومد پایین

جیغش بلند تر شد و دستش و به شلوارک رامین بند کرد..چشمتون روز بد نبینه افتادن دنیا همانا، پایین کشیده شدن شلوارک رامینم همانا

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

هممون تو شوک اتفاقی که افتاده بود بودیم،رامینم همونجا ایستاده قدرت تکون خوردن نداشت

دنیا سرشو اورد بالا و در حالی که سرشو میمالید به اطراف نگاه کرد، با دیدن رامین جیغی زد و خودشو کنار کشید

صدای خنده علیسان بلند شد.. دنیا در حالی به رامین اشاره میکرد با قیافه سکته ای رو به من جیغ زد:

این چرا شورت پاش نیست؟_

چشمامو گرفتم و زدم زیر خنده..قرمز شدن رامین و از این سمتم حس میکردم

[27.10.19 06:27]

171

***

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

داشتم با تعجب به پسرایی که داشتن ازین سمت خونه به اون سمت خونه میرفتن و هر کی هر کاری به دستش میومد انجام میداد نگاه میکردم

بدون اینکه نگاهمو ازشون بردارم با ارنج زدم به بازوی دنیا و گفتم:

مشروبارو نگاه! تا حالا از نزدیک ندیده بودم_

خودشو با چندش تکون داد و با قیافه جمع شده گفت:

اه اه کاش با مخ میخوزدم زمین ولی دستم و به شلوارش _ نمیگرفتم

خندیدم و بهش نگاه کردم، از وقتی اون اتفاق افتاده بود دیگه به رامین نگاه نمیکرد...رامینم از اون بدتر به هیچکس نگاه نمیکرد.. خندم و قورت دادم و به علیسان که داشت با صاحب ویلا که پسری ۲۷..۸ ساله بود حرف میزد نگاه کردم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

از امشب دیگه کنارش نمیخوابیدم، با این فکر لبی چیدم که برگشت و نگام کرد

..قبل ازین که صورتمو به حالت عادی برگردونم حالتمو دید

دست پاچه رومو برگردوندم ولی کار از کار گذشته بود

یکم بعد حضورش و کنارم حس کردم، و بعد گرمای دستش رو شونم:

چت شده؟_

سریع خودم و عقب کشیدم و با اخم نگاش کردم:

هیچی_

[27.10.19 06:27]

172

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:ابروهاش پرید بالا

!!!!چرا عین آفتاب پرست رنگ عوض میکنی؟_

یکم نگاهش کردم و وقتی چیزی به ذهنم نرسید یه ایش کشیده گفتم و سرمو انداختم پایین

:پوفی کرد

خدا شفات بده_

:یکم بعد ادامه داد

لباس دارید برای امشب؟_

:دنیا سریع صاف نشست و گفت

من ندارم_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

علیسان نگام کرد:

تو چی؟_

سرمو به سمت بالا پرت کردم و مظلومانه نگاهش کردم

لبخندی زد و لپمو کشید..:

پاشبن بریم بگیرم براتون_

دنیا دستاشو به هم زد و با ذوق گفت :

اخ جون بریم بریم_

ولی من مبهوت دستم و روی لپم گذاشتع بودم و توانایی انجام کاری رو نداشتم.. خدایا من با این مرد چیکار کنم؟ حتی نمیدونستم حسم واقعا بهش چیه!! یع موقع هایی ازش نفرت پیدا میکردم، یه موقع هاییم...

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.ir

آقای مهربون خانم خوش زبون

با تکونی که علیسان به شونم داد سرمو اوردم بالا

[27.10.19 06:27]

173

آوای خیس

:مشکوکانه نگاهم میکرد

پاشو بریم دیگه، کجا سیر میکنی؟_

پا شدم و خودمو جمع و جور کردم..دنیا نبود..میونه فکر و خیالای چرت و پرت من رفته بود:

بریم_

***

نویسنده: zahra_s

آقای مغرور خانم خوش زبون

نگاهی به لباسای عروسکی و خوشگلی که پشت ویترین بود انداختم، همشون خوشگل بودن..لب چیدم:

همشونو میخوام_

آوای خیس

صدای علیسان از کنارم بلند شد:

همشونو برات میخرم_

چپ چپ نگاهش کردم:

نمیخوام، خودم میخرم_

خندید و شونه ای بالا انداخت:

میل خودته خواستم لطف کنم_

نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

:عداشو دراوردم که صدای دنیا از پروف دراومد

بیاید منو ببینیییین_

لباس ماکسی مشکی رنگ با اون استینای تورش قشنگ ب تنش نشسته بود..پوست سفیدشو به رخ میکشید

آوای خیس

:نیشمو باز کردم

جووون چه خوشگل شدی؟_

پشت چشمی نازک کرد و با همون لباس از اتاق پروف اومد بیرون که منو علیسان چشمامون درشت شد..بلند گفتم:

برو تو دیوانه_

:اعتراض کرد

نویسنده:zahra_s

ععع میخوام تور کنم_

:علیسان با خنده گفت

امشب به اندازه کافی میتونی تور کنی ابرومونو نبر برو تو_

ایشی کرد و رفت داخل

[27.10.19 06:27]

174

با خنده رومو برگردوندم که چشمم خورد به یه لباس سبز آبی، مدل ماهی بود و دکلته..جلوی سینش و پایین دامنش سنگ دوزیای خوشگلی داشت..همه دم و دستگاهم میریخت بیرون ولی اشکال نداشت:/

!انقد اونجا لخت و پتیخ ریخته که کسی به من نگاه نمیکنه

آقای مهرون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

رفتم سمتش و دستمو روی سنگاش کشیدم..به اتیکت روش نگاه کردم..قیمتش هم عین خودش خوشگل بود:/

قشنگه_

با نیش باز گفتم:

اره من هر چی انتخاب کنم قشنگه_

میدونم از وقتی منو انتخاب کردی فهمیدم خوش سلیقه ای_

چپ چپ نگاهش کردم:

من تورو انتخاب نکردم_

شونه هاشو بالا انداخت و خندید..رو به فروشنده که پسر جوونی بود گفتم:

ببخشید_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

....

چرخی زدم و خودم و تو آینه برانداز کردم..خوب بود بهم میومد،
/:البته همه جام دیده میشد

از لای در دنیا رو صدا زدم..با ذوق اومد نزدیک
:یکم که نگام کرد اخماش رفت تو هم

این چیه فقط مونده نوکش بزنه بیرون_

یقه لباسو کشیدم بالا و چشم غره ای بهش رفتم

[27.10.19 06:27]

175

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

خفه شو آشغال_

نیششو باز کرد..صدای علیسان از کنار دنیا دراومد:

برو کنار منم ببینم_

قبل ازینکه فرصت کنم مخالفتم و اعلام کنم دنیا رو کنار زد و خودش لای در قرار گرفت..با نگاش سر تا پامو وارسی کرد و باعث شد تا بناگوش سرخ بشم

سرم پایین بود که صدای قاطعش تو گوشم زنگ خورد:

خوب نیست، درش بیار_

اخمامو کشیدم تو هم:

به تو چه؟_

وحشتناک نگاهم کرد:

آقای مربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

اگر با این بخوای بیای تو اون پارتی خودم تو تنت جرش میدم_

داشت میومد که نیشم باز بشه ولی جلوی خودم و گرفتم تا اومدم دوباره اعتراض کنم بین حرفم پرید:

بیرون منتظرم زود باش_

با ناراحتی لباس و دراوردم و بیرون اومدم

گذاشتس روی میز فروشنده و ممنونی گفت:

فروشنده: پسند نشد؟

با ناراحتی گفتم:

نه_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:علیسان نگام کرد

بریم_

اگه مشکل باز بودن لباسه که کت ستش و دارم بیارم براتون؟_

:با ذوق به سمتش برگشتم

واقعا؟_

لبخند زد و سرشو به نشونه مثبت تکون داد..به علیسان نگاه کردم که نگاش به من بود..وقتی التماس و تو چشمام دید لبخندی زد و رو به فروشنده گفت:

بیارید_

[27.10.19 06:27]

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

سایت آوای خیس

موقع حساب کردن هر کار کردم نذاشت خودم پولشو بدم..البتع اگر میدادمم کل کارتم خالی میشد..یع طوری وانمود میکردم انگار ناراحتم مثلا که پولشو حساب کرده ولی شما که میدونین تو ماتحتم عروسی بود...

با نیش باز از مغازه اومدیم بیرون

علیسان با شیطنت گفت:

دلم میخواد بدون کتشو فقط برا خودم بپوشی خانومم_

دنیا ادای عق زدن در اورد، چپ چپ نگاهش کردم و گفتم:

مثل اینکه تو هنوز از نقشت در نیومدی، زن و شوهر بازی _ تموم شد جناب

ابروهاشو داد بالا :

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

منم شوخی کردم کی دوست داره یه دختر منگول زنش باشه_

با حرص نگاهش کردم:

خیلیا، میخوای نشونت بدم؟_

پوزخندی زد:

لازم نیست کاری کنی که کسی جلبت بشه، اینو که حتی دنیا هم بلده_

دنیا که جلو تر از ما راه میرفت با این حرف علیسان برگشت و پوکر فیس بهش انگشت نشون داد

نگاهمونو ازش گرفتیم و به هم نکاه کردیم..با لبخند سوز داری گفتم:

بهت قول میدم هیچ کار خاصی نکنم_

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

[27.10.19 06:27]

177

آقای مهربون خانم خوش زبون

با لبخند موزی گفت:

یعنی داری شرط میبندی؟_

آوای خیس

شونه ای بالا انداختم و گفتم:

نمیدونم_

با دست به یه مغازه کفش فروشی اشاره کرد و گفت:

سر چی؟_

همونطور که باهاش به سمتی که اشاره کرده بود قدم بر میداشتم
دوباره شونه بالا انداختم:

نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

نمیدونم_

:وارد مغازه شدیم ..دنیا تنه ای بهم زد و از کنارم رد شد

چخه، حیوان_

آوای خیس

باید منو ببوسی_

با چشمای گشاد نگاش کردم..نیششو عین اورانگوتان باز کرد و :گفت

لبامو_

چیز دیگه ای رو نمیخوای بوس کنم؟_

دیگه نیشش در راستای جر خوردن بود

نویسنده: zahra_s

خجالت میکشم بگم_

[27.10.19 06:27]

178

:جیغ زدم

گ... میخوری بگی_

یهو همه جا سکوت شد..برگشتم دیدم همه دارن بهم یه جوری نگام میکنن

با حرص ب علیسان که سعی میکرد جلوی خندشو بگیره نگاه کردم ..دنیا از موقعیت استفاده کرد و پاشنه کفشی که شکسته بود و یه طوری گذاشت که دیده نشه

از خجالت حتی نمیتونستم ب کارش بخندم

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

بدون اینکه به پشت سرم و ادمایی که داشتن پچ پچ میکردن نگاه
:کنم از مغازه زدم بیرون..علیسانم اومد با خنده گفت

صد بار بهت گفتم جلوی تون زبونتو بگیر_

:مطمعن بودم از سوراخای دماغم دود میزد بیرون..به زور گفتم

علی_

:خونسرد گفت

جانم خانومم_

خفه شو_

***

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

کفشای پاشنه ۸ سانتی مشکیمو پوشیدم.وقت نبود بیشتر بگردم کفش هم رنگ لباسمو پیدا کنم..پسرا یه اتاق بهمون داده بودن که اماده بشیم..دنیا خیلی ناز شده بود یه ارایش دخترونه کرده بود که صورتشو خواستنی تر میکرد

خودمم قشنگ شده بودم

یه رژ قرمز زده بودم با تناژ قهوه ای...موهامم باز دورم ریختم

[27.10.19 06:27]

179

دنیا قری برا خودش داد و رو به من با لبای جمع شده که سعی میکرد جذاب باشه گفت:

سیکسی شدم_

خعلی خعلی_

آوای خیس
آوای همون خانم خوش زبون
نویسنده:zahra_s

:رژ گونه ای که دستش بود رو گذاشت روی میز و سمت من گفت

من میرم پایین هر چقدر زود تر شروع کنم بهتره توام کارت _
تموم شد بیا

همونطور که مینشستم روی تخت و خم میشدم تا کفشارو بپوشم
باشه ای گفتم...صدای بسته شدن در اتاق اومد

:هوفی کشیدم و غر زدم

مرده شور ببره منو یکی نیست بگه تو که نمیتونی با پاشنه دار _
راه برب مرض داری میخری

صدای باز شدن در اومد..به زور کفشو پام کردم و سرمو اوردم
:بالا

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

_چرا برگشت...

با دیدن علیسان که تکیه به در داده بود و دست به سینه با یه لبخند مرموز نگام میکرد اخمامو تو هم کشیدم:

_مگه دم در نزدن ورود حیوانات ممنوع؟

تکیشو از در گرفت و اومد سمتم..با خونسردی گفت:

_از وقتی تو اومدی تو این خونه اون قانونو برداشتیم

یکم فکر کردم و وقتی چیزی ب ذهنم نرسید با حرص گفتم:

_بی تربیت

روم خم شد که خودمو عقب کشیدم..ضربان قلبم رفت بالا..دستاشو گذاشت دو طرفم و با شیطنت گفت:

آقای مرموز خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

خوشگل شدی_

داشتم میمردم...تنم گر گرفته بود

[27.10.19 06:27]

180

:طبق معمول همیشه که تو این موقعیتا سوتی میدم بلند گفتم

اره بلاخره نمیخوام توی شرطی که گذاشتیم ببازم_

:سرشو تکون داد

قرار بود جلب توجه نکنی_

:چپ چپ نگاهش کردم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

انتظار داری صورتمو پاک کنم الان؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون

یکم فکر کرد بعد برگشت سمت میز و از روی دراور یه رژ برداشت:

نمیخواد همشو پاک کنی فقط رژتو با این عوض کن_

آوای خیس

قیافشو جمع کرد و گفت:

امر دیگه؟_

بود بهت میگم_

از روی تخت پا شدم و همونطور که به سمت در میرفتم گفتم:

به همین خیال باش_

نویسنده: zahra_s

دستم از پشت کشیده شد و محکم به عقب چرخوندم..با لبخند ولی تهدید وارانه گفت:

نذار امشب با بدخلقی شروع بشه دیگه عزیزم_

رژ و گرفت سمتم و جدی گفت:

یالا_

با حرص رژ و ازش گرفتم و رفتم جلو اینه..دستمال مرطوب و کشیدم رو لبم و رژی که داده بود و محکم کشیدم رو لبم..یه رژ خوشرنگ بود ولی تابلو نبود...

به سمت خودش برم گردوند و با لبخند نگام کرد:

اها حالا خوشگل تر شد_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

با تخصی نگاش کردم که محکم لپم و بوس کرد و در برابر نگاه شگفت زده من گفت:

چشماتو اونجوری نکن دیگه_

بیا بریم پایین

لازم نکرده با تو بیام فکر میکنن جفت دارم نمیان سمتم_

[27.10.19 06:27]

181

چپ چپ نگاهم کرد و با گفتن به درکی از اتاق خارج شد..صدای اهنگ بلندی از طبقه پایین به گوش میرسید

سریع موبایلمو برداشتم و زدم بیرون

اصلا اونطوری که فکر میکردم نبود

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

فک میکردم یه عده عین قوم مغول الان باید وسط باشن و تو هم بلولن ولی چند نفر خیلی عادی وسط میرقصیدن و بقیه ام گروه گروه نشسته یا ایستاده پیک بدست یا دست خالی کنار هم حرف میزدن و میخندیدن

با چشم دنبال دنیا میگشتم که چشمم خورد به یه مرده ۳۴..۵ سالع که زل زده بود بهم، یکم عین چسخلا نگاهش کردم و بعد رومو برگردوندم

بلاخره دنیا رو پیدا کردم..عین این زنای خراب لم داده بود رو صندلی و پاهاشو از هم باز کرده بود یه پیک مشروبم تو دستش بود

!!چشمام گشاد شد، این چه وضعیه؟

با حرص سمتش رفتم و محکم زدم تو سرش که دماغش رفت تو جام تو دستش

:جیغی زد به سرفه افتاد

تو تاریخت..سوختمممم_

نویسنده:zahra_s

آقای همراه خانم خوش زبون

حقته، از کی تا حالا ازین غلطا میخوری_

:بین سرفه هاش گفت

نمیخوردم که سگ ماده برا کلاسش گرفته بودم دستم_

آوای خیس

:چپ چپ نگاهش کردم و مقابلش نشستم

خدا شفات بده مخ نداری_

[27.10.19 06:27]

182

:عقی زد و گفت

نویسنده: zahra_s

خفه شو اشغال همش رفت تو حلقم_

دهنتو که نکردم تو اون_

آقای مهربون خانم خوش زبون

:عاقل اندر سفیه بهم نگاه کرد

ببخشید که من دماغم به حلقم راه داره_

آوای خیس

:به رقصنده ها اشاره کرد

بابا اینا خیلی باکلاسن من فکر میکردم الان همه وسط باشن همو بمالن _

خاک تو سرت با این طرز حرف زدنت دنیا یکم خانوم باش_

برو بابایی گفت و دوباره مشغول دید زدن شد..بدون ضایع بازی دنبال علیسان گشتم، کنار رامین ایستاده بود و با چند تا پسر دیگه گرم گرفته بود

نویسنده:zahra_s

سنگینی نگاهمو حس کرد و برگشت سمتم

لبخند خبیثی بهش زدم و ابروهامو بالا انداختم

خندید و نگاهشو گرفت، قشنگ تمسخر و ازین فاصله ام تو خندش حس کردم، با حرص رومو برگردوندم.. من باید این شرط و میبردم

خب بذار یه کیس مناسب انتخاب کنم، نگام افتاد به یه پسر خوشتیپ که تنها نشسته بود و مشروب میخورد

زل زدم بهش..خیلی خر بود نمیدونم یا از مستی زیاد ولی محلم نمیذاشت بلاخره انقد عین بز نگاهش کردم تا برگشت نگام کرد

زل زل تو چشم هم نگاه میکردیم..یع لبخند زد که جوابشو دادم، بلاخره بسات لهو العبش رو ول کرد و اومد سمتم، با ذوق زل زده بودم بهش که یهو وسط راه توسط علیسان کشیده شد و باهاش شروع کرد حرف زدن

بعد به یه چیزی اشاره کرد، پسره ام رفت سمتش

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

با پلکی که میپرید زل زده بودم بهش، نگام کرد و لبخند ژکوندی زد

[27.10.19 06:27]

183

مشتم و کوبیدم رو پامو رومو برگردوندم، عه پس اینجوریه علی اقا!

اوکی.. من یک دهنی از تو سرویس کنم

پا شدم و دست دنیا رو کشیدم:

پاشو بریم برقصیم_

سریع از جاش پا شد و با ذوق گفت:

عا گفتی همچین هوس کردم_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

با اینکه رقصیدن با اون لباس برام سخت بود ولی تا اونجایی که تونستم عشوه ریختم

دنیا که فقط شونه هاشو میلرزوند، شبیه بابا بزرگ خدابیامورزم |: میرقصید

یهو دیدم دارن نورا رو کم میکنن.. و رقص نور و به فضا اضافه میکنن

اوه... تازه یه ذره شبیه پارتی شد، کنار گوشه دنیا که عین خر :وول میخورد گفتم

یه نگاه به لباسای اینا بکن خداییش، اینا چیه ما پوشیدیم_

:همونطور که میلرزوند گفت

آقای مهران خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

اشکال نداره بابا ما دفعه اولمون بود دفعه بعد لباس کوتاه _
میگیریم، حالاا آههه بیا

آقای مهربون خانم خوش زبون

چخه، عین ادم برقص_

خودمو از دنیا دور کردم که فکر نکنن باهاشم، والا بخدا ابرو
ریزیه:...

آوای خیس

حیف نیست خانومی به این زیبایی تنها برقصه_

تا برگشتم به سمت صدا، صدای عصبی علیسان و شنیدم:

نه حیف نیست، بفرمایید اقا_

به پسره ۲۵، ۶ ساله ای که تیپ معقولی داشت نگاه کردم، اوا..
من اینو میخوام

خیلی محترمانه رو به علیسان گفت:

نویسنده: zahra_s

با شمان؟ ببخشید نمیدونستم_

:اومد بره که گفتم

نه من با ایشون نیستم_

:برگشت سمتم که علیسان سریع دستمو گرفت

با منه اقا، بفرمایید_

:بلند گفتم

دروغ میگه نیستم_

پسره گیج بهمون نگاه کرد، علیسان بازومو محکم فشار داد و کنار گوشم با حرص گفت:

خفه شو_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

[27.10.19 06:27]

آقای مهربون خانم خوش زبون

184

خودت خفه شو عآشغال_

:پسره هنوز ایستاده بود نگاهمون میکرد..علیسان با عصبانیت گفت

براچی ایستادی؟ برو دیگه_

به رفتنش نگاه کردم، بیچاره همچین توپید بهش که ترسید..بازومو
:از دستش کشیدم بیرون و گفتم

براچی تو کار من دخالت میکنی؟ مگه همین شرطمون نبود؟_

حق نداری با عشوه و لوند بازی کسی رو به خودت جلب کنی_

نویسنده:zahra_s

عین خودش صدامو بلند کردم، خداروشکر انقدر صدای اهنگ بلند بود که کسی توجهش سمت ما جلب نشه، چون در حالت عادی همه نگاهمون میکردن:

برو بابا کدوم عشوه؟ من کاری نکردم که.. تو غیرتی شدنتو _ ننداز گردن عشوه ریختن من، اصلا تو که نمیتونی ببینی کسی بیاد کنار من غلط میکنی ازین شرطا میذاری

باز شدن اخماش و قشنگ حس کردم.. یکم مکث کرد و دوباره به حالت اولش برگشت، خندید و گفت:

تو خودتو چی تو زندگی من تصور کردی؟_

چشمام گشاد شد..ادامه داد:

اگر من کاری کردم فقط بخاطر این بود که مردایی که میان _ دنبالت رو میشناسم، همشون دنبال یه چیزن

مشتشو فشار داد و داخل جیب شلوارش فرو کرد:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.ir نویسنده

فعلا امانتی دستم، وقتی برگشتیم تهران برو با هر کس دوست _
داشتی لاس بزن

به غرورم برخورد، آره جون عمت تو راست میگی

[27.10.19 06:27]

185😍

:با پوزخند گفتم

انتظار نداشتم نشناسیشون، بلاخره خودت در راس اونا قرار _
داری..در ضمن من عین تو نیستم که دنبال لاس زدن با اینو اون
باشم

منتظر جوابش نموندم و به سمت پله ها دوییدم..دیگه داشت اشکم
در میومد

آقای غرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

در اتاقی که قبلا توش بودیم و باز کردم که با دیدن صحنه رو به روم یه لحظه چشمام درشت شد، یا روح القدوس

:عین بز زل زده بودن بهم، به تته پته افتادم

ببخشید مزاحم شدم به کارتون برسید_

سریع در و بستم و تکیه دادم بهش..چشمامو روی هم فشار دادم تا اون صحنه از جلوی چشمم بره

!!حالا شاید زن و شوهر بوده باشن

خفه شو ماریا اصلا به تو چه؟_

چشمام بسته بود و داشتم نفس عمیق میکشیدم که یهو دستم کشیده شد..این دفعه دیگه چشمام از حدقه زد بیرون، به مرد قوی هیکلی که دستم و گرفته بود و به سمت یکی از اتاقا میکشوندنم نگاه :کردم

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

چیکار میکنی؟_

:جوابمو نداد، از کل هیکلش بوی الکل میومد..ایندفعه جیغ زدم

با توام کره خر میگم چه غلطی داری میکنی؟_

پرتم کرد تو اتاق و خودشم وارد شد، اومدم از زیر دستش در برم که محکم دستشو دور کمرم حلقه کرد و در و با اون یکی دستش بست..قلبم رو هزار میزد انقدر شوکه بودم که نمیفهمیدم داره چه :غلطی میکنه فقط جیغ میزدم

_

[27.10.19 06:27]

186

:جیغ زدم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

چخههه، ولم کن حیوون وحشی_

با صدای زمختی گفت:

الان ولت میکنم_

و پرتم کرد روی تخت، بدنم از ترس داشت میلرزید..به خودم لعنت میفرستادم که این لباس دست و پا گیر و خریدم

در همین حین صدای جر خورد دامن لباسمو تا بالا شنیدم، جیغ زدم:

مگه خشتک باباته اینجوری جرش میدی؟_

اومدم برم عقب که لنگامو گرفت و کشیدم سمت خودش..از خجالت داشتم اب میشدم، پاهامو به زور به هم چسبونده بودم و اشکالم دیدم و تار کرده بود

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

با عجز داد میزدمو کمک میخواستم، اما مطمعن بودم صدام به گوش اون پایینیا نمیرسید

دیگه داشتم نا امید میشدم که در اتاق با ضرب باز شد، تا علیسان و دیدم انگار دنیا رو بهم دادن وول خوردم که برم سمتش اما مگه این گوریل میذاشت؟

علی مات منظره رو به روش به منو مرده نگاه میکرد، تغییر رنگشو از همینجا هم حس میکردم

یهو یه عربده ای کشید و حمله کرد سمت مرده که من یه لحظه کپ کردم

بلاخره مرده هیکل دو تنیش و از روم برداشت، یا لهتره بگم |:علیسان هلش داد اونور

میشه گفت علیسان در برابرش جوجه بود، ولی کتک مبخورد بازم

:داد زدم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

بزنش ننه سگِ عاشغالو_

:تو همون هیری ویری دنیا ام اومد، تا منو دید جیغی زد

ماریاااا؟ کی خشتکتو پاره کرده؟_

به خودم که لنگام از هم باز شده بود و شورتم تابلو بود نگاه کردم

[27.10.19 06:27]

187

:سریع پاهامو جمع و جور کردم و بین گریه هام داد زدم

برو رامین و صدا کن تا نکشتتش_

:نگاهی به علیسان و مرده انداخت و بعد به من

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

این میخواست به تو تجاور کنه؟_

بعد رو به مرده که حالا نشسته بود رو سینه علیسان و با مشت میزد تو صورتش کرد و جیغ زد:

تو میخواستی رفیق منو پاره کنیییی؟_

با گریه و نگرانی به علیسان نگاه میکردم، داشتم پس میوفتادم دیگه اما توان حرکت کردن نداشتم

یهو دیدم دنیا کفشاشو در اورد و حمله کرد سمت مرده، با پاشنه کفش چنان کوبید تو سرش که قشنگ جا به جا شدن جم جمشو حس کردم، مشتش رو هوا خشک شده بود..تا به خودمون بیایم پخش زمین شد

پاشنه کفششو انگار تفنگه فوتی کرد و خونسرد گفت:

پدر سگ_

آقای مرون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

داشتم با دهن باز بهش نگاه میکردم که اومد سمتم و شونه هامو گرفت، با نگرانی گفت:

خوبی؟ اشکال نداره خرجش هر چقدر شد از حلقش میکشیم_ بیرون دوباره میدوزیم پردتو غصه نخور خواهری

[27.10.19 06:27] پلکم دیگه داست میپرید

188

به زور گفتم:

ب..برو رامین و صدا کن بیاد بالا_

با حرص گفت:

من با اون پشمالوعه پاپتی حرف نمیزنم_

گمشو دنیا_

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

چنان عصبی گفتم که سریع رفت پایین، علیسان به سرفه افتاده بود، همه جای صورتش پر از کبودی و زخم بود، دلم طاقت نیاورد از جام پا شدم و سعی کردم دامنم و طوری بگیزم که همه جام نزنه بیرون

جلوش زانو زدم و دستم و رو صورتش گذاشتم، چشماش بسته بود و سرشو به دیوار تکیه داده بود:

خو..خوبی؟_

|:لای چشماشو باز کرد و عاقل اندر سفیه نگام کرد

عالیم_

:لب ورچیدم، با عصبانیت ادامه داد

میدونی اگر دیر تر میرسیدم ممکن بود چه بلایی سرت بیاد؟_

نویسنده: zahra_s

از تصورش موهای بدنم سیخ شد، بغضم و با اب دهنم قورت دادم و گفتم:

آقای مهربون خانم خوش زبون

مگه تقصیر منه؟_

داد زد:

آوای خیس

آره تقصیر توعه لعنتیه...آی_

اگر تو موقعیت دیگه ای بودیم حتما عصبی میشدم از لحنش ولی الان بهش مدیون بودم

نمیتونستم جبهه بگیرم

اروم گفتم:

باشه تکون نخور الان رامین میاد_

نویسنده:zahra_s

همون موقع رامین و دنیا وارد شدن، رامین با دیدن وضعیتمون و اون گوریلی که دراز به دراز وسط اتاق افتاده بود سوتی کشید که دنیا مرگی نسارش کرد:

آقای مهربون خانم خوش زبون

چه کردی داداش، چجوری از پس این نره خر بر اومدی؟_

دنیا با خوشحالی گفت:

آوای خیس

من زدمش، همچین زدم بیهوش شد_

رامین چپ چپ نگاهش کرد کرد و گفت:

اره از توعه وحشی هر چیزی برمیاد_

قیافه دنیا دیدنی شده بود، رامین زیر بغل علیسان و گرفت و از اتاق بردش بیرون منم سریع رفتم تو یکی از اتاقای دیگه و به دنیا گفتم یه لباس برام جور کنه

نویسنده: zahra_s

[27.10.19 06:27]

189

آقای مهربون خانم خوش زبون

هنوز بدنم داشت میلرزید

به علیسان که یخو اروم روی کبودیاش فشار میداد و اخماش تو هم بود نگاه کردم، تا حالا انقدر عصبی ندیده بودمش عین سگ میترسیدم ازش

آوای خیس

:تو این وضعیت دنیا و رامینم هی کل کل میکردن

رامین_ داداش کاری هست برات انجام بدم؟

:دنیا با حرص گفت

تو مگه کاری ام بلدی بکنی؟_

:رامین چپ چپ نگاهش کرد

نویسنده: zahra_s

کسی با تو صحبت نکرد قاشق نشُسته_

|:من قاشق نشُستم تو کو.. ناشوری_

آقای مهربون خانم خوش زبون

:رامین قرمز شد

عه دوس داری؟_

آوای خیس

:دنیا که دید تیرش به هدف خورده پوزخند ظریفی زد و گفت

من که نه ولی جزوه پسرایی که امروز دیدنش شاید کسی پیدا _
بشه که دوس داشته باشه

:رامین قیافش دیدنی شده بود..از لای دندوناش گفت

..دیگه داری زیاده روی میکنی میبرمت تو یکی از همین اتاقا_

نویسنده:zahra_s

دنیا با غیض گفت:

برو خودتو بشور بابا این گنده اومدنا به تو نمیاد_

...وایسا گنده رو بهت نشون ب_

خفه شیید دیگه_

با داد علیسان هر سه تامون پریدیم..به در اشاره کرد و با داد ادامه داد:

گمشید بیرون نه کمکتونو میخوام نه خودتونو_

دنیا و رامین یکم با نفرت به هم نگاه کردن و بعد به سمت در راه افتادن، منم پا شدم برم بیرون که داد زد:

تو کدوم گوری میری؟_

یک قد پریدم، برگشتم سمتش و با ترس گفتم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

خودت گفتی برید_

اونا رو گفتم ب تو چه؟ تو بیرون بری بیشتر درد سر درست میکنی_

[27.10.19 06:27]

190

اخمامو کشیدم تو همو با حالت قهر رفتم سر جام نشستم

از طرفی خود خوری میکردم بابت زخمای صورتش، از طرفی ام نمیخواستم نشون بدم که نگرانم

!کلا درگیر بودم با خودم

بیا یه لباس بده بهم یقم پاره شده_

نوکرت نیستم دستور میدی بهم_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:برزخی شد

سر توعه نمک نشناس اینطوری به فنا رفتما حواست هست؟_

/:احساس شرمندگی کردم و سرمو انداختم پایین

رفتم از تو چمدونش یه بلوز مشکی جذب برداشتم و اومدم دادم دستش

نگاهی بهم انداخت و بدون تشکر کردن بلوز از دستم گرفت

جلوش وایساده بودم که دیدم با یه حرکت پیرهنشو از بالا دراورد، هینی کشیدم و پریدم عقب

ابروهاشو داد بالا و به قیافه گرخیده و پشمای ریخته شدم نگاه کرد:

شلوارمو درارم چیکار میکنی؟_

:قیافمو به حالت اولیه برگردوندم و با حرص نگاهش کردم و گفتم

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

با زانو میزدم اون جایی که نباید_

خندش گرفت و گفت:

با دستم بزنی قبوله_

اومدم جیغ بزنم که سریع گفت:

یه لیوان ابم بده_

چپ چپ نگاهش کردم و از روی عسلی پارچ و لیوان و برداشتم و یه لیوان پر کردم دادم دستش

[27.10.19 06:27]

191

یع نفس سر کشید

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:حوصلم سر رفته بود اومدم از اتاق برم بیرون که داد زد

باز کجا داری میری؟_

:مثل خودش داد زدم

از دیدن قیافه نحست حوصلم سر رفته_

:در حالی که دور دهنشو ماساژ میداد اروم تر گفت

بیا بتمرگ سر جات پاتو بذاری ازون در بیرون قلمش میکنم_

!پشمام برای بار دوم ریخت:/ تهدید نمیکرد وقتی میکرد بد میکرد

سرمو انداختم پایین و رفتم عین یه دختر خوب کنارش تمرگیدم،
:داشتم به درو دیوار نگاه میکردم که گفت

اون کثافت به جاییت که دست نزد_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

سقرمز شدنم و حس کردم، سرمو انداختم پایین و در حالی که با انگشتام بازی میکردم گفتم:

آقای مهربون خانم خوش زبون

نه فقط خشتکمو پاره کرد_

با مشت کوبید روی پاشو با حرص گفت:

آوای خیس

مادر_..

پوکر فیس نگاهش کردم که گفت:

ها؟ انتظار نداری که قربون صدقش برم؟_!!

[27.10.19 06:27]

192

نویسنده: zahra_s

انتظار نداشتم اینجوری فحشش بدی_

کم کم دارم پشیمون میشم که اومدم باهاتون سفر_

:دستام و به سمت اسمون گرفتم و گفتم

خب خداروشکر برای اولین بار من باهات موافقم_

چپ چپ نگام کرد که خندم گرفت، یکی از چشماش ورم کرده بودو ازون یکی کوچیک تر شده بود، به زور خودم و نگر داشتم :نخندم، ولی تهش یه لبخند کوچیک اومد رو لبام

!!!خیلی خوشحالی مثل اینکه_

:دیگه نتونستم جلو خودمو بگیرم و پقی زدم زیر خنده

اصلا با این قیافه پیش دوست دخترات نرو_

:یکم با حرص نگاهم کرد اما بعد لبخند مرموزی زد و گفت

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

میدونی من چرا دوست دختر دارم؟_

:با حرصی که سعی در مخفی کردنش داشتم گفتم

/:چون عاشغالی_

چون میخوام نیازامو برطرف کنم_

:دهنمو کج کردم، انگشتشو روی بازوم کشید و ادامه داد

حالا بخاطر تو صورتم اینطوری شده_

:خودمو کمی عقب کشیدم و با اخم نگاش کردم

چخه_

...و تا چند وقت هیچ دختری نمیتونه تحملم کنه به گفته تو..پس_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده zahra_

با قیافه مثل علامت سوال پرسیدم:

پس چی؟_

پس تو باید مسعولیتشو قبول کنی_

گیج داشتم به معنیحرفش فکر میکردم که بازومو گرفت و محکم منو کشید سمت خودش، تا به خودم بیام لباشو گذاشت رو لبام

چشمام گشاد شده بود، تا فهمیدم چه اتفاقی افتاده شروع کردم دست و پا زدن و صداهای نامفهوم دراوردن

[27.10.19 06:27]

193

بوس محکمی روی لبام زد و بعد ولم کرد

جیغ زدم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

چخه عاشغاللل_

تازه هنوز مونده_

:اومد خم شه رو گردنم که داد زدم

آوای خیس

دنیارو صدا میکنما_

:زد زیر خنده و گفت

نه تورو خدا منو با دنیا در نننداز میترسم شلوار منم بکشه پایین_

پهن شد رو تخت و از روم کنار رفت..محکم کوبیدم به شونشو
:لبمو پاک کردم

تو خیلی پررو شدی ها زرت و زرت لب میگیری منو میمالی_

نویسنده:zahra_s

:خندید و گفت

_نه دیگه خداییش نمالیدمت

بالیشت و برداشتم و محکم زدم تو سرش، خندید و هیچی نگفت

:یکم فکر کردم و گفتم

_من شرط و بردم

:سرشو خاروند

_کدوم شرط؟

:چشمامو درشت کردم

_یعنی میخوای بزنی زیرش؟

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:چیزی نگفت..با حرص پا شدم و رفتم سمت در

باز کجاااا؟_

:چپ چپ نگاهش کردم و گفتم

دارم میرم وسایلمو جمع کنم_

:سیخ شد رو تخت و گفت

اونوقت چرا؟_

:دستم و زدم به کمرم و طلبکارانه نگاهش کردم_

چرا وقتی تو زیر شرطت میزنی من بمونم و تورو تحمل کنم؟_

:یکم چپ چپ نگاهم کرد و گفت

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

خب حالا بیا بشین حرف میزنیم راجبش_

ذوق زده شدم ولی به روی خودم نیاوردم، رفتم سمتش و کنارش روی تخت نشستم

خب بگو چه شرطی داری_

[27.10.19 06:27]

194.

یکم فکر کردم، چیزی به ذهنم نمیرسید فقط میدونستم میخوام تمام کارایی که تو این چند وقت کرده و تمام بلاهایی که سرم اورده رو تلافی کنم، تا اومدم دهن باز کنم در با ضرب باز شد و دنیا و پشت سرش رامین افتادن تو اتاق

با دهن باز بهشون نگاه میکردیم..دنیا در حالی که رامین و به زور از روی خودش کنار میزد داد زد:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

من میدونم چه شرطی بذاررررری_

بلند شد و با ذوق اومد سمتمون، تو چشمای علیسان زل زد و گفت:

باید بذاری انگشتت کنه_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس

😐 من

انگشتم

🤣علیسان

😍دنیا

پقی زدم زیر خنده و رومو اونطرف کردم

رامین از روی زمین پا شد و با غیض گفت:

مرده شور خودتو نظراتتو ببرن_

دنیا بدون تغییر دادن حالتش انگشتشو بهش نشون داد و بعد سمت من با ذوق گفت:

zahra_s:نوشته

خوبه دیگه، همین خوبه_

:علیسان اخماشو کشید تو همو جدی گفت

شما دو تا فالگوش وایساده بودین؟_

:رامین شونه هاشو انداخت بالا و گفت

داداش بخدا من خیلی سعی کردم جلوشو بگیرم ولی حریفش نشدم_

حریفش نشدی همراهش شدی_

:رامین پوکر فیس گفت

یه جورایی_

[27.10.19 06:27]

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

دنیا لات وارانه گفت:

پاشو انگشتت کنیم باووو ، از زیرش در نرو_

آوای خیس

زدم به شونش و گفتم:

خفه شو پاشو گمشو از اتاق بیرون_

دید ضایع شده با گفتن بی لیاقت از اتاق خارج شد

علیسان نگاهی به رامین که با خوشحالی به دنیا نگاه میکرد انداخت و گفت:

تو نمیخوای بری؟_

وقتی تنها شدیم نگاهم کرد :

نویسنده: zahra_s

خب بگو ببینم چه شرطی میخوای بذاری_

:یکم فکر کردم و بعد با لبخند مرموزی گفتم

دو تا راه داری_

یا کلا به هم بزنیم یعنی تو شرطتو کلا فراموش کنی

لبخند مسخره ای زد که تا اونجام سوخت، ظاهرم و حفظ کردم و :گفتم

یا..بلافاصله بعد ازین که برگشتیم یه مهمونی بگیری، همه _ دوستات از جمله دوست دخترای عزیزتو دعوت کنی و جلوی همه اونا زانو بزنی و به من پیشنهاد بدی

:به عادت همیشش سرشو خاروند و با خنده گفت

چه شروط مسخره ای_

:با حرص گفتم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای حس
نویسنده: zahra_s

قطعا از شرط تو مسخره تر نیست_

:علیسان با لبخند گفت

اگه هیچکدومشو قبول نکنم چی؟_

بزدل بودنتو میرسونه_

:با خنده ای که دیگه داشت میرفت رو مخم گفت

ازون جایی که خیلی باهات حال میکنم شرط دوم و قبول_

خدا خدا میکردم همونو قبول کنه، با ذوق دستام و به هم زدم که
:ابروهاشو داد بالا و با خنده مسخره امیزی گفت

عه خوشحال شدی؟_

تو دلم گفتم اگه بدونی قرار چه بلایی سرت بیارم دیگه زرت و
زرت پوزخند تحویل من نمیدی

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.نویسنده

چهره حرصی ای به خودم گرفتم و گفتم:

نه اصلا_

اره لز نیش بازت معلومه چه افتخاری میکنی که من بخوام _
جلوی جمع بهت پیشنهاد دوستی بدم

برو بابایی تحویلش دادم

[27.10.19 06:27]

196

***

چمدونارو توپوندیم تو صندوق عقب ماشین رامین و سوار شدیم
از دوستاش خدافظی کردیم و راه افتادیم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

از تو اینه بغل به علیسان که بدون هیچ حالتی به جلو زل زده بود نگاه کردم

رامین_ داداش شونصد تا ماشین تو پارکینگت داری به خودت زحمت ندادی یدونشو با خودت بیاری؟

حوصله رانندگی نداشتم_

دنیا گفت:

بد کردیم ماشین لکنتتو پر کردیم؟_

رامین پوکر فیس گفت:

اختیار داری بانو تو خودت به تنهایی یه واگن و پر میکنی، _ ماشین لکنته من الان شاسی هاش رو زمینه

منو علیسان پقی زدیم زیر خنده

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

دنیا با حرص رگ گردنشو از پشت گرفت و فشار داد که داد رامین به هوا رفت، جیغ زد:

چاق باباته نعشه_

آقای مهربون خانم خوش زبون

رامین در حالی که سعی میکرد با یکی از دستاش دستای دنیارو از گردنش جدا کنه گفت:

آوای خیس

ولم کن مالیاتی الان تصادف میکنیم_

بین خنده هام گفتم:

دنیا ولش کن داره رانندگی میکنه_

دنیا فشار اخر و داد و خودشو عقب کشید...رامین گردنشو ماساژ داد و گفت:

یادم بندازید برگشتیم حتما ببرمش به یه روان پزشک نشونش بدم_

zahra_s:نویسنده

دنیا_قبلش خودتو ببر به یه دام پزشک نشون بده

[27.10.19 06:27]

197

باز زدم زیر خنده، خوب از دماغ هم درمیاوردن

تا شب یک سره تو راه بودیم و با کل کلا و جیغای دنیا و رامین سرگرم بودیم

تنها توقف هامون برای ناهار و شام بود

شبم توی یه هتل اتاق گرفتیم و موندیم، بی صبرانه منتظر بودم برسیم تهران تا نقشمو عملی کنم

***

رامین رو به روی خونمون توقف کرد، رو به دنیا گفتم:

نمیای؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

:خمیازه ای کشید و گفت

_نه میرم خونه خستم

:رامین چپ چپ از توی اینه نگاهش کرد و گفت

آوای خیس

_تو نمیری ما میبریمت

.دنیا_وظیفته

:رو به رامین گفتم

_ممنون ببخشید اذیت شدی

:نیششو باز کرد و گفت

_اذیتارو دنیا میکنه تو که اذیت نمیکنی

نویسنده:zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

:علیسان خندید و گفت

اره تنها کسی که اذیت نمیکنه مارياست_

چه عجب بلاخره حرف زد، از اول سفر تا الان دیگه داشتم به لال شدنش مطمعن میشدم

آوای خیس

:با لبخند گفتم

منتظر خبرت هستم_

:نگام کرد و لبخند مسخره ای زد

خبرشو میدم_

اگع بیشتر میموندم سوالای دنیا شروع میشد پس سریع خدافظی کردم و از ماشین دور شدم

نویسنده: zahra_s

[27.10.19 06:27]

آقای مهربون خانم خوش زبون

198

مامان بابا خبر نداشتن از اومدنم

مطمعنم الان با موجی از بغل و بوس و قربون صدقه رو به رو میشم..دو دقیقه از زنگ زدنم گذشته بود و هنوز کسی ایفونو جواب نداده بود، اومدم دوباره بزنم که گوشی برداشته شد و صدای خواب الود مامان تو کوچه پیچید

اول خواستم خودمو از جلوی ایفون کنار بکشم که نبینتم ولی حال و حوصله فحش خوردن نداشتم

چه خبرته سر ظهر نمیگی ما خوابیم عفریته؟_

:|

!مامان منم، دخترت_

به درک که دخترمی_

و سپس ایفونو کوبید و در و زد

نویسنده: zahra_s

/:پشمای مهر مادری ریخت با این برخورد مامانم

وارد که شدم خونه سوت و کور بود، لب چیدم..بابا هم تو این !!ساعت خونه نبود لاقل یخ ذره احساس خرجم کنه، افسردی گرفتم

رفتم تو اتاقم بعد و چپیدم تو حموم

یه نیم ساعتی تو حموم بودم و قشنگ همه جامو صفا دادم

***

بعد از یک ساعت اومدم بیرون

داشتم موهامو خشک میکردم که صدای قفل شدن در اتاق از پشت :اومد و بعد صدای مامان

تقلا نکن بیای بیرون دزد کثیف، زنگ زدم پلیس تو راهه_

با چشمای بغ کرده زل زدم به در، خدایا اینجا خونس یا !!تیمارستان؟؟؟

آقای مهربون خانم خشن
آوای خیس
zahra_s

[27.10.19 06:27]

# آقای مهربون خانم خوش زبون

199

دوییدم سمت در و محکم کوبیدمش:

مامان باز کن درو_

به من نگو مامان زنگ میزنم شوهرم بیاد پدر پدرسگتو دربیاره_

نه مثل اینکه تو این چند وقتی که نبودم وضعیتشون وخیم ترم شده!!گفتم:

چی میگی مادر من؟! منم ماریا، در و باز کن این کارا چیه_

یکم سکوت شد و بعد قفل تو در چرخید و در باز شد، قیافه متفکر مامان نمایان شد:

آوای خیس

نویسنده: zahra_s

تو کی اومدی آشغال؟_

پوکر فیس گفتم:

دو ساعتی میشه_

کی در و برات باز کرد؟_

فکر کنم خودتون_

یکم نگاهم کرد و بعد اشک تو چشماش جمع شد:

چقدر شکسته شدییی، چه بلایی به سرت اوردن؟_

و بعد پرید بغلم کرد، خب بلاخره بعد از چند ساعت یه ذره محبت دیدم، تقریبا داشتم مطمعن میشدم من از گوشت خون اینا نیستم، والا دیگه مادری که صدای دخترشو تشخیص نده بایدم به نسبتت باهاش شک کنی

آقای مربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

بابا برعکس مامان برخورد گرم تری داشت و ابراز دلتنگی کرد، البته همش میپرسیدن نن جونت چرا نیومد منم قضیه رو ماست مالی کردم گفتم اون دلش میخواست بیشتر پیش دوستش باشه، البته دروغم نگفتم

[27.10.19 06:27]

200

*

دو سه روزی گذشت، تو این دو روز نه تماس تلفنی و نه حضوری با علیسان برخورد نکردم، سرگرم بچه های موسسه و دانشگاه بودم..البته شرطم فراموشم نشده بود

از شقایق و امیر خداحافظی کردم:

امیر_یکم صبر میکردی میبردمت خب

آوای خیس
آوای شیرین خانم خوش زبون
نویسنده: zahra_s

نه نمیخواد کار دارم خودم برم بهتره_

# آقای مهربون خانم خوش زبون

*

جلوی در شرکتش از تاکسی پیاده شدم

وارد شدم، الان باز باید با اون منشیش دعوا کنم این دفعه دیگه رژ لبو میکنم تو ماتحتش

آوای خیس

رسولی سرش تو گوشیش بود و تند تند تایپ میکرد، منم بدون اینکه بهش توجه کنم داشتم میرفتم تو اتاق علیسان که یهو نگاهش بهم افتاد و با اخم گفت:

هوی کجا سرتو انداختی پایین میری؟ مگه اینجا طویلست؟_

برگشتم و عاقل اندر سفیحانه نگاهش کردم:

قطعا جایی که تو توش باشی کمی از طویله نداره_

چی میگی بابا دختره اسکول؟_

نویسنده: zahra_s

مگه پولتو ندادم اینطوری باهام حرف میزنی؟_

فرهنگت خیلی پایینه_

من ترجیح میدم فرهنگم پایین باشه جا شلوارم_

اوه اوه، چه ترسناک شد، پا شد بیاد سمتم که دستامو به علامت اروم باش اوردم بالا:

یه ذره دیگه بیای جلو چخت میکنم_

ولی دیگه کار از کار گذشته بود، اومد موهامو گرفت و یه جیغ بنفش بغل گوشم کشید

[27.10.19 19:44]

201

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

جیغ زدم:

ولم کن بتباره_

پارت میکنم وایسا_

بذار اونایی که قبلا پاره کردی رو بدوزن بعد گنده گوزی کن _ لمشت

یه نیشگون از سینش گرفتم که جیغش رفت هوا و ولم کرد، صدای بلند خنده علیسان باعث شد متوقف بشیم و دست از سر هم برداریم

صورتش سرخ شده بود و دو زانو نشسته بود کف زمین قه قهه میزد

بین خنده هاش گفت:

آخ، آی... خیلی خوبید شما دو تا لعنتیا، هر دوتونو میگیرم_

چشمای رسولی برق زد و من قیافمو جمع کردم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

رسولی_وای راست میگید رئیس؟

با تعجب بهش نگاه کردم، علیسانم یه لحظه خندش قط شد و بهش نگاه کرد، بعد باز پقی زد زیر خنده

بدبخت شوهر ندیده_

آوای خیس

خودتی_

کاش دنیا اینجا بود الان همچین چپ و راستش میکرد که چپ و راست و از هم تشخیص نده

با کیف زدم تو سر علی و گفتم:

پاشو دیگه خیلی خندیدی بسه_

پا شد و اشکاشو که از فرط خنده در اومده بود پاک کرد، با دستش راهنماییم کرد داخل اتاق و بعد ازین که خودشو وارد شد در و بست:

نویسنده:zahra_s

خب بگو ببینم چی شده یادی از ما کردی_

:چپ چپ نگاهش کردم و گفتم

دیدم اگه ازت یادی نکنم یادت میره_

:متفکر گفت

چی رو؟_

قرارمونو_

[27.10.19 19:44]

202

قرارمون چی بوده؟_

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

جیغ زدم:

علیسان_

آقای مهربون خانم خوش زبون

زد زیر خنده و گفت:

خب بابا جیغ نزن ناسلامتی تازه برگشتیم دو هفتس نبودم تو شرکت باید به کارام سر و سامون میدادم، بعدم مهمونی الکی نیست که شماره دوست دخترامم بیشترشونو پاک کردم باید ببینم رسولی میتونه پیداشون کنه یا نه_

ها راستی همین رسولی رم دعوت میکنی ها_

خندید و گفت:

دختر خوبیه چرا بدت میاد ازش؟_

خیلی خوبه فقط یکم سه میزنه_

نویسنده: zahra_s

میخوای تعطیل کنم بریم یه بستنی بخوریم؟_

از اخرین باری که باهات بستنی خوریم خاطره خوشی ندارم_

منم همینطور_

وا تو چرا دیگه؟ یکم که فکر کردم یادم اومد همون روز شد اولین برخورد و اشنایی منو رضا، شاید برا اون میگه..جون غیرتی شد؟؟

:کم کم داشت نیشم باز میشد که دوباره پرسید

بریم یا بگم رسولی قهوه بیاره؟_

بریم_

***

خب چه خبر چیکارا کردی تو این دو سه روز_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

همش یا موسسه بودم یا دانشگاه، سرم شلوغ بود وگرنه زود تر _
میومدم یقتو میگرفتم

[27.10.19 19:44]

203

:خندید..با تعجب پرسیدم

راستی تو رفتی موسسه؟_

اره یه سر رفتم، چطور؟_

با بچه هام بازی کردی؟_

:نیششو باز کرد

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

!!اره خب چیه مگه؟_

همو فیلی نیسی که_

:پوکر فیس نگاهم کرد

همو فیلی؟_

|:اره دیگه همین که به بچه ها تجاوز میکنن_

اون پدو فیلیه_

خیط شده نگاش کردم، اما کمی بعد سعی کردم جمعش کنم، حق به جانب گفتم:

بحث و عوض نکن جواب منو بده_

اگر بودم بجای اینکه دوست دختر بگیرم مهد کودک باز_
/:میکردم

آقای مربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.نویسنده

...خب جواب کاملا قانع کننده ای بود

هیییین خجالت نمیکشی به اون بچه های مظلوم میخوای تجاوز_ کنی؟

با چشمای از حدقه بیرون زده بخاطر جیغ یهوییم گفت:

چخه بابا، احتمالاتو در نظر گرفتم_

از تیکه کلام منم که استفاده میکنی تازگیا_

[27.10.19 19:44]

204

.برو بابایی گفت و ماشین و کناری پارک کرد

..

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

پشت میز رو به روی علیسان نشستم و دست به سینه منتظر شدم ببینم چه برنامه ای داره، این ور اون ور و نگاه کرد یهو نگاهش به من که با قیافه مرموز زل زده بودم بهش افتاد:

چیه؟!_

فکر نکن با این کارات من از خیر شرطم میگذرما زود بگو کی میخوای مهمونی بگیری؟_

با خنده گفت:

بابا صد بار گفتی! منم گفتم پای حرفم هستم حالا فعلا سفارش بده تا بهت بگم_

قانع شده سفارش فالوده بستنی دادم

فالوده هارو هورت میکشیدم که حال علیسان داشت ب هم میخورد

اخر سر صحبت و باز کرد تا دست از کارای چندش ناکم بردارم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

شنبه هفته آینده مهمونیا میگیرم_

همه دوست دخترا و همکارا و رفیقای دورو نزدیکتم باید بگی _
ها بگم

دعوت میکنم_

:قاشق و داخل ضرف بستنی گذاشتم و مشکوک گفتم

نخیر من به تو اعتماد ندارم فردا خودم میام همه رو برای دو _
روز دیگه دعوت میکنم

:ابروهاشو بالا انداخت

کجا میای؟_

شرکت دیگه_

من تو خونه مهمون دعوت میکنم نه شرکت_

آقای مربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

چه دلیل مسخره ای اوردی برای اینکه منو بکشونی خونت_

:خندید و گفت

شایدم اینطوری گفتم که نیای_

خیط شده نگاهش کردم، خدا هیچکسو اینجوری ضایع نکنه

[27.10.19 19:44]

205

میام_

پس تنها بیای_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

نخیر دنیارم میارم_

دنیا بیاد تمرکزم به هم میریزه_

آقای مربون خانم خوش زبون

:پوکر فیس نگاهش کردم و گفتم

من فکر میکردم تو فقط تو توالت تمرکز میکنی_

آوای خیس

فکر میکردم الان کم میاره ولی در کمال تعجب دیدم با ذوق نیششو باز کرد و گفت:

اره لامصب، خیلی سخته نشونه گیری کنی و دقیقا بره تو چاه_

یه لحظه مخم هنگ کرد بعد از چند لحظه که حرفش برام جا افتاد با خجالت بهش نگاه کردم، پیروزمندانه به چهرم زل زد و یه قاشق از بستنیش و تو دهنش فرو برد

:گلومو صاف کردم و گفتم

نویسنده:zahra_s

بحث و عوض نکن من فردا میام شرکت_

یا میای خونم یا خودم همه کارارو انجام میدم_

با حرص نگاش کردم که چجوری فالوده هارو هورت میکشید...
میرم دهنشو جر میدم

خب الان اگه نرم ممکنه همکاراشو دعوت نکنه یا مثلا نصف دوست دختراشو دعوت نکنه، اینطوری ام که نمیشه

:خودمو جمع و جور کردم و گفتم

میام خونت_

:با چشمای درشت شده نگاهم کرد

چیه؟_

واقعا؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

سرمو تند تند تکون دادم و گفتم:

اره میام_

[27.10.19 19:44]

206

شونه هاشو انداخت بالا و دست به سینه تکیه داد به صندلی

با خنده ای که ازش شرارت میبارید گفت:

حتما بیا منتظرتم_

تموم کن اون فکرای کثیفتو لعنتی:/

قاشق بستنی رو گرفتم سمتشو با تهدید گفتم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

فکرای کثیفتو بریز بیرون نزدیکم بشی میزنم سر و تهتو یکی _ میکنم

آقای مهربون خانم خوش زبون

حالا فردا شب راجبش حرف میزنیم_

من دیر تز از ۸ نمیتونم خونه برم_

آوای خیس

خب خونه نرو_

:پوکر فیس نگاهش کردم..خم شد روی میز و سرشو نزدیکم کرد

دلم برای بغل کردنت و خوابیدن تنگ شده_

بدنم گر گرفت، هم زمان چند تا حس و تجربه کردم...ذوق، خجالت، حرص، تنفر

ذوق و که مثل همیشه نمیدونستم دلیلش چیه و حرصمم بابت همین بود، تنفر بابته این که حس میکردم داره ازم سوء استفاده میکنه و کاری نمیکنم، ولی باید اعتراف کنم تا حالا انقدر خجالت نکشیده بودم

نویسنده: zahra_s

سرم پایین بود که حس کردم داره گونمو نوازش میکنه، نگاهش کردم

:عه باز مهربون شده، لپمو کشید و بعد عادی نشست

وقتی لپات گل میندازه خوردنی تر میشی_

[27.10.19 19:44]

207

:نیشم و با گرفتن لبام بین دندونام بستم.. گلومو صاف کردم و گفتم

باز پررو شدی؟_

میدونی که با همه عین خودشون برخورد میکنم_

اره تو ثبات شخصیتی نداری، چصخلی دیگه_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

بستنیتو بخور آب شد_

آخ حرصم میگرفت، آخ حرصم میگرفت تو این جور مواقعی محل سگ به حرفام نمیداد، از هزار تا فحش ناموسی برام گرون تر تموم میشدا

با حرص شروع کردم بستنی نیمه آب شدمو به خوردن، از طرفی برای فردا استرس داشتم، کرم درونیم نمیذاشت نرم..میخواستم یه بلاهایی ام سرش بیارم ولی میترسیدم بعدش اون یه بلاهایی سرم /:در بیاره

***

یه مانتوعه صورتی چرک پوشیدم با شلوار لی یخی یه شال صورتی جیغم سرم کردم، از همون بچگی بلد نبودم عین ادم لباس ست کنم

البته عین اسکولام تیپ نمیزدم ولی لاکچری هم نبودم

آقای مهربون خانم خشن
آوای نفس
نویسنده: zahra_s

یه رژ صورتی زدم و ریمل.. نیاز به کیف نبود پس با برداشتن موبایلم و یه مقدار پول راه افتادم

پایین پله ها که رسیدم صدای بابا خورد به گوشم:

کجا میری بد ترکیبِ بابا؟_

میرم پیش دنیا و شقایق اگر دیر اومدم نگران نشید_

تو دلم یه زنیکه دروغ گو تحویل خودم دادم، بابا سری تکون داد و گفت:

باشه برو فقط سعی کن تا وقتی مادرت برمیگرده برگردی-

[27.10.19 19:44]

208

سری تکون دادم و از خونه خارج شدم، ساعت حدودای ۵ بود تا میرسیدم ۶ میشد

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

داشتم با خودم فکر میکردم برم دنیارم ور دارم با هم بریم
گوشیمو دراوردم و شمارع دنیارو گرفتم..بعد از چند تا بوق جواب داد:

چه عجب_

تو دست به آبم دست از سرم بر نمیداری؟ شاش بند شدم_

ایشی کردم و گفتم:

بعد از عمری من بهت زنگ زدما_

خاک تو سر بی معرفتت چرا سال تا سال به من زنگ نمیزنی؟_

اسکل شدیا، بیا بریم خونه علیسان_

صداشو نازک کرد و گفت:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

مزاحم هزره بازیات نمیشم امشب خاستگار دارم وقتم پره انشالله _
دفعه بعدی

آقای مهربون خانم خوش زبون

:صداشو به حالت عادی برگردوند و گفت

برو فقط مراقب باش حامله نشی_

آوای خیس

برو بابا اسکلِ بز، مراقب باش این خاستگارتم مثل اون یکی _
نپرونی

و گوشی رو قط کردم، واقعا ینی باید تنها برم؟

چند بار خواستم برگردم ولی نتونستم کرم درونم نمیذاشت

چون راه طولانی بود و حال اتوبوس و مترو رو نداشتم تاکسی گرفتم

[27.10.19 19:44]

نویسنده: zahra_s

آقای غمزون خانم خوش زبون

از تاکسی پیاده شدم و راه افتادم سمت در خونه که چه عرض کنم عمارت علیسان

این همه خونه برای یه نفر؟

من اگه همچین خونه ای داشتم شونصد تا بچه از پرورشگاه میاوردم که از همه جاش استفاده بشه! اشکال نداره مخ علیسان و میزنم همین کارو بکنه

آوای خیس

حالا نمیدونستم ایفون بزنم یا زنگ بزنم

زنگ میزنم! گوشیمو از تو کیفم درآوردم و زنگ زدم بهش، بعد از دو تا بوق جواب داد:

بله_

بیا در و باز کن_

نویسنده: zahra_s

من هزار متر از اینجا تا دم در بیام در و برات باز کنم؟ زنگ _
بزنی سرایدار در و برات باز میکنع جانم..منتظرم فعلا

نه سلامی نه علیکی، خدایا چقدر یه نفر میتونه بی فرهنگ باشه،
حالا درسته که من سلام نکردم ولی دلیل نمیشه اونم مقابله به مثل
کنه

حالا اینارو ولش کن، من چرا انقدر سوتی میدم؟؟ دستام و به سمت
:اسمون گرفتم و گفتم

خدایا خودمو به خودت میسپارم، مارا از هر سوتی، شوخی، به _
کار بردن الفاظ رکیک سسکی مستهجن، رابطه های نامشروع،
خراب بازی و غیره و غیره دور بفرما...آمین

دخترم_

برگشتم دیدم یه پیرمردی سرشو از لای در اورده بیرون داره
طوری بهم نگاه میکنه انگار چسخل دیده

:یه لبخند ملیح زدم و گفتم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

سلام پدر جان؟_

تکونی خورد و به خودش اومد:

سلام خانوم، اقا زنگ زدن گفتن مهمونشون پشت دره؟ شمایید؟_

بله_

با تعجب گفت:

دروغ که نمیگی_

پوکر فیس گفتم:

براچی دروغ بگم_

[27.10.19 19:44]

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

اخه مهمونای اقا معمولا آدمای درستی ان_

:با حرص گفتم

ببخشید که من آدم خرابیم قول میدم دفعه بعد تا ادم درستی نشدم _
پامو اینجا نذارم

آوای خیس

سرشو با سوء ظن تکون داد و خودشو از جلوی در کنار کشید تا بتونم وارد شم، باهاش خدافظی کردم و راهمو گرفتم سمت عمارت

دیگه داشت پاهام درد میگرفت که بلاخره رسیدم، دم در منتظر بود
:با حرص نفسمو دادم بیرون و با صدای بلند گفتم

وقتی راه افتادم هوا روشن بود الان هوا تاریک شده_

:خندید و گفت

نویسنده:zahra_s

خوش اومدی بیا داخل_

با دستش به داخل اشاره کرد از جلوش رد شدم و با نیش باز گفتم:

با ادب شدی_

بودم منتهی تو نمیذاشتی نشون بدم_

من به این خوبی_

وارد پذیراییش شدم، نمیدونم چرا انقدر راحت بودم!! انگار نه انگار میتونه همین الان بیاد پارم کنه هیچکسم نمیفهمه، با این فکر لبخند ترسیده ای زدم

به مبلا اشاره کرد:

بشین برات نوشیدنی بیارم_

نشستم و سرمو تکون دادم...ینی خدمتکاری چیزی نداره؟ با تعجب گفتم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

علی؟_

جانم؟_

یع چیزی تهه دلم غنج رفت..باز کنترلمو از دست دادم، ای بابا..گلومو صاف کردم و گفتم:

آوای خیس

تو خدمتکار نداری؟_

دارم هفته ای دو بار میان اینجارو تمیز میکنن میرن_

با نگرانی گفتم :

پس غذا چی میخوری_

از توی اشپز خونه اومد بیرون، دو تا نسکافه دستش بود..کو سینیت؟ چرا از من نپرسید چی میخورم؟!!! نوچ نوچ نوچ، هنوز آداب خانه داری رو یاد نداره

zahra_s.ir

:با شیطنت و نیش باز گفت

نگران نباش زن مش رجب میاد درست میکنه گاهی اوقاتم از بیرون سفارش میدم_

[27.10.19 19:44]

210

:قیافمو جمع کردم و گفتم

من؟ نگران؟ باز توهم زدی_

لیوان و از دستش گرفتم و رو به روم نشست، یکم به هم زل زدیم..وقتی دیدم قصد حرف زدن نداره گفتم:

خب کی کارمونو شروع کنیم؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

سایت آوای خیس

هر وقت شب شد_

...شب من باید برم خونمو_

یهو فهمیدم چی گفت و چی شد!! یه نگاه بهش کردم که شاید اشتباه فهمیده باشم منظورشو اما با دیدن نیش بازش فهمیدو درست گرفتم..جیغ زدم و کوسن و پرت کردم سمتش:

چرا تو ادم نمیشی مرتیکه پشمی_

چون من آدم بشم تو تنها میمونی زنیکه پشمی_

با من بود؟:| به من گفت پشمی؟

با حرص از جام پا شدم و پامو کوبیدم رو زمین:

تو رو سینتو و پایین نافت پر از پشمه من که ندارم غلط میکنی _ ازین حرفا میزنی بهم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

:کنجکاو گفت

کو ببینم؟_

با حرص دکمه های مانتومو باز کردم، زیرش فقط سوتین داشتم..اولی، دومی..سومی...

آوای خیس

یکی تو ذهنم نهیب زد داری چه شکری میخوری ماریا، استپ زدم اما دیگه دیر شده بود سوتین گل گلی سرخ آبیم مشخص بود

سرمو اروم آروم اوردم بالا و به صورت قرمز شده علیسان نگاه کردم، سرمو کج کردم و همزمان شد با ترکیدن و ولو شدن علیسان روی مبل

[27.10.19 19:44]

211

نویسنده:zahra_s

لب چیدم بابت سوتی ای که ناخواسته داده بودم، یکی نیست بگه اخه دختره احمق آبت کم بود؟ نونت کم بود؟ ثابت کردنت دیگه چی بود شل مغز!

سریع دکمه هامو بستم و نشستم رو مبل.. سرمو انداختم پایین، دیگه مغزم فرمان نمیداد چیکار کنم! حتی جرعت حرف زدنم نداشتم..بین خنده هاش با صدای ضعیفی گفت:

راس..راست میگی..موا نداشت_

از خجالت گر گرفته بودم، با این حرفش بدترم شدم تو همون حال و هوا بودیم و من دنبال یه راه فرار از دست نگاه شوم علیسان که گوشیم زنگ خورد..همینجا هزار تا صلوات نذر امواتش میکنم که منو ازین جو سنگین نجات داد

سریع از جیب مانتوی کزاییم درش اوردم، دنیا بود..جواب دادم:

کدوم گوری هستی؟_

آوای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

گوشی رو از گوشم دور کردمو بعد ازین که جیغش تموم شد دوباره به گوشم چسبوندم

چرا جیغ میزنی خب؟_

سعی کردم اصلا چشمم به علی نیوفته، اونم ساکت بود و هر از گاهی یه ریز خندی میکرد دنیا دو تا نفس عمیق کشید و گفت:

بگو کجایی بیام پیشت_

خونه علیسان! مگه امشب خاستگاری نبود چی شد پس؟_

جیغ زد:

سرتو از باسن خاستگار من بکش بیرون، آدرس و اس کن اومدم_

بعدم قط کرد

نویسنده: zahra_s

[27.10.19 19:44]

212

آقای مهربون خانم خوش زبون

داشتم براش ادرسو اسمس میکردم که گوشی علیسان زنگ خورد،
!یه طوری وانمود کردم مثلا حواسم تو گوشیمه

علیسان_الو بله؟

آوای خیس

_..

چی شده داداش کجایی؟_

_..
سرمو اوردم بالا و نگاهش کردم، بعد از تموم شدن حرف پشت
:..خطیش به من نگاه کرد که سریع نگاهمو دزدیدم

علیسان_ نه من که نمیتونم بیام! ولی تو بیا اینجا

نویسنده: zahra_s

_...

اوکی پس منتظرم، فعلا_

ابروشو انداخت بالا و به گوشیش نگاه کرد

جرعت نکردم ازش بپرسم کی بود!! گلومو صاف کردم، ماریا تو باید موضعه خودت رو حفظ کنی، به زور بهش نگاه کردم و گفتم:

نمیخوای شروع کنیم دیر شد_

سرشو تکون داد و لبخند شیطونی زد..رفت یه دفترچه کوچیک آورد و نشست کنارم

نصف شماره هام تو گوشیه نصفشم تو این دفتر_

خب اول از دوست دخترات شروع میکنیم_

با خنده سرشو تکون داد و گفت:

باشه_

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

..

یه ربعی گذشت، با هر کدومشون ۱۰ دقیقه دل و قلوه و جیگر و دنبه رد و بدل میکرد که من نمیدونستم چرا حرص میخورم! بعد دعوتشون میکرد به مهمونی

[27.10.19 19:44]

213

تقریبا به ۳۰ تا دختر زنگ زدیم، دیگه دهن علیسان کف کرده بود ولی همچنان به کارش ادامه میداد و به من نگاه میکرد، منم با قیافه ای که سعی میکردم عادی باشه نگاهش میکردم، ولی خدا میدونه چقد حرص و جوش خوردم دوس داشتم موبایلشو از پهنا بکنم تو تحتش

:عاقل اندر سفیه نگاهش کردم

خداییش این همه دخترا میخوای کجات بکنی؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

:نیششو تا گوشش باز کرد و گفت

تازه هنو نصفش مونده_

پوفی کردم که گوشیم دوباره زنگ خورد..برش داشتم جواب :دادم..دوباره صدای جیغ دنیا پیچید تو گوشم

ماریا بیا این پیرمرده رو جمعش کن میزنم دک و دهنشو خورد _ میکنما

:با تعجب گفتم

کدوم پیرمرده؟_

همین سرایداره، با جارو وایساده دم در نمیذاره بیام داخل، پشت _ سر همم میگه تو بری تو اقا رو میخوری من این اجازه رو بهت نمیدم

:سعی کردم جلوی خندم و بگیرم

آقای مربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

باشه عزیزم الان میگم علی زنگ بزنه بهش_

زود تر_

گوشی رو قط کردم و پقی زدم زیر خنده، علیسان با تعجب نگاهم کردو گفت:

چی شده؟_

زنگ بزن مش رجب بگو بذاره دنیا بیاد داخل_

[27.10.19 19:44]

214

***

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:یه آب قند برای دنیا اوردم، صورتش از حرص قرمز شده بود

خب بگو چی شده؟_

آب قند و از دستم گرفت و هورت کشید، همچین کوبوندش رو میز که شیشه روش ترک برداشت، علیسان بنده خدا با چشمای گشاد :شده به میز نگاه کرد اما چیزی نگفت

دنیا_دیگه میخواستی چی بشه؟ چطور جرعت کرددد؟ چطور تونست؟ اخه چراااا؟

شروع کرد خودشو زدن..سعی کردم دستاشو بگیرم

:گوشی علی زنگ خورد

بله؟_

بذار بیاد مش رجب_

:دستای دنیارو به زور گرفتم و گفتم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

خب بگو چی شدههه؟براچی خود زنی میکنی؟_

:بع نفس نفس افتادع بود، دستاشو اورد پایین و نفس عمیقی کشید

خاستگارم_

خب_

رامین بود_

:فک منو علیسان هم زمان خورد رو زمین..با تعجب گفتم

چیییی؟_

همون موقع در باز شد، سر هر سه مون به سمت در چرخید...هیکل گوریل مانند رامین دیده شد

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

[27.10.19 19:44]

# آقای مهربون خانم خوش زبون

214

دنیا بلند شد و به رامین که با تعجب میخ صورتش شده بود نگاه کرد، هم زمان با هم جیغ زدن:

تو اینجا چه غلطی میکنی؟_

و بعد نگاه توبیخ گرانه شونو به ما دو تا بخت برگشته ها دوختن، علیسان خندش گرفته بود، مبگم چسخله باور نمیکنید! من دارم میشاشم به خودم این میخنده

شونه هاشو بالا انداخت و گفت:

وقتی پشت تلفن نمیگید قضیه چیه انتظار نداشتع باشید من و ماریا علم غیب داشته باشیم_

دنیا با حرص رو به رامین گفت:

نویسنده: zahra_s

گمشو برو بیرون_

رامین پوکر فیس گفت:

/من چرا برم خودت گمشو برو بیرون_:

با ترسی که از دیدن قیافه دنیا به دلم افتاده بود گفتم:

حالا خاستگاریت اومده چی شده مگه؟_

رامین عین بمب ترکید و گفت:

بابا منم نمیدونستم داریم میریم خاستگاری این عتیقه_

فک منو علیسان افتاد:

تا منو دیده پا شده جیغ و داد که گوریل تو اینجا چیکار میکنی؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_نویسنده

آقای مهربون خانم خوش زبون

دنیا جیغ زد:

نکه تو هیچی نگفتی_

برگشت سمت ماعو ادامه داد:

آوای خیس

تا منو دیده میگه آدم قحط بود اومدیم خاستگاری این بشکه_

دهنم اومد کش بیاد که با جمله بخندی دهنتو جر میدمه دنیا دوباره به حالت اولش برگشت، رامین سرشو خاروند و گفت:

خب مگه دروغ گفتم بشکه ای دیگه_

دنیا_بیا بخورش

ارمین_از مایه هات حرف بزن

نویسنده: zahra_s

مایه هامو ریختم تو دهنت تموم شد_

آقای مهربون خانم خوش زبون

😐من

رامین

🤨دنیا

علیسان

آوای خیس

:علیسان در حالی که سرشو میخاروند با ته خنده ای گفت

از مایه هات حرف بزن ینی چی رامین؟-

دنیا_میخواست بگه از داشته هات مایه بذار رید

[27.10.19 19:44]

116

نویسنده:zahra_s

:رامین نگاهش کرد و با حرص گفت

دیدم گشنته دلم نیومد خودمو نگه دارم_

:دنیا چندش نگاهش کرد

چقد تو بی ادبی_

منو علیسان و رامین چشمامون زد بیرون

:رامین به خودش اشاره کرد و با داد گفت

منننن؟ من بی ادبم؟ تو دهنت پارست هر چیزی رو میگی من _
بی ادبم؟

:دنیا پشت چشمی نازک کرد و با دستش اشاره کرد دهنتو ببند

ساکت شو بی ادب_

:علیسان با خنده گفت

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

سایت آوای خیس

اگه شماها زن و شوهر باشید دو روزه دو تاتون لاغر میشین _
بس همو حرص میدین

آقای مهربون خانم خوش زبون

دنیا پشت چشم نازک کرد و گفت:

عمرا_

رامین قیافشو جمع کرد و گفت:

آوای خیس

حالا انگار من از خدامه، بعدم بدبخت من نیام بگیرمت کی _
میگیرت؟

من گفتم:

هیچکس_

دنیا بد نگاهم کرد:

بیا وقتی تو طرف منو نمیگیری این گاومیش باید بگیرع؟_

zahra_s.ir نویسنده

:مظلومانه نگاهش کردم، علیسان گفت

خیل خب حالا بس کنید بیاید بشینید براتون شربت بیارم_

:دنیا خودشو انداخت رو مبل و با ناز گفت

اوا خواهر جان کجا میری دو دیقع اومدیم خودتو ببینیم همش تو _
اشپز خونه ای

[27.10.19 19:44]

217

یاد وقتی افتادم که دقیقا همین حرف و به رسولی زده بودم و حسابی حرصیش کرده بودم، زدم زیر خنده که دیدم علیسانم داره با خنده نگاهم میکنه، فک کنم فهمیده یاد چی افتادم

:چشمکی زد و اومد نشست کنارم، دنیا پوکر فیس گفت

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

حالا من یه تارف زدم تو چه سریع گرفتیش_

علی ام پشمش حسابش نکرد و رامین با پوزخند به ضایع شدنش نگاه میکرد

علی_خب بیا به بقیشون زنگ بزنیم

باشه ای گفتم و شماره بعدی رو گرفتم
دنیا دویید اومد گوششو چسبوند به گوشی
:هنوز بوق نخورده صدای نازک دختری توش پیچید

جونم علی جون؟_

:دنیا کشیده گفت

جووووون_

:دختره با تعجب گفت

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

بله؟_

بی صدا اشاره کردم خفه شه، علیسان سریع گوشی رو ازم گرفت و شروع به صحبت کرد، دنیا ادای این شهوتیا رو در میاورد زبونشو رو لباش میکشید جون جون میکرد

رامین بنده خدام چشماش چار تا شده بود داشت نگاه میکرد، نیشگونی از بازوی دنیا گرفتم و گفتم:

خفه شو خجالت بکش_

چه صدای خوبی داشت لنتی_

خندیدم:

دلقک_

شمارشو بر من بردار_

آقای مهربون خانم خشن زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

[27.10.19 19:44]

# آقای مهربون خانم خوش زبون

218

:علیسان گوشی رو قط کرد و گفت

چقد سر و صدا میکنید_

:دنیا رو به من گفت

پاشو بریم بدم میاد اینجاییم_

:و با چندش به رامین نگاه کرد، رامینم با همون حالت نگاهش کرد

منم خوشم نمیاد اینجایی_

:دنیا جیغ زد

آوای خیس

نویسنده:zahra_s

چیه جای تورو تنگ کردم؟_

صد در صد تو با اون حجمت جای منو تنگ میکنی_

حالا نکه حجم تو کمه فقط پشمات با من برابری میکنه_

:رامین با پوزخند گفت

پشمای منو کِی دیدی شیطون؟_

:دنیا عم پشت چشمی نازک کرد و گفت

وقتی شلوارت از پات افتاد میمون_

رامین از گوشاش دود میزد بیرون

منو علیسانم به هم نگاه میکردیم، حس میکردم امروز در برابر رامین و دنیا ما خیلی اروم تر بودیم

دیگه کارشون داشت به گیس و گیس کشی میرسید، به علیسان نگاه کردم و گفتم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s...نویسنده

آقای مهربون خانم خوش زبون

به نظرم ما زود تر بریم تا اینا خشتک هم و ندریدن_

با خنده سر تکون داد:

اره برو فردا باز بیا_

آوای خیس

پوکر فیس نگاهش کردم:

بیام چیکار؟_

لبخند زد:

نترس گفتم کع بیای بقیه مهمونارو دعوت کنیم_

اهانی گفتم و چپ چپ نگاهش کردم:

منحرف بدبخت_

نویسنده:zahra_s

[27.10.19 19:44]

آقای مهربون خانم خوش زبون

218

:علیسان گوشی رو قط کرد و گفت

چقد سر و صدا میکنید_

:دنیا رو به من گفت

پاشو بریم بدم میاد اینجاییم_

:و با چندش به رامین نگاه کرد، رامینم با همون حالت نگاهش کرد

منم خوشم نمیاد اینجایی_

:دنیا جیغ زد

نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

چیه جای تورو تنگ کردم؟_

صد در صد تو با اون حجمت جای منو تنگ میکنی_

حالا نکه حجم تو کمه فقط پشمات با من برابری میکنه_

آوای خیس

رامین با پوزخند گفت:

پشمای منو کِی دیدی شیطون؟_

دنیا عم پشت چشمی نازک کرد و گفت:

وقتی شلوارت از پات افتاد میمون_

رامین از گوشاش دود میزد بیرون

منو علیسانم به هم نگاه میکردیم، حس میکردم امروز در برابر رامین و دنیا ما خیلی اروم تر بودیم

نویسنده: zahra_s

دیگه کارشون داشت به گیس و گیس کشی میرسید، به علیسان نگاه کردم و گفتم:

به نظرم ما زود تر بریم تا اینا خشتک هم و ندریدن_

با خنده سر تکون داد:

اره برو فردا باز بیا_

پوکر فیس نگاهش کردم:

بیام چیکار؟_

لبخند زد:

نترس گفتم کع بیای بقیه مهمونارو دعوت کنیم_

اهانی گفتم و چپ چپ نگاهش کردم:

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

منحرف بدبخت_

[27.10.19 19:44]

219

آوای خیس

***

:مامان نگاهی بهم انداخت و گفت

غلط کردی الپر خانوم نمیذارم بری، معلوم نیس میری با اون _
دنیا چه خراب بازیایی در میارید

:بابا با صدای بلند گفت

درست صحبت کن خانوم خیلی ام درست بازی در میاره دخترم_

نویسنده: zahra_s

به من ربطی نداره پاشو ازین خونه بذاره بیرون خودت میدونی_

و با ابرو به اتاق خواب اشاره کرد که خندم گرفت، بابا با بیچارگی نگاهش کرد و بعد گفت:

نمیشه نری دخترم؟_

نه بابایی باید با دنیا درس بخونم حتما وگرنه میوفته این ترمو_

دروغ که حناق نیس گیر کنه تو گلو:/ هر چند انچنانم دروغ نبود احتمالا این ترمو دنیا می افتاد، بابا نگاهی ملتمسانه به مامان انداخت و گفت:

بذار بره دیگه، قول میدم پول بوتاکستو بدم_

نیش مامان باز شد اما سریع بستش و جیغ زد:

مگه من چروکیدم که میخوای پول به بوتاکسم بدی هان؟_

بابام بیچاره مونده بود دیگه چی بگه با درموندگی گفت:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra

خب نمیدم_

نه دیگه حالا که گفتی باید بدی_

بابام دستاشو رو به اسمون بلند کرد و با حالت گریه داری گفت:

خدایا یا صبر بده یا مرگ بده_

با خنده گفتم:

خدا نکنه بابا جون، فعلا خدافظ_

مامان تهدید وارانه گفت:

زود میای خونه وگرنه شق شقت میکنم_

[27.10.19 19:44]

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

چشمی گفتم و از خونه بیرون رفتم، هوا رو به تاریکی میزد این دفعه دیر راه افتادم، یا بهتره بگم معطلم کردن

***

آوای خیس

یک ساعت بعد در خونه علیشون بودم، آیفن و زدم و مش رجب برداشت:

بله؟_

منم_

بفرمایید_

و در و زد، با تعجب به در نگاه کردم و زیر لب گفتم:

zahra_s.نویسنده

چه با ادب شده بود_

بعد از این که از شوک رفتار مش رجب دراومدم رفتم داخل، اوه اوه اینجا تو شب چقدترسناکه، البته دیشبم که برمیگشتیم تاریک بود ولی خب من با وجود دنیا از قولم نمیترسم، والا رفیقم سپری در برابر مشکلاته

همونطور کع سرم پایین بود و داشتم با خودم فکر میکردم یهو بازوم کشیدع شد و محکم پرت شدم تو بغل یکی، جیغ بنفشی کشیدم که تو بغلش خفه شد

کار سختی نبود تشخیص عطر تنش و اینکه علیسانه، تو شوک بودم که از خودش جدام کرد و با داد گفت:

گوشیت کدوم گوزیه که جواب نمیدی؟_

ترسیده گفتم:

منظورت گوره؟_

نویسنده: zahra_s

میدونی از ساعت چنده دارم زنگ میزنم بهت؟ چرا جواب _
نمیدی هان؟

آقای مهربون خانم خوش زبون

:تند تند پلک زدم و گفتم

بابا شاید دستم خورده رفته رو سایلنت_

آوای خیس

دیگه داشتم میومدم در خونتون_

[27.10.19 19:44]

221

به لباسای تنش نگاه کردم، لباس بیرون تنش بود، یه چیزی داشت
تهه دلمو قلقلک میداد بابت نگرانیش، لبخندی زدم و دستمو رو
:بازوش کشیدم

نویسنده: zahra_s

خب ببخشید، حالا که اومدم عزیزم_

عزیزمو از کجات دراوردی اسکلِ چسمغز؟ پوفی کرد و دستمو گرفت راهنمایی کرد داخل خونه، دروغ گفتم:| عین سگی که قلادشو دادن دستش کشیدم تو خونه

:خودشو پرت کرد رو مبل و رو به من گفت

برو یه چی بیار بخورم قندم افتاده_

:نوچ نوچی کردم

بدبخت، به همین زودی قندت برام میوفته؟_

نه بابا همین الان یکی از دوست دخترام پیام داد گفت تصادف کرده پاش از سه ناحیه شکسته، ناراحت شدم بلاخره باهاش خاطره زیاد داشتم دیگه_

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:نگا نگا فقط بلده حرص منو دربیاره

مطمعنم با بالا ترین ناحیه پاش بیشتر از همه خاطره داری_

:خندید و سر تکون داد، با جیغ گفتم

پس بگو همون که براش ناراحت شدی و باهاش خاطره داری _
بیاد یه کوفتی بهت بده

رفتم با حالت قهر نشستم رو مبل جلوشو گوشیمو از تو کیفم دراوردم، نگاهی به تماسای بی پاسخ انداختم که کفم برید، شونصد تا تماس بی پاسخ از علیسان!!! حق داره بدبخت عصبی باشه

من بودم کلشو میکندم، هر چند به درک که نگران شده، اینطور که معلومه برا همه نگران میشه تنها من نیستم با این فرکر لبمو با :حرص گاز گرفتم، با خنده گفت

مثلا الان قهری؟_

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

[27.10.19 19:44]

222

آقای مهربون خانم خوش زبون

به درک که عصبی شده عاشغال عوضی، نه به نگرانیش نه به حرفاش والا

داشتم پشیمون میشدم از کاری که میخواستم فردا شب باهاش بکنم ولی با این کارش دهنشو سرویس میکنم

همونجوری ایستاده بود و با خنده نگاهم میکرد:

وقتی حسودیت میشه بامزه تر میشی_

ابروهامو انداختم بالا:

اره آدمم قحطه به تو حسودیم میشه، چه دل خوشی داری تو _ بابا!!!

نویسنده: zahra_s

:پوزخند زد که تا ناکجام سوخت

_ ینی میخوای بگی ناراحت نشدی؟

:با حرص گفتم

_ اصلا، براچی وقت تلف میکنی؟ بیار شماره مهمونایی که موندن و زنگ بزنیم من باید زودی برم خونه

_ ای بابا ینی یه شبم نمیخوای پیش من بمونی؟

:چشمامو درشت کردم و گفتم

_ میزنم تو دهنتا

:خندید و اومد

_ خب فقط مونده شماره های تو گوشیم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

بده خودم میخوام زنگ بزنم_

جدی نگاهم کرد:

ینی به من اعتماد نداری؟_

چشماش داشت وادارم میکرد که بگم اره ولی سعی کردم خودمو جمع و جور کنم:

نه_

چنان بادش خالی شد که کاملا تغییر حالت صورتشو حس کردم، خندم گرفت..چقد خوبه ادم بتونه علیسان و ضایع کنه

[27.10.19 19:44]

223

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

گوشیشو از جیبش دراورد و داد دستم:

بیا_

لبخند مرموزی زدم و گرفتمش...فک کنم اولین دختری ام که تونسته گوشیه علیسان و ازش بگیره..چه افتخاری نسیبت شده ماریا! لبخندمو که دید خندش گرفت و ادامه داد:

اشکال نداره یکی طلبت_

ایشی گفتم و مشغول کار شدم، البته گوشیش رمز داشت کثافت ضایع شدم جلوش

به چند تا از شماره ها زنگ زدم، تا رسید به شماره تی که به اسم جوجو سیو بود، با حرصی که سعی در مخفی کردنش داشتم گفتم:

جوجو کیه؟_

نمیدونم_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

نمیدونی و جوجو سیو کردی؟_

خودش سیو کرده لابد_

منو بگو فک کردم من اولین دختری ام که دستم به موبایل نجستش خورده نگو گوشیش دس به دست میچرخه

ارامش خودتو حفظ کن ماریا اینا همش تلافی داره، نفس عمیقی کشیدم و زدم رو جوجو

با برقرار شدن تماس صدای نازکی گفت:

سلام عشقممم_

با تمام حرصی که از علی داشتم مثل خودش کشیده گفتم:

سلام پشمَممم_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

علیسان پقی زد زیر خنده، ولی جلو دهنشو گرفت که صداش نره
:اون طرف دختره که حسابی شوکه شده بود عصبی گفت

تو دیگه کدوم خری هستی؟_

..همون خری که_

به علیسان نگاه کردم که مشتاق منتظر شنیدن جواب من بود، اما شئونات اسلامی نمیذاشت ادامه اش رو بگم، بنابر این ساکت شدم و
:ادامه دادم

حرف دهنتو بفهم خانوم، میخواستم به مهمونیه اقای شایان _
دعوتت کنم ولی ازون جایی که جای خرابا نیس دعوتت نمیکنم
بای

:تا شنید حرفمو با عجله گفت

چیییی؟ ببخشید عزیزم شما منشیشونی؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

:پشت چشمی نازک کردم انگار اون منو از پشت گوشی میبینه

بعله_

اها ببخشید گلم فک کردم گوشیشون دست غریبه افتاده، اوم فردا _
ساعت چند بیام؟؟

ببخشید عزیزم همین الان به اطلاعم رسوندن لیست مهمونا _
تکمیل شده اضافیا رو دعوت نکنیم، خوشحال شدم صداتو شنیدم
بای

[27.10.19 19:44]

224

محل به جیغ جیغ کردنش ندادم و گوشی رو قط کردم، خوب عقده
گشایی کردم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

خوب عقده گشایی کردی_

با چشمای درشت شده به علیسان نگاه کردم، ذهنمو خوند؟ یا من بلند فکر کردم؟!! با اخم گفتم:

عقده ای تویی که هر شب یه دختر تو بغلته_

اخماش رفت تو هم، اخ جون بلاخره حرصیش کردم، لبخند پر ذوق و مسروری زدم که با حرفش رو لبم خشک شد:

اره امشبم میخوام تورو امتحان کنم_

اول با شوک بهش نگاه کردم، بعد اروم به دورو برم نگاه کردم، نه راه فراری نیست

بعدم با ترس دوباره به علی نگاه کردم که دیدم یه لبخند پهنی زده که چشماش اندازه یه خط شده تو صورتش، کثافت فقط میخواست منو بترسونه، لبامو جمع کردم با حرص نگاهش کردم که زد زیر خنده:

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

چیه تو که دوس داری_

این چرا انقد بیشعوره، دیگه ترکیدم، شروع کردم دستامو تو هوا تکون دادن و جیغ بنفش کشیدن، علیسان که شوک شده بود وسط خنده یهو چشماش از حدقه زد بیرونو دهنش عین سکته ایا کج شد

دیگه دهنم داشت جر میخورد ولی هنوز دست بردار نبودم، علیسان به خودش اومد و سریع گوشاشو گرفت و داد زد:

بس کن_

اما من پا فشاری میکردم که جر بدم خودم، یه دو سه بار دیگه ام داد زد، ولی جوابش فقط جیغ بود

[27.10.19 19:44]

225

نویسنده: zahra_s

میگم بس کن خل و چل الان حنجرت جر میخوره_

و هم زمان خودشو بهم نزدیک کرد خودمم دیگه داشت نفسم بند میومد، مطمعن بودم الان صدام شبیه خروس لاری شده، یه لحظه ساکت شدم و شروع کردم نفس عمیق و از ته دل کشیدن، اخیش داشتم خفه میشدما!!!

یکی نیس بگه دختره اسکول از کسی حرصت میگیره چرا خودتو پاره میکنی طرف و پاره کن :|

علیسان که دید جیغ نمیکشم اروم دستاشو از روی گوشیش اورد پایین و با با پوزخند و تمسخر گفت:

تموم شد؟_

از لحنش حرصم گرفت، من حاظرم خود را پاره کرده تورا ضایع کنم، لبخند زدم و قاطعانه گفتم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

نه_

دهنم و باز کردم که دوباره جیغ بزنم، چشمتون روز بد نبینه..صدام تو گلوم خفه شد..چشمام از حدقه زد بیرون و زل زدم به چشمای علیسان که باهام دو سانتم فاصله نداشت

لباشو رو لبام فشار داد و با یه صدای نامفهومی گفت:

بس میکنی یا نه؟_

نفهمیدم چی گفت، عین خودش گفتم:

چی میگی؟_

خب اسکل دو ثانیه اون دو مثقال گوشتو بردار از رو لبام عین ادم حرف بزن..دوباره حرفش و تکرار کرد، لبام قلقلک میومد، این دفعه فهمیدم..فقط تونستم سرمو اروم بالا پایین کنم

[27.10.19 19:44]

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

226

آقای مهربون خانم خوش زبون

گازی از لب پایینم گرفت که چشمام درشت شد و بعد لبمو ول کرد، مرتیکه چسخل این چه کاری بود؟

دهنشو مزه مزه کرد و گفت:

آوای خیس

ماکارونی خورده بودی؟_

گیج گفتم:

وا، نه_

پس این روغنا چی بود رفت تو دهنم؟_

روغن؟ کدوم روغن؟ نکنه...

نویسنده: zahra_s

با دست یدونه محکم کوبوندم تو پیشونیم!! خدایا این با شونصد تا دوست دختری که عوض کرده هنوز نمیدونه برق لب چیه؟ با چه امیدی من اینو دوست...

آقای مهربون خانم خوش زبون

حرفمو تو ذهنم نیمه تموم گذاشتم و گفتم:

برق لبه این نه روغن_

آوای خیس

دستشو رو لبش کشید و قیافشو جمع کرد:

اه اه، همه جام چرب شد_

نیشمو باز کردم، یادم باشه ازین به بعد همیشه برق لب بزنم یه موقع تو عمل انجام شده قرار گرفتم خود به خود تلافی بشه، انقد بدش اومده بود که پا شد رفت تو سرویس دهنشو بشوره

منم که همچنان نیشم تا فرق سرم باز بود..پس تو این رمانا چی مینویسن پسره از دختره لب میگیره میگه چه رژ خوش مزه ای داری بعد دوباره بیشتر بوسش میکنه!! ینی همش دروغ بود؟

zahra_s

داشتم با دقت به در سرویس نگاه میکردم و تو فکر بودم که در باز شد و علی با صورت و دستای خیس اومد بیرون

:با حرص گفت

دفعه بعد ازون روغنا به لبت نزنی ها_

چشمام زد بیرون و نگاهش کردم، ماشالله مردم چه رویی دارن !!!دفعه بعد؟

[27.10.19 19:44]

227

:با حرص گفتم

اولا روغن نه و برق لب، بعدم ایشالله دفعه بعدو با مامور _ مرگت تجربه کنی

آقای همسون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.writer

آقای مهربون خانم خوش زبون

ابروهاشو انداخت بالا و گفت:

دلت میاد_

پشت چیمی نازک کردم و گفتم:

زیادم میاد_

آوای خیس

اخماش رفت تو هم، بی تربیت برا عمت اخم کن..

...

تقریبا به هر کس صلاح دونستم زنگ زدم دعوتش کردم بینشون با دو سه تا زنیکه پاره ام دعوا کردم و بلاخره کارم تموم شد، دهنم دیگه کف کرده بود بس حرفای تکراری زده بودم

نگاهی به ساعت کردم که چشمام زد بیرون، ساعت ۱۰ و نیم بود!! اوه اوه مگه چقد سرم چرم بود که نفهمیدم انقد گذشته، حالا چجوری برم خونه؟؟

zahra_s:نویسنده

این عفریت چرا چیزی نمیگه؟ یه جیغ کشیدم که بنده خدا علیسان که داشت رو مبل چرت میزد از جاش پرید و چشماش و زبونش هم زمان زد بیرون

حالا مونده بودم بزنم شتکش کنم یا بخندم

[27.10.19 19:44]

228

صورتشو به حالت عادی برگردوند و با اخم گفت:

چته خل شدی چرا داد میزنی؟؟_

خنده فراموشم شد و حرصم دوباره برگشت، موبایلم و کردم تو چشمش و با جیغ گفتم:

ساعت ده و نیمه_

آقای مهربون خانم حرف زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

با همون اخم عادی گفت:

خب؟_

خب و درد بی درمون، لبامو رو هم فشار دادم و در حالی که پلکم از حرص میپرید به زور گفتم:

چرا بهم نگفتی انقد دیر شده؟_

مگه قرار بود من بهت بگم دیرت شده؟ خودت باید حواست میبود که دیرت نشه اینم من باید بهت یاد بدم؟ _

بی توجه به حرفش لب برچیدم، میترسیدم حتی با تاکسی برم، ماشینم که نداشتم، خاک بر سر بدبخت بیچارم کنن

با مظلومیت به علیسان نگاه کردم و گفتم:

منو میبری خونمون؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

یطوری نگام کرد انگار داره به بچه ای که به مامانش میگه مامانی بیا سرپام کن نگاه میکنه، یه لبخند مهربونی ام زد

آقای مهربون خانمم خوش زبون

سوییچشو برداشت و رفت سمت در و گفت:

بیا ببرمت_

آوای خیس

با خوشحالی دنبالش رفتم

***

هر چقدر سعی کردم که خوابم نبره اما نمیدونم از خستگی حرف زدن زیاد بود یا از ارامشی که اهنگ بی کلامو ارومی که علیسان پلی کرده بود، بلاخره خوابم برد

داشتم خواب میدیدم که دارم تف میکنم تو صورت علیسان و خوشحالم که حس کردم دستی نوازش گونه رو صورتم کشیده شد

کم کم از عالم خواب اومدم بیرون، وا مامان چه مهربون شده هیچوقت نازم نمیکرد...شاید بیکار شده اومده بعد چند سال به

zahra_s

دخترش ابراز علاقه کنه، شایدم باباست، اره از دستای بزرگش معلومه باباس

دستشو گرفتم و به لبم نزدیک کردم و با همون چشمای بسته با لبخند بوسش کردم و اروم گفتم:

باباییم_

کم کم دوباره چشمام گرم شد و خوابیدم

[27.10.19 19:44]

229

اروم لای چشمام باز کردم و دورو برمو نگاه کردم

با دیدن علیسان که سرشو تکیه داده بود به فرمون و فرمونو طوری بغل کرده بود انگاز معشوقشه شوک زده سیخ تو جام

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

نشستم و با ترس پلک زدم، مخم رد داده بود شروع کردم ب جیغ زدن:

من کجام؟ تو اینجا چیکار میکنی؟ شلوارم کووو چرا لباسامو _ دراوردی ب چه جرعتی دخترانگی هامو ازم گرفتی

علیسان از ترس چسبید به در و با دهن باز نگام کرد، دهنش عین ماهی باز و بسته میشد و سعی میکرد یه چیزی بگه که کولی بازیای من نمیذاشت.. تو یه ان دست انداخت دهنمو گرفت که باعث شد چشمام دشت تر از حد ممکن بشه

با صدایی که سعی میکرد اروم باشه ولی حرص کاملا توش مشهود بود گفت:

چرا جیغ میزنی دیوونه ساعت ۱۲ نصف شب همسایه هاتون _ فک میکنن چه خبره

کپ کردم، چی گفتتت؟ ساعت ۱۲ بوددد؟ به زور دستشو از دهنم جدا کردم و با حرص گفتم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

الان مامانم منو جر میده مگه چقد تو راه بودیم که ۲ ساعت _
طول بکشه؟ ماشینت خرابه یا خودت کثافت بازی دراوردی
مورچه ای اومدی؟

تمام مدت با حرص نگاهم میکرد

:یهو داد زد

نه خانوم مشکل از ماشین نیست منم مورچه ای نیومدم ولی تو _
دو ساعت تمام خواب بودی و مشکل از منه که دلم نیومد بیدارت
کنم و دو ساعت بس نشستم تو ماشین تا خانوم بد خواب نشین

یه چیزی تو دلم تکون خورد... دو ساعت منتظر مونده بود تا من
از خواب بیدار بشم؟ الهی من به فدای مهربونیت، چنان با عشق
زل زدم بهش که چهره عصبیش تبدیل شد به متعجب

بع خودم اومدم و اخمام و کشیدم تو هم، الان با خودش میگه
دخترع چسخله

[27.10.19 19:44]

نویسنده: zahra_s

با یه خدافظیه سرد در و باز کردم و تندی پیاده شدم، خاک تو سر بی فرهنگم کنن که یه تشکر نکردم، ولی خب الان موضوع مهم تری از تشکر نکردنم وجود داشت، اونم این بود که چطور توجیح کنم که چرا تا الان خونه نیومدم

اروم در و باز کردم و رفتم داخل همه چراغای خونه خاموش بود.. خب خداروشکر مثل اینکه خوابیدن

تا اتاقمو به زور طی کردم و به محض بستن در اتاقم سر مست و خوشحال لبخندی زدم، خب بلاخره فردا میشد قانعشون کرد

****

دنیا نیم نگاهی بهم انداخت و گفت:

نویسنده: zahra_s

تو میخوای لباس بخری برای امشب؟_

نمیدونم هنو برنامه ای ندارم_

پشت چشمی نازک کرد و گفت:

به هر حال هر چی بپوشی زشتی_

بیا اینم دوسته ما داریم؟ خدایا چرا من تو هیچی شانس نیاوردم؟
پوفی کردم و زیر لب گفتم:

خدایا وقتی داشتی شانس و تقسیم میکردی من کجا بودم؟_

دنیا با بی خیالی دستشو تو هوا تکون داد و گفت:

!!!معلوم نیس زیر کی بودی_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

با چشمای گشاد شده جیغ زدم:

آقای مهربون خانم خوش زبون

دنیاااااا_

نیششو باز کرد و عین خودم گفت:

آوای خیس

جووون؟_

اب میخوای یا نون؟_

به پایین تنم اشاره کرد:

اونو میخوام لنتی اون_

چشمام دیگه داشت میزد بیرون، مجردی برجور بهش فشار اورده بود داشت خراب میشد باید زود تر به یکی بندش میکردم، دستمو گرفتم جلو خودم انگار که دیده میشه و اروم از اتاق رفتم بیرون

zahra_s.roman

[27.10.19 19:44]

231

تا نفس راحتی کشیدم گوشیم زنگ خورد

از تو جیب شلوار راحتی گشادم درش اوردم و به اسم علیسان که روی گوشی هک شده بود خیره شدم

وا براچی بهم زنگ زده این وقت صبح!! حالا همچینم صبح نبودا ساعت ۹ بود

دکمه وصل تماس و زدم:

سلام چطوری؟_

انگار نه انگار دیشب چجوری زده بودم با خاک یکسانش کرده بودم، بازم سر حال و خندون بود..ایششش عین سیب زمینی بی رگ میمونه، طلبکارانه گفتم:

خوبم براچی زنگ زدی؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

_بد نیست اگر توام حال منو بپرسی!

لحنش واقعا دلخور بود چنان که یه لحظه قلبم لرزید و پشیمون شدم از برخورده سردم

من منی کردم و در اخر اروم حالشو پرسیدم، چنان سرد گفت خوبم که تمام وجودم یخ بست!!! تا حالا ندیده بودم علیسان انقدر سرد برخورد کنه

بی قرار شدم!!! نکنه بخواد تا اخر همین طور بمونه

اومدم حرفی بزنم که با همون لحن گفت:

_ تنها نیاید، رامین و میفرستم بیاد دنبالتون ساعت ۷ اماده باشید بیاد ببردتون دنیا رو هم بگو بیاد پیش تو که علاف نشین

خبر نداری دنیا از صب ور دل من پلاسه، براچی انقد سرد حرف میزنه؟

نویسنده: zahra_s

حالا انگار دفعه اولمه باهاش اینطوری برخورد کردم!! چی شدع یهو بهش برخورده؟

داشتم خود خوری میکردم که با یه خدافظ سرد گوشی رو روم قط کرد

[27.10.19 19:44]

232

دنیا جیغ زد:

من با تون گوریل جایی نمیام_

با عصبانیت و جدی گفتم:

دنیا زر نزن بنده خدا منتظرمونه پایین_

غلط کرده که منتظره اصلا من لباس ندارم نمیام_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.ir

نگاهی به لباس مامانم که خیلی خوشگل تو انش نشسته بود انداختم، دقت که میکردم میدیدم دنیا خیلی لاغر تر از قبل شده، ینی اینو امروز که لباس مامان اندازش شده بهش پی بردم

ینی الان شده بود یه هیکل ایده عال با سه چار کیلو اضافه وزن

اونم که اشکال نداره از خداشونم باشه دو پره گوشت داره تو این گرونی:/ مثل من خوبه؟ پوستم به استخون چسبیده

به لباسش اشاره کردم و گفتم:

پ این چیه تو تنت؟ گونی؟_

نتونست جواب بده ایشی کردو روشو اونطرف کرد، به هزار ضرب و زور کشیدمش بیرون و بعد از خدافظی با مامان بابا از خونه زدیم بیرون

رامین با یه تیپ اسپرت بسیاررر جذاب تکیه داده بود به ماشینش، تا مارو دیدی تکیشو گرفت و با ابروهای گره خورده رو به دنیا گفت:

آوای نهبون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

چه عجب_

دنیا تا صداشو شنید داد زد:

من با این گوریل جایی نمیام بگو بره_

آوای خیس

هیس بلندی گفتم.. رامین چپ چپ نگاهش کرد و گفت:

خیلی ناراحتی برم؟_

قبل از اینکه من حرف بزنم دنیا با لبخند گفت:

لطف بزرگی میکنی_

با چشمای درشت شده گفتم:

نویسنده: zahra_s

واااا نه کجاااا؟_

نگاهی بینشون رد و بدل کردم، رامین با قیافه تخس زل زده بود به دنیا و دنیا دست یه سینه در کمال خباثت و خودشیفتگی به یه سمت دیگه نگاه میکرد

چند لحظه ای این عکس العمل ادامه داشت تا اینکه دنیا بلاخره به رامینِ پوکر فیس نگاه کرد، با حرص گفت:

پس چرا وایسادی برو دیگه_

رامین پشت چشمی نازک کرد و گفت:

خواستم برم جلومو گرفتن، گفتن تو بری شمعدونیا دق میکنن_

دنیا سریع گفت:

شمعدونیا گوه خوردن_

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

[27.10.19 19:44]

233

آقای مهربون خانم خوش زبون

دست دنیا رو کشیدم و به زور سوار ماشینش کردم، رامین با حرص بهش نگاه میکرد، خودم جلو نشستم که یه موقع حس راننده تاکسی بودن بهش دست نده...فکرم مشغول بود، نکنه علی امشب محلم نده، نکنه حتی حلو بقیه بهم پیشنهادم نده؟

آوای خیس

اینطوری که همه نقشه هام به فنا میره، با حرص لبمو جویدم و سعی کردم به این فکر کنم که فوقش اگر کاری که گفتم و نکنه از دست این شرط و بدتر خوده علیسان راحت میشم

اما من واقعا میخواستم از شرش راحت شم؟

حسابی داشتم با خودم کلنجار میرفتم که با صدای رسیدیم رامین به دورو بر نگاه کردم، وا جلوی در بودیم!!

ینی انقد تو فکر بودم کع نفهمیدم کی رسیدیم و کی اون مسیر نیم ساعته طی شد.

نویسنده: zahra_s

پیاده شدم و درو برای دنیا باز کردم، رامینم پیاده شد

صدای اهنگ بلندی از توی خونه به گوش میرسید، دنیا از همین دم در شروع کرده بود به قر دادن، رفت کنار رامین و با باسنش ضربه محکمی به رامین زد

رامینم با اون هیبت پرت شد اون طرف

لبخند کنترل شده ای زدم و راه افتادم سمت درب خونه

....

با دیدن جمعیت توی خونه فکم افتاد کف زمین، باورم نمیشد این همه مهمون من دعوت کرده باشم!!

با چشم دنبال علیسان گشتم با دیدنش که تو جمع چن تا دختر ایستاده بودو حرف میزد، و گاهی خنده های بلند سر میداد مشتمو فشار دادم..کثافتو نگاه، حقته هر بلایی سرت بیارم مرتیکه قهوه ای

فکر کنم سنگینی نگاهمو حس کرد چون برگشت و زل زد بهم، سریع قیافمو از حالت مدافعانه در اوردم و حالت بی خیالی به

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

خودم گرفتم، نیششو برام باز کرد و در حالی که لیوان شامپاینشو بالا میاورد سرشو برام تکون داد

قیافمو عین میمون کردم و رومو ازش گرفتم که چشمم خورد به دنیا، با دو تا مرد وسط بود و میرقصید، رفیق مارو باش نخورده مسته!

رامینم همون نزدیکی ایستاده بودو با قیافه ای سراسر تاسف و حرص نگاهش میکرد، حالا چرا حرص؟ نمیدونم

سلام_

با صدای علیسان به سمتش برگشتم:

چرا اینجا ایستادی؟_

[27.10.19 19:44]

234

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

تازه فهمیدم عین مونگلا نیم ساعتِ جلو در ایستادم و اینارو انالیز میکنم، پوزخندی به علیسان زدم، اصلا انگار نه انگار تا الان میترسیدم باهام سرد برخورد کنه، خب البته خیالم راحت شده بود که نمیکنه:

چه عجب دل کندی_

آوای خیس

نیششو برام باز کرد و گفت:

بلاخره بعد چن وقت دوست دخترای سابقمو دیدم انتظار نداری _ که باهاشون حرف نزنم؟

شونه ای بالا انداختم و گفتم:

نه والا از تو همچین انتظاراتی نمیشه داشت_

قبل از اینکه چیزی بگه ادامه دادم:

نویسنده: zahra_s

خب کی به بقیه شرطت عمل میکنی؟_

هر موقع صلاح بدونم_

آقای مهربون خانم خوش زبون

با سرامیکای کف زمین یکی شدم، دیگه حرفی نزدم تا بیشتر از این ضایعم نکنه، به قول نن جون همه این کارا و حرفاشو میذارم براش لای نون داغ..

آوای خیس

دنیا اومد سمتم و به زور دستمو کشید برد تو جمعیتی که داشتن تو هم میلولیدن، حالا من مانتوعو شال تنم بود هنوز.. دو طرف شالمو گرفت و شروع کرد این ور اون ور کردن... کله منم عین بز این ور اون ور میرفت

به زور خودمو از دستش نجات دادم

یه نیم ساعتی گذشته بود و من بی سر و صدا یه گوشه نشسته بودم و هر چی ب دستم میومد میخوردم

نویسنده: zahra_s

یهو رقص نورا خاموش شد و چراغا روشن شد، صدای اهنگم قطع شد و باعث شد همه سکوت کنن و توجهشون جلب علیسان بشه

آوای مهربون خانم خوش زبون

[27.10.19 19:44]

234

آوای خیس

علیسان نگاهشو به روی همه افراد حاظر توی سالن انداخت و در اخر نگاهش روی صورت من که عین علامت تعجب بود متوقف کرد

بلند گفت:

مناسبت این مهمونی رو هنوز هیچکس نمیدونه، میخوام ملتفتتون _ کنم که به چه مناسبت دور هم جمعتون کردم

مکثی کرد که باعث همهمه شد، انگار داشت دنبال جمله میگشت تا حرفشو ادامه بده، یکی از دخترا با خنده بلند گفت:

zahra_s.

چی شده علی خجالت کشیدی؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون

:علیسان که تا الان نگاهش روی من بود بدون توجه ادامه داد

امشب میخوام جلوی همه شما، به یه خانوم، کسی که با همه برام _
..فرق داره، زیباست، سادست، خاصه..و جذاب

آوای خیس

تو تمام لحظاتی که حرف میزد زل زده بود توی چشمام، اصلا انگار نه انگار

داره نقش بازی میکنه..یه طوری جدی و واقعی حرف میزد که تمام تنم داغ شده بود و نمیتونستم نگاهمو از نگاهش بگیرم

:ادامه داد

تنها زنی که قلبمو تمام و کمال تسخیر کرده_

نویسنده:zahra_s

:تیر اخر و زد، قلبم رو هزار میزد

...و_

بی صبرانه منتظر ادامه حرفش بودم، زیاد منتظرم نذاشت:

دیوونه وار عاشقشم_

و یه لبخند عاشقونه بهم زد که نزدیک بود قش کنم، دست دنیارو که کنارم بود محکم گرفتم و فشار دادم

میخوام جلوی همتون به عشقش اعتراف کنم بهش پیشنهاد بدم_

[27.10.19 19:44]

235

همه سکوت کرده بودن... فکایی که رو زمین بود و چشمایی که از تعجب باز مونده بودن و کاملا حس میکردم، ولی من نمیتونستم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.ir

نگاهمو از نگاهش بگیرم، هنوز از لحنه عاشقونه و لبخند اخرش تو شوک بودم

یهو زد زیر خندع و گفت:

منتهی فعلا تو کف باشید تا اخر مهمونی_

انگار از یه ساختمون ۵ طبقه سقوط کردم.. همه اون حسای خوب پرید و جمع مسکوتم شروع به سر صدا و اعتراض کردن

اخم کردم و رومو برگردوندم سمت دنیا که دیدم با چشمای ریز شده داره نگاهم میکنه..با شک کشیده گفت:

پاااااره خانوم_

|: بیشعور_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

مخ پسررو زدی رو نمیکنی؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون

:چشمامو درشت کردم و گفتم

نه بابا شرطمونه که بهم پیشنهاد بده جلو جمع_

آوای خیس

:نوچ نوچی کرد و گفت

بدبخت، خودتو میخوای بند پسر مردم کنی؟ واقعا واست متاسفم _
ماریا تو خیلی فرق کردی.. خراب شدی

:زد به سینش و گفت

خررررااااب شدی_

:قیافمو جمع کردم و گفتم

نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

خفه شو بابا_

[27.10.19 19:44]

236

آوای خیس

نگاه مردم که داشتن رد نگاه علیسان و میگرفتن میومد سمتم، نفهمیدم چجوری جام و عوض کنم

بدنم گر گرفته بود، رفتم سمت میری که روش مشروب و انواع نوشیدنی ها بود، یه لیوان بی رنگ برداشتم و بعد از چک کردن بوش سر کشیدم

آخیش، حس میکردم یه ذره از دمای بدنم کم شد... اما هنوز تو حس و حال حرفای علیسان بودم، چجورب انقدر خوب نقش بازی میکرد... درسته خنگ بودم ولی میفهمیدم تو چشماش هیچ ردی از دروغ نبود

نویسنده: zahra_s

سرمو تکون دادم و زیر لب نهیب زدم:

باز توهم زدی! اصلنم اونطور که تو فکر میکنی نیست_

تو چه فکری میکنی؟_

با شنیدن صدای علیسان دقیقا بغل گوشم هین بلندی کشیدم و بدون اراده دستم و گذاشتم رو سینم

ضربان قلبم هم از شوک حرف زدنش هم از اینکه انقدر نزدیک بهم ایستاده بود بالا رفت

برگشتم سمتشو سعی کردم عادی جلوه کنم

با حرص گفتم:

مرض داری تو؟ نمیگی ادم میترسه صدا نکرتو یهو میبری بالا-

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.ir

با نیش باز نگاهم کرد:

والا انقدر تو فکر بودی که چند بار صدات کردم نشنیدی، منم _ مجبور شدم دیگه

چقدر من ضایع بودم دیگه، کاش دنیا اینجا بود میگفتم انگشتم کنه بلکم از فکر و خیال در بیام انقد سوتی ندم

صدای خندون علیسان خورد به گوشم:

باز که رفتی تو فکر، راستشو بگو به چی فکر میکنی_

[27.10.19 19:44]

237

سریع سرمو بالا اوردم و نگاهش کردم:

داشتم به این فکر میکردم که چقدر یه آدم میتونه بیکار باشه که _ ول بچرخه ببینه بقیه به چی فکر میکنن

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

کاملا با سرامیکا یکی شد، چند بار دهنشو باز کرد حرفی بزنه اما جوابی پیدا نکرد..

خوشنود از جوابی که به فضولیاش دادم نیشمو تا خشتکم باز کردم

علیسان یکم با حرص نگاهم کرد و در اخر دستمو کشید سمت جایی که میرقصیدن

با تعجب سعی کردم دستمو از توی دستش در بیارم و گفتم:

کجا داری میبری منو وایسا ببینم_

دستمو محکم تر گرفت و جدی گفت:

میخوام باهات برقصم_

خب از اول بگو میخوام باهات برقصم دیگه چرا وحشی بازی در میاری..:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

چون تو عین ادم راضی نمیشی یه کاری رو انجام بدی حتما باید _ زور بالای سرت باشه

با دهن باز نگاهش کردم، از کجا فهمید چه فکری میکنم..نکنه فکرمو بلند گفتم..تو همین هیر و ویر به مقصد رسیدیم

با یه حرکت منو تو بغلش کشید، بوی خوش عطرش پیچید توی بینیم..نامحسوس نفس عمیقی کشیدم، کثافت چه بوی خوبی میده، ادم دوست داره سرشو بکنه تو گردنش فقط بو بکشه

اروم شروع کرد به تکون خوردم، با یه دستش کمرمو گرفته بود و منو به خودش چسبونده بود، با دست دیگشم دستمو گرفته بود

اما من بی حواس با اون یکی دستم که ول بود داشتم دماغمو میخاروندم، با حرص با ابروهلش اشاره کرد دستتو بذار روی شونم

.منم پامو گذاشتم رو پاش

نویسنده: zahra_s

والا، حتما که نباید کاری که اون میگه رو بکنم، صورتش سرخ شد، منم سعی کردم تمام وزنمو بندازم رو پاشنه های کفشم

آقای مهربون خانم خوش زبون

:با حرص گفت

بیا پایین_

آوای خیس

:ابروهامو انداختم بالا، ادامه داد

بیا پایین بهت میگم_

نوچ نمیام_

و لبخند خبیثی زدم

[27.10.19 19:44]

238

نویسنده: zahra_s

دیگه صورتش کبود شده بود، همچنان لبخند به لب بودم، تهدید وارانه گفت:

نمیای پایین نه؟_

ابروهامو انداختم بالا:

نووووو_

سرشو تکونی داد و باشه ای گفت..تو فکر این بودم که نکنه فکر خبیثانه ای به سرش زده باشه که یهو موهای بافته شدم و گرفت و چنان کشید که سرم به عقب کشیده شد، محکم دستمامو دور گردنش حلقه کردم وگرنه با مخ میومدم پایین

داد زدم:

آی، موهامو ول کن مگه سگ گرفتی_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

سگ از تو رام تره، بیا پایین تا موهاتو نکندم_

سرم انگار داشت از تنم جدا میشد، بهتر دیدم تسلیم شم وگرنه واقعا عمل وحشیانه ای که گفت و انجام میداد

اروم از روی پاهاش پایین اومدم، اونم موهامو ول کرد، تو حالت عادی روی به روی هم ایستادیم، دهن باز کرد چیزی بگه که سریع تر گفتم:

وحشی بازیا چیه از خودت در میاری؟ خجالت بکش سن بابای _ منو داری بی شخصیت

با دهن باز گیج نگاهم کرد، تو نگاهش یه تو دهن منو ساییدی خاصی بود...ایشی گفتم و پشت چشم نازک کردم

صدای داد و جیغ آشنایی باعث شد هر دومون توجهمون جلب شه سمت جایی که مشروب و نوشیدنی سرو میکردن

علیسان بدون اینکه نگاهم کنه با تاسف گفت:

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

باز این دو تا شروع کردن ابرو ریزی_

[27.10.19 19:44]

239

:سرمو تکون دادم

بریم جمعشون کنیم تا بیشتر ازین ضایع نشده_

:رفتیم سمتشون، صدای داد دنیا اومد

ول کن دستمو هر کار دوست داشته باشم میکنم، برو اونور _
پشمات جلو دیدمو گرفته

:رامین سعی کرد بکشتش اون طرف

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

بدبخت تو جنبه مشروب خوردن داری؟ بیا اینور، مست میشی _
خودتو به باد میدی

به تو چه هاا!؟ بابامی ننمی داداشمی دوس پسرمی؟به تو چه که _
نگرانی؟

چه جدی شده بود دنیا!!! اصلا من از دنیا اخم ندیده بودم

ولی الان عین یه اختاپوس عصبانی زل زده بود تو چشمای رامین
و قاطعانه حرف میزد

رامینم معلوم بود از قیافه جدید دنیا تعجب کرده، اما حالتشو حفظ
کرد و عصبی گفت:

بدبخت نگران تو نیستم که، نگرانم بزنی ما و این خونه رو با هم _
ببری رو هوا

دنیا دهنشو براش کج کرد و گفت:

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

برو اونور بابا بذار باد بیاد_

:علیسان دستشو گذاشت رو شونه رامین

بسه دیگه همه توجهشون به شما جلب شده_

رامین و دنیا تازه متوجه اطرف شدن، دنیا هم که عصبی میشه :چیزی حالیش نمیشه، دستاشو تو هوا پرتاب کرد و بلند گفت

نمایش تموم شد، سرتون تو ماله خودتون باشه_

:لبمو گاز گرفتم، نیششو باز کرد و گفت

اخ جون انقدر دوس داشتم این جمله رو یه بار بگم، خیلی _ لاکچریه

[27.10.19 19:44]

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

یک لحظه سکوت همه جارو فرا گرفت و یهو همه با هم زدن زیر خنده، اینام فهمیدن رفیق من چسخله

دیگه امشب انقد لبام باز مونده بود از تعجب حس میکردم دهنم گشاد شده

دنیا نیششو باز کرد و به همه لبخند زد، یه پشت چشمم برا رامین اومد که بع زور جلوی خودشو میگرفت نخنده

بعدم خودشو جمع و جور کرد و اومد سمتم دستمو گرفت برد وسط، شروع کرد حرکات مزون از خودش دراوردن

منم با خنده جلوش خودم و تکون میدادم، یه یک ساعتی گذشت، دیگه مهمونا حسابی بهشون خوش گذشته بود و عزم رفتن کرده بودم

هر چقدر به پایان مهمونی نزدیک میشدیم ضربان قلب من بالا تر میرفت..یه لحظه خواستم بی خیال شم کلا ولی جلوی خودمو گرفتم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

علیسان دیگه زیاد دور و برم نپلکید، تا بلاخره لحظه موعود رسید

یهو اومد دستمو کشید و برد سمت جمعیت

با صدای بلند جمعیتی که میرقصیدن و پراکنده کرد و منو برد وسطشون

منم تمام مدت مات و مبهوت بودم اصلا متوجه نبودم چه اتفاقی داره میوفته

لحظه ای به خودم اومدم که علیسان جلوی پام زانو زد و شاخه گل رز قرمزی رو به سمتم گرفت

[27.10.19 19:44]

141

اومدم بگم پاشو این غلطا چیه میکنی یادم اومد بنده خدا داره به شرطمون عمل میکنه، با یه حالت عاشقانه ای زل زده بود تو

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_نسیمی

چشمام که میخکویش شده بودم و نمیتونستم حتی دو میلی متر نگاهمو از چشماش به سمت دیگه ای سوق بدم

با همون لحن با احساس اون موقعش شروع کرد به حرف زدن:

ماریا، میدونم خیلی یهوییه که بهت ابراز عشق کنم، میدونم _ ممکنه جوابت هر چیزی باشه، میدونم شاید نیاز داشته باشی فکر کنی ولی اینم میدونم که تو میفهمی احساس من بهت چقدر واقعیه و چقدر میخوامت

این لعنتی حروم شده، این باید بازیگر میشد، چنان رفته بود تو حس که دست و پای من شل شد..سعی کردم با نفس عمیق کشیدن خودم و اروم کنم، صورت متعجبم و خونسرد کردم

علیسا دستم و گرفت و منو دو قدم نزدیک تر اورد، و شاخه گل و سمتم گرفت

ادامه داد:

بهم این افتخار و میدی که باهات باشم؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

!دخترا هین و هون کردن، پسرام او کشیدن

نیشم داشت باز میشد اما بع یه پوزخند اکتفا کردم..ثانیه ها پشت سر هم میرفتن، مردم صداشون درومده بود

:یکی از پسرا مزه پروند

فک کنم سکته کرد_

:یکی از دخترا جواب داد

معلومه باید سکته کنه، علیسان از سرشم زیاده، الان از ذوق _ مونده چیکار کنه

صداشون اروم بود اما میشنیدم، لبخندمو بیشتر کردم و سرمو کج کردم گفتم:

نه، افتخار نمیدم_

آقای مرون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

[27.10.19 19:44]

242

آقای مهربون خانم خوش زبون

یه لحظه همه خفه شدن بعد یهو صدای جیغ و داد همه بالا رفت، به علیسان نگاه کردم، انتظار داشتم الان جا خورده باشه و حسابی وا رفته باشه

آوای خیس

اما با لبخند داشت نگاهم میکرد

اروم پا شد و خودشو صاف کرد، شونه ای بالا انداخت و با همون قیافه خونسردش گل و به سمتی پرت کرد و گفت:

خب، هر جور مایلی_

بدنم گر گرفت، ینی یه لحظه حس کردم الان سکته میکنم از حرص..

نویسنده: zahra_s

روشو برگردوند و انگار نه انگار با خاک یکسان شده با خنده گفت:

_ خب دوستان عملیات با شکست مواجه شد میتونید برگردید خونه هاتون

خوب ظاهرشو حفظ میکرد، بقیه ام همراهی میکردن و انگار اتفاقی نیوفتاده میخندین

تو فکر بودم و با بهت بهشون نگاه میکردم که تنه محکمی بهم خورد و پشت بندش صدای یه دختری:

_ بی لیاقت، فکر کردی علیسان مونده توعه که با جواب نعت خورد بشه، هه

و بعد از کنارم رد شد

سرم سوت کشید، همینطور قلبم..انگار..انگار یه تلنگر بهم وارد شد، یه سوال پیش اومد! اونم اینکه من واسه تلافی این کارو کردم یا خواسته قلبیم این بود که علیسان از جواب نعم ناراحت بشه، که ببینم حسی نسبت به من تو وجودش هست که با جواب منفیم به تلاتم بیوفته یا نه

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

بدون توجه به جمعیتی که داشتن عزم رفتن میکردن رفتم سمت جام ها، نیاز داشتم خنک شم.

بدجور گر گرفته بودم، سعی میکردم خودمو گول بزنم، بدون از لیوانایی که محتویات بی رنگی داشت و بی توجه به بوش سر کشیدم که تا نقاط ته تهانیم سوخت

[27.10.19 19:44]

243

هنوز کاملا پایین نرفته بود شروع کردم عق زدن، تو حال و هوای گندم حس کردم دستی محکم خورد پس کلم، چنان شدتش زیاد بود که با صورت رفتم تو جام و پشت بندش صدای دنیا:

خاک تو سر عاشغالت بمیر، بمیر کثافت، پسره به این خوبی _ پولدار پشماشم که زده مگه مرض داری رد میکنی؟ تو لایق مرگی

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

با دیدن اینکه حالم واقعا بده وا رفت، به جام توی دستم نگاه کرد و با چشمای گشاد شده گفت:

!!ماریا چی خوردی؟_

سرم داشت گیج و ویج میرفت، دنیا رو پس زدم و رفتم سمت راحتیا و خودمو پرت کردم روشون، کم کم حال و هوام داشت عوض میشد..چشمامو محکم روی هم فشار دادم و سعی کردم بفهمم دورو برم چی میگذره

ولی همش چند تا تصویر از جلوی چشمام رد میشد، منو علیسان توی اون رستوران، زلزله، شکستن دوربینم، شرط..شیراز رفتنمون

بوسه هاش..خوابیدن تو بغلش، قرارمون، جواب نعم، عکس العمل علیسان... ناراحت شدنم

کم کم داشتم جواب میدادم به خودم

اینو که شاید اول برای تلافی بود ولی بعد میخواستم بفهمم دوستم داره یا نه؟

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.نویسنده

من یه حسی داشتم، حسی که دارم تو عالم مستی به خودم اعتراف میکنم

آقای مهربون خانم خوش زبون

من دوستش دارم

:سرمو محکم تکون دادم و کش داد گفتم

آوای خیس

نه نه این امکان نداره_

:دنیا شونه هامو تکون داد و گفت

ماریا ازون نجستیا خوردی؟_

رامین و صدا زد و بعد با نگرانی برگشت سمت من.. دیگه کارام دست خودم نبود خندیدم و دستم و به صورتش کشیدم..با صدای :کش داری گفتم

نویسنده:zahra_s

دنیا توام خوشگلیا، جووون_

[27.10.19 19:44]

# آقای مهربون خانم خوش زبون

244

:...چشمای دنیا زد بیرون

جووون نکن اونطور_

:با دهن باز گفت

اِنا_

:رفتم جلو و سرمو رو شونش گذاشتم

بذار یکم تو بغلت اروم بگیرم_

:پرتم کرد اونور و با ترس گفت

نویسنده:zahra_s

ماریا میدونم مستی ولی یه ذره دیگه نزدیک شی سرتو تو تهت _
میکنم، بذار رابطمون خواهرانه بمونه

دوباره رفتم سمتش که جیغ زد و در رفت پشت رامین که تازه رسیده بود قایم شد، رامین با تعجب نگاهش کرد، دنیا ام با ترس هلش داد و گفت:

رامین برو بخورش_

رامین با تعجب گفت:

کی؟_

ماریا، میخواد بهم تجاوز کنه_

بلند زدم زیر خنده..رامینم با خنده نگاهم کرد..بهم اشاره کرد و رو به دنیا گفت:

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

ببین درس عبرت بگیر، اگر من گذاشته بودم توام بخوری الان _
نصف دخترای مهمونی و حامله کرده بودی

:باز زدم زیر خنده، دنیا با حرص نگاهمون کرد و رو به من گفت

نیشه سگتو ببند من مثل تو بد مست نیستم_

:علیسان اومد سمتونو با دیدن وضعیت من با تعجب گفت

مست کرده؟_

رامین_بدجور داداش، تا حالا اینطورشو ندیده بودم

:دنیا دست به سینه شد و گفت

من اینو نمیبرم خونشونا، ننش اینطوری ببینتش هم اینو جر میده _
هم منو

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

علیسان نگاهم کرد، بغض کرده بودم..حالمو درک نمیکردم..روشو برگردوندو در جواب دنیا گفت:

نمیخواد ببریش امشب بذار بمونه، فقط به مادرش بگو خونه_ شماست

💍💍💍

👇👇لینک نظرات

https://telegram.me/HarfBeManBot?start=MzgzMTg0Nzk5

[27.10.19 19:44]

245

دنیا چشاش و ریز کرد و گفت:

باشه ولی فردا چک میکنم یه جر خوردگی کوچیک ببینم تو _ رفیقم چند تا جر خوردگی بزرگ تو همه جات...

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

یکم نگاه به علیسان که جدی با یه اخم نگاهش میکرد انداخت و بعد که فهمید چی گفته سریع حرفشو عوض کرد:

تو همه جای رامین ایجاد میکنم_

رامین حق به جانب گفت:

مادر نزاییده_

دنیا پشت چشمی نازک کرد و گفت:

سال پیش زایید ۲۱_

علیسان اومد سمتمو از شونم گرفت تا بلندم کنه، سریع خودمو عقب کشیدم:

عاشغال مگه خودت خوار مادر نداری؟ مرجع تقلیدت کیه ملعون؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:رامین نگاهی به سر تا پای دنیا انداخت و گفت

بنده خدا ۲۱ سال پشیمونی کشیده که کاش اون شب بابات میرفت _
داروخونه

آقای مهربون خانم خوش زبون

صورت دنیا سرخ شد

:همونطوری تو عالم مستی گفتم

آوای خیس

داروخونه دوست دارم_

:دست علیسان و کشیدم و کشیده گفتم

علی بریم داروخونه_

دنیا با کیف افتاد دنبال رامین و جیغ کشید، علیسان نمیدونست به من که پاک عقلم و از دست داده بودم بخنده یا به اون دو تا خل و چل... خونه کاملا خالی شده بود و فقط ما بودیم..و یه عالم کثیفی و بوهای مختلف، حالت تهوع گرفته بودم و سرم درد میکرد..خودمو به علیسان تکیه دادم

نویسنده:zahra_s

[27.10.19 19:46]

آقای مهربون خانم خوش زبون

محکم دستامو دورش حلقه کردم و با لبخند مکش مرگ مایی گفتم:

مامان امشب پیشم میخوابی؟_

چشمای علیسان در اومد، به زور جلوی خودشو گرفت و فقط به لبخندی اکتفا کرد:

اره دخترم میخوابم_

چنگ زدم به سینش و لب چیدم:

ممه ام بده بهم_

علیسان دیگه نتونست خودشو نگه داره و زد زیر خنده

دنیا و رامین با فک چسبیده به زمین نگاهمون میکردن..دنیا با دهن باز گفت:

zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس

خوب شد از من ازین چیزا نخواست_

علیسان که دید چقد وضعیتم وخیمه رو به اون دو تا گفت:

برید دیگه نمیبینید بچم و میخوام شیر بدم؟_

دنیا مشکوک گفت:

توام یه فکرایی تو سرته ها_

رو به رامین گفت:

هوی بوزینه بیوفت جلو دیرم شد_

رامین چپ چپ نگاهش کرد و گفت:

نویسنده: zahra_s

درست صحبت کن ببین میبرمت یه جایی میندازمت که دست _
هیچ بنی بشری بهت نرسه

[27.10.19 19:46]

247

بعد از چند دقیقه که قشنگ کل کل کردن راضی شدن برن

اگر حالتم عادی بود اصلا نمیذاشتم علیسان نگهم داره، البته اگه خوب یودم اون نگهم نمیداشت

در هر حال سعی میکردم خودمو جمع و جور کنم و دوباره چرت و پرت نگم، حالم عجیب بود

انگار دیوونه شده بودم، بغض کرده بودم..غمای توی دلم انگار بیشتر خودشونو داشتن نشون میدادن اما میخندیدم

رسما چسخل شده بودم، رفته بودم تو فکر و بغ کرده بودم که بازوم تو دست علیسان جای گرفت و کشیده شدم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:

جیغ بنفشی زدم و خودم و کشیدم کنار..علیسان بنده خدا که انتظار این برخورد و نداشت سریع دستشو عقب کشید و دو قدم رفت عقب

بازم جیغ زدم که اونم هم زمان با من داد زد

:اومدم دوباره جیغ بزنم که پرید و جلو دهنم و گرفت

ببند دهنتو چرا جیغ میزنی_

تو یه حرکت غیر منتظره پامو کوبوندم تو جایی که نباید

تو دو ثانیه قیافه علی سرخ و بعد کبود شد

بعد یهو چنان عربده ای زد که از رو مبل پرت شدم پایین، با دستش اونجاش و گرفته بود و با چشمای به خون نشسته بهم نگاه میکرد

بی تربیت، دستتو بردار

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

داد زد:

ماریا خودت بگو چیکارت کنمممم؟_

آقای مربون خانم خوش زبون

لب ورچیدم:

بوس_

آوای خیس

[27.10.19 19:46]

248

خندش گرفت، اومد سمتم..خودمو رو زمین عقب کشیدم و با مظلومیت گفتم:

ولش کن_

نویسنده:zahra_s

:با تعجب گفت

!چیرو ؟_

اونجاتو_

با خنده پرید سمتم که جیغ زدم

دستاشو انداخت زیر بدنم و بلندم کرد، شروع کردم دست و پا زدن و ننه بابامو صدا زدن:

ولم کنننن، به بابام میگمت جرت بدددده_

هیسسسس ساکت شو_

مسیری رو در پیش گرفت

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

رفتیم تو حمام، تا فهمیدم قضیه از چه قراره شروع کردم جیغ زدن

دست و پا نزن_

دوشو باز کرد و منو گذاشت زمین، اومدم از زیر دستش در برم که گرفتم و تا بیام عکس العمل نشون بدم نفسم بند اومد

یخ کردم، اصلا انگار مخم تازه به کار افتاد

سریع خودم و بغل کردم، برخورد اب سرد با بازوهای لختم باعث شد لرز کنم

تنها جایی که داغه داغ بود شونه هام بود، که دستای علیسان روش بود

:با لبخند مهربونی گفت

حالت بهتر شد؟؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

سرمو اروم تکون دادم و بعد لرزیدم..یکم تو همون حالت نگاهشو رو خودمو بدنم چرخوند و بعد جلو اومد و بغلم کرد

نمیدونم اثرات مستی بود یا چی؟؟؟ ولی بهترین حسی بود که اون لحظه میتونستم داشته باشم

[27.10.19 19:46]

249

دستاشو نوازش گونه به بازوهای لختم میکشید و سرمو میبوسید، از کاراش هیچی حالیم نمیشد

مستی از سرم پریده بود ولی به شدت کسل بودم، اگه علیسان ولم میکرد همونجا ولو میشدم

سر تا پامون خیس شده بود، منو همراه خودش از زیر دوش بیرون کشید و کشون کشوند از حموم برد بیرون، یا همون وضعیت رو مبل نشوندم و خودش رفت و بعد از چند دقیقه با حوله و یه پیرهن از پیراهنای خودش و شلوار برگشت

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.o

:گذاشت کنارم و در حالی که سرشو با حوله خشک میکرد گفت

تا من لباسامو عوض میکنم توام عوض کن لباساتو_

:لب ورچیدم و خسته نگاهش کردم..با شیطنت گفت

چیه نکنه میخوای خودم لباساتو عوض کنم برات_

:اخمامو کشیدم تو همو بعد از نیم ساعت دهن باز کردم

نخیرم، برو دیگه_

با خنده بالا رفت، لباسامو در اوردم و بعد ازین که یکم خیسی بدنمو با حوله گرفتم به زور و با کرختی پیراهن و تنم کردم، بلندیش تا یک وجب بالا تر از زانو هام بود، من بهش میگم گوریل الکی نمیگم که شواهد اینطور نشون میده.

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس

نویسنده:zahra_s

شلوارشم پام کردم، چشمتون روز بد نبینه، اینکه هر دو ثانیه از پام میوفتاد به کنار، پاچه هاش هی میرفت زیر پام نزدیک بود بخورم زمین..از طرفی استینای بلند پیراهنش نمیذاشت درست بتونم کمر شلوار و بگیرم

با خودم درگیر بودم و داشتم فحش میدادم که صدای قه قهه بلند علیسان باعث شد از ترس کمر شلوار و ول کنم و همراه با هین بلندی که کشیدم دستامو بذارم رو چشمام

با این کارم صدای خندش بلند تر شد

با حرص دستامو برداشتم و در حالی که به زور شلوار و از پام در میاوردم گفتم:

رو آب بخندی مرتیکه لنگ درازه گوریل_

[27.10.19 19:46]

250

نویسنده: zahra_s

مهم نبود که پاهام لخت باشه، والا علیسان انقد دختر لخت دیده که دیگه پاهای از زانو به پایین لخته من تحریکش نکنه

همچنان میخندید، صورتش سرخ شده بودو از گوشه های چشماش اشک آویزون بود

حیف داشتم از خستگی میمردم..به زور روی پاهام بند شده بودم، بدون توجه به خندش گفتم:

منو ببر یه جا کپه مرگمو بذارم_

داشتم مثل بچه ها چشمامو میمالیدم و خمیازه میکشیدم که حس کردم رو هوام، با تعجب نگاهش کردم، حس جیغ کشیدن نداشتم..خماره خمار بودم

چیکار میکنی؟_

دارم دختر کوچولومو میبرم بخوابونم_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

بوی بدنش خابالودگیمو بیشتر کرد، حس لجبازی کردن و کل کل کردن نداشتم..داشتم میمردم از خستگی.. سرمو تو سینش فرو کردم و بعد از چند ثانیه نفهمیدم چطور به خواب رفتم

***

:علیسان

از پله ها بالا رفتم، نفساش تو سینم منظم شده بود..رفتم سمت اتاق مهمون اما دقیقا جلوی در، یه حسی نذاشت برم داخل...یه حس شیطنت آمیز که باعث شد عقب گرد کنم سمت اتاق خودم

میدونستم صبح که بیدار بشه دهنمو سرویس میکنه

از فکر به جیغ جیغاش که معمولا تو این موقعیتا با سوتی همراه بود نیشمو باز کردم و وارد اتاق شدم، بلاخره بعد از یکم بحث و جدل با خودم روی تخت گذاشتمش و کنارش دراز کشیدم

پتو رو تا زیر گردنمون بالا اوردم

نویسنده: zahra_s

سایت آوای خیس

موهای خیسی که تو صورتش ریخته بود و کنار زدم و به چهره مظلومش توی خواب نگاه کردم...

هر چقدر با خودم کلنجار میرفتم نمیتونستم از حس شیرینه کنارش بودن بگذرم

الکی که نبود، من این خوش زبونِ کوچولو رو دوستش داشتم

[27.10.19 19:46]

251

ماریا:

سرم به شدت درد میکرد و حالت تهوع داشتم، جامم تنگ بود و این بیشتر حالم و بد میکرد

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.ir

به زور لای چشمام و باز کردم و سعی کردم موقعیتم و بسنجم، با دیدن علیسان که با دهن باز و آب دهن آویزون کنارم خوابیده بود و منو تو بغلش سفت گرفته بود چشمام از تعجب گشاد شد

هر چی فکر کردم یادم نیومد دیشب چی شده و من الان چرا اینجام!!! در نتیجه دهنمو عین کروکدیل باز کردم و شروع کردم جیغ زدن

علیسان بنده خدا عین فنر پرید و پرت شد پایین تخت، خودمم سریع از تخت اومدم پاییت، نگاهی به خودم انداختم و با دیدن پیرهن علی که تو تنمه و پاهای برهنم جیغم همراه شد با خود زنی

علی پا شد و اومد طرفم هول شده بود، سعی میکرد با تکون دادن دستاش ارومم کنه

با داد گفتم:

با من چه غلطی کرددددی؟ هااااا؟ بلاخره زهرتو ریختی بلاخره _ کارتو کردی ارهههه؟

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

وسط حرفام تا دهن باز میکرد من با جیغام خفش میکردم

یهو داد زد:

خفه شو دیگه سرم رفت_

خفه شدم، نگاهی بهم انداخت و دست پاچه سرشو خاروند، انگار داشت فکر میکرد چه جوابی بهم بده که قانعم کنه

حس میکردم محتویات معدم دارن حجوم میارن به سمت حلقم...علیسان بعد از چند لحظه که اعتماد به نفسشو به دست آورد گفت:

دیشب مست کردی..._

بین حرفش پریدم و گفتم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

سرویس کجاست؟_

با تعجب نگاهم کرد:

هان؟_

داد زدم:

دسشویی کجاس؟_

با دیدن حال بدم فهمید چه خبره و با دست به سمتی اشاره کرد، با تمام سرعتم دوییدم سمتش

[27.10.19 19:46]

252

آقای مربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

چیزی که تو معدم نبود الکی عق میزدم فقط، حس میکردم چشمام داره سیاهی میره...صدای نگران علیسان از پشت در میومد که ازم میخواست در و باز کنم

آقای مهربون خانم خوش زبون

آبی به صورتم زدم و در و باز کردم

:..علیسان با دیدن صورتم نگران نگاهم کرد

آوای خیس

رنگت پریده_

:سعی کردم کنارش بزنم...با صدایی که به زور در میومد گفتم

برو کنار_

تو همون هین سرم گیج رفت و نزدیک بود بیوفتم که علیسان گرفتم، دستشو زیر بدنم انداخت و بلندم کرد...توانایی مخالفت

zahra_s:نویسنده

نداشتم، منو روس تخت گذاشت و همون طور که با عجله سمت در میرفت گفت:

آقای مهربون خانم خوش زبون

تکون نخور تا برات یه چی بیارم حالت بیاد سرجاش_

تحمل این حال و نداشتم، کلی سوال تو ذهنم بود و این حالت تهوعم شده بود قوزِ بالا قور

آوای خیس

بعد از چند دقیقه علیسان اومد

دساش یع سینی بود، نشست کنارم روی تخت و سینی رو گذاشت روی پاش، با بغض نگاهش کردم...سینی رو گذاشت روی عسلی کنار تخت و برگشت سمتم تا کمک کنه پا شم:

پاشو یه چیزی بخور رنگ و روت باز شه_

نویسنده: zahra_s

با دیدن قیافم متوقف شد و با تعجب نگاهم کرد ....تو نگاهش یه چیزی بود که تشخیص نمیدادم چیه!! هر چی که بود بغضم و بیشتر کرد

آقای مهربون خانم خوش زبون

:بعد از چند ثانیه سرمو کشید تو بغلش و شقیقمو بوسید

چرا بغض کردی تو اخه خانوم کوچولوم؟_

آوای خیس

:سرمو از تو سینش بیرون کشیدم و گفتم

دیشب چیکارم کردی؟_

کاریت نکردم، باور کن_

[27.10.19 19:46]

253

نویسنده:zahra_s

یکم نگاش کردم تا از تو نگاهش مطمعن بشم راست میگه، البته چیزب نفهمیدم، مخم کار نمیکرد

آقای مهربون خانم خوش زبون

سرمو انداختم پایین و گفتم:

خب باشه_

آوای خیس

با خنده گفت:

مظلوم شدی_

با حرص نگاهش کردم که با خنده لیوان شربت و چپوند تو دهنم، چند قورت خوردم حالم بهتر شد

اصلا انگار بدن بیجونم جون گرفت

یکمم برام لقمه گرفت و گذاشت دهنم، منم تمام مدت با تعجب به کاراش و لبخند روی لبش نگاه میکردم، اگر یک ماه پیش بهم

zahra_s:نویسنده

میگفتن که با علیسان یک ماه بعد تو یک همچین شرایطی قرار دارم صد در صد سر و تهش و یکی میکردم

میدونم خوشگلم ولی نه تا اون حد که چشم ازم برنداری_

نیششم تا بناگوش برام باز کرد، دهنمو کج کردم، اول میخواستم بگم اره خوشگلیت از اون دهن گشادت میباره که دیدم نه زشته بنده خدا داره برام لقمه میگیره، یه موقع آه میکشه لقمه سنگ میشه تو گلوم

فقط به همون کجی افاقه کردم و دهنمو عین اسب ابی باز کردم تا لقمه رو بذاره تو دهنم، یهو با چیزی که یادم اومد جیغ زدم:

اخ اخ من کلاس دارمممم _

علیسان پرید هوا و بعد از یه نگاه عاقل اندر سفیه که بهم انداخت گفت:

پاشو حاظر شو ببرمت، لباساتم اونجاست_

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

به راحتی ای که لباسام به صورت شلخته ای روش ریخته بود نگاه کردم، گوشیمم بهم داد

آقای مهربون خانم خوش زبون

پا شدم رفتم سمتشون، اومدم لباسشو از تنم درارم که دیدم عین بز وایساده نگاهم میکنه..گفتم:

میخوای همونجا وایسی؟_

آوای خیس

سرشو خاروند و گفت:

من که دیشب همه جاتو دیدم_

با چشمای گشاد شده نگاهش کردم با خنده گفت:

نکنه فک کردی خودت اون و تنت کردی_

جیغ زدم:

نویسنده:zahra_s

تو تنم کرددددی؟_

:یه لبخند مکش مرگ ما زد و گفت

اوهوم_

تا بناگوش سرخ شدم و دیگه چیزی نگفتم، خاک بر سر من که چیزی یادم نیست از دیشب، این دفعه دوم بود ک این اتفاق میوفتاد

(:و اینجا فقط من و شما از خباثت علیسان مطلعیم)

[27.10.19 19:46]

254

بچه ها جون اینجا لازمه یکم از زبون دنیا صحبت بشه، یگم به رابطشون سر سامون بدیم نمیشه که همش تو سر و کله هم بزنن:)

****

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

.شب قبل

:از زبان دنیا

ماریا رو همونجا ول کردم دنبال سر رامین راه افتادم، اخ جون خر مجانی

ریموتو زد و سوار شد، منم پشمش حساب نکرد

:لگدی به ماشینش زدم و گفتم

چیزی از پشمات کم نمیشد در و برام باز میکردی _

و در و باز کردم و نشستم، پوکر فیس نگاهم کرد و همونطور که ماشین و روشن میکرد گفت:

میخوای نشونت بدم ببینی پشم دارم یا نه؟_

الان مثلا میخواست منو بترسونه، کور خونده... عادی نگاش کردم و با تاسف گفتم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

امشب با کدوم یکی از دوس پسرات قرار داری که تمیز کردی_

سرخ شد، خوردی؟ بخور، هستشم بکن تو مقعدت، مشت شدن دستشو دیدم اما خونسردانه با یه لبخند مضحک به رو به رو زل زدم

یهو زد رو ترمز و برگشت سمتم که برگام ریخت، سعی کردم خونسرد باشم اما دهن کج شده از ترسم نمیذاشت

چرا وایسادی؟_

یهو خم شد سمتم و یقمو گرفت

منم ناخداگاه با کله زدم تو دماغش که دوباره برگشت عقب و همونطور که دماغش و گرفته بود و صورتش از درد جمع شده بود شروع کرد به عربده های دردناک کشیدن

نوچ نوچی کردم و گفتم:

آقای مهربان خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

خب تو که جنبه دعوا نداری چرا حمله میکنی! نوچ نوچ نوچ _
نگا با این هیکل چجوری عر میزنه

دوباره اومد سمتم که ناخدا گاه صدایی از گلوم دراوردم و گارد گرفتم:

قودااااااا_

حس بروسلی بودن گرفته بودم

[27.10.19 19:46]

255

فک کردم این دفعه هم میتونم بزنمش ولی تو یه حرکت دستام و گرفت و فیتیله پیچم کرد، تو شوک حرکتش بودم

دستام و برده بود پشتم که داشت میشکست، یع پاشم از روی دنده رد کرده بود و روی پاهام انداخته بود، فاصله صورتامون ۵ سانت بود

آوای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:آب دهنمو با صدا قورت دادم و گفتم

چرا وحشی میشی؟_

نفساش به صورتم میخورد و حالمو یه جوری میکرد

دماغمو جمع کردم و هی قیافمو کج و کوله میکردم..نفسی گرفت و
:با حرص گفت

تو چرا انقدر با من لجی لعنتی؟_

:بازم دماغمو جمع کردم و لبامو به سمت بالا دادم، با تعجب گفت

!!!چرا اینجوری میکنی خل و چل؟_

:با حرص گفتم

...نفسای گوهت میخوره به دماغم قلقلکم می_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

حرفم تو دهنم ماسید و تبدیل به جیغ شد، وحشی چنان گازی از دماغم گرفت که دو قد پریدم هوا

سرشو برد عقب و با لبخند پیروز مندانه ای گفت:

_خوب شد؟

آوای خیس

جیغ زدم:

_گمشو اون طرف مرتیکه موجی پت و پاره

[27.10.19 19:46]

256

با خنده خودش و کشید عقب، داشتم دماغمو میمالیدم که یهو دستشو جلوم دراز کرد و جدی گفت:

نویسنده: zahra_s

بیا این لج و لجبازی و کل کل الکی رو بذاریم کنار و با هم _
دوست باشیم

دهنم باز موند، با من بود؟ پلک زدم و بهش نگاه کردم

:نگاهشو به چشمام دوخت و جملشو دوباره سوالی تکرار کرد

دوست باشیم؟_

:نگاهی به دستشو بعد خودش انداختم، نیشم کم کم گشاد شد

دیدی بلاخره کم اوردی_

:اخماش رفت تو هم

ببین کاری نکن از کردم پشیمون بشم_

یکم فکر کردم، فکر بدی هم نیستا میتونیم با هم ماریا و علیسان و
اذیت کنیم

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.n

:با همون نیش جر خورده گفتم

خوبه من و تو گروه خوبی میشیم میتونیم همه رو اذیت کنیم_
...دهنشونو سرویس کنیم شلوارشونو بکشیم پایین

:داشتم ادامه میدادم که پرید وسط حرفمو با خنده گفت

خیله خب باشه دستم خشک شد بگیرش دیگه_

سریع دستمو گذاشتم تو دستش، یه احساس عجیبی بهم دست داد، تا حالا دستم و انقد دوستانه تو دست یه مرد نذاشته بودم
معمولا میخواستم بهش کرم بریزم

:گونشو اورد جلو و گفت

حالا یه بوس به مناسبت دوستیمون_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

عه، نگا پرروعه سو استفاده گرو..انگشت وسطمو بوس کردم و بهش نشون دادم

بیا اینم بوس_

خندش به اسمون رفت و ماشین و راه انداخت

[27.10.19 19:46]

257

دو هفته بعد

:از زبان ماریا

دو هفته از مهمونی خونه علیسان گذشته بود، دو هفته بود که ازش بی خبر بودم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

داشتم عکسای تو شیرازمونو نگاه میکردم، یه لحظه برگشتم عقب، به دو هفته پیش جلوی در دانشگاه...

...

آقای مهربون خانم خوش زبون

علیسان ماشین و نگه داشت و با لبخند نگام کرد:

آوای خیس

مراقب خودت باش_

مرسی خدافظ_

کمربندنو باز کردم و سریع اومدم پیاده شم که دستمو اسیر دستاش کرد و گفت:

وایسا کارت دارم_

نشستم سر جام و دستمو اروم از بین دستاش بیرون کشیدم و سوالی نگاهش کردم:

نویسنده: zahra_s

من باید برم دیر شده_

نگاهش و بین خودمو دستم گردوند و گفت:

دیگه نمیخوام اذیتت کنم_

با تعجب نگاهش کردم، معنی حرفشو نفهمیدم، با لبخند دستی بع صورتم کشید و گفت:

شرطمون از همینجا تمومه، دیگه میتونی راحت باشی...دیگه منو نمیبینی _

دیگه منو نمیبینی... جمله اخرش عین تیر شد و چند بار قلبم و سوراخ کرد، دهنم عین ماعی باز و بسته میشد ولی هیچ صدایی ازش در نمیومد

دستشو گرفت سمتم و گفت:

خیلی خوشحال شدم از آشناییت، تو خیلی دختر مهربون و خوب هستی..قدر خودتو بدون _

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

دست خشک شدم و بالا اوردم و گذاشتم تو دستش، بغضم تا بین دندونام اومده بود.. با آب دهنم قورتش دادم و تنها به یه خدافظی خشک بسنده کردم

و پیاده شدم و دوییدم سمت ورودی دانشگاه، باورم نمیشد تموم شده.. اگر یک ماهه پیش بود از اینکع این اتفاق افتاده بال در میاوردم ولی الان چرا قلبم تو دهنم میزنه؟

...

:رو عکسش زوم کردم و نفس عمیقی کشیدم

دلم برات تنگ شده بی معرفت_

[27.10.19 19:46]

258

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

بغضمو با یه اه خفه کردم و دوربین و انداختم اونور

چه عجیب وابسته شدم و خودم نفهمیدم، تو فکر بودم که گوشیم زنگ خورد، شقایق بود..بی حوصله جواب دادم:

جانم شقی_

مرگ شقی، توام ازون دنیای بی تربیت یاد گرفتی_

نه بابا حوصله نداشتم کامل بگم_

حالا بی خیال، شب میخوایم با امیر بریم بیرون میخوام یه خبر خوب بهتون بدم حتما باید بیای _

حوصله ندارم، بابا تو چه انرژی ای داری همین یک ساعت پیش کلاس تموم شد _

ناراحت گفت:

خیلی بی شعور و بی ذوق شدی، اصن به درک_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:وسط حرفش پریدم و سعی کردم لحنم مهربون باشه

خیله خب، میام فقط ساعت چند؟_

میایم دنبالت با امیر ۸_

باشه ای گفتم و خداقظی کردم، اصلا کنجکاو نبودم بدونم خبر !!خوبشون چیه

عجیب بود که منه فضول کنجکاو نبودم

ترجیح دادم تا ساعت ۸ بخوابم، کاری واسه انجام دادن نداشتم، پاشدم یه دوش گرفتم و بعد رفتم زیر پتو، فکرم همش پیش علی بود

ینی اونم الان تو فکر من بود؟ با فکر به همین چرت و پرتا خوابم برد

[27.10.19 19:46]



آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

با صدای جیغ گوشیم بیدار شدم، خواب الود از کنار بالشت برش داشتم و بدون نگاه کردن به اسم تماس گیرنده جواب دادم:

بله؟_

صدای جیغ شقایق بلند شد:

پاشو گمشو بیا پایین نیم ساعت منتظریم_

تو جام سیخ شدم:

اه گمشو ترسیدم، الان میام پایین خب، وایسا حاظر شم_

زووووود_

قط کردم و تندی پریدم تو دستشویی، بعدم سریع هر چی به دستم اومد و پوشیدم و گوشیمو برداشتم...

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

به پایین پله ها که رسیدم مامان و دیدم، اونم تو این دو هفته زیاد گیر نمیداد، انگار فهمیده بود حوصله ندارم

آقای مهربون خانم خوش زبون

سوالی نگاهم کرد و گفت:

کجا میری؟_

آوای خیس

بوسش کردم و همونطور که سمت در میرفتم گفتم:

شقایق اومده دنبالم میگه میخواد یه خبر خوب بده مجبوری _ میرم، فعلا مامان جون

***

شقایق دستاشو زد به هم و با ذوق گفت:

اخر همین هفته عروسیمونه_

نویسنده: zahra_s

منو دنیا دوتایی جیغ زدیم:

آقای مهربون خانم خوش زبون

چیییی؟_

:امیر نیششو باز کرد

انشالله میخوایم بریم سر خونه زندگیمون_

آوای خیس

:شقایق گفت

تازه میخوام علیسان و رامینم دعوت کنم_

:با اخم گفتم

تو چه صنمی با اونا داری که میخوای دعوت کنی؟_

:دنیا با ارنج زد به بازوم

هیس شو بابا_

نویسنده: zahra_s

بعد با ذوق سمت اونا گفت:

اره خیلی خوب میشه من به رامین میگم اونم به علی بگه_

[27.10.19 19:46]

260

با عصبانیت گفتم:

اصلا تو کی انقد با رامین خوب شدی؟ قبلا که تا همو میدیدین _
مثل سگ و گربه میپریدین به هم حالا چی شده انقد مشتاقی ببینیش
ها؟

دنیا عصبی جوابم و داد:

تو چته دو هفتش همش عین سگ پاچه میگیری؟_

شقایق با خواهش گفت:

آقای مربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

ساکت شید بچه ها بخدا همه دارن نگامون میکنن_

نگاهی به دورو برم کردم.. راست میگفت توجه همع بهمون جلب شده بود، چیزی نگفتم و خودمو با غذام مشغول کردم.. دنیا بلند شد و همونطور گفت:

ماریا بیا کارت دارم_

نگاهش کردم و بعد از چند لحظه بلند شدم، گوشه ای نشستیم صندلی رو کشید و نزدیکم شد.. دستامو تو دستاش گرفت و با لحن مهربونی که ازش بعید بود گفت:

ماریا من میدونم مشکل تو چیه!! میدونم چرا دوست نداری _ علیسان و ببینی ولی بخدا با فرار کردن بیشتر عذاب میکشی باید باهاش کنار بیای من دو هفتس دارم میبینم چقدر تغییر کردی، گوشه گیر و عصبی شدی..میبینم عاشق شدی..باید باهاش رو به رو بشی

سرشو نزدیک اورد و نیششو کمی باز کرد:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

تازه من زیر زبون رامین و کشیدم، میگه اونم انچنان مثل قبل _ نیست..دیگه اونقدرا خندون نیست، مثل قبل همه چیز و به پشمش نمیگیره..من مطمعنم اونم یه حسایی به تو داره

نگاش کردم، شاید یه ذره ذوق زده شدم، دنیا بد نمیگفت..هر چی که بود باید باهاش رو به رو میشدم

لبخندی زدم و سرمو به نشونه موافقت تکون دادم

[27.10.19 19:46]

261

***

نگاهی به خودم توی اینه انداختم و نیشمو تا بناگوش باز کردم، چه علی کش شدم، دنیا نگاهی بهم کرد و سوتی زد:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s :نویسنده

جووون چه خوشگل شدی شاشووو_

پشت چشمی نازک کردم و موهای جلوی صورتمو با عشوه به سمتی پرت کردم:

خودتی چاقالو_

نگاهی به خودش انداخت، منم نگاهی انداختم.. کثافت لاغر کرده بود دیگه نمیشد مسخرش کرد، از ۷۵ کیلو وزن حدودا ۶۲ ۳ کیلو مونده بود

به چشمای خوش رنگش که با ارایش بیشتر به چشم میومد نگاه کردم و گفتم:

توام خوشگل شدی_

نیششو باز کرد و گفت:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

میخوام امشب ۷ تا تور کنم_

:سوالی نگاش کردم و پوکر فیس گفتم

براچی ۷ تا؟؟_

:با تاسف نگاهم کرد

..فکر اقتصادی نداری که، حالیت نیست_

:بعد نیششو باز کرد و ادامه داد

هفته ای ۷ روزه، هر روز با یکیشون برم بیرون با دوتاشون _
برم خرید برام خیلی میصرفه

با دهن باز نگاش کردم، دختره پتیاره رو نگا کنا

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

به ساعت نگاه کردم و پوفی کشیدم:

دنیا سه ساعت زود تر اماده شدیم، همش تقصیر توعه عجله _
میکنی...

هنوز حرفم تموم نشده بود که در اتاق چار تاق باز شد و محکم خورد به دیوار.. منو دنیا پشمامون ریخت پریدیم تو بغل هم و با هول برگشتیم سمت در

دنیا با ترس گفت:

ماریا زامبیان، بلاخره حمله کردن_

با ترس گفتم:

نگو دنیا میترسم_

!!منتظر بودیم ببینیم زامبیا میان داخل یا نه

آقای زامبیان خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

[27.10.19 19:46]

262

آقای مهربون خانم خوش زبون

صدای چوبی که به زمین میخورد توجهمونو جلب کرد با هر با برخوردش با زمین منو دنیا چشمامون گشاد تر میشد و بیشتر همو فشار میدادیم، مثل صحنه اهسته فیلما شده بود

آوای خیس

کم کم عصا مشخص شد و بعد کمر خمیده نن جون با روسری گل گلی و چادر رنگی ای که دور کمرش گرفته بود

: برگشت سمت ماعو عینک دودیشو داد بالا، نیششو باز کرد

سلام پتی ها(مخفف پتیاره ها😐)، بگید ببینم نبودم چه غلطی _ کردید؟

با ذوق پریدم سمتشو بوسش کردمدنیاعم از من بدتر رفیق شفیقشو دیده بود

نویسنده: zahra_s

یه ساعت با نن جون خوش و بش میکردیم، با تمام خستگی ای که داشت خودشو انداخت وسط که میخواد بیاد عروسی

آقای مهربون خانم خوش زبون

نگاهی به من انداخت و گفت:

عاشق علیسان شدی یا نه؟_

آوای خیس

همچین بی مقدمه این حرف و زد که موندم چی بگم، نگاهش کردم و حرفی نزدم... یکم تو چشمام نگاه کرد و گفت:

پس شدی_

نیششو باز کرد و گفت:

پس داماد دار شدم اره؟_

لبخند تلخی زدم و جواب دادم:

نویسنده: zahra_s

دو هفتس همو ندیدیم_

بعد از کلی اصرار و اخر تهدید با عصا راضی شدم بگم قضیه هارو، چونه چروکیدشو خاروند و گفت:

پس امشب میبینیش_

سرمو تکون دادم، دنیا که عجیب ساکت بود و سرش تو گوشیش بود بلاخره دهن باز کرد و گفت:

پاشید بریم رامین منتظره پایین_

بعد از برداشتن کادو برا عروس دوماد و یه سری وسایل از اتاق و بعد هم از خونه زدیم بیرون، مامان و باباعم دعوت بودن ولی خودشون میخواستن برن جای دیگه.. منم خداروشکر میکردم که نیومدن چون نمیدونستم چه ابرو ریزیایی در انتظارمه.

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

رامین تکیه داده بود به ماشین و منتظر بود، مارو که دید سلام کرد و با نن جون رو بوسی کرد، داشتم بهشون نگاه میکردم که در سمت راننده ماشین باز شد و هیکل گوریل مانند علیسان نمایان شد، سعی کردم زیاد بهش نگاه نکنم، سریع نگاهمو ازش گرفتم

مثل همیشه مرتب بود اما نمیدونم درست دیدم یا نه!! یه جوری نگاهم کرد، دستمو مشت کردم و سعی کردم حواسمو پرت کنم، چشمم خورد به نیش باز دنیا

همه چی زیر سر همین عنتر خانومه

[27.10.19 19:46]

263

خودمو جمع و جور کردم و سلام کردم، جواب منو دنیا رو داد و با نن جون احوال پرسی کرد، نن جون بی جنبه ام ازش اویزون شد که تا ماشین ببرتش

اروم و خانومانه رفتم سوار شدم، منو وسط انداختن کثافتا که دقیقا تو دید علیسان باشم، با اخم سرمو کردم تو گوشیم و الکی باهاش

آوای خیس
zahra.si

ور میرفتم تا زود تر برسیم، اصلنم به ضربان بالا رفته قلبم توجه نمیکردم

به زور خودمو نگع میداشتم که نگاهش نکنم، بوی عطرش تو ماشین پیچیده بود و داشت هوش و از سرم میبرد

نن جون از همون بدو نشستنمون تو ماشین شروع کرد به حرف زدن:

خب نن جون بگو تو این مدتی که نبودم چیکارا کردی؟_

علیسان لبخندی زد و گفت:

هیچی نن جون خونه شرکت، شرکت خونه_

نن جون نوچ نوچی کرد و گفت:

چیه این زندگی برا خودت ساختی؟ نه هیجانی نه تغییر تحولی_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

:علیسان خندید

خب به نظر شما چیکار کنم؟_

:نن جون با سرخوشی گفت

بیا همین ماریای مارو بگیر هم تو یه رنگی به زندگیت میدی هم _ ما از دست این دختره راحت میشیم

اب دهنم پرید تو گلومو چنان به سرفه افتادم که گوشی از دستم افتاد

[27.10.19 19:46]

264

نن جون سعی کرد با عصاش بزنه تو کمرم اما من سریع خودمو جمع و جور کردم و به زور صاف شدم تا کمرمو نصف نکرده از سر مهربونی

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

همه ساکت شدن، حتی دنبا ام دیگه در گوشه رامین پچ پچ نمیکرد

از تو اینه به علی نگاه کردم، اخم کرده بود و به رو به روش خیره...خب معلومه ناراحت شده!! اونکه منو دوست نداره

لبمو گاز گرفتم تا بغض نکنم

بلاخره رسیدیم، بدون حرف پیاده شدیمو منتظر موندم تا نن جون و دنیا ام پیاده شن، داخل شدیم، اول از همه منو دنیا رفتیم لباسامونو عوض کردیم.

...

شقایق انقد ناز شده بود دلت نمیومد ازش چش برداری، امیرم نیشش باز بود

دنیا هم هی به شقایق تیکه میداخت:

آقای مهربون خانم خوشگل زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

شقایق پرده هات چه رنگین؟ چه مدلین؟ امشب میزنید یا قبلا _
زدید؟

اون بدبختم هی جیغ جیغ میکرد..منم میخندیدم تا یادم بره علیسانم
تو این جمعه

داشتیم با شقایق حرف میزدیم که رامین و علی نزدیک شدن،
:علیسان با امیر دست داد و گفت

..تبریک میگم، خوشبخت شید_

رو به شقایقم سری به نشونه احترام تکون داد، دنیا رو به رامین
:که ساکت بود گفت

چرا تو تبریک نمیگی عاشغال؟_

رامین چشم غره ای بهش رفت و جلو اومد تبریک گفت، ازشون
دور شدم

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

هنوز زیاد کسی نیومده بود، یه اب البالو از روی میز برداشتم و شروع کردم اروم اروم خوردن:

آقای مهربون خانم خوش زبون

خوبی؟_

[27.10.19 19:46]

265

آوای خیس

اب میوه پرید تو گلومو به سرفه افتادم، علیسان با نگرانی نزدیک شد و در حالی که با دست اروم میزد پشت کمرم گفت:

ماریا؟ پرید گلوت_

بین سرفه هام سرش جیغ زدم:

!!چته عین جن میای بغل گوشم ظاهر میشی نمیگی ادم میترسه؟_

نویسنده: zahra_s

اخم کرد:

اومدم حالتو بپرسم، لیاقت محبتم نداری_

محبتت بخوره تو سر دوست دخترات_

آقای مهربون خانم خوش زبون

تو ذهنم ادامه دادم: لابد بخاطر همونا منو ول کردی دیگه..انقدر دخترای رنگا رنگ دورو برت ریخته منو نمیبینی

آوای خیس

با عصبانیت گفت:

فکر میکردم بعد از این مدت یه ذره ادم شده باشی ولی هنوز _ همون وحشیه قبلی!! هیچ فرقی نکردی

بعدم بدون توجه به دهن باز مونده من از کنارم رد شد، با حرص پامو به زمین کوبیدم و با جیغ گفتم:

توام هنوز همون آدم نچسب و بیشعور و هوس باز قبلی_

نویسنده: zahra_s

بلند تر جیغ زدم:

_چخه

برگشتم دیدم نن جون با دستای به کمر زده پوکر فیس زل زده بهم، قیافم از حالت عصبی در اومد و سوالی نگاهش کردم، با چشماش به عصاش اشاره کرد... گیج نگاش کردم که گفت:

_الان همین عصا رو میکوبم تو دهنت

یهو جیغ زد:

_خاک تو گورت، اینطوری میخوای پسره رو عاشق خودت کنی؟

اب دهنمو قورت دادم، میترسیدم چیزی بگم با عصاش بزنه چپ و راستم کنه، این دنیا کجا بود منو نجات بده

[27.10.19 19:46]



آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

نگاهی به نن جون انداختم که طلب کارانه نگاهم میکرد، پوفی کشیدم و مظلومانه گفتم:

خب چیکار کنم؟_

لبخند مرموزانه ای زد و گفت:

ملایم برخورد کن، عشوه بریز.. لبخند بزن_

بعد جیغ زد:

یکم دختر باش_

یک قد پریدم، نن جون تیک داشت یا من برام غیر عادی بود؟ ادای عق زدن در اوردم و گفتم:

اه اه اه، دیگه چی؟ همین مونده بگی برو بپر بغلش_

آقای مرموز خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

بشکنی زد و با نیش باز گفت:

افرین دختر، همینه سعی کن همش خودتو بندازی تو _
بغلش..اصن خودتو بزن به غش بیاد بغلت کنه

با چشمای گشاد شده گفتم:

نن جون اینطوری میخوای راه و چاه نشون بدی؟ نکنه تهش _
میخوای بگی بهش پیشنهاد اتاق خواب بدم

با چشمایی که ازش تاسف میبارید و قیافه جمع شده گفت:

تو اگر ازین عرضه ها داشتی که تو همون شیراز کارشو تموم _
میکردی

دود از همه خروجیای بدنم زده بود بیرون، اگر دو ثانیه دیگه اونجا میموندم نن جون و با سرامیکای کف یکی میکردم، اوف جیغ مانندی گفتم و از کنارش رد شدم... اسیر شدیم ها

آقای مرون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

***

آقای مهربون خانم خوش زبون

:دنیا

با حسرت داشتم به جمعیت رقصنده ها نگاه میکردم، چرا هیچکس
:نمیاد منو ببره وسط..صدای رامین از فکر و حسرت بیرون اوردم

آوای خیس

خب دیگه چه خبر؟_

:نگاش کردم و با ذوق گفتم

امشب میخوام ۷ نفر تور کنم_

حس کردم قیافش تو هم رفت ولی سریع به حالت عادی برگشت و
:خندید

!!چه خبره ۷ نفر؟ چجوری میخوای ساپورت کنی ۷ نفرو؟_

zahra_s.roza

:لبای قلوه ایه گنده بی ریختم و غنچه کردم و گفتم

نگران نباش این لبا همه رو جواب میده، نفری یه بوس_

یهو چنان اخم کرد که پشمام ریخت..با عصبانیت سرشو نزدیک :اورد و اروم گفت

تو واسه خودت هیچ ارزشی قائل نیستی؟ این حرف چیه تو _ میزنی!! یکم رو چرت و پرتایی که میگی فکر کن دنیا

به تو چه من به چی فکر میکنم به چی نه؟؟ اصن تو خره کی ای که فکر میکنی من برای خودم ارزش قائل نیستم

:با عصبانیت سرمو که تو حلق رامین بود و عقب کشیدم و گفتم

تورو سننه؟ به تو چه من چی میگم چی نمیگم!! درسته دوستیم _ ولی من به ماریا که چند ساله دوستمه اجازه دخالت تو این چیزارو ندادم تو که پشم کوچیکه ی ماریا ام نیستی

آقای مربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

[27.10.19 19:46]

267

آقای مهربون خانم خوش زبون

با عصبانیت نگاهم کرد و گفت:

_ تو لیاقت نصیحت و نگرانی نداری بدبخت، همیشه بابد باهات عین سگ برخورد کنن.. در همون حد حقته

آوای خیس

حالت صورتم کاملا عوض شد و مات موندم... دستام یخ زد.. باورم نمیشد با دو تا جمله با خاک یکسان شده باشم ..بغضم گرفت، حتی تو دعواهای قبل از اتش بسمونم انقدر حرفای شکننده ای بهم نمیزد، سعی کردم بغضمو مهار کنم اما اشک تو چشمام جمع شده بود

بدون عوض کردن حالت چهرم با عصبانیت نگاهش کردم و گفتم:

_ من همینیم که هستم، بخاطر حرص و نظر ادم بی اهمیتی مثل توام خودم و عوض نمیکنم، از اولم نباید باهات خوب میشدم تو حتی لیاقت نگاه کردنم نداری

zahra_s.roza

با تمام تلاشی که برای گریه نکردن کردم، تهه حرفام یه قطره اشک تلپی افتاد رو گونم که سریع با پشت دست پاکش کردم

..نگاه رامین اشکمو دنبال کرد و مات موند رو گونم

تو نگاهش پشیمونی موج زد..اما دیگه فایده نداشت، ازس بدم اومده بود..همیشه ازین حرفا زیتد میشنیدم ولی اهمیت نداشت که شخصیتم چطور جلوی بقیه جلوه کنه

اما اینبار نمیدونم چرا انقدر عصبی شدم...شایدم از رامین انتظار نداشتم

نگاهش و به سمت چشمام سوق داد..دهن باز کرد حرف بزنه که با خفه شویی از کنارش رفتم

پسره کثافت فک کرده میتونه هر حرفی بزنه بعد با یه ببخشید همه چیز و حل کنه

[27.10.19 19:46]



نویسنده: zahra_s

رفتم سمت ماریا که وایساده بود و با مامان شقایق اینا حرف میزد، یکم نزدیک بهش ایستادم و وایسادم تا تبریک گفتن و تعارفاتشون تموم بشه

تو همون هیری ویری بند کفشمم باز شده بود..اگر یه قدم دیگه راه میرفتم باهاش از پام درمیومد

:خم شدم بستمش که صدایی باعث شد با تعجب سرمو بالا بیارم

افتخار اشنایی میدین دنیا خانوم؟_

:وا این اسم منو از کجا میدونه؟؟ اعصاب نداشتم، با حرص گفتم

شما؟ _

لبخندش رفت.. بنده خدا کپ کرد..یه چند لحظه تو همون حالت :نگام کرد بعد صداشو صاف کرد و سعی کرد دوباره لبخند بزنه

آوای خیس
zahra_s:نویسنده

..من پسر خاله امیرم، تعریفتو زیاد از امیر و شقایق شنیدم_

از گوشه چشم نگاهم افتاد به رامین که داشت مارو نگاه میکرد..نا خداگاه لبخندی به پسره زدم و گفتم:

اهان، چه خبر؟_

یکم خوش و بش کردیم... عروس داماد اومدن وسط رقصیدن و اینا منم تمام مدت کنار یاشار یا همون پسر خاله رامین بودم، پسر خوبی بود:))) بعد از ۲۱ سال بلاخره مخ یکی رو زده بودم تو پوستم نمیگنجیدم

دستشو دراز کرد سمتم و گفت:

بریم برقصیم دنیا؟_

با ذوق دستشو گرفتم و خودم عین این بدبختای هول پسر ندیده کشیدمش وسط و شروع کردیم رقصیدن

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

از حرکاتم بنده خدا نمدونست بخنده یا به رقصیدنش ادامه بده..تو حال و هوای خودمون بودیم که دستم کشیده شد و پرت شدم تو یه جای گرم،!!! چند لحظه هنگ کردم... اصلا نفهمیدم چی شد

سرمو اوردم بالا، چونه ی رامین تو حلقم بود..نگاهی به یاشار که وا رفته بود و از پایین به رامین نگاه میکرد هم انداختم، بنده خدا یه سر و گردن کوتاه تر بود، رامین با لبخند مکش مرگمایی گفت:

میشه دوست دخترمو ازت قرض بگیرم داداش؟_

فکم افتاد تو یقش...من؟ منو میگههههه؟

[27.10.19 19:46]

269

یاشار بنده خدا نگاهی با ترس از پایین به رامین که سینه سپر کرده اماده به حمله بود انداخت و لبخند مکش مرگ مایی زد و گفت:

...عه دنیا نگفت دوست پسر داره_

نگاهی به دور و بر انداختن و بعد به نقطه ای نا معلوم اشاره کرد و با همون لبخند مضحک گفت:

ببخشید فک کنم صدام میکنن من برم_

بعدم کله ای برای من تکون داد و رفت

من که تا اون موقع کوپ کرده بودم تازه با محو شدنش فهمیدم چی شد..نگاهی به زمین انداختم..پشمام رو زمین ریخته بود

بعد نگاهی به رامین انداختم که لبخند پیروزمندانه ای زد و شروع کرد اروم اروم تکون خوردن... انقد حواسم پرت شده بود که نفهمیدم کی اهنگ عوض شدو کی زوج ها دونه دونه اومدن وسط و مشغول رقصیدن شدن

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

سرمو به نشانه تاسف تکون دادم و در حالی که عاقل اندر سفیه
:نگاش میکردم گفتم

فک کردی حالا که گفتی دوست دخترتم پسرا دست از سر من _
بر میدارن؟ نخیر اقا من راه میرم پشتم پشم ریزونه.. دونه دونه
قش میکنن برام

:خندید و گفت

اره میدونم، بنده خداها تا حالا گولاخ ندیدن میبینن قش میکنن_

والا تو گولاخی با ابن هیکلت..اصلا من با تو قهرم چرا اومدی _
!!منو بغل کردی

:سرشو به گوشم نزدیک کرد..نفسم بند اومد..اروم گفت

میتونی فکر کنی اومدم منت کشی_

:محکم سرمو از بغل کوبیدم به سرش و جیغ زدم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

گمشو اونطرف مرتیکه مو به تنم سیخ شد_

:اول که کپ کرد... ولی بعد با تاسف نگاهم کرد و گفت

هیچیت به ادمیزاد نرفته الان هر دختره دیگه ای بود قش و _
ضعف رفته بود برا این حرکتم

[27.10.19 19:46]

270

:..بد بد نگاهش کردم

بلاخره رو صد نفر که امتحان میکنی و جواب میده باید احتمال _
بدی نفر صد و یکمی ممکنه بزنه تو پرت.

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

عا راست میگی بقبشون عین تو وحشی نبودن همشون روحیه لطیفی داشتن_

کثافت انکارم نمیکرد که با صد نفر ازین کارا کرده...بزنم تو دهنش عاشقالو

سعی کردم خودمو از تو بغلش بکشم بیرون ولی سفت چسبیده بود نمیذاشت جم بخورم

چنان با نیش باز به تقلاهام نگاخ میگرد که خودمم نزدیک بود بخندم، با خنده کنترل شده ای گفتم:

مرگ به گوریل بودن خودت میخندی؟_

این خنده کنترل شدتو بذارم به پای اینکه اشتی کردیم؟_

پشت چشمی نازک کردم و گفتم:

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

باید راجبش فکر کنم_

آقای مهربون خانم خوش زبون

:محکم ماچم کرد و گفت

عا قربون تو_

آوای خیس

با چشمای از کاسه دراومده زل زدم بهش...این چه کاری بود؟؟
خود به خود نیشم باز شد

***

:ماریا

عبن این بدبختا یک گوشه ایستاده بودم و به عروس دوماد که وسط میرقصیدن نگاه میکردم..هعییی روزگار

نویسنده zahra_s.n

[27.10.19 19:46]

آقای مهربون خانم خوش زبون

271

صدای علیسان باعث شد با تعجب بهش نگاه کنم، صدای اهنگ بلند بود و باعث میشد نفهمم چی میگه!!

اول میخواستم جبهه بگیرم دوباره بپرم بهش، ولی خب نمیخواستم فک کنه با یه وحشی طرفه، پس باید اول میفهمیدم چی میگه بعد میپریدم بهش:/

پس به یه بله خشک و خالی و عاری از هر احساسی بسنده کردم، واسه اینکه صداشو بشنوم سرشو اورد نزدیک گوشم و داد زد:

بریم برقصیم؟_

نویسنده: zahra_s

خب الان دو تا گزینه داشتم، اول اینکه برم باهاش برقصم و خوش بگذرونم، دوم اینکه عدای تنگارو در بیارم و بگم برو با دوست دخترای هر جاییت برقص

ولی خب گزینه اول و انتخاب کردم.. با اخم دستشو گرفتم... هر چقد قبول کردن درخواستش با اخمم مغایرت نداشت

شروع کردیم جلوی هم تکون تکون خوردن و دستام و تکون دادن، علی ام خیلی مردونه جلوم میرقصید...هی میومدم قربون صدقش برم تو دلم... هی خودمو نفرین میکردم که دهنمو ببندم دوباره عین اون موقع وحشی بازی در نیارم

یهو اهنگ عوض شد، همه دو نفر دو نفر شدن.. نگاهی به بقیه که میرفتن تو هم انداختم و اومدم برم که دستم توسط علیسان کشیده شد و تو بغلش فرو رفتم

[27.10.19 19:46]



آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

اومدم خودمو بکشم کنار که محکم نگرم داشت و سرشو تو موهام فرو کرد، ضربان قلبم تو صدمی از ثانیه رفت بالا

به زحمت گفتم:

چیکار میکنی؟_

نفس عمیقی کشید و گفت:

هیسسس بذار یه ذره ارامش بگیرم_

تو کف جملش بودم و فکر میکردم ینی چی... ینی میخواد از من ارامش بگیره؟ یا منظورش چیز دیگه بوذد و من چنین برداشت چرتی کردم

هر چی که بود و هر منظوری که داشت...لحن و التماسی که تو صداش بود باعث شد دیگه تقلا نکنم تا از بغلش بیام بیرون

آقای عربون خانم خوش زبون
آوای خیس

نویسنده: zahra_s

تو خلسه فوق العاده ای رفته بودم و داشتم حال میکردم که مثل همیشه یکی گند زد به حال خوبم، از بالاشونه علیسان نگاهم افتاد به نن جون که داشت پر پر میشد تا ببینمش

وقتی فهمید متوجهش شدم بهم اشاره کرد نگاهت به من باشه

با تعجب داشتم نگاهش میکردم که رفت سمت دیوار، قسمتی ک تقریبا مهمون زیادی ننشته بود

رفت سمت دیوار و چسبید بهش.. چشمام از حدقه زد بیرون بهم نگاه کرد و در برابر چشمای در اومدم انگشت وسطشو نشونم داد که خود به خود به حالت عادی برگشتم

[27.10.19 19:46]

273

اشاره کرد هر کار میکنم توام انجام بده

نویسنده: zahra_s

بعد شروع کرد خودشو به دیوار مالیدن...اون لحظه چنان شوکی بهم وارد شد که پای علیسان و لگد کردم

نن جون لباشو غنچه کرد..بعد تو همون حالت بهم نگاه کرد و به لباش اشاره کرد ینی توام این طور کن

خیلی خودم و کنترل کردم نترکم از خنده

بعد با احساس برگشت سمت دیوار و اروم اروم جلو رفت، لباشو چسبوند به دیوار... دیگه نتونستم خودم و کنترل کنم و پقی زدم زیر خنده

علیسان با تعجب از گوشه چشم نگاهم کرد و بعد با نیش باز سرشو نزدیک گوشم اورد و گفت:

اگر میدونستم انقدر تو بغلم روحیت عوض میشه زود تر میومدم _ بغلت میکردم

نن جون دیگه حرکاتش خیلی زننده شده بود داشت توجه چند نفر و به خودش جلب میکرد.. ترسیدم کسی فیلم بگیره ازش

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

بدون توجه به حرف علیسان خودم و ازش جدا کردم و دوییدم سمت نن جون که دیگه داشت از کنترل خارج میشد

علیسان بنده خدا تو همون حالت رقص مونده بود داشت پوکر فیس نگاهم میکرد.. نن جون که منو دید خودشو از دیوار جدا کرد و با ذوق گفت:

تا کجاشو انجام دادی روش_

یه لحظه خودمو درحالی که داشتم لبامو غنچه میکردم و به علیسان نزدیک میشدم تصور کردم و سرخ شدم

برای اینکه قائله ختم شه گفتم:

اره اره تا همینجاشو روش انجام دادم_

نن جون با چشمای درشت شده نگاهم کرد و بعد با عصاش یدونه زد تو کمرم، جیغ زد:

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

دختره پتی پاره، تو اب نمیبینی وگرنه شناگر ماهری هستی_

با قیافه جمع شده کمرم و مالیدم و گفتم:

نن جون خودت گفتی بکن عاشقت میشه_

من گ... خوردم_

:/

[27.10.19 19:46]

274

با تعجب گفتم

وا_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

مرگ، الان با خودش میگه چقد دختره عفریتست_

رامین و دنیا با نیش باز و دست تو دست اومدن سمتمون، این دو تا عجیییب مشکوک میزدن تازگیا

نن جون هنوز داشت برزخی نگام میکرد، نگاهمو به سقف تالار دوختم و سعی کردم به روی خودم نیارم

:دنیا نگاهی به دوتامون انداخت و گفت

چی شده نن جون؟_

:نن جون بدون اینکه نگاهشو از من برداره گفت

از این کله کدو بپرس_

کله کدو ام شدم... دنیا سوالی به من نگاه کرد.. منم شونه ای بالا انداختم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

بقیه مراسم و شام و با نگاه های گاه و بی گاه علیسان گذروندم...
برام عجیب بود رفتارش و نگاه هاش، مگه ولم نکرده بود؟؟؟ پس معنی این کاراش چی بود!!؟

نوبت به عروس کشون رسید... اصلا حوصله این کارارو نداشتم، ولی کی میتونه در برابر نن جون مقاومت کنه

علیسان راننده بود ..منه بدبخت و انداخته بودن وسط.. نن جون و دنیا ام تو گوشم جیغ میزدن

علیسان با مهربونی و ترحم نگاهم میکرد، نن جون کل هیکلشو از پنجره کرد بیرون و با عصاش بادکنکای تزئینی روی ماشین عروسو میترکوند

[27.10.19 19:46]

275

سعی کردم بکشمش داخل که دنیاعم ازون طرف اویزون پنجره شد

آوای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.a

آقای مهربون خانم خوش زبون

:علیسان با خنده گفت

ولشون کن بذار راحت باشن_

اخه نن جون میوفته_

آوای خیس

:نگاهم از تو اینه بهش بود، لبخند عمیقی زد و لب زد

مهربون_

تو دلم کیلو کیلو قند شروع کردن سابیدن، میخواستم بپرم ماچش کنم

انقد تو عمق تعریفش فرو رفته بودو که دستام شل شده بود، تو یک صحنه صدای جیغ نن جون بلند شد... تا اومد پرت شه بیرون سریع پاچه های شلوارشو گرفتم و هم زمان جیغ زدم:

نویسنده:zahra_s

علی نگر دار_

علیسان بدبخت نفهمید چجوری پاشو بذاره رو ترمز

و همزمان چند تا اتفاق افتاد، نن جون و به داخل کشیدم اما شلوارش در اومد.. ماشین پشت سریمون محکم به ما برخورد کرد، من و دنیا که خداروشکر داخل نشسته بود به جلو پرت شدیم

هممون از اتفاقی که افتاد کپ کرده بودیم، اولین نفر نن جون به خودش اومد... جیغی زد و گفت:

عصاااام، عصام افتاد تو خیابون_

در و باز کرد و قبل از اینکه ما بتونیم به خودمون بجنبیم رفت پایین.. به زور تونستم تکونی به خودم بدم و پشت سرش سریع پیاده شم، صدای هم همه و بوق ماشینا هولم کرده بود

نن جون نگاه دقیقی به خیابون انداخت و بعد انگار عصاشو دید که با ذوق گفت:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

اوناهاش_

[27.10.19 19:46]

276

و من فقط مات شلوارش بودم که به یکی از پاهاش گیر کرده بود و کم مونده بود از همونم در بیاد

پشت بنده من دنیا و بقیه ام پیاده شدن

همچنین راننده ماشین پشت سرمون.. چه عروسی ای شد امشب

چند نفرم که کمم نبودن دورمون جمع شده بودن و بیشتر حواسا عوض اینکه به تصادف باشه به نن جون بود.. زبونم قفل شده بود

دنیا زد به بازوم و گفت:

نویسنده: zahra_s

چته؟ خوبی؟_

وقتی دید من بدون عکس العمل به جایی زل زدم مسیر نگاهمو دنبال کرد و وقتی رسید به نن جون اول کپ کرد بعد چنان زد زیر خنده که من تو جام پریدم، ملتم که انگار منتظر همین استارت بودن زدن زیر خنده

نن جون خوشحال با عصاش برگشت، نگاهی به همه که میخندیدن انداخت و سری از تاسف تکون داد:

خاک تو سرتون که به تصادفم میخندید_

بعد ادامه داد:

ماریا فک کنم پاهامو از دست دادم، حس میکنم داره خنک میشه _

دنیا اشکاشو پاک کرد و گفت:

خب چون هوا سرده نن جون_

آقای مرون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

نن جون برو بابایی تحویلش داد و به پاهاش نگاه کرد.. با مکث بعد به من نگاه کرد.. بعد به دنیا.. بعد دوباره به پاهاش نگاه کرد.

یهو چنان جیغی زد که از یه پیرزن ۷۰ ساله بعید بود

[27.10.19 19:46]

277

لبمو گاز گرفتم که نخندم. علیسان و اون مرده سریع ماشیناشونو کشیدن کنار تا ترافیک بخوابه.. بیچاره ماشین عروسم وایساده بود و امیر و شقایق با نگرانی داشتن نگاهمون میکردن

به جز اون کلی ماشین دیگه ام بود

علیسان و رامین همه شونو راهنمایی کردن که برن، من و دنیاعم نن جون و که بی حال شده بود

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

بردیم داخل ماشین

همش به من نگاه میکرد و زیر فحشای ناجور میداد، با اینکه خوب نبود اما خداروشکر کردم که بیحاله وگرنه عصاشو تا دسته تو حلقم فرو میکرد

علیسان کارتشو داد به مردی که باهاش تصادف کرده بودیم و اومد سمتمون، فقط منو رامین بیرون ماشین بودیم، من از ترس نن جون و رامینم که مونده بود ببینه چی میشه

تازه نگاهم افتاد به پیشونی علیسان، پیشونیش خونی بود و ورم کرده

قلبم شروع کرد محکم زدن... ترس و اضطرابم تبدیل شد به نگرانی و نفهمیدم چجوری خودم و رسوندم بهش.. چشماش هله پله شده بود و معلوم بود تعادل زیادی رو راه رفتنش نداره

نفهمیدم دارم چیکار میکنم... تا بهش رسیدم سریع رو پاشنه پا بلند شدم و با دستام صورتش و قاب گرفتم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:چشماش خمار بود..با نگرانی و بغض گفتم

علیسان خوبی؟ چرا انقدر به خودت فشار اوردی وقتی سرت _
اینطور شده؟؟

رامینم اومد کنارمون و بازوی علیسان و گرفت..علی لبخند ارام
:کننده ای زد و گفت

چیزی نیست فقط یکم سرم گیج میره_

:به رامین گفت

داداش تو برون من نمیتونم_

:گفتم

باید بریم بیمارستان_

:رامینم به تایید حرف من گفت

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

آره باید بریم بیمارستان شاید جدی باشه_

:علیسان در حالی که خودشو از دست ما جدا میکرد گفت

لازم نیست من خوبم فقط باید یکم بخوابم_

[27.10.19 19:46]

278

رامین نگاهی به من کرد و دوباره اصرار کرد اما علیسان گوشش بدهکار نبود

سوار ماشین شدیم و این دفعه رامین پشت فرمون نشست، هنو از زخم سرش خون میومد، سریع مارو رسوندن، حتی دنیارم خونه ما گذاشتن

.دنیا ام که وضعیت و دید غز نزد

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

رامین گفت میبرتش خونه و خودش زخمشو پانسمان میکنه اما دل من اروم نمیشد که، تمام مدتی که تو راه بودیم علیسان بی حال بود و هر از گاهی از درد اخماش میرفت تو هم

بگذریم که تا صبح به زور خوابیدم

..و فرداش کلاس و دانشگاه و به زور گذروندم

...

با خسته نباشید استاد سریع وسایلمو جمع کردم و ریختم تو کولم..دلم طاقت نمیاورد باید حتما میرفتم ببینمش

:دنیا با تعجب گفت

مگه سگ دنبالت کردع چته؟_

میخوام برم به علی یه سر بزنم_

:یکم نگام کرد و لبخند خبیثی زد

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

بسووووزه پدر عاشقی_

:نگاهش کردم و با لحن خودش گفتم

بسووووزه پدر فضولی_

نیششو باز کرد و چیزی نگفت...باید زود تر گواهی نامو میگرفتم این با اتوبوس و تاکسی جایی رفتنا دیگه داشت خسته کننده میشد

جلوی در خونشون از تاکسی پیاده شدم و پول و حساب کردم

در زدم سرایدار اول به خودش خبر داد بعد اجازه داد من برم داخل، هنوزم با همون نگاهای مشکوکش بهم نگاه میکرد.. یاد برخورد اولمون افتادم

[27.10.19 19:46]

نویسنده: zahra_s

دم در ایستاده بود، وا این دیوونه با این حال بدش براچی بیرون ایستاده..دوییدم سمتش و تا اومد دهن باز کنه چیزی بگه بهش توپیدم:

تو اینجا چیکار میکنی نمیگی یهو سرت گیج میخوره میوفتی؟_

یکم با تعجب نگاهم کرد و بعد نیشش برابر با عرض صورتش باز کرد و گفت:

نگاش کن چه نگران شده_

خاک تو سرم باز به این رو دادم، هر چی روی کثیفشو نشونم میده من ادم نمیشم بازم بند و اب میدم

سریع حالتم و عوض کردم و پوکر فیس گفتم:

نگرانیه چی!! چقد زود توهم میزنی_

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

سعی نکن خرم کنی فهمیدم که نگرانم شدی_

جیغ زدم:

نشدم_

با دستش گوشش و ماساژ داد و خونسرد گفت:

شدی_

میخواستم باهاش کل کل کنم تا صب دم در معطل میشدیم، رفتم سمتش و هلش دادم کنار:

چخه اونور، نسناس_

رفت اونطرف و با طعنه گفت:

بفرمایید داخل خونه خودتونه_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

فعلا این دو پارت و داشته باشید فردا شب ۴ تا پارت باحال میذارم براتون😁قراره اتفاقای باحالی بیوفته

[27.10.19 19:48]

280

بد بد نگاش کردم ینی زر نزن، رفتم بدون اینکه تعارفم کنه پررو پررو نشستم رو مبل، در و بست و تا برگشت اخ بلندی گفت و دستشو گذاشت رو سرش، خشک شده با چشمای درشت گفتم:

چی شدددد؟_

همونطور که یه دستش رو سرش بود دست دیگش و به دیوار زد و سرش و خم کرد...به خودم اومدم، بلند شدم و دوییدم سمتش:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

آقای مهربون خانم خوش زبون

چی شدی علیییی؟_

با درد گفت:

...اخ، اخ سرم ماریا_

آوای خیس

یهو داد زد:

اااااااای_

پشمااااام، چرا یهویی درد گرفت؟_

نمیدونم، آیییی ای سرم_

دستاشو حلقه کرد دور شونه هام و مقداری وزنش و انداخت روم، نفسم از وزنش بند اومد..به زور رو پاهام خودمو نگر داشتم وگرنه هر لحظه امکان افتادنم بود..بی جون گفت:

نویسنده: zahra_s

ماریا با عشقت خدافظی کن دارم میمیرم_

به زور نگهش داشتم و گفتم:

عشقم و کوفت، حقته بمیری_

یه جیغ دیگه زد خودشو انداخت رو زمین...به قیافه بی حرکتش نگاه کردم، چشماش بسته بود...نکنه واقعا مرد؟؟؟ جیغ بنفشی کشیدم و پریدم سمتش

[27.10.19 19:48]

281

علیساااان، علیییی...وای خدا چی شدی؟؟_

با وجود تکونای محکمی که به بدنش میدادم هنوزم بی حرکت بود، لب چیدم و گفتم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

نکنه واقعا مردی؟_

با بغض ادامه دادم:

نمیر...نمیخوام بمیری_

هنوزم بی حرکت بود...چسخل شده بودم حتی به ذهنم نرسید ضربانش و چک کنم..نفهمیدم چجوری گوشیم و پیدا کردم دیگه واقعا گریم گرفته بود ...شماره اورژانس چند بود؟؟؟

اهان... گرفتم...گذاشتم دم گوشم و همونطور که منتظر بودم بع علیسان نگاه میکردم، بلند شدن صدای اپراتور همزمان شد با خندیدن علیسان.

مسخ شده گوشی رو از کنار گوشم پایین اوردم، همش بازی بود؟؟؟ اون همه منو نگران کرد همش الکی بود؟

ناخداگاه جیغ بنفشی کشیدم و پریدم رو شیکمش:

آقای مهربون خانم خوش زبون
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

عاشغاااال مگه من مضحکه ی دسته تواممممم_

با مشت میکوبیدم به سینش و اون تنها عکس العملش به حرص خوردنای من خنده بود، به نفس نفس افتاده بودیم هر دومون، اون از خنده من از حرص

آوای خیس

اینطوری نمیشد!! باید یه طوری حرصم و سرش خالی میکردم، نگاهی به دورو بر انداختم.. پارچ اب رو عسلی بود..با نگاه خبیثانه ای از روش بلند شدم

حواسش به خندیدن بود و سرشو به سرامیکا تکیه داده بود.. از فرصت استفاده کردم و پارچ به دست اروم اروم بهش نزدیک شدم و بالای سرش ایستادم، وقتی دید دیگه ساکت شدم و از روش بلند شدم..چشماش و باز کرد و همزمان گفت:

....چی شد وروجک؟ کم اور_

نویسنده:zahra_s

اب و خالی کردم تو صورتش

[27.10.19 19:48]

آقای مهربون خانم خوش زبون

282

یه لحظه سکوت شد و کم کم پیچ نیشم شل شد، داشتم به قیافه خیس و جمع شدش با نیس باز نگاه میکردم که تو یه حرکت از جاش پرید

آوای خیس

.یه قد پریدم هوا و دو سه قدم ازش دور شدم

دستی به صورتش کشید و با چشمای به خون نشسته نگاهم کرد..
به سقف زل زدم، یکم نگاهمو رو سخت چرخوندم و یهو با تعجب :داد زدم

عه علیسان سقفتون چرا ترک داره اونجاش_

و با دست به پشت سرش اشاره کردم، محل سگ بهم نداد تو همون حالت هنوز داشت نگام میکرد، عاشغال ضایعم کرد

zahra_sadeghi

:دستم و انداختم پایین مظلومانه گفتم

خب گفتم شاید بریزه رو سرمون بمیریم_

تو نگاهش یه هر شکری بخوری فایده نداره خاصی بود، هنوزم مظلومانه داشتم نگاهش میکردم یه قدم اومد سمتم که جیغ فرا بنفشی کشیدم و در رفتم

:اونم افتاد دنبالم

علیسان_بگیرمت نشونت میدم

از پله ها بالا رفتم و بی خبر از غلطی که دارم میکنم رسیدم به یه سالن طویل که پر از اتاق بود

[27.10.19 19:48]



آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

اوه اوه، اومدم برگردم که دیدم دقیقا دو قدن باهام فاصله داره، جیغ :کش داری زدم و دوباره برگشتم و دوییدم، علیسان با خنده داد زد

به نظرم مسالمت امیز تسلیم شو خودتم میدونی که دیگه راهی _ نداری

رسیدم ته سالن برگشتم و با دیدن نزدیک بودنش دوباره جیغ زدم، اومدم در برم که از یقم گرفت و هولم داد سمت دیوار و خفتم کرد

.تو نگاهش شیطنت و خنده موج میزد

مطمعنم از اون همه فشاری که به خودم اورده بودم و خجالت فاصله نزدیکی که به هم داشتیم حسابی سرخ شده بودم

هر دومون نفس نفس میزدیم

سرشو اورده بود پایین و فاصله صورتش به صورتم نیم وجبم نبود

نفساش به صورتم میخورد

نفسم و حبس کردم، دستاش که بازوهامو گرفته بود کنار رفت و دو :طرف صورتم روی دیوار قرار گرفت..سرشو کج کرد و گفت

zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

_رو من اب میریزی؟

:با مظلومیت چشمامو گشاد کردم و گفتم

-بخدا چخه

خندش گرفت ولی سریع خودشو جمع و جور کرد و با گره
:کوچیکی که بین ابروهاش انداخته بود گفت

_چطور دلت میاد منه مریض و اذیت کنی؟

[27.10.19 19:48]

284

:لب چیدم و با لحن لوسی گفتم

نویسنده: zahra_s

گلط کلدم_

با همون قیافه که شبی گربه شرک شده بود زل زدم بهش بلکم ولم کنه و کوتاه بیاد، ولی قیافش شبیه اونایی شده بود که اگر دو ثانیه دیگه از دستش در نمیرفتم معلوم نبود چه بلایی سرم میاره.

چشماشو رو هم فشار داد و زیر لب گفت:

نباید اینطوری حرف میزدی_

کرم درونم نذاشت ادم باشم.

با همون لحن گفتم:

چلا؟_

چشماشو باز کرد و اومد حمله کنه سمتم که سریع از زیر دستش در رفتم و شروع کردم جیغ زدن

آقای مهربون خانم خشن
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

بدون اینکه دقت کنم دارم کجا میرم پریدم و در اخرین اتاقی که اونجا بود و باز کردم و تا اومدم ببندمش پای علیسان اومد لای در، با تمام توانم سعی کردم نذارم بیاد داخل

...خودم کردم که لعنت بر خودم باد

:داد زد

برو کنار وگرنه من میدونم و تو_

دیگه داشت اشکم در میومد، موندم چیکار کنم... نگاهی به دور و بر کردم، تخت حدودا یه متر از در فاصله داشت... با فکری که به ذهنم رسید با لبخند شیطانی ای زدم و در و تو یه حرکت ول کردم

علیسان که داشت در و هل میداد عین تاپاله افتاد توعو تقریبا از کمر به بالاش افتاد رو تخت

زدم زیر خنده و از فرصت استفاده کردم و از در دوییدم بیرون

[27.10.19 19:48]

نویسنده: zahra_s

دوییدم تو سمت پله ها و از تهه دل قه قهه میزدم، ینی واقعا اگر فرصت مناسبی بود میشستم همونجا انقد میخندیدم تا بمیرم، انقدر که صحنه افتادن علی خنده دار بود

به پله ها که رسیدم و همون لب پله شروع کردم به خندیدن، یکم که خندم کم شد، برگشتم ببینم پشتمه که دیدم نیست

با تعجب نیشم و بستم، انتظار داشتم الان باهام فاصله زیادی نداشته باشه پس کجاست؟

نگران رفتم سمت اتاق اما بین راه ایستادم، نکنه این دفعه هم داره گولم میزنه و میخواد از نگرانیم سوء استفاده کنه!!

با این فکر لبخند گشادی زدم و بلند گفتم:

دیگه خر نمیشم علی اقا، پاشو بیا بیرون من الان باید برم_

نویسنده: zahra_s

صدایی نیومد، نگرانیم بیشتر شد.. نکنه سرش به جایی خورده باشه موقع افتادن؟؟؟؟

دوباره و این دفعه با لحنی نگران در حالی که به اتاق نزدیک میشدم گفتم:

علیسان مسخره بازی در نیار_

پشت در اتاق ایستادم و ادامه دادم:

بیا بیرون_

با دیدن علی که تو همون حالت هنوز رو تخت بود جیغ بلندی زدم و دوییدم سمتش، به زور سعی کردم برش گردونم

با داد گفتم:

علیییی، علیسان پاشو.. پاشو_

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

عکس العملی نشون نداد.. حس کردم این دفعه دیگه واقعا یه کاریش شده..با بغض گفتم:

ببخشید خب، پاشووووو_

دیگه داشتم نا امید میشدم، با قیافه اویزون و اماده به گریه زل زده بودم بهش که یهو یکی از چشماشو باز کرد و نگام کرد، کوپ کردم.. لبخندی زد و اون یکی رم باز کرد و اروم با شیطنت گفت:

دیدی بازم گول خوردی!!_

مخم فرمان داد و اومدم سریع در برم که با یه حرکت منو انداخت رو تخت و روم خیمه زد

دیگه این دفعه کارت ساختست_

[27.10.19 19:48]

نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

شروع کردم به تقلا کردن بلکم بتونم از دستش خودمو ازاد کنم ولی مگه می شد؟

:با نیش باز گفت

همیشه نگرانی کار دستت میده_

آوای خیس

:با تاسف سرمو تکون دادم و گفتم

واقعا، خاک تو مخم _

:گونمو ماچید و گفت

خدا نکنه_

اومد که نیشم باز شه ولی خودمو نگر داشتم و فقط به لبخند کوچیکی بسنده کردم

:یکم فکر کرد و گفت

نویسنده: zahra_s

خب به نظرت این دفعه چیکارت کنم؟_

با مظلومیت گفت:

نکن_

لبخند خبیثی زد و گفت:

اگه بکنم چی؟_

یکم با گیجی نگاهش کردم...وقتی منظورشو فهمیدم با جیغ سعی کردم دستمو از دستش در بیارم:

کثافت عاشغال بی تربیت، ساعت از ۸ شب که میگذره مخت عقده ای میشه..گمشو اونور ولم کن بذار برمممم_

خندید و گفت:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

عقده ای اره؟ حقته بکنم بفهمی عقده ای ینی چی؟_

چیه هی بکنم بکنم راه انداختی؟ بی تربیت پررو_

آقای مهربون خانم خوش زبون

:سرشو با تاسف تکون داد و گفت

اذیتت کنم بدبخت، آچقد تو بی جنبه و منحرفی از یه فعل چه _
چیزا که در نمیاری

آوای خیس

ضایع شده بودم..قیافم شبی این بدبختا که یه هفته بود نون نخوردن شده بود، تازه خجالتم کشیده بودم..تو همون حالت کمی بهش نگاه :کردم گه فک کنم دلش سوخت، با خنده گفت

اخی، اشکال نداره عزیزمم..در بیار در بیار، منم در میارم_

:خندم گرفت، لبخندی زدم و گفتم

خیلی بیشعوری_

نویسنده:zahra_s

:با اخم ادامه دادم

اگه این کاراتو کنی میرم دیگه نمیام_

:سریع سوتیمو گرفت، با همون لحن شیطونش گفت

ینی اگه این کارامو نکنم بازم میای؟_

نع خیر، پررو_

نگاهم خورد به ساعتی که پشت سرش رو دیوار نصب شده بود، با دیدن ساعت جیغی کشیدم و نمیدم چجوری علیسان و از رو خودم :پرت کردم اونور

هیییییین، دیرم شد مامان از دماغ اویزونم میکنه_

علیسان بنده خدا همونجوری مونده بود باورش نمیشد تونستم وزن ۸۰ کیلوییشو حرکت بدم

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

[27.10.19 19:48]

آقای مهربون خانم خوش زبون

287

***

آوای خیس

:ماریا

از استرس نمیدونستم چیکار کنم، ساعت حدودای ۵ و نیم بود، شانس خوبم استاد زود تر کلاس و تموم کرد منم مفهمیدم چجوری پریدم رفتم سرویس بهداشتی جالب اینه دنیاعم عین جوجه اردک زشت دنبالم اومد، هیچکدومم دستشویی نرفتیم، رفتیم جلو اینه و شروع کردیم به خودمون مالیدن، الان لابد دنیا میخواست فوضولی کنه ببینه من که کم پیش میاد به خودم برسم الان چی شده که دارم ارایش میکنم، حدسم درست از اب دراومد با لحنی که مثلا قهر بود و به زور حرف میزد گفت:

با کی داری میری بیرون که انقدر به خودت میرسی عنتر خانوم؟_

نویسنده: zahra_s

به تو چه_

ضایع شده نگام کرد، از قیافش خندم گرفته بود ولی نمیتونستم بخندم، جدیتم زیر سوال میرفت

ایشی گفت و از سرویس بیرون رفت، فک کنم دیگه واقعا قهر کرد!!!

یه خط چشم باریک که خیلی به چشمام میومد کشیدم و ریمل زدم، کرم نمیزدم معمولا، یه رژ صورتی ملایم رو لبام کشیدم

خوب بود در همون حد که قیافم از بی روحی در بیاد، شال قرمزمو که از خونه برداشته بودمم با مقنعم عوض کردم

بعدم خوشحال و خندان رفتم بیرون، با تکی که به گوشیم خورد فهمیدم علی اومده و منتظره... با چند تا نفس عمیق و خوندن چند تا حمد و سوره از بقیه خداحافظی کردم و رفتم

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس

نویسنده: zahra_s

...

نگاهی به دورو بر انداختم که چشمم خورد به علیسان و رامین که کنار هم ایستاده بودن

[27.10.19 19:48]

288

اینا چرا با همن؟؟؟

جلو رفتم و سلام دادم که پشت سرم صدای سلام بلند دنیارو هم شنیدم، جوابمونو دادن، منو دنیا عین دشمنای خونی به هم نگاه میکردیم، پس بگو با رامین قرار داشته...من میگم اینا مشکوک میزنن کسی باور نمیکنه

با حرف رامین از فکر بیرون اومدم:

کجا میرین داداش؟_

آقای مرون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

علیسان نگاهی به من انداخت که شونه ای بالا انداختم، رو به رامین گفت:

نمیدونم هنوز_

خب منو دنیا میخوایم بریم شهربازی اگع میاید که با هم بریم_

دنیا با ذوق گفت:

اره بریم خوش میگذره_

و بازوی منو کشید گرفت بغلش، خوشم میاد قهراش زود یادش میره

علیسان نگاهی بع من انداخت و گفت:

نظرت چیه؟ بریم؟_

بدم نمیومد خیلی وقت بود نرفته بودم شهر بازی، با لبخند گفتم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خشن زبون

اره بریم_

دنیا با رامین رفت منم سوار ماشین علی شدم، غین این زن و شوهرا که با دوستاشون بیرون میرن شده بودیم

[27.10.19 19:49]

آوای خیس

289

فضای ماشین سنگین شده بود، منم که جرعت حرف زدن نداشتم، میفهمیدم که علیسان هر از گاهی برمیگرده نگام میکنه ولی به روی خودم نمیاوردم...بلاخره خودش حرف زد، با لحن شیطونی گفت:

فک کنم مهر سکوتی که به لبات زدم هنوز اثرش خنثی نشده_

ینی از هر فرصتی برای به یاد اوریش استفاده میکرد عاشغال، با حرص گفتم:

نویسنده: zahra_s

میمیری یادم نیاری چه غلطی کردم؟_

ابروهاشو انداخت بالا و گفت:

غلط؟ درست ترین و پر افتخار ترین کاری که تا حالا تو عمرت _ انجام دادی همین بوده

ادای عق زدن دراوردم که خبیثانه گفت:

اگه میدونستم با یه لب حامله میشی هیچوقت نمیذاشتم بوسم کنی_

اول منظورشو درک نکردم ولی وقتی فهمیدم چشمام از جاش دراومد و با جیغ گفتم:

خفه شو دیگه بی تربیت_

چنان زد زیر خنده که تو متر تو جام پریدم، زیر لب کوفتی زمزمه کردم که گفت:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.
نویسنده:

آقای مهربون خانم خوش زبون

حرص نخور پس فردا بچمون عین خودت منگول میشه بعد _
مجبورم دو تاتونو بذارم سر کوچه

:با حرص گفتم

منگول خودتی بی تربیت غلط میکنی به بچه من میگی منگول_

آوای خیس

نترس یه کاری میکنیم به باباش بره_

:ابروهامو بالا دادم و با اشاره به سرتاپاش گفتم

حالا توام همچین تحفه ای نیستی_

:با خنده گفت

ینی قبول کردی من بابای بچتم؟_

نویسنده:zahra_s

ای خدا تا کجا سوتی؟ تا کجا ضایع شدن؟ لب چیدم و درمونده گفتم:

علیییی_

لپمو کشید و با خنده و مهربونی گفت:

جووون، خوشگلم_

[27.10.19 19:49]

290

بی حیا، سرخ شده سرمو پایین انداختم و چیزی نگفتم

اونم دیگه چیزی نگفت

یعنی امشب چی میشد؟؟ سنی و حرفایی میخواست بهم بزنه؟؟ از فکر به اینکه میخواد اعتراف کنه دوستم داره قند تو دلم آب شد و لبخندی روی لبم اومد

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

ولی من باید چه جوابی میدادم؟ تو ذهنم یه پس گردنی به خودم زدم، اسکول تو با کاری که دیشب کردی جوابشو دادی لازم نیست وقتی اعتراف کرد حرفی بزنی، زبون به دهن بگیر

سرمو تکون دادم... حقیقتا خود درگیری پیدا کرده بودم خدارو شکر که علیسان حواسش به من نبود وگرنه قطعا اگر قصد اعتراف کردنم داشت منصرف میشد

***

:دنیا

صدای سیستمو بالا بردم و شروع کردم بلند بلند خوندن، رامین با خنده نگاهم میکرد

با بی اعتنایی به همخوانی با آهنگ ادامه دادم هر از گاهی تکونی هم توی جام میخوردم که باعث بیشتر شدن خنده رامین می شد.. با چندش گفتم:

نخند بدبخت تو که از این کارا بلد نیستی_

آوای خیس
آوای مهربون خانم خوش زبون
نویسنده: zahra_s

با شیطنت گفت:

میخوای بهت نشون بدم چه کارایی بلدم؟_

الان این فکر کرده من از اون دخترام که با این حرفش بترسمو از خجالت سرخ و سفید بشم؟؟

هرچند حقیقتا رامینم از اون پسرایی نبود که با پررو بازی های من کم بیاره ولی خب منم دنیایی بودم واسه خودم پوزخندی زدم و گفتم:

نه مرسی هر دفعه خواستی کاری انجام بدی یا شلوارت در اومد _ یا یه افتضاحی به بار آوردی

[27.10.19 19:50]

291

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

با حرص نگام کرد و زیر لب عفریته خانومی زمزمه کرد که نشنیده گرفتم، زنشه عفریته...خوشنود از اینکه بازم مثل همیشه تونستم حرصشو دربیارم نیشم رو باز کردم بعد از گفت و گو های بسیاری که بیشترش به دعوا ختم می‌شد به شهربازی رسیدیم

***

ماریا:

چشمم که به ترن افتاد عین لبخند پر ترسی زدم و رو به علیسان ذوق زده گفتم:

علی منو تو که نیومدیم بازی کنیم اومدیم حرف بزنیم_

از چهرم فهمید عین سگ ترسیدم، با لبخند مرموزی گفت:

نکنه میترسی؟_

سرتقانه گفتم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

نخیر فقط الان زوده، آدم اول باید خودشو با وسایلی که دوز _
هیجانشون کمتره گرم کنه بعد سوار این چیزا بشه

آقای مهربون خانم خوش زبون

:سرشو تکون داد و با لحنی که میگفت«خر خودتی» گفت

بعله بعله، استدلال جالبی بود_

آوای خیس

:بعد با خباثت گفت

پس بیا گرمت کنم_

و دستمو عین کش تنبون کشید برد

خدایا ببین با من چیکار میکنه؟؟ خو عین آدم حرف بزن دیگه این کارات چیه!!!

دنیا و رامین که قبول نکردن بیان چرخ و فلک همون اول رفتن سمت وسیله های ترسناک

بعد از مدتی توی صف بلیط و صف سوار شدن به چرخ و فلک بلاخره سوار شدیم

zahra_s:نوشته

سایت آوای خیس

[27.10.19 19:50]

آقای مهربون خانم خوش زبون

292

خب خدارو شکر از این یکی نمیترسیدم، ولی خب من میدونم این آدم خبیث بالاخره زهرشو به من میریزه

به بالا رفتن آروم و آرامش بخش واگن چرخ و فلک از توی شیشه هاش نگاه میکردم، انگار کل شهر زیر پات بود از اون بالا

ناخداگاه سرمو به شونه علیسان تکیه دادم، به جز ما یه ذوج جوون دیگه ام داخل واگن بودن و داشتن سلفی میگرفتن، با لبخند گفتم:

چه خوشگله_

دست علیسان دوره شونم حلقه شد و سرشو به سرم تکیه داد، با صدای مردونه ای به خودمون اومدیم، من که تازه فهمیدم چه غلطی کردم سریع از علیسان جدا شدم، با لبخند گفت:

ببخشید ولی دلم نیومد از این صحنه احساسی عکس نگیرم_

آوای خیس
نویسنده: zahra_s

و موبالشو به سمتمون گرفت، محو خودمو علیسان تو عکس بودم که صدای دختری که کنار پسره نشسته بود با ذوق اومد:

خیلی به هم میآید خوشبخت شید_

اومدم سریع بگم ما با هم نسبتی نداریم که دستم توسط علیسان فشرده شد... کی دستمو گرفت که خودم نفهمیدم؟؟!!!

علیسان_ممنون شماهم همینطور

عکسو برای علیسان فرستاد، منم خودمو زده بودم به حواس پرتی که مثلاً من خرم نمی‌فهمم دارید چیکار میکنید

[27.10.19 19:50]

293

***

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:دنیا

به زور رامین اومدیم باغ وحش، گناهی ندارم طفلی دلش برای /: فامیلاش تنگ شده

چنان با عشق به آهو ها نگاه میکرد انگار جفتشن

:جلو قفس یه بوزینه وایستادیم، با خنده گفتم

عععع رامین داداشت_

:با حرص گفت

داداشِ عمته_

از شانس خوبم دویید اومد سمت رامین جلوش به قفس چسبید، با :خنده گفتم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

بیا، نگا شناختت_

همچین زل زده بود تو چشمای رامین بنده خدا خودشم شک کرده /:بود شاید نسبتی با هم دارن، بعد شروع کرد رفع حاجت کردن

آقای مهربون خانمم خوش زبون

:رامین بلند گفت

آه_

آوای خیس

بلند زدم زیر خنده.. رامین با حرص راه افتاد منم پشت سرش، بین :خنده هام گفتم

بابا نمیای بهش سر بزنی این زبون بسته ام که نمیتونه بگه _ اینطوری ابراز ناراحتی میکنه، چرا بهت برمیخوره؟

:یهو برگشت سمتم و انگشت اشارشو گرفت جلو چشمم

یک کلمه دیگه بگی یه کاری میکنم بشی زن داداشم_

zahra_s:نویسنده

چند ثانیه هنگ بودم بعد فهمیدم چی گفت، بی تربیت بی فرهنگ فک کرده من از اوناشم؟؟

با حرص دنبالش راه افتادم

آقای مهربون خانم خوش زبون

[06.11.19 08:59]

194

آوای خیس

:ماریا

:علیسان نگام کرد

خب گرم شدی؟_

:ابروهامو بالا انداختم و کشیده گفتم

نههههه بابا، به این زودیا گرم نمیشم_

نویسنده:zahra_s

:با شیطنت گفت

فک کنم تو واسه گرم شدن به چیز دیگه ای احتیاج داری؟؟_

:با اخم گفتم

مثلا چی؟_

اعتراف میکنم خودمم خارش دارم، وگرنه خرم می‌فهمه منظورش چیه

:با لبخند گشاد گفت

مثلا یه آغوش گرم مثل آغوش من _

:خواستم حرصشو درآرم، با لبخند گفتم

آغوش گرم زیاده براچی بیام بغل تو؟_

آقای مربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

معلوم بود حرصش گرفته، نیشم داشت باز میشد که با لحن بدی گفت:

عین دخترای هرزه حرف میزنی_

[06.11.19 09:01]

آوای خیس

295

انگار آب یخ ریختن رو سرم، یعنی چی این حرفش... با دهن باز نگاهش میکردم و کلا قدرت تکلمم و از دست داده بودم، بلاخره بعد از کلی ردیف کردن جمله و مرور کلمات تو ذهنم دهن باز کردم چیزی بگم که زود تر از من گفت:

از اینکه جوابمو با این جور جملات بدی اصلا خوشم نمیاد، تو نباید با گفتن این حرفا صرفا فقط برای اینکه من و حرصی کنی خودتو بی ارزش جلوه بدی تو فقط باید ماله یه نفر باشی، فقط یه نفر_

نویسنده: zahra_s

با مکث زیر لب بدون اینکه نگاهشو ازم بگیره ادامه داد:

اون یه نفرم فقط باید من باشم، فقط من_

با دهن باز نگاهش کردم.. انقدررر جدی این حرفارو زد که کلا دهنم بسته شد

تو حرفاش چند تا جمله سنگین بود، تا حدی که کلا به بی حسی رسیدم، نمی‌دونستم از جمله آخرش ذوق زده بشم، از حرفای بینش خجالت بکشم یا از جمله اولش عصبی بشم، ولی بیشتر از همه دیوونه جمله آخرش شدم...

باورم نمیشه انقدر علنی اعتراف میکرد میخواد ماله اون باشم

هیچی دیگه، وقتی به خودم اومدم که چند قدم رفته بود جلو تر و وقتی دیده بوده من هنوز تو هپروت، سر جام ایستادم صدام کرده بود

[06.11.19 09:02]

آقای همرون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون



با خجالت راه افتادم، وایستاد تا بهش برسم بعد راه بیوفته، اما من سعی میکردم یه دو قدم ازش عقب تر باشم تا یه وقت لبخند آشکارمو نبینه ، نمی‌خواستم دیگه بیشتر از این سنگ رو یخ بشم

داخل کافی شاپ شدیم و پشت میز نشستیم، من سفارش بستنی دادم و علیسان قهوه

به رامین و دنیا زنگ نمیزنی بیان ؟؟_

:همون طور که به جایی نگاه میانداخت جواب داد

چرا زنگ میزنم_

:با حرص گفتم

حواست پیش کدوم عنتریه؟_

نویسنده: zahra_s

:با چشم به سمتی اشاره کرد و با لبخند خبیثی گفت

عنتر چیه؟؟ این لعنتی جیگره_

چنان چرخیدم سمت جایی که نگاه میکرد که صدای جا به جا شدن رگای گردنمو شنیدم، یه دختر مو بلوند با چشمای ابی و ابروهای کمون، دماغ و دهن معمولی رو به جذاب... اونم با لبخند سمت علیسان نگاه میکرد

..با حرص برگشتم سمت علیسان، اون لحظه متنفر شدم ازش

منو گشونده اینجا که اعتراف کنه یا جلوم از دخترای دیگه تعریف کنه و حرصم بده...ظاهرم و حفظ کردم و پامو رو پا انداختم... با لبخندی که سعی میکردم حرصم و بپوشونه گفتم:

آدمای هرزه همیشه هرزه میمونن، با هرزه هام دم خور میشن_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

خنده رو لباش وا رفت... آخیش دلم خنک شد.. نیشمو بیشتر باز کردم

یکم تو همون حالت نگاهم کرد، معنی نگاهش و نمیفهمیدم ولی خیلی سنگین بود تا جایی که بستنی رو به زور قورت میدادم

بعد از کمی مکث گفت:

خب میخواستم راجب خودمون باهات حرف بزنم_

و جرعه ای از قهوش نوشید.. ضربان قلبم رفت رو هزار... ینی واقعا موقعش بود، سعی کردم سرمو با بستنی گرم کنم.. همونطور که نگاهم به بستنی بود گفتم:

خب بگو، منتظرم_

و همزمان یه قاشق پر بستنی کردم تو دهنم.. انقدر زیاد که صدای فش دادن دندونام از شدت یخ زدگی رو میشنیدم

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

با خونسردی و جدی گفت:

راستش من دوستت دارم_

بستنی پرید تو گلوم و به سرفه افتادم.. بابا یه مقدمه چینی ای، آماده سازی ای

مرده شور بی فکرتو ببرم

[06.11.19 09:02]

۲۹۷

چنان سرفه میکردم که از گفتن ادامه حرفش پشیمون شد.. لیوان آبو داد دستم، یه قلپ خوردم، بهتر شدم:

خوبی؟؟_

با هول گفتم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آره.. آره من خوبم، تو ادامه بده_

خاک تو سرم.. الان با خودش فکر میکنه این دختره بدبخت چه هوله.. ادامه داد:

ولی ما به درد هم نمیخوریم_

دوباره آب پرید تو گلوم و به سرفه افتادم.. این دفعه بدون توجه به حرفم ادامه داد:

من آدم هرزه ایم و لیاقت تورو ندارم.. منو تو حتی اگر _
رابطمونم جدی بشه هیچوقت این تفکر تو راجب من عوض نمیشه

تو ذهنم داد میزدم که نه، من همچین فکری راجبت نمیکنم لعنتی

ولی در واقع ساکت بودم.. حتی سرفه کردنم یادم رفته بود، با لبخنو گفت:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

در هر حال ببخشید اگه فکر مشغولی ای برات به وجود آوردم _
تو این چند وقت

فکر مشغولی؟؟؟لعنتی تو کل شب و روز من شدی تو این چند وقت.. تو به عشق میگی فکر مشغولی؟؟؟

سعی کردم جلوی ریزش اشکامو بگیرم... لیوان آبو تو دستام فشار میدادم تا بتونم ارامشمو حفظ کنم

:اما اون در کمال خونسردی تیر آخرو زد

من میخوام ازدواج کنم ماریا_

***

پ.ن:😐یه قسمت از رمانو عوض کردم چون اینطور بهتر بود از امشب وجدانن دیگه هر شب پست داریم😐نذاشتم بیاین فشم بدی

[06.11.19 09:02]

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

از داخل شکستم ولی از بیرون اصلا به روی خودم نیاوردم... ینی تمام این مدت با من بازی کرده؟؟؟ اون بوسه های لعنتی و حرفای زیر زیرکی عاشقانه همش دروغ بوده؟؟؟

اره علیسان.. تو واقعا لیاقت عشق پاک منو نداری، با خنده گفت:

البته هنوز تو مرحله آشناییه_

تو مراحل آشناییت با یه زن دیگع به منم ابراز علاقه میکردی؟؟؟

احساس میکردم خر فرض شدم، احساس میکردم ازم سوء استفاده شده.. تو یه لحظه بی مقدمه گفتم:

اتفاقا منم میخوام ازدواج کنم_

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

علیسان یهو با تعجب نگام کرد... حق داشت بنده خدا، خودمم پشمام از حرفی که زدم ریخته بود، ولی خب زری بود که زده بودم نمیشد زیرش بزنم

خودم و محکم گرفتم.. ولی از نگاه علیسان قشنگ معلوم بود میگه خر خودتی

با لحن مسخره ای گفت:

خب کی هس اون آقای خوشبخت؟؟_

خوده وا رفتمو جمع کردم و صاف نشستم، گلومو صاف کردم و گفتم:

خودت داری میگی دیگه، یه اقای خوشبخت_

خم شد رو میزو دستاشو روش قلاب کرد، با لبخند گفت:

خیلی دلم میخواد ببینم اونی که حاظره تورو با این اخلاق تحمل کنه_ !!

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s :نویسنده

[06.11.19 09:02]

آقای مهربون خانم خوش زبون

299

لبخند حرصی ای زدم:

منم کنجکاوم دختری که قرار تورو تحمل کنه چجور شخصیتی _ داره

انقدر خوب هست که کثافت کاریای گذشتمو تو روم نزنه، و به _ خودِ الانم پایبند باشه

از حسودی داشتم میترکیدم، ینی انقدر دوستش داره؟؟؟

با حرص گفتم:

اون الان سرش داغه نمیفهمه.. چند وقت دیگه میفهمه چه غلطی _ کرده

نویسنده: zahra_s

:با خنده گفت

حالا تو چرا حرص اونو میخوری؟ نکنه تو میخواستی جای اون _
!!باشی

اره میخواستم، ایش

:پشت چشمی نازک کردم و گفتم

من خودم یکی رو دارم که یه تار موشو با صد تای تو عوض _
نمیکنم

بلاخره اخماش رفت تو هم، اما زود خودشو جمع و جور کرد و
:گفت

عه؟ مگه چجوریه؟_

کمی فکر کردم که دوست دارم شوهر آیندم چجوری باشه...
:همونطور که زل زده بودم به بستنی آب شده با ذوق و لبخند گفتم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_sinaei

قد بلند و هیکلی، خوش خنده، مغرور و جنتلمن، فک مستطیلی، _
ته ریش، بینی کشیده مردونه

یه لحظه نگاش کردم.. دیدم داره با لبخند مرموزی نگاهم میکنه

[06.11.19 09:02]

300

خاااک تو سرت ماریا، اسکول بز داری همه خصوصیتای خودشو میگی که، سریع گفتم:

موهای بور و چشمای دریایی_

با همون لبخند گفت:

میشه اسم همسر آیندتونو بدونم؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:اوممم حالا چی بگم؟؟ یکم فکر کردم بعد سریع گفتم

آقای مهربون خانم خوش زبون

سینا_

:لبخند مرموزی زد و گفت

اگه موافق باشی فردا شب یه قرار بذاریم با هم بریم بیرون هم _
تو با عزیز دل من آشنا شی هم من با اقای سینای شما

آوای خیس

:با صدای بلند گفتم

نههههه_

:یه تای ابروشو داد بالا

چرا؟؟_

:اوه اوه، هول شدم و با تته پته گفتم

نویسنده: zahra_s

چون.. چون سینا یه هفته ای رفته خارج به کاراش برسه، بعدش _
بهت خبر میدم قرار بذاریم

:با حالت مچ گیرانه ای گفت

حتما منتظر خبرت هستم_

[06.11.19 09:02]

301

*

:علیسان

بد جور حرصم گرفته بود از حرفش
فرق شوخی و جدی رو نمیفهمه دختره خنگ

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

باید تلافی میکردم چون دفعه چندم بود که همچین حرفی میزد

این دفعه دیگه نادید نمیگرفتمش

دختره ملوسِ خنگول انگار من بچم که دروغ به این ضایعی رو باور کنم میگه منم دارم ازدواج میکنم

هنوز داشتم با تمسخر نگاش میکردم، اونم در سکوت داشت آب شده های بستنیشو میخورد

هر از گاهی ام بهم نگاه میکرد و بعد نگاهشو میدزدید، آخ که چقدر دلم میخواست تو اون حالت بچلونمش

*

:دنیا

:رو به رامین گفتم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

سایت آوای خیس

تو که بلد نیستی اینجاهارو غلط میکنی آدرس میگیری نیم ساعته _ داریم دنبالشون میگردیم، کو؟

دستشو تو هوا پرت کرد به معنی برو بابا.. بعدم گفت:

حالا نکه تو اینجاهارو بلدی_

ها پس چی فکر کردی هر روز با یکی از دوس پسرام یه جاش _ قرار میذارم

بعد بلند زدم زیر خنده و محکم کوبندم پشت رامین که دو سه قدم رفت جلو و ادامه دادم:

[06.11.19 09:02]

302

یه بار اشتباهی با دو تاشون قرار گذاشتم، اومدم سر قرار دیدم _ دوتاشون اومدن سمتم، هم زمان گفتن دنیا، بعد به هم نگاه کردن

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

باوورت نمیشه سر من همو میزدن این میگفت دوست دختر منه اون میگفت غلط کردی ماله خودمه

هیچی دیگه فرار کردم

آقای مهربون خانم خوش زبون

با حالت حرصی ای نگام کرد و گفت:

هه هه هه، افرین چه کار شاقی کردی_

آوای خیس

با چندش نگاهش کردم:

بدبخت لیاقت نداری خاطراتمو برات تعریف کنم_

بلاخره رسیدیم پیششون... فک میکردم الان دو تاشون رو ابران ولی از قیافه ماریا میبارید خورده تو ذوقش

علیسانم که از قیافش هیچی معلوم نبود

به ماریا اشاره کردم چی شد

سرشو به علامت هیچی تکون داد

نویسنده: zahra_s

از قیافه های پکر دوتاشون معلوم بود باید زود برگردیم خونه

***

با صدای بلند گفتم:

اسکول این چیزایی که تو گفتی باید سفارش بدیم از کمپانی _ برامون بفرستن

بعد اداشو در اوردمو با صدای کلفت شده در حالی که دستامو تو هوا تکون میدادم گفتم:

عضله ای، قد بلند، موی بور و چشمای دریاییی، عققق_

[06.11.19 09:02]

303

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:با لبای چیده شده گفت

خب بیشعور اون لحظه جو گرفته بود منو نمیفهمیدم چی دارم میگم _

:شونه هامو بالا دادم و رومو برگردوندم سمت شقایق

چیزیه که خودت خوردی، حالا انقد انگشت کن تهه حلقت تا بیاری بالا _

:چپ چپ نگاهم کرد و مسخره ای زیر لب گفت، شقایق گفت

یه نگاه به همین بچه های دانشگاه بندازید شاید یه نفر باشه خب_

*

:ماریا

آقای مربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

نیشگونی از رون پای دنیا گرفتم که جیغش به هوا رفت، در حالی که پاشو ماساژ میداد جیغ زد:

پاره دریایی_

همه کلاس سکوت شد، نگاهی به استاد که عاقل اندر سفیه نگاهمون میکرد انداختم، از بالای عینکش با یه نگاه ترسناکی به دنیا خیره شده بود

دنیا بنده خدا تا نگاه استاد و دید دست پاچه صاف نشست و با لبخند گفت:

استاد داریم راجب پری دریایی یه تحقیق مینویسیم، خیلی موجود _ نازیه

همه ریز ریز میخندیدن، استاد سری به تاسف تکون داد و دوباره سرشو کرد تو دفتر دستکش

دنیا هوفی کشید و زیر لب گفت:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

همش تقصیر توعه نکبته عفریتس_

سعی کردم جلو خندم و بگیرم و ازش دوری کنم

*

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس

@shik_khanomane

[06.11.19 09:02]

304

***

با دنیا توی محوطه دانشگاه نشسته بودیم، به ساندویچمون گاز میزدیمو با چشمای ریز شده پسرارو میپاییدیم

نویسنده: zahra_s

یهو دنیا جیغ زد و من لقمه پرید تو گلوم، با دهن پر که در حال حرف زدن مقداری از محتواش میریخت بیرون گفت:

پیداش کردمممم، خودشه_

اومدم بابت چندش بازی ای که دراورد بتوپم بهش که با فکر کردن به حرفش کلا یادم رفت، با ذوق گفتم:

کووووو؟؟_

با انگشت به جایی اشاره کرد، با ذوق برگشتم نگاه کردم کم کم خنده از رو لبام رفت و با حرص یدونه کوبوندم تو سرش

پوکر فیس نگاهم کرد و خیلی جدی گفت:

یک بار دیگه دستت بهم بخوره، دستم برات میخوره_

بی توجه به تهدیدش گفتم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

این چیههههه؟_

به پسری که چشمای ابیش با عینک ته استکانی پوشونده شده بود و کک و مک صورتش حتی با وجود بزرگی عینکم معلوم بود نگاه کردم

هیکلشم که شبیه حاصل زرافه و تمساح بود

@shik_khanomane

[06.11.19 09:02]

305

دنیا نیششو باز کرد و گفت:

خوبه دیگه، چشماشم ابیه، موهاشم رنگ اسهاله، هیکلشم که با یه کاپ سایز ۸۵ و چن تا ابر که اینور اونورش جا سازی بشه خوب میشه، خیلی هم به هم میاین از سرتم زیاده _

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:ره

آقای مهربون خانم خوش زبون

عاقل اندر سفیه نگاهش کردم:

تو منو چی فرض کردی بزغاله؟_

نیشش و باز کرد و گفت:

سوگلی حرمسرای علیسان_

آوای خیس

باز زدم تو سرش و خاک بر سری حوالش کردم، اومد بزنتم که فرار کردم

***

نگاهی به شماره علیسان انداختم و این پا اون پا کردم، استرس داشتم، پس فردا محلت یک هفته ایم تموم میشد و من هنوز مرد مو بور و چش آبیه مورد نظر و پیدا نکرده بودم

نویسنده: zahra_s

یکم این پا اون پا کردم و بباخره جواب دادم:

الو_

:با صدایی که پوزخند داخلشو از پشت گوشی ام حس میکردم گفت

چرا انقدر دیر جواب دادی؟_

حرصم گرفت، یه حسی میگفت فهمیده از ترس دیر جواب دادم، با :صدایی که سعی میکردم شاد باشه گفتم

ببخشید داشتم با سینا حرف میزدم_

پس چرا مشغول نمیزد؟_

به تو چه؟ میخواد مچ بگیره همش

:با حرص گفتم

قرار نیس من فقط یه سیم کارت داشته باشم_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

:با خنده گفت

اها، باشه حالا چرا حرص میخوری_

[06.11.19 09:02]

آوای خیس

306

:جوابی ندادم، وقتی دید من قصد ندارم چیزی بگم خودش ادامه داد

من برای جمعه برنامه ریزی کردم با نفس و سینا بریم بیرون، _
تو که سر حرفت هستی؟

:آب دهنمو قورت دادم و گفتم

معلومه که هستم، ال..البته هنوز با سینا راجب این مسئله حرف _
نزدم، نمیدونم قبول میکنه جمعه بریم بیرون یا نه... چون

zahra_s.a

همونطور که گفتم سفر کاری رفته و حتما وقتی برگرده خیلی خستست

از نطقه بلند بالایی که کرده بودم تعجب کردم، دروغ که حناق نیست گیر کنه تو گلو.. کلا تو این چند وقت یه دروغگوی حرفه ای شده بودم

با لحن جدی گفت:

اها، درست میگی درک میکنم.. اگر شد جمعه میریم اگر نه خبر بده که یه قرار دیگه تنظیم کنیم_

باشه، خوشحال شدم، کاری نداری؟_

یکم مکث کرد و بعد با گفتن نه خدافظی کردیم

نخیر ماریا خانوم، دیر و زود داره سوخت و سوز نداره

آقای مهربون خانم خوشگلم
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

یا باید اعتراف کنی یه چیزی از سر فوران احساسات بلغور کردی
یا یه خاکی تو سرت بریزی چون این آدمی که من میبینم دست بردار نیست

آقای مهربون خانم خوش زبون

از بی فکری بی اختیار زنگ زدم به دنیا

[06.11.19 09:03]

آوای خیس

308

به تیپ دنیا نگاه کردم، یه مانتوی کوتاه سفید، شلوار لی یخی ۹۰ سانتی که مچ پاهای سفیدش که با یه پا بند نقره ای تزیین شده بود به نمایش گذاشته بود

یه شال هم رنگ مانتوشم سر کرده بود و موهاشو کج ریخته بود تو صورتش

ارایشم که ماشالله، از هیچی کم نذاشته بود

نگاهی به تیپ خودم که شبی مادر مرده ها بود نگاه کردم، سر تا پا مشکی، صورتمم رنگ و رو رفته

نویسنده: zahra_s

هر کی میدید فکر میکرد از ختمه ننه عمم اومدم

دنیا سر تا پامو نگاه کرد و نچ نچی کرد:

با این تیپی که زدی پارک بونم به خودت جذب نمیکنی چه برسه به کیس مورد نظر_

پوکر فیس گفتم:

تو به اندازه دو تامون کیس به خودت جذب میکنی_

دستمو کشید و از رو نیمکت پارک بلندم کرد:

بدو بریم که دیر شد_

تا شب تو پارک پلاس بودیم، انقدر دنیا ضایع بازی در اورد که اخر نزدیک بود زنگ بزنن گشت بیادجمعمون کنه

آقای زبون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

خسته و کوفته با پاهای تاول زده پیاده روی کناره پارک و گرفتیم تا به ایستگاه برسیم

آقای مهربون خانم خوش زبون

[06.11.19 09:06]

310

آوای خیس

:با تعجب جیغ زدم

چی شد؟؟؟ دنیاا_

:داشتم تکونش میدادم که همون صدا گفت

تکونش ندید خانوم شاید جاییش شکسته باشه_

دستمو سریع عقب کشیدم، ترافیک شده بود و مردم دورمون جمع :شده بودن... پاشدم و رو به مرده گفتم

نویسنده: zahra_s

لطفا سریع زنگ بزنید اورژانس بیاد_

مرده سرشو تکون داد و اومد که زنگ بزنه یهو دنیا به هوش اومد، دوباره سرشو اورد بالا و عین عفلیجا سرشو به سمت مرد کشید و دستاشو تو هوا تکون داد

با صدایی که انگار داشت سعی میکرد جیغ نزنه و یکم بی حال جلوش بده گفت:

نههه اقا زنگ نزنید من خوبم فقط فشارم افتاده، یه آبمیوه ای _ چیزی بهم بدید خوب میشم

بعد دوباره جیغ زد و زبونش از دهنش افتاد بیرون، به مرده نگاه کردم که با تعجب به دنیا نگاه میکرد

حق داشت بنده خدا، من خودمم دهنم باز مونده بود... معلوم نیست دیوانه چش شده

مردم داشتن پشت سرمون بوق میزدن و فحش میدادن

آقای مهربون عاشم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

مرده_ ببریمش تو ماشین خودمون میبریمش بیمارستان

سرمو تکون دادم و سعی کردم دنیا رو بلند کنم

آقای مهربون خانم خوش زبون

[06.11.19 09:06]

311

اون لحظه خداروشکر کردم که دنیا خیلی لاغر تر از قبلش شده وگرنه خودم و میکشتم نمیتونستم از جا بلندش کنم

هر چند الانم انچنان اسون نبود وزن ۵۲ کیلوییه من کجا وزن ۶۲ کیلویی دنیا کجا، تازه اون که قدشم بلند تر بود

بلاخره به هر زحمتی بود تا ماشین بردمش، مرده در عقب و باز کرد و خودش دنیا رو گرفت نشوندش تو ماشین

خب میمرد خودشم تا ماشین میاوردش؟ عینم عین علیسان فقط هیکل گنده کرده که بلا استفاده بذارتش

نویسنده: zahra_s

نشستم کنار دنیا، ماشین راه افتاد

بهش نگاه کردم دیدم چشماش بازه داره با نیش باز از اینه به پسره نگاه میکنه

آقای مهربون خانم خوش زبون

فکم چسبید به کف ماشین، اومدم بزنمش که دیدم دوباره دهنش کج شد چشماشو بست.. به اینه نگاه کردم دیدم مرده داره نگاه میکنه

آوای خیس

با تمام زورم چنان نیشگونی از رونش گرفتم که آی بلندی گفت، مرده از تو اینه نگاهمون کرد و با اخم گفت:

چی شد خانوم؟_

دنیا سریع قیافش و صاف و صوف کرد و با صدای خماری گفت:

هیچی یه خورده پام درد میکنه، انگار یه سگ نیشگونم گرفته_

مرده معلوم بود خندش گرفته، گوشه لبشو جویید و گفت:

zahra_s:نویسنده

نگران نباشید الان میرسیم بیمارستان_

دنیا سری تکون داد و سرشو اورد نزدیک گوش من:

خاک تو فرق سر شلمغزت به قیافه پسره یه نگاه بکن اسکول_..

[06.11.19 09:06]

312

نگاهی به پسره انداختم و بعد به دنیا:

خب چیه مگه؟_

اومد جیغ بزنه که ماشین کناری پارک شد، پسره در حالی که کمربندشو باز میکرد گفت:

بریم_

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

***

دکتر بعد از معاینه دنیا چیزی رو یادداشت کرد و رو به ما دوتا گفت:

چند تا خراشیدگی سطحی فقط داره، خداروشکر مشکل جدی ای نیست میتونید برید_

با دهن باز گفتم:

اقای دکتر مطمعنید چیزیش نشده دو متر رفت رو هوا اومد رو زمین، مگه ممکنه؟_

دنیا نیششو باز کرد، دکتره سرشو تکون داد:

خداروشکر کنید اتفاق نادریه_

مرده از رو صندلی پاشد:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

خب پس ما با اجازتون مرخص بشیم_

آقای مهربون خانم خوش زبون

پشت سرش داشتیم از بیمارستان میزدیم بیرون، تو حال و هوای خودم بودم که دنیا نیشگونی ازم گرفت:

آخ چته وحشی؟_

آوای خیس

اسکول براچی نمیفهمی یه نگاه به پسره بکن دقیقا همون چیزیه که دنبالش بودیم_

[06.11.19 09:06]

313

بهش نگاه کردم... اَاَاَ... من چقدر خرم این چقدر شبیه همون کیس مورد نظر هههه

نویسنده: zahra_s

چشمای آبی که پلکای برآمدش روشون سایه انداخته بود، ابروهای تقریبا پر قهوه ای موهای قهوه ای
هیکلشم دقیقاااا همونیبود که من به علیسان گفته بودم.. البته لاغر تر از علیسان بود

نیشم به اندازه عرض صورتم باز شده بود و زل زده بودم بهش...
یهو دیدم با اخم داره از تو آینه نگاهم میکنه

سریع نیشم و بستمو خودمو زدم به اون راه
:صورتم و نزدیک دنیا کردم و گفتم

حالا چجوری بهش بگیم؟ به نظرت قبول میکنه؟_

:با نیش باز گفت

چارش یه ماچه، البته اینی که من میبینم فقط به ماچ راضی _
نمیشه ولی اشکال نداره من حاظرم دخترانگی هامو بهش بدم.. فک نکنی ها بخاطر توعه، از استایلش خوشم اومده، بور، خوش هیکل... تازه پشمالوعم نیس مثه رامین

آوای خیس
آوای مهربون خانم خوش زبون
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

وسط حرفاش پوکر فیس گفتم:

چقد زر میزنی_

خودت میزنی عاشغال_

با نگرانی گفتم:

نکنه پول بخواد دنیا، من کل پس اندازم ۲ تومنه_

با ذوق گفت:

منم پول دارم میتونم کمکت کنم_

با ذوق گفتم:

چقد داری؟_

آوای خیس

نویسنده: zahra_s

_۳/۵

اخ جون چه خوب، فقط مشکلی نداری که این پولو به من قرض بدی_

با مهربونی دستشو گذاشت رو شونم و گفت:

[06.11.19 09:06]

314

نه اجی این چه حرفیه، من همه دار و ندارم ماله توعه_

واقعا از دنیا توقع چنین کاری رو نداشتم.. چه رفیق خوبی داشتم قدرشو نمیدونستما، گونشو بوسیدم و گفتم:

خب کی میدی بهم پولو؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

با نیش باز گفت:

همین الان_

با چشمای از حدقه دراومده گفتم:

اون همه پولو تو با خودت حمل میکنی؟؟؟_

اره چیه مگه بیشترم تازه حمل کردم_

بین حرفمون گوشی اقاهه زنگ خورد:

سلام، جانم؟_

...

نه راستش داداش یه مشکلی پیش اومد، نتونستم بیام شرکت فردا _ حتما خدمت میرسم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

دنیا با آب دهن راه افتاد زد به شونم و گفت:

جونم صداشو...دلت میخواد بخوریش بس ماهه همه چیش_

اه اه چندش، دنیا بیا پولارو جا به جا کنیم تو خیابون اگه کسی ببینه برامون بد میشه_

باشه ای گفت و دست کرد توی جیب مانتوش، و سه تا هزاری و یه پونصدی در اورد گرفت جلو صورت من... با خنگی نگاهی به پولای توی دستش انداختم و بعد به صورتش

منظورت از سه و نیم این بود؟_

با نیش باز سرشو عین بز چنر بار بالا پایین کرد

[06.11.19 09:06]

نویسنده:zahra_s

چپ چپ نگاهش کردم و نیشگونی از پاش گرفتم که کبود شد

خب باید از یه جایی بحث و شروع میکردم دیگه، صحبتش با گوشی تموم شده بود، اومدم حرفی بزنم که خودش قبل از من شروع به حرف زدن کرد:

خب کجا برسونمتون؟_

دنیا با بی حالی گفت:

اگه میشه یه شیر موزی اب میوه ای مهمونمون کنید من دارم ضعف میرم_

بعله کاملا معلومه ضعف دارید_

دنیا برگشت سمت منو پوکر فیس بهش اشاره کرد:

تیکه انداخت؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

سرمو تکون دادم:

فک کنم_

چپ چپ نگاهش کرد:

گوساله_

***

دنیا سومین لیوان آب میوشو هورت کشید.. تو فکر بودم چجوری سر بحث و باز کنم، این با این تیپ و قیافه چه دلیلی داره بیاد نقش نامزد منو بازی کنه؟ بهش بگم تف میکنه تو صورتم

با من من گفتم:

ببخشید یه سوال داشتم_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:نگاه متعجبشو از دنیا گرفت و به من دوخت

بله؟_

:خب الان چی بگم؟ خاک تو سرت ماریا

من یه مشکلی دارم که فقط شما میتونید کمک کنید حلش کنم_

:با تعجب گفت

من؟_

با مظلومیت سرمو تکون دادم، دنیا اخرین جرعه ابمیوه رو خورد
:و گفت

نه پس عن_

[06.11.19 09:06]

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

پسره با اخم به دنیا نگاه کرد، چشم غره ای برای دنیا رفتم که یعنی زبون واموندتو به دهن بگیر، بعد رو به پسره گفتم:

شما خیلی شبیه ادمی هستید که ما دنبالش میگردیم_

آوای خیس

خندش گرفت و ابروهاشو بالا انداخت:

اینی چی منظورتونو نمیفهمم_!

بس نفهمی خاک تو سرت کنن، شقیقه هامو فشار دادم و با خودم فکر کردم چجوری منظورمو به این ابله بفهمونم

اومدم حرفی بزنم که دنیا با اخم گفت:

بابا چرا انقد سختش میکنید _

نویسنده: zahra_s

برگشت سمت پسره و گفت:

ببین اقا جان این رفیق من یک شکری خورده خواسته حرص _
دوس پسرش که داره ازدواج میکنه رو در بیاره گفته منم دارم
ازدواج میکنم، بعد اونم دیده این میخواد حرص اونو دربیاره گفته
..خب چه شکلی هس، این اسکولم مشخصات تورو داده

حالا تو باید نقش اون طرف و بازی کنی برامون

:پسره یکم نگاهشو بین منو دنیا چرخوند و بعد زد زیر خنده

من نفهمیدم هنوز.. ینی چی؟_

منو دنیا هم زمان یدونه کوبوندیم تو سرمون، دنیا لیوان ابمیوشو
:برداشت بکوبه تو سرش که دستشو گرفتم

بابا میگیم که تو نقش نامزد منو بازی کنی و یه بار با علی بیای _
بریم بیرون، بعد چند روزم من میگم به تفاهم نرسیدیم و کات
کردیم، همین

نویسنده: zahra_s

@shik_khanomane

آقای مهربون خانم خوش زبون

[06.11.19 09:06]

317

کمی نگاهمون کرد و بعد زد زیر خنده، دنیا انگشتشو نشونش داد و گفت:

آوای خیس

خر بخندد_

خندش وایساد و یهو جدی نگاه کرد، یطوری جدی نگاه کرد که من شاش بند شدم، بلند شد و با عصبانیت گفت:

احترامتو نگر دار خانوم، منو مسخره و مچل خودتون کردید که _ این بازیه مسخره رو در بیارید، نکنه از قصد خودتو انداختی جلو ماشین من؟

نویسنده: zahra_s

رنگ دنیا یهو ۱۸۰ درجه تغییر کرد، به تبعیت از اون از جاش بلند شد و با صدای بلندی گفت:

چرا جفنگ میبافی! اونی که دو متر رفت رو هوا ننت نبود من _ بودم، جونمو کف دستم نمیذارم که توعه شلمغزو مجبور به کاری کنم

با حرص به دنیا نگاه کرد و موبایلشو از روی میز برداشت، و رفت.

پاشدم و در حالی که دنبالش میرفتم با حرص رو به دنیا گفتم:

چیکار کردی دنیا.. اه _

بیرون از کافیشاپ صداش زدم، اول برنگشت.. ولی دفعه دوم برگشت

در حالی که بخاطر دوییدن یکم نفس نفس میزدم گفتم:

آقای مهربون خانم خشن من
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

بخاطر دوستم عذر میخوام یکم زود جوش میاره_

بعله معلومه، خیلی ام بی تربیت هستن ایشون_

بدون توجه به حرفش کاغذی از کیفم دراوردم . شمارمو روش نوشتم، گرفتم سمتش و مظلومانه گفتم:

این شماره منه، واقعا به کمکتون نیاز دارم مسئله ابرومه، اگر یه وقت تونستید و خواستید کمکم کنید بهم زنگ بزنید _

چنان شبیه گربه شرک زل زده بودم بهش که دلش برام سوخت، شمارو گرفت و سرشو تکون داد

[06.11.19 09:06]

318

رفت و سوار ماشینش شد، پوفی کشیدم، احتمالا که زنگ نمیزنه ولی خب از هیچی که بهتره.. امروز به اندازه کافی هیجان انگیز بود، ولی فکر کنم دیگه تموم شد....

آقای مرون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s :نویسنده

سایت آوای خیس

یهو صدای داد دنیا از تو کافیشاپ بلند شد

با حالت گریه با دو تا دستم کوبوندم تو سرم:

خدایاااا، باز چی شد؟_

دوییدم سمت کافیشاپ، دنیا طلبکارانه رو به مردی که جلوش وایستاده بود گفت:

گمشو بابا عنم بهت نمیدم_

تا منو دید دویید سمتم و بازومو گرفت:

ابجی میخواد ازم به زور پول بگیره_

با تعجب به مرده نگاه کردم، رو به من طلبکارانه گفت:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.ir

پول منو ندید نمیذارم از اینجا برید بیرون _

:دنیا دهنشو کج کرد و غلیظ گفت

برووو بینیم باو، یدونه میزنم شیری که از ننت خوردی پس _
بیاری

مرده چشاش درشت شد، هر کی تو کافی بود زد زیر خنده.. قبل
:از اینکه بپرن به هم سریع گفتم

خب چقدر میشه من حساب کنم؟_

:دنیا با حرص گفت

اون کوچوسگ کجا رفت؟ اون باید حساب میکرد نه تو_

هیسسسس_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

:مرده گفت

.... تا شیرموز مخصوص، ۳ تا آب هویج، جمعا میشه ۲_

دهنم باز موند، من که چیزی نخوردم، اون پسره ام که تا جایی که یادمه چیزی نخورد

نگاه متعجبمو به سمت دنیا چرخوندم، دید دارم نگاهش میکنم
:لبخند گشادی زد و کشیده گفت

آجیییی جوننن_

ای مرگ_

***

[06.11.19 09:06]

319

آقای مربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

***

سینا:

اعصابم به هم ریخته بود، تا شرکت علی تخته گاز رانندگی میکردم

گیر عجب عادمایی میافتیما.. سعی کردم خندم و نگر دارم، دختره خل و چل هم باعث خندس هم باعث حرص، حالا دوستط یه ذره موجه تر بود

با یاد اوری این که پول ابمیوه هارو خودشون باید حساب کنن، لبخندم عمیق تر شد

جلوی شرکت نگه داشتم و پیاده شدم، بیچاره علی حتما خیلی معطل طرحا شده، طرحارو از عقب برداشتم و بعد از قفل کردن درا وارد شرکت شدم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

منشی بزک دوزک کرده طبق معمول با داشت با گوشیش ور میرفت، تا منو دید سریع تو صندلی صاف نشست و با نیش باز گفت:

عه سلام اقای اعتمادی!!! چه عجب اومدید این طرفا_

و به عشوه نیششو باز تر کرد..بدون اهمیت دادن به عشوه و پیچ و تا ب الکیه بدنش گفتم:

آقای شایان هستن؟_

خورد تو ذوقش

با حرص نیشش و بست و گفت:

بعله هستن یه لحظه صبر کنید اطلاع بدم شما اومدید_

بعد گوشی رو برداشت، پوزخندی زدم

نویسنده:zahra_s

@shik_khanomane

[06.11.19 09:06]

آقای مهربون خانم خوش زبون

320

:گوشی رو گذاشت و با قیافه در هم به در اشاره کرد

بفرمایید داخل منتظرتونن_

طرحارو تو دستم جا به جا کردم و بعد از تقه ای که به در زدم
:وارد شدم.. علیسان با دیدنم از جاش بلند شد و اومد سمتم

سلام بر اقای اعتمادی چطوری مرد؟_

:لبخند زدم و باهاش دست دادم

سلام داداش، خوبم، مشتاق دیدار تو چطوری؟_

نویسنده: zahra_s

:هدایتم کرد بشینم و گفت

ممنون منم خوبم_

:خودشم نشست و بعد با اخم ادامه داد

تصادف کردی، چیزی که نشد؟_

:با بدقلقی گفتم

نه خداروشکر چیزی نشد ولی گیر دو تا خل و چل افتادم، دو ساعت مچلم کرده بودن اخرم یه پیشنهاد مسخره بهم دادن، ینی تو کل اون دو ساعت مچلم کرده بودن

:خندید و گفت

معلومه بدجور حرص خوردی، لابد خواستن یه طوری پسر خارجی مارو صاحاب شن

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:خندیدم

نمیدونم شاید واقعا همچین هدفی داشتن، ولی با یه ترفنده دیگه، _
...دختره دیوانه به من میگه بیا نقش نامزدمو بازی کن

:سرش تو طرحا بود که با این حرفم سریع اوردش بالا و گفت

براچی؟_

مثل اینکه به دوست پسرش دروغ گفته بود که ازدواج کرده، _
پسره ام گفته بود باید ببینمش پسره رو... بیخیال چرت و پرته
همون طرحایین که میخواستی؟

جوابمو نداد، تو فکر رفته بود

:تو همون حالت گفت

قبول کردی؟_

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

نه ولی شمارشو بهم داد دختره، نمیدونم چرا اون لحظه دلم _
سوخت ازش گرفتم

آقای مهربون خانم خوش زبون

*

[06.11.19 09:06]

آوای خیس

321

:با هیجان گفت

شمارشو بده ببینم_

:با تعجب ابدوهامو بالا انداختم و گفتم

براچی میخوای؟؟_

بده بعد بهت میگم_

نویسنده: zahra_s

شماره رو از تو جیب شلوار جینم در اوردم و دادم بهش، نگاهی بهش انداخت و زد زیر خنده..

سوالی نگاهش کردم:

چی شده؟_

با خنده گفت:

این ماریاس، دوست دختره منه_

***

ماریا:

اصلا حواسم به کتاب نبود، نوشته هارو میخوندم ولی ازشون سر در نمیاوردم _

خدا کنه پسره زنگ بزنه..

خدایا چی میشه اگه زنگ بزنه؟

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

چقدر دلم برای علیسان تنگ شده بود، چجوری دلش اومد با من این کارو بکنه؟ چجوری تونست بازیم بده

انقدر تو این چند روز فکرم مشغول بود و سرم شلوغ که اصلا نتونستم به این چیزا فکر کنم، بعد از این قضیه باید چیکار کنم؟

ینی دیگه نمیبینمش؟ باید تحمل کنم که یکی دیگه کنارشه؟

بغض کرده بودم، تو افکار خودم غرق بودم که گوشیم صداش دراومد، لابد دنیاس زنگ زده خبر بگیره

بدون نگاه کردن به شماره جواب دادم، صدام کاملا گرفتگیش مشخص بود:

بله_

سلام_

آقای همبرون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:این دیگه کیه؟ با همون حالت گفتم

اگه مزاحمی الان وقت مناسبی واسه مزاحمت نیس_

من همونیم که با توعو دوستت تصادف کرده_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس

@shik_khanomane ❣❣

[06.11.19 09:06]

322

نفهمیدم چجوری تو جام پریدم، اومدم جیغ بزنم ولی قبل از اینکه سوتی بدم یه نیشگون محکم از پام گرفتم که باعث شد آخ بلندی بگم

:صدای متعجبش پیچید تو گوشی

نویسنده: zahra_s

چی شده؟_

:در حالی که با دستم جای نیشگونو ماساژ میدادم با درد گفتم

هی.. هیچی هیچی_

شناختی؟ _

:با حرص زیر لب گفتم

مگه میشه نشناسم؟ صدقه سری توعو اون دنیای کثافت کلی _
زمین کافیشاپ سابیدم

:بی حوصله گفت

چیزی گفتی؟_

:تو همون حالت با حرص گفتم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

نه، کارتونو بگید لطفا_

نمیدونم چی شد شیطون زد پس کلم و میخوام پیشنهادتونو بابت_
اون مسئله قبول کنم

با دهن باز به رو به روم زل زدم، واقعا میخواد قبول کنه؟
:قبل از اینکه دوباره چیزی بگه گفتم

ولی من هیچ چیزی ندارم که بخوام در مقابلش بهتون بدم تا_
کارتونو جبران کنه

@shik_khanomane

[06.11.19 09:06]

223

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

لازم نیست چیزی به من بدید، فقط محض خنده و سرگرمی _
میخوام اینکار و انجام بدم

آقای مهربون خانم خوش زبون

:بلاخره نیشم باز شد... ادامه داد

خب هر وقت قرار گذاشتید بهم خبر بده تا آماده باشم_

آوای خیس

:با نیش باز گفتم

خیله خب باشه، خبر میدم_

:با لحن حرص داری گفت

تشکر لازم نیست، خدافظ_

اومدم تشکر کنم که قط کرد، گوشی رو جلوم گرفتم و زبونمو دراوردم
با ذوق سریع شماره دنیارو گرفتم تا بهش خبر بدم

zahra_s.roman

....

دنیا با ذوق گفت:

حالا من چی بپوشمممم؟_

مگه توام قراره بیای؟_

با حرص گفت:

مگه من قرار نیس بیام؟_

معلومه که نه_

با جیغ گفت:

این همه کمکت کردم که الان نذاری بیام؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

اره از اثار کمکات هنوز کمر درد و پا دردش مونده_

به من چه من فکر نمیکردم بخواد بپیچونه و توام پول نداشته باشی بدی_

گمشو بابا_

:پشت خطی داشتم، گفتم

دنیا پشت خطی دارم کار نداری_

از اولم نداشتم خدافظ_

قط کرد، از لحنش معلوم بود دلخوره، بعدا از دلش در میارم حالا، با دیدن اسم علیسان رو گوشی برای بار دوم سیخ تو جام نشستم

@shik_khanomane

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

[06.11.19 09:06]

324

آقای مهربون خانم خوش زبون

نفس عمیقی کشیدم تا بلکم اروم شم و یه موقع سوتی ندم، دکمه برقراری تماس و لمس کردم و گوشی رو گذاشتم رو گوشم

آوای خیس

:سعی کردم با صدایی که کاملا شاد و سر حاله حرف بزنم

سلام اقای شایان_

:با صدایی که تعجب توش موج میزد گفت

اقای شایان؟_

گفتم شاید خانومتون خوشش نیاد همسرشو با اسم کوچیک صدا _ بزنم

نویسنده: zahra_s

:خندید، از همون خنده های اعصاب خورد کنه مخصوصشو گفت

آقای مهربون خانم خوش زبون

نه خداروشکر اونقدرام گیر نیست_

:عین خودش خندیدم و گفتم

این به گیر بودن ربطی نداره، هر چقدر یه نفر برات ارزشش _
بیشتر باشه حساسیتتم به نسبت همون بیشتر میشه

آوای خیس

با همین جمله تر زدم به هیکلش که باعث شد نیشم تا بناگوش باز
بشه

:قبل از این بخواد حرفی بزنه ادامه دادم

خب کاری داشتی زنگ زدی؟_

نفسیگرفت و سعی کرد حرصش از تو صداش معلوم نباشه ولی
!من که مشناختمش

نویسنده: zahra_s

زنـگ زدم بابت قراری که با هم داشتیم_

@shik_khanomane

آقای مهربون خانم خوش زبون

[06.11.19 09:06]

325

اهاا، یادم رفته بود... باشه من با سینا صحبت میکنم که همین _ فردا بریم

باشه پس من منتظر خبرت هستم_

بعد از خدافظی کوتاهی که باهم داشتیم قط کرد و من بلافاصله به اون یارو اسمس دادم، باید بهش میگفتم قرار اسمش سینا باشه که یه موقع سوتی ای نده جلوشون

وقتی گفت همه چی اوکیه و فردا ساعت ۸ میتونه بیاد بریم خیالم راحت شد، خداروشکر

نویسنده: zahra_s

همه چیز خیلی سریع داره اتفاق میوفته، براش نوشتم:

راستی من به دوست پسر سابقم گفتم که اسم نامزدم سیناس_

بعد از چند دقیقه جواب داد:

اتفاقا اسم منم سیناس_

با تعجب و کمی خوشحالی زل زدم به پیامش، خب خداروشکر که از این لحاظ دیگه نگران سوتی دادنش نیستیم

***

فردا صبحش تو دانشگاه به دنیا گفتم که قراره امشب بریم رستوران

هنوز از دستم دلخور بود، با همون پلکای نازک کردش گفت:

خب حالا کدوم جهنم دره ای میخواید برید؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

نمیدونم ولی فکر کنم همون رستورانی که همیشه علیسان منو میبرد _

@shik_khanomane

[06.11.19 09:06]

آوای خیس

326

چشاشو ریز کرد:

اها_

اوهوم_

شقایق که تازگیا زیاد تو جمعمون نبود و بیشتر سرش گرم زندگیش بود گفت:

نویسنده: zahra_s

یه تیپ خوب بزنی ها ماری، یه موقع جلوی اون دختره کم _
نیاری

:دنیا چپ چپ نگام کرد و با تاسف گفت

این بدبخت میدونه تیپ چیه؟ ته ته سلیقش و به خرج بده میتونه _
شبیه کولی هایی که کنار خیابون وایمیستن فال میفروشن تیپ بزنه

:با حرص نگاش کردم که گفت

چیه؟ دروغ میگم؟_

با لبای برچیده نگاهشون کردم، شقایق دستشو زد زیر چونشو به
دوتامون نگاهی انداخت

:بعد گفت

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

خب ما میایم کمکت میکنیم، حتی اگه چیزی لازم داری بگو _
بیاریم برات

بعد شروع کرد از مانتو هاش و مدلاشون حرف زدن، منم عین گیجا گوش میدادم، بیشتر تو فکر این بودم که امشب باید چجوری برخورد کنم و چه اتفاقی قراره بیوفته

تا تیپ و لباس

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس

@shik_khanomane

[06.11.19 09:06]

327

***

هر کدوم از مانتوهامو که جلوم میگرفتن سرمو به چپ و راست تکون میدادم، دنیا یکی زد پس کلمو گفت:

zahra_s.a

آقای مهربون خانم خوشگل زبون

پتیاره، یکیشو انتخاب کن دیگه عرقمونو درآوردی_

در حالی که سرمو میمالیدم رفتم سمت کمدو از بین مانتوها یه مانتوعه مشکی خیلی ساده و بلند دراوردم و با نیش باز گرفتم جلوشون

خوبه این؟_

آوای خیس

شقایق یدونه زد تو پیشونیش و دنیا انگشتشو نشونم داد، با لب و لوچه اویزون گفتم:

خب خوبه دیگه عاشغالا_

دنیا با حرص گفت:

مثل این که تو کلا به بلند و تیرش علاقه داری_

با ذوق گفتم:

نویسنده: zahra_s

آره، بلند باشه خوبه... ولی رنگش زیاد فرق نداره_

آقای مهربون خانم خوش زبون

مثلا صورتی، سفید_

اومدم نظرمو بدم که نگاهم افتاد به چهره شقایق که از خنده سرخ شده بود و بعد به لبخند موزی دنیا.

آوای خیس

جیغ زدم و مانتورو پرت کردم تو صورتش

عاشغال منحرف_

فاحشه منعطف_

جیغ زدم و اومدم حمله کنم سمتش، اونم پاهاشو اورد بالا و شروع کرد از خودش صدا دراوردن که در اتاق توسط مامانم باز شد و مامان با سینی شربت وارد شد

نویسنده: zahra_s

@shik_khanomane

https://t.me/joinchat/Fp3qaVGpaUjbEiaESKKwCQ

گپ رمانمون👆ب درخواست شما عکس شخصیت هارم تو گپ گذاشتم

[06.11.19 09:06]

328

سریع دستامو اوردم پایینو صاف وایسادم

دنیا ام سریع دهن کج شدشو درست کرد و پاهاشو دو سه بار بالا پایین کرد و شروع کرد شمردن

مامان با چشمای ریز شده نگاهی به دوتامون کرد و رو به دنیا گفت:

داری چیکار میکنی گوریله خاله؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

دنیا بین شمارشش گفت:

ورزش خاله ورزش، دکتر گفته اگه بخوام از این لاغر تر شم _
باید هر ساعت ی مقدار ورزش کنم

مامان مشکوکانه گفت:

احیانا نمیخواستین به هم حمله کنید که؟ شما که میدونید اگه بفهمم _
خشونتی بینتون صورت گرفته، صورتتونو با خشونت از بین
میبرم

تند تند سرمونو تکون دادیم

شقایق ریز ریز میخندید، اومد جلوعو سینی شربت و از مامان
گرفت و رو میز عسلی گذاشت

مرسی خاله زحمت کشیدید_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:مامان دستی به صورتش کشید و رو به من با لبخند گفت

تنها دوست ادمی زادی که داری همینه، بقیشون جک و جن،،، _

:نگاهی به دنیا که پوکر فیس نگاهش میکرد انداخت و گفت

جک و جونورن_

و بعد با گفتن: با هم خوب باشید رفت از اتاق بیرون

دنیا به شقایق و بعد به من نگاه کرد... نیشمون کم کم داشت باز میشد که با لحن تهدید واری گفت:

جرعت دارید گاله هاتونو باز کنید تا جفت پاهامو بکنم تو _ ماتحتتون

@shik_khanomane

آقای مرون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

[06.11.19 09:06]

آقای مهربون خانم خوش زبون

۳۲۹

بلاخره بعد از تلاش فراوونی که دنیا و شقایق کشیدن یه تیپ که از نظر خودشون خیلی قشنگ بود و برام جفت و جور کردن

یه مانتو کتی تا یکم پایین تر از باسنم که پایینش و استیناش با سنگای مشکی کار شده بود و رنگشم سفید بود

یه شلوار پارچه ایه مشکی قد نود و کفشای تخت مشکی

یه روسری خوشگل طرح دار سفید مشکی ام سرم کردم که تنها چیزی بود که خیلی دوسش داشتم تو تیپم

استینای مانتو سه ربع بود و دستای خالیم تو چشم میزد

به اصرار شقایق یه ساعت بند فلزی ظریف به مچ دست راستم و یه دستبند ظریفم دست چپم کردم

نویسنده: zahra_s

شقایق نگاهی به سر تا پام انداخت و چونشو خاروند:

یه چیز کم داری_

پوفی کشیدم و با کلافگی گفتم:

بازچی کم دارمممم؟_

نگاهی به دنیا که داشت ناخوناشو سوهان میکشید انداخت و گفت:

دنیا پابندتو بده؟_

دنیا تو همون حالت که لم داده بود رو تخت شصت پاشو نشونش داد:

بیاه_

شقایق با حرص گفت:

آقای زبون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

بده دیگه مسخره_

:با حرص گفتم

مگه من گوسفندم میخوای زنگوله اویزونم کنی_

@shik_khanomane

[06.11.19 09:06]

330

زدن زیر خنده

:دنیا گفت

زنگوله پا تابوتته_

نویسنده:zahra_s

با سر برو بابایی براش رفتم و خودم و تو اینه بر انداز کردم، شقایق بعد از اینکه یه زد و خورد کوچیک با دنیا داشت تونست پابندشو ازش بگیره و منم بعد از یه ذره طاقچه بالا گذاشتن به پام بستمش

و اونجا تازه به حرف شقایق رسیدم که جاش چقدر تو پاهام خالی بوده

خیلی قشنگ شده بود

شقایق_ ساعت چند باید بری؟

نگاهی به ساعت انداختم، هنوز یه ساعت مونده بود

یه ساعت دیگه_

با ذوق گفت:

پس یه ارایش نانازم میکنیمت_

آوای خیس
آوای مهربون خانم خوش زبون
نویسنده:zahra_s

:دنیا به تایید همونجوری که سرش تو گوشیش بود بالا پایین کرد

میکنیمش، میکنیمش_

آقای مهربون خانم خوش زبون

@shik_khanomane ⚘⚘

آوای خیس

[06.11.19 09:06]

331

همون موقع گوشیم شروع کرد زنگ خوردن، رو به دنیا و شقایق :گفتم

سیناس بچه ها_

:دنیا با مسخره گی گفت

نویسنده: zahra_s

خوب شد گفتی من فک کردم میناست_

:دهن کجی ای سمتش کردم و جواب دادم

بله_

:صدای مردونش پیچید تو گوشی

حاظر شدی؟_

ابروهامو انداختم بالا، به تو چه؟ مرتیکه!!! در حالی که قیافم عین :علامت شوال شده بود گفتم

برای چی؟_

از همون پشت گوشی ام حس میکردم داره عاقل اندر سفیه نگام :میکنه

که بیام دنبالت دیگه عاقل_

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

با تعجب گفتم:

ینی بیای در خونمون؟_

پس کجا انتظار داری بیام؟_

آوای خیس

بعد انگار خودش از خنگ بازیای من خسته شده باشه خودش با بی حوصلگی ادامه داد:

آدرس خونتونو برام بفرس_

باشه برات اسمس میکنم_

با گفتن باشه ای قط کرد، نه سلام کرد نه خدافظ، با حرص زل زده بودم به گوشی و دلم میخواست هرچی از دهنم در میاد بگم، رو به دنیا گفتم:

نویسنده: zahra.s

این به درد تو میخوره دنیا عین خودت بی ادب و بی مغزه_

:با اخم گفت

چرت بگی نمیکنمتا_

:اومدم فش بدم که با نیش باز گفت

شقایقم که بلد نیس درست بکنتت، آرایش_

@shik_khanomane

❤دل بریدن از تو

دیگه کار من نیست

❤دلبری به جز

دیگه یار من نیست

نویسنده:zahra_s

@shik_khanomane

[06.11.19 09:06]

# آقای مهربون خانم خوش زبون

332

:شقایق بالشت و به سمتش پرت کرد و با خنده گفت

مرده شور اون دهنتو ببره_

:گفتم

پاشید پاشید اگه میخواید یه غلطی بکنید، بکنید_

دنیا با پشت چشم نازک کردنی از روی تخت پایین اومد و دست منو گرفت عین تاپاله پرتم کرد رو تخت و روم خیمه زد

:جیغ زدم و پرتش کردم اونطرف

نویسنده: zahra_s

چیکار میکنی زنیکه_

با خنده گفت:

میخوام ارایشت کنم دیگه_

نشسته نمیتونی ارایش کنی عنتر؟_

با نیش باز سرشو بالا انداخت:

نع_

***

نگاهی تو آینه به خودم انداختم، واقعا قشنگ شده بودم

یه خط چشم گربه ای برام کشیده بود که عمرا اگه خودم بودم میتونستم انقد صاف و صوف و قرینه در بیارم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

چه قشنگ شدم دنیا_

نیشش و باز کرد گفت:

من نمیکنم نمیکنم، وقتی میکنم قششششنگ میکنم_

آقای مربون خانم خوش زبون

@shik_khanomane

آوای خیس

[06.11.19 09:06]

333

بیشعوری زیر لب حوالش کردم که گوشیم زنگ خورد، با دیدن اسم سینا روی صفحه گوشی صدامو صاف کردم و جواب دادم:

بله_

تا ۵ دقیقه دیگه در خونتونم اماده ای که؟_

نویسنده: zahra_s

آره امادم، بیا منتظرم_

آقای مهربون خانم خوش زبون

باشه_

:بازم بدون خدافظی قط کرد، با استرس رو به بچه ها گفتم

بچه ها داره میاد_

آوای خیس

:دنیا با استرس گفت

رو من نریزیا_

:چپ چپ نگاش کردم که گفت

چیه خب خوشم نمیاد_

:شقایق در حالی که سعی میکرد جلو خندشو بگیرع گفت

نویسنده: zahra_

خب حالا چرا استرس داری؟_

اخه نمیدونم امشب قراره چی بشه_

اومد جواب بده که صدای مسیج گوشیم بلند شد، زود تر از پنج دقیقه رسیده بود، نگاهی به متن پیام کردم:

سر کوچه وایستادم زود بیا_

با عجله با بچه ها از خونه زدیم بیرون، مامان یکم پا پیچمون شد ولی بعد اجازه داد بریم، به سر کوچه که رسیدم با نگاه دنبال ماشینش گشتم کع بلاخره پیداش کردم، از بچه ها خدافظی کردم و سوار شدم

***

دنیا:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

با چشمای ریز شده به ماریا که داشت میرفت نگاه کردم، کرم فضولیم گرفته بود ببینم چی قراره بشه، حوصله صبر کردنم نداشتم تا فردا بزنگه و تعریف کنه

من میخواستم زندشو ببینم

@shik_khanomane 🌹🌹

[06.11.19 09:06]

334

نیشم و به اندازه عرض صورتم باز کردم و زل زدم به شقایق که داشت مسیر رفتن ماریا رو نگاه میکرد

انقد تو همون حالت نگاهش کردم که بلاخره توجهش بهم جلب شد

یکم تو چشمام نگاه کرد و بعد با اخم گفت:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

اصلا فکرشم نکن دنیا_

لبخندمو ملیح کردم:

فکر نمیکنم عمل میکنم_

دست به سینه ایستاد و روشو اونطرف کرد:

به من ربطی نداره منو قاطی نکن_

دهنمو کج کردم و گفتم:

ینی تو الان کنجکاو نیستی بدونی اونجا قراره چی بشه؟_

چونمو خاروندمو در حالی که ادای فکر کردن در میاوردم ادامه دادم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

ینی کی کیو پاره میکنه؟ ینی عکس العمل ماریا وقتی اون _
دختررره رو میبینه چیه ینی عکس العمل علی وقتی مینارو میبینه
...چیه؟ به نظرت دختره خوشگله یا شبیه پتیاره آبیاس؟

آوای خیس خوش زبون خانم مهربون

:وسط حرفم پرید و با خنده گفت

خیله خب، بسه میام_

افرین_

:سوالی نگام کرد

راستی ما که آدرس رستورانو نداریم_

:لبخند مرموزی زدم

منو دسته کم گرفتی؟ از تو گوشیش کش رفتم_

:خندید و خدا خفت نکنه کثافتی حوالم کرد/

نویسنده: zahra_s

تاکسی گرفتیم و پیش به سوی رستوران

آقای مهربون خانم خوش زبون

@shik_khanomane 🌹🌹

[06.11.19 09:06]

335

آوای خیس

:ماریا

نشستم داخل ماشین و سلام ارومی دادم، برای شقایق و دنیا که عین جغد نگاهم میکردن دستی تکون دادم و در حالی که کیف کوچولوی مشکیم رو مرتب میکردم گفتم:

زود تر اومدی_

:در حالی که ماشین و راه می انداخت گفت

نویسنده: zahra_s

اره کارام زود تر تموم شد_

بعد در حالی که نیم نگاهی بهم می انداخت از پیچ کوچه پیچید و ادامه داد:

خوشگل کردی_

با ابروهای بالا رفته نگاهش کردم و چیزی به ذهنم نرسید که بگم

خودش دوباره شروع به صحبت کرد:

معلومه طرف و دوست داریا _

با اخم نگاهش کردم و گفتم:

قراره برات توضیح بدم؟_

شونه ای بالا انداخت و گفت:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

نه فقط از سر کنجکاوی پرسیدم_

اهان_

دیگه بحثی بینمون نشد تا وقتی که رسیدیم، رستوران خیلی شیکی بود

تا حالا علیسان منو اینجا نیاورده بود، پوزخندی تو دلم زدم لابد اینجا پاتوقش با این یکیه، منو نمیاره که

@shik_khanomane 🌹🌹

[06.11.19 09:06]

336

داخل رفتیم، چشم چرخوندم تا علیسان و پیدا کنم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

بلاخره پیداش کردم، اخمام از دیدن خندش تو هم رفت، رو به روی یه دختر که چهرشو نمیدیدم پشت یه میز چهار نفره نشسته بود و داشت با خنده چیزایی رو میگفت

اینا به درک، چشم من قفل دستایی بود که رو میز تو هم گره خورده بود

حواسشون به ما نبود، ناخداگاه به سینا نزدیک تر شدم و دستم و دور بازوش حلقه کردم

سینا با تعجب نگاهم کرد، شاید فکر نمیکرد بخوام همچین کاری کنم

تا لحظه ای که به میزشون برسیم نگاه علیسان با عشق با دختره بود و با انگشت اشارش روی دستشو نوازش میکرد

و نمیدونست نوازش کردن دستای اون دختره مساوی با چنگ انداختن به قلب منه

آقای همسایه خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

به زور سلام کردم، توجهش به ما جلب شد و نگاهش و از دختره گرفت

بلند شدن، حس کردم یه لحظه نگاه علیسان میخ دستم که دور بازوی سینا بود شد ولی بعد سریع مسیر نگاهشو عوض کرد

هنوز به دختره نگاه نکرده بودم، میخ چشمای علیسان بودم

سلام خوش اومدین_

:و بعد با سینا دست داد و با لبخند گفت

خیلی خوشبختم سینا جان_

@shik_khanomane 🌹🌹

[06.11.19 09:06]

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

و بعد صدای ظریف سلام کردن یه نفر از سمت چپم اومد

سعی کردم خودم و جمع ک جور کنم، جواب سلام علیسان و خیلی کوتاه دادم و با اکراه برگشتم سمت دختره

آوای خیس

جلوی روم یه فرشته رو میدیدم

فوق العاده خوشگل بود و طبیعی، نمیدونم چرا فکر میکردم یه دختره عملیه داغون عین الهه رو با خودش میاره

!!!ولی این لعنتی

خارج از حد تصورم بود، با لبخند دستشو به سمتم دراز کرد

دست خشک شدم و عین یه ربات بالا اوردم و لا به لای انگشتای ظریفش جا دادم

و در حالی که تو چشمای عسلیش مات بودم اروم سلام دادم

لبخند قشنگی زد که دل منم براش ضعف رفت، چه برسه علیسان... خب معلومه اینو به من ترجیح میده

zahra_s نوشته:

سایت آوای خیس

سینا صندلی رو برام عقب کشید و نشستم

خودشم رفت رو به روم نشست، سرم پایین بود و حالم خراب..
علیسان و سینا مشغول خوش و بش بودن، از توی صدای علی هیچ حسادت.. غیرت.. یا هر چیزی که نشون از حساسیتای مردونه باشه پیدا نبود

انگار یار غارشو دیده کاملا صمیمی باهاش حرف میزد

صدای دختره بلند شد:

خوبی عزیزم؟ به نظر رنگت پریده_!

دوباره نگاهش کردم و سعی کردم عادی رفتار کنم، لبخند زدم و گفتم:

نه چرا حالم بد باشه خیلیم خوبم_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

لبخند دندون نمایی زد که ردیف دندونای یک دست و سفیدش نمایون شد.. وای خدا مگه میشه یکی انقد همه چیزو با هم داشته باشه؟؟

آقای مهربون خانم خوش زبون

@shik_khanomane

[06.11.19 09:06]

آوای خیس

338

سرمو انداختم پایین و تند تند بغضم و قورت میدادم

علیسان_ما منتظر موندیم تا شما برسید بعد سفارش بدیم

سینا هم با لبخند گفت:

دیر که نکردیم_

نویسنده: zahra_s

اتفاقا کاملا سر وقت_

حوصله حرفای چرت و پرتشونو نداشتم... یهو از جام پا شدم که توجه سه تاشون بهم جلب شد

سعی کردم لبخند بزنم... اما بیشتر میخورد دهن کجی باشه

برم دستامو بشورم میام_

علیسان یه طوری نگاهم میکرد... انگار میگه خر خودتی.. به نگاهاشون اهمیت ندادم

رفتم سمت سرویسای بهداشتی، دستامو تکیه دادم به دستشور و زل زدم به چشمای سرخ شدم که تند تند پر و خالی میشد

چجوری دلش میاد باهام اینطوری کنه؟

ماریا_

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

برگشتم و با دیدن دنیا که با ناراحتی نگاهم میکرد زل زدم بهش

اصلا به این فکر نکردم که اون الان، تو این لحظه، اینجا چیکار میکنه

فقط با دیدنش انگار یه اشنا دیده باشم بغضم ترکید و خودمو پرت کردم تو بغلش

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
@shik_khanomane

[06.11.19 09:06]

339

***

دنیا:

نویسنده: zahra_s

با نیش باز به شقایق که داشت نمای رستورانی که ماریا اینا داخلش بودن و نگاه میکرد گفتم:

چه جای با کولاسی، پتیاره خانوم واسه همینمیخواست مارو_ بپیچونه فک کرده من میذارم بدون من بهش خوش بگذره

دستشو گرفتم کشیدمش نزدیک در ورودی، مرده دست به سینه وایستاده بود که به همه خوش آمد میگفت

از همون بیرون سعی کردم نگاه بندازم ببینم کجا نشستن که موقع داخل شدن سوتی موتی ندیم

در حال نگاه کردن بودم که مرده با جدیت گفت:

خانوم بفرمایید داخل سر راهید_

ای بابا اینا کجا ان؟ محلش ندادم و به کارم ادامه دادم... شقایقم که با آرنجش پهلومو نموده بود

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

مرده دوباره گفت:

خانوم اگه قصد ندارید برید داخل از جلوی در برید کنار مردم _
میخوان رد شن

ای بابا، اگه گذاشت یه عنی میخوام بخورم با ارامش بخورم

برگشتم سمتشو با حرص و صدای بلندی گفتم:

دو دیقه دندون رو اون جیگر واموندت بذار، میرم تو_

قشنگ وا رفتن قیافش و حس کردم، بنده خدا توقع نداشت ازم، حق
داره خودمم توقع نداشتم از خودم

من خیلی خانوم با شخصیت و ارومیم، خودتون که در جریانید

@shik_khanomane

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

[06.11.19 09:06]

۳۴۰

آقای مهربون خانم خوش زبون

بلاخره پیداشون کردم، حواسشون نبود، سریع دست شقایق و کشیدم و رفتیم راخل، پشت بهشون تا میزی که دید نداشت رفتیم و نشستیم

آوای خیس

از سمتی که من نشسته بودم قیافه سینارو نمیدیدم ولی قیافه اون سه تا رو خوب میدیدم

از همون فاصله هم میفهمیدم حال ماریا خوب نیس

علیسان به دختره که اتفاقا خیلی ام عن چهره بود لبخند میزد، ماریا عم با همون حالت گرفته بهشون نگاهمیکرد

اعصابم به هم ریخته بود، دلم میخواست پاشم سر دختره رو بکنم تو تهه علیسان

نویسنده: zahra_s

:شقایق با ناراحتی گفت

الهی بمیرم نگاش کن معلومه چقدر عصبیه_

با عصبانیت سرمو تکون دادم، گارسون رستوران اومد سمتمونو با چی میخواستید در خدمتم عین علم یزید وایستاد کنارمون

ظاهرمو حفظ کردم و با یه لبخند مکش مرگ ما منو رو برداشتم و بعد با دیدن قیمت غذا ها با همون لبخند بستمش و رو به گارسونه گفتم:

یه لیوان آب لطفا_

شقایق بیچاره ام بد تر از من عین سکته ایا زل زده بود به منو

بعد اونم آب خواست، گارسونه یه طوری نگاهمون میکرد انگار دو تا اسکولو داره نگاه میکنه، بعدم رفت

@shik_khanomane 🌹🌹

[06.11.19 09:06]

نویسنده: zahra_s

زیر نظرشون گرفتم، همچنان حرفاشون ادامه داشت، و همچنان سر ماریاپایین بود

سینا با چشم و ابرو اشاره ای به ماریا کرد و به علیسان چشمک زد

پشمام ریخت، یعنی چی؟

قیافه علیسان تغییری نکرد، ولی حس کردم با نگرانی به ماریا نگاه میکنه

یه حسی بهم میگفت یه کاسه ای زیر نیم کاسست

یهو ماریا از جاش بلند شد و بعد از یکم حرف زدن رفت سمت سرویسای بهداشتی

تا رفت سینا سریع برگشت سمت علیسان و شروع کرد با خنده چیزی رو گفتن، سریع بلند شدم و خودم و بهشون نزدیک کردم

آقای همرون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

پشت ستونی که نزدیک بهشون بود وایستادم تا بتونم حرفاشونو بشنوم

سینا_این دختره بدجور شکست عشقی خورده همین الانشم، به نظرت طاقت ضربه دومی که میخوایم بهش بزنیمو داره علی؟

صدای ظریفی گفت:

گناه داره بیچاره، قیافشو دیدی؟ اگه بفهمه شما دو تا اشنایین و سرکاره که فک کنم اب شه بره تو زمین _

تو تمام این مدت علیسان مسکوت بود و منم که پشمام ریخته بود

@shik_khanomane ❦❦

[06.11.19 09:06]

342

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

سینا دوباره با خنده گفت:

راستی شراره امروز چه خوشگل شدی خانومم_

شراره با عشوه و خنده گفت:

امروز من خانوم علی ام نه خانوم تو_

سینا با اخم گفت:

بیخود، ماله منی تو_

سریع برگشتم و رفتم سمت سرویس

سرخ شده بودم، یه مشت چاقال رفیق منو اسکول کردن بعد نشستن به ریشش میخندن و دل و قلوه میدن

کثافتا یه ایسگاه کردنی نشونتون بدم حال کنید

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

تا رفتم داخل ماریا برگشت سمتم، چشماش سرخ بود معلوم بود خیلی خودشو کنترل کرده که گریه نکنه، تا منو دید چنان مظلومانه نگاهم کرد و خودشو پرت کرد تو بغلم که دلم آتیش گرفت

شروع کرده بود گریه کردن دختره اسکول، سریع از خودم جداش کردم و زل زدم تو چشمای اشک الودش

با حرص گفتم:

دهن گوتو ببند الان وقت عر زدن نیست، اینا تورو اسکول گیر _ اوردن توام که قشنگ داری ضعفتو نشون میدی

با تعجب به صورت عصبیم نگاه کرد، ادامه دادم:

بدبخت این سینا و علیسان با هم دوستن، این دختره ام دوست _ دختره سیناس... میخوان با این کارا تورو حرص بدن که توام خوب داری به هدف نزدیکشون میکنی

هنوز عین بز نگاهم میکرد، شونه هاشو که تو دستم بود محکم تکون دادم و گفتم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

خودتو جمع و جور کن اون ادمی که داری براش گریه میکنی _
داره عذاب کشیدنتو میبینه و به هیچجاش نیست

آقای همرون خانم خوش زبون

@shik_khanomane 🌹🌹

[06.11.19 09:06]

آوای خیس

343

:ادامه دادم

من میرم بیرون، یه کاری میکنم که کلا نقششون بر آب شه، _
توام سریع خودتو جمع و جور میکنی، بعدم سریع میای بیرون و
دلم میخواد فقط تف کنی تو صورت علیسان و رد شی

ولش کردم و رفتم بیرون، با قدمای تند رفتم سمت میزشون

نویسنده: zahra_s

سینا و علیسان تا منو دیدن کپ کردن

با صدایی که شادی توش موج میزد بلند گفتم:

عه عشقم تو اینجا چیکار میکنی؟_

با خونسردی و نیش باز رفتم سمت سینا و خم شدم گونشو بوسیدم

هر سه تاشون چشماشون درشت شد، مخصوصا سینا و علیسان

بعد صاف ایستادم و با همون لبخند گفتم:

عزیزم براچی دیشب بهم نگفتی امروز میای اینجا؟ منم با شقایق _ قرار داشتم با هم میومدیپ خب

و به شقایق که از قیافش چیزی نمیگم اشاره کردم

به علیسان و شراره اشاره کردم و گفتم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

معرفی نمیکنی؟_

دختره که تا الان تو شک بود سریع از جاش بلند شد و با عصبانیت گفت:

پس بخاطر همین دیشب بهانه اوردی که نیام پیشت، اون یکی معشوقت پیشت بوده _

الکی الکی زدم تو خال، خدایا مرسي بابت این شانس

با عصبانیت ساختگی گفتم:

چرا چرت میگی پتیاره؟ سینای من فقط من و داره_

برگشتم سمت سینا که از قیافش معلوم بود هنوز داره اتفاقات افتاده رو تجزیه تحلیل میکنه برگشتم و با پوزخند گفتم:

مگه نه فداتشم؟_

آقای مربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

انگار با دیدن پوزخندم تازه فهمید چی شده، سریع از جاش پرید و داد زد:

چی زر میزنی دختره اسکول زده به سرت؟_

منم عین خودش داد زدم:

جمع کن بابا اسکول بز، اونموقعی که همش زنگ میزدی قربون صدقم میرفتی باید به فکر این روزا عم میبودی _

به دختره اشاره کردم:

فک کردی منم عین این خرم که نفهمم چن تا دیگه زیر سر داری؟ _

برگشتم سمت دختره و گفتم:

بدبخت این منو تورو گذاشته سر کار تقریبا هر روز با یکی قرار داره، دل نیس که حموم زنونس _

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نوشته

@shik_khanomane
لینک پیام ناشناس به نویسنده
👇👇
https://telegram.me/HarfBeManBot?start=Mzc5NDQ3OTEz
آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس

[06.11.19 09:06]

344

سینا شونم و هل داد و گفت:

چرا داری شر و ور میبافی چه دختری چه قراری؟_

یهو کیف شراره اون تو دهنش و بعد با قدمای تند و یه ازت متنفرمه بلند رفت بیرون

نویسنده: zahra_s

گارسون سعی داشت مارو بیرون کنه، میگفت برید بیرون وگرنه میگم حراست بندازتتون بیرون

آقای مهربون خانم خوش زبون

رو به اون دو تا که وا رفته بودن گفتم:

فکر کردید با خر طرفید؟_

آوای خیس

رو به علیسان که سرش پایین بود داد زدم:

تو ادعای عاشقیت میشه؟ تف تو اون عشقی که تو داری_

بعد سرمو انداختم پایین و راهمو گرفتم سمت درب خروجی

سینا دنبالم راه افتاد و تا به بیرون رسیدیم دستم و محکم کشید که برگشتم سمتش، تو صورتم داد زد:

جواب این گوهی که خوردی رو میگیری_

نویسنده: zahra_s

عین خودش تو دو سانتی متری صورتش داد زدم:

فعلا که تو داری گوهایی که خوردی بالا میاری_

یه کاری میکنم دیگه نتونی حاظر جوابی کنی، ساکتت میکنم_ دختره عوضی

تو قیافت شبیه شیافه، چی خودتو تصور کردی که میتونی منو _ ساکت کنی

یقه مانتومو گرفت و اومد بکشتم سمت خودش، منم گارد گرفتم که داد ماریا باعث شد دو تامون از حرکت وایستیم

@shik_khanomane

[06.11.19 09:06]

345

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

:ماریا

گوشه ای وایستاده بودم و جنجالی که دنیا به راه انداخته بود و تماشا میکردم

آوای خیس

منتظر بودم دنیا تموم کنه تا برم جلوعو حرفامو بهش بزنم

بلاخره بعد از کلی داد و بیداد اون دو تا رفتن بیرون، علیسان همچنان مسکوت سر جاش نشسته بود

با قدمای اروم و محکم رفتم سمتش، دیگه دلم نمیخواست ضعف نشون بدم جلوی آدمی که از عذاب کشیدن و ضعف من لذت میبره و خودش اسبابشو فراهم میکنه

زل زده بود به میز، با حس اینکه کنارشم برگشت و نگاهم کرد، همچنان نگاهش کردم

نویسنده: zahra_s

پاشد سرپا وایستاد، پشت سرش شقایق وایستاده بود، تو چشماش دلهره رو میخوندم

به چشمای علیسان نگاه کردم، یه سر و گردن از من بلند تر بود بخاطر همین مجبور بودم سرمو بیارم بالا تا بتونم ببینمش

تو چشماش یه پشیمونی عجیبی موج میزد، زل زدم تو چشماشو با تمام سنگ دلی ای که از خودم سراغ داشتم و با لحنی که نفرت توش موج میزد گفتم:

از توعو حسی که نسبت بهت داشتم متنفرم_

رو "داشتم" و "متنفرم" تاکید زیادی کردم

یه لحظه خالی شدن چشماش و حس کردم و بعد سریع برگشتم و بدون توجه به صدای اروم و شکسته ای که اسممو به زبون میاورد از رستوران زدم بیرون

@shik_khanomane

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

[06.11.19 09:06]

آقای مهربون خانم خوش زبون

346

شقایقم دنبالم اومد و دستمو گرفت ولی چیزی نگفت، انگار اونم میفهمید من الان مغزم کار نمیکنه

با دیدن دنیا و سینا که با هم گلاویز شده بودن با اعصابی داغون رفتم سمتشونو با داد گفتم:

بس کنید_

دنیا نگاهی بهم انداخت و بعد به سینا با تهدید نگاه کرد، سینا هم بعد از یکم نگاه کردن تو چشمای دنیا ولش کرد

بدون هیچ حرفی دست دنیا رو کشیدم و از سینا دورش کردم

هنوز با چشماشون برای هم خط و نشون میکشیدن

zahra_s:نویسنده

:شقایق دست منو کشید برگردوند سمت خودش

تو حالت خوب نیست، رنگت عین گچ سفید شده_

اومدم جوابشو بدم که چشمم خورد به علیسان، ایستاده بود کنار سینا و با غم نگاهم میکرد، یه لحظه از طرز نگاهش دلم لرزید

این همون علیسانیه که هیچوقت تو هیچ شرایطی خنده از روی لباش نمیرفت

اما حالا.... با اون چشمای غمگینش به من زل زده بود و من داشتم فکر میکردم دلیل غم چشماش اگر منم! چطور تونست اینطوری عذابم بده و نقشه ضایع کردن منو با دوستاش بکشه

انگار با پتک میکوبیدن تو سرم، صداش تو کل مخم میپیچید، سرم گیج میرفت، انقد فکر تو سرم بود که به مرز دیوانگی رسیده بودم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:با تن صدای پایینی که لرزش توش احساس میشد گفتم

حالم خوبه بریم_

آقای مهربون خانم خوش زبون

@shik_khanomane

[06.11.19 09:06]

آوای خیس

347

دو سه قدم رفتم جلو، چشمام سیاهی میرفت و سرگیجه امونم و بریده بود

چند قدم مونده به ماشین حس کردم دیگه بدنم ماله خودم نیس، چشمام ناخداگاه بسته شد و پاهام سست شد

دیگه چیزی نفهمیدم

نویسنده: zahra_s

***

آقای مهربون خانم خوش زبون

:علیسان

تا وقتی که ماریا اون حرف و بهم نزده بود هنوز قضیه رو اونقدر جدی نگرفته بودم

آوای خیس

حس میکردم اینم مثل بقیه بلاهایی که سر هم میاوردیم با خنده و شوخی تموم میشه و بلاخره این دختر لجباز و ماله خودم میکنم

اما وقتی اون حجم از نفرت و تو لحن و صدا و مخصوصا چشماش دیدم حس کردم یه چیزی تو وجودم تکون خورد، بهم گفت ازم متنفره، و اون لحظه من هیچ مزاحی تو لحنش و قیافش حس نکردم

اولین زنی بود که واقعا از ته دل میخواستمش، شاید عمق عشقم و تا الان که به این نقطه رسیدیم حس نکرده بودم

ولی الان حس میکردم یه تیکه از وجودم نیست

نویسنده: zahra_s

کنار سینا که از حرص سرخ شده بود ایستادم

یه لحظه برگشت نگاهم کرد، تو همون یه لحظه و از همون فاصله هم میشد نفرت و ناراحتی تو چشماشو خوند

ولی سریع روشو برگردوند، حس میکردم خیلی شل راه میره که یهو دیدم افتاد رو زمین

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس

@shik_khanomane

[06.11.19 09:06]

348

حس اون لحظم و نمیتونم بیان کنم، فقط دوییدم سمتش

نویسنده: zahra_s

دنیا و شقایق با وحشت و شوک داشتن نگاهش میکردن، با داد گفتم:

ماریاا!_

آقای مهربون خانم خوش زبون

و دوییدم سمتش، انگار اون دو تا عم با داد من به خودشون اومدن، خودم و زود تر از اونا بهش رسوندم و بلندش کردم

آوای خیس

رنگش عین گچ سفید شده بود..مغزم با دیدن قیافش از کار افتاد، برای اولین بار تو یه همچین موقعیتی دست پاچع شده بودم و نمیدونستم چیکار کنم

تکونش دادم و داد زدم:

ماریا چشماتو باز کن، باز کن چشماتو عشقم_

نمیفهمیدم چیکار دارم میکنم، بغض کرده بودم، سرشو چسبوندم به سینم..دنیا سعی کرد ازم دورش کنه و با نفرت داد زد:

نویسنده: zahra_s

ولش کن، حال بد الانش بخاطر توعه عاشغاله_

شقایق با گریه گفت:

الان وقت این حرفا نیست، باید ببریمش بیمارستان_

انگار تازع مخم به کار افتاد، رو بغ سینا که مات این صحنه ها شده بود داد زدم:

سینا برو ماشینو بیار_

@shik_khanomane 🌹🌹

[06.11.19 09:06]

349

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

سینا تازه به خودش اومد، سوییچ و پرت کردم سمتش، رو هوا قاپیدش و دویید سمت ماشین

آقای مهربون خانم خوش زبون

شقایق انگار دلش برام سوخته بود، با لحن ارومی گفت:

نگران نباش احتمالا فشارش افتاده_

آوای خیس

با ناراحتی رو دستام بدن سبکشو بلند کردم و انگار که دارم با خودم حرف میزنم گفتم:

اگه الان تو این حاله تقصیر منه، تقصیر منه خره_

ماشین جلو پامون ترمز کرد، بی توجه به غر غرای دنیا عقب سوار شدم و ماریارو رو زانوم جا به جا کردم، توجه خیلیا بهمون جلب شده بود

اما من تو حال خودم بودم، پشیمون بودم بعد از اینکه حالش خوب میشد همه اینارو جبران میکردم، حتما جبران میکردم

zahra_sima

# آقای مهربون خانم خوش زبون

***

:ماریا

به زور پلکای سنگینمو تکونی دادم و لای چشمام و باز کردم بوی الکل میومد، تو بیمارستان بودم، ینی بخاطر علیسان من به این روز افتادم؟

چه بلایی سر خودم اورده بودم؟؟ ینی انقدر ضعیفم؟ یا انقدر ضعیفم !کرده؟

از دست خودم لجم گرفته بود، با این غش و ضعفی که کردم قشنگ بهش ثابت شد که من چقدر در برابرش بی دفاع و ضعیفم

@shik_khanomane

نویسنده: zahra_s

[06.11.19 09:06]

آقای مهربون خانم خوش زبون

از طرفی یه خنکی خاصی زیر پوستم حس میکردم از وقتی فهمیدم اون قضیه الکی بود !

خاک تو سرت ماریا، عوض اینکه به فکر تلافی کردن کارش باشی ذوق مرگ شدی که سرکارت گذاشته و تورو مچل خودش کرده؟

دلم میخواست هر سه تاشونو جر بدم، باید کاری میکردم که تلافی همه اذیتاش دو برابر سرش بیاد

..اما چیکار؟ فعلا نمیدونم

در اتاق باز شد و دنیا با ذوق اومد داخل، با دیدنم نیشش تا بنا گوش باز شد و اومد سمتم

نویسنده: zahra_s

محکم کوبوند رو دستی که بهش سرم وصل بود و با لحن شادی گفت:

چطوری پارهه منننن؟_

جیغ خفه ای از درد کشیدم:

الهی که دستت بشکنه دنیا، اخ دستم_

پوکر فیس گفت:

تو که با اون علاقه شدیدت به هاردکور باید به این چیزا علاقه داشته باشی_

اول منظورشو نگرفتم و برو بابایی زیر لب گفتم و شروع کردم ور رفتن با سرمم که تقریبا تموم شده بود، اما با درک اینکه چی گفت سریع سرمو اوردم بالا و باچشمای گشاد شده زل زدم بهش، با نیش باز گفت:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

چه خبرا دیگه؟_

با حرص کنترل شده ای گفتم:

بذار این سرم و در بیارم بهت میگم بع چی علاقه دارم_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
@shik_khanomane

[06.11.19 09:06]

351

با قیافه خبیثانه ای گفت:

متاسفانه اون چیزی که تو بهش علاقه داری رو من نمیتونم بهت _
بدمش، میتونی از علی ریقو بخوای بهت بدتش

نویسنده: zahra_s

اومدم فحشش بدم که با شنیدن اسم علی کلن یادم رفت، با کنجکاوی گفتم:

راستی اصلا چی شد که من الان تو این وضعیتم؟_

یادت نیست؟ قش کردی عین تاپاله افتادی رو زمین، منو شقی _ انقد کپکرده بودیم که وایستاده بودیم فقط نگاه میکردیم، با داد علیسان به خودمون اومدیم، ینی نمیدونی کم مونده بود گریه کنه ینی قشنگ اشک تو چشماش جمع شده بودا... همش خودش و لعنت میکرد که باعث شده اینجوری بشه.. تا اینجا صد بار داد زد سر سینا که تند برو

از من میشنوی عین سگ پشیمونه افتاده

سعی کردم ذوقی که از شنیدن این حرفا کرده بودم و خفه کنم

با حرص گفتم:

هنوز زوده واسه پشیمون شدن یه کاری میکنم به غلط کردن _ بیوفته

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

دنیا ادامه داد:

به غلط کردن افتاده باید یه کاری کنی به گوه خوردن بیوفته_

چپ چپ نگاهش کردم و بی ادبی زیر لب نسارش کردم، یهو یدونه کوبوند تو سرش و گفت:

اخ اخ اون بدبختا بیرون منتظرن برم بهشون خبر بدم متاسفانه _ زنده ای برمیگردم

کیا بیرونن؟_

علی ریقو و سینا دماغو_

خندم گرفت:

پس شقایق کو؟_

اون فهمید حالت خوبه رفت، امیر اومده بود دنبالش_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

@shik_khanomane

آقای مهربون خانم خوش زبون

[06.11.19 09:06]

352

آوای خیس

اهانی گفتم و از اتاق بیرون رفت، میدونستم الان باید با علی رو به رو بشم، استرس داشتم

میخواستم یه طوری باهاش برخورد کنم که حسابی بسوزه

اما تردید داشتم، اون پشیمون شده بود از کارش، شاید حقش نباشه که بیشتر از این عذاب بکشه

یه چیزی درونم میگفت مگه تو حقت بود اونقدر عذاب کشیدن؟

نویسنده: zahra_s

با باز شدن در و وارد شدن علیسان و بعدم پرستار همه تردیدام پرید، من باید تلافی میکردم، تا تونستم سعی کردم قیافمو سرد و بی حس نشون بدم

چند تا کمپوت دستش بود، گذاشتشون روی میز کنار در و اومد سمتم، نگاهم میکرد ولی من نگاهم به یه سمت دیگه بود

پرستار اومد و سرم و از دستم در اورد

علیسانم مسکوت، اومد کنارم روی صندلی نشست و بیحرف زل زد به صورتم، اخم کردم و شروع کردم به بازی کردن با انگشتام

پرستار_ یه کم دیگه استراحت کن بعد که حس کردی خوبی پاشو

سرمو تکون دادم و از اتاق بیرون رفت، به محض رفتنش صدای مردونش پیچید تو گوشم

....ماریا، ببخ_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

سعی کردم عین خودش بازیگر خوبی باشم، نگاهمو پر از کینه کردم و زل زدم تو چشماش و وسط حرفش گفتم:

اسم منو به زبون کثیفت نیار، برو از اتاق بیرون نمیخوام ببینمت_

@shik_khanomane

[06.11.19 09:06]

353

حرف تو دهنش ماسید و با چشمای باز مونده از تعجب زل زد بهم، حالتم و حفظ کردم و بعد از چند لحظه که زل زده بودیم تو چشمای همو معلوم بود نمیخواد دهن باز کنه ادامه دادم:

نشنیدی چی گفتم؟ برو بیرون_

نویسنده: zahra_s

:با غم گفت

بذار حرف بزنیم_

آقای زبون خانم خوش زبون

مگه حرفی ام مونده؟ مگه حرفی ام گذاشتی واسه زدن؟ اگه این _ قضیه برملا نمیشد میخواستی تا کجا ادامش بدی؟ تا کجا میخواستی بازیم بدی؟ هان؟

آوای خیس

:اومد نزدیک تر و با شرمندگی گفت

میدونم اشتباه کردم... حاظرم هر کاری بکنم تا ببخشیم_

قلبم به تپش افتاد ولی ظاهرمو حفظ کردمو با پوزخند نگاهش کردم :و گفتم

هر کاری؟_

نویسنده: zahra.s

:نگاهم کرد، انگار فهمید چیز خوبی نمیخوام بگم .. با تردید گفت

هر کاری_

مطمعن نبودم از حرفی که میخوام بزنم، میترسیدم نکنه واقعا عمل کنه به خواستم.. اما بلاخره گفتم:

پس از زندگیم برو بیرون_

با بهت نگاهم کرد انگار باورش نمیشد همچین حرفی بزنم، قلبم رو هزار میزد... پشیمون شدم از حرفم، از علیسان بعید نبود که بره

از جاش بلند شد، قلبم وایستاد... تا به حرف بیاد مردم و زنده شدم، از شرمندگی قبلش خبری نبود، خونسردانه نگاهم کرد و گفت:

الان عصبی هستی، فعلا میرم تا اروم بشی بعد حرف میزنیم.. _ مواظب خودت باش

@shik_khanomane 🌹🌹
@shik_khanomane 🌹🌹

نویسنده: zahra_s

[06.11.19 09:06]

آقای مهربون خانم خوش زبون

354

برگشت و با قدمای بلند از در بیرون رفت، و منو تنها گذاشت با کلی فکر و خیال، یعنی تا کی باید صبر کنم تا برگرده؟

خندم گرفت، خاک تو سرت ماریا نه به حرفات نه به فکرات.. داشتم میخندیدم که در باز شد و دنیا پرید داخل

تا خندمو دید دویید اومد سمتم و در حالی که نیشگونم میگرفت گفت:

نیشت براچی بازع پتیاره خانوم ها؟ چیکار باهات کرد تو همین دو دقیقه

موضوع و براش تعریف کردم:

نویسنده: zahra_s

به نظرت کی میاد سمتم دنیا دوباره؟_

دنیا چپ چپ نگاهم کرد و گفت:

یه جوری ادا تنگارو در اوردی که اون بدبخت تا دو سه ماه _
دیگه جرعت نمیکنه از کنارت حتی رد بشه

لب و لوچم اویزون شد:

نه دیگه، من نمیتونم دو سه ماه تحمل کنم تا اون بیاد، دلم تنگ _
میشه

برو بابایی گفت و روشو برگردوند

***

چند روزی گذشت، تو این چند روز خیلی بی حوصله و کسل شده بودم، درسته میدونستم بلاخره میاد ولی اینکه نمیدونستم کی بدجور حس و حالمو پرونده بود

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

کلاس تموم شد، از بچه ها خدافظی کردم و در برابر حرف دنیا که گفت وایسا با هم بریم حوصله ندارمی گفتم و رفتم بیرون

آقای مهربون خانم خوش زبون

@shik_khanomane 🌹🌹

[06.11.19 09:06]

آوای خیس

355

هنوز چند قدم از کلاس دور نشده بودم که صدای دوییدن دنیا و بعد قرار گرفتنش کنارمو حس کردم

دنیام دنیای سابق نبود، در کمال تعجب این چند روز خیلی بیشتر از قبل مراعاتمو میکرد و یه سری از شوخیاشو کنار گذاشته بود

:تو رو یکی از نیمکتا نشستیم، پوفی کشیدم که صداش در اومد

zahra_s:نوشته

چیه؟ باز کی پولتو خورده؟_

کاملا معلومه هنوز کلی باید صبر کنم تا بیاد سمتم_

:چپ چپ نگاهم کرد و گفت

خب تو که تحمل دوریشو نداری غلط میکنی چسی میای_

حقش بود_

خب پس حقته بسوز تا بمیری_

:شقایق همون موقع بهمون پیوست

چی شده؟_

اومدم چیزی بگم که گوشیم زنگ خورد، با دیدن شماره سینا با
:تعجب به دنیا نگاه کردم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s :نویسنده

سیناس دنیا_

با حرص گفت:

باز معلوم نیس چه نقشه ای تو سرشه_

شقایق با هول گفت:

خب جواب بده دیوونه، شاید اتفاقی افتاده باشه_

دو دل بهشون نگاه کردم، دنیا گفت:

نه بابا چه اتفاقی، معلوم نیس باز چه نقشه ای تو سرشونه_

@shik_khanomane

نویسنده: zahra_s

[06.11.19 09:06]

356

آقای مهربون خانم خوش زبون

:خودمم دل نگران شده بودم، شقایق اخم کرد و گفت

از کجا معلوم؟ بعد از اون قضیه مرض ندارن که باز بخوان _
نقشه بریزن

آوای خیس

:تلفن قط شد، شقایق با حرص ادامه داد

بیا قط شد_

:دنیا مشکوکانه گفت

حالا تو چرا انقد طرف اونارو میگیری؟_

نویسنده: zahra_s

حس کردم شقایق دست پاچه شد... ولی سریع خودشو جمع و جور
:کرد و گفت

من فقط میگم ممکنه چیز مهمی باشع_

دل نگران شدم، نکنه واقعا اتفاقی برای علیسان افتاده باشه؟

:دوباره گوشیم زنگ خورد، دنیا با تهدید گفت

جوابشو ندیا_

:اما بدون توجه به حرفش سریع دکمه اتصال تماس و زدم و گفتم

الو بله؟_

:صدای بغض الود و نگرانش پیچید توی گوشم

سلام ماریا_

:با تعجب و قلبی که ضربانش روی هزار میزد گفتم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

چی... چی شده؟_

علیسان حالش خیلی بده، شاید دیگه نتونی ببینیش_

داشت گریم میگرفت.. مخم کار نمیکرد، از رو نیمکت بلند شدم و با صدایی که از کنترلم خارج شده بود گفتم:

آوای خیس

ینی چی؟ کجاست علیسان؟_

من دم در دانشگاهتون منتظرتم، اگه میتونی بیا، چون شاید اخرین باری باشه که میبینیش_

و بعد گوشی رو قط کرد

گریم گرفته بود، دنیا با تعجب گفت:

چی شده؟ چته؟_

نویسنده: zahra_s

گفت، گفت حال علی بده گفت زود بیا گفت اگه شاید اخرین _
باری باشه که میبینیش

آقای مهربون خانم خوش زبون

@shik_khanomane

[06.11.19 09:06]

آوای خیس

357

زدم زیر گریه و رفتم سمت خروجی دانشگاه، دنیا دنبالم اومد...
:شقایق با تشر گفت

تو کجا میری دنیا؟_

ینه چی مگه حالشو نمیبینی؟ میخوای نرم؟_

نویسنده: zahra_s

سینا اومده دنبالم_

اومده باشه، من به اون اعتماد ندارم نمیذارم تنها بری_

و بدون توجه به مخالفتای شقایق دنبالم اومد، برام مهم نبود... اون لحظه فقط به علیسان فکر میکردم و هر لحظه ممکن بود از استرس قش کنم

با دیدن ماشین سینا سریع رفتیم سمتشو سوار شدیم

سینا با اخم به دنیا نگاه کرد و گفت:

تو اومدی چیکار؟_

دنیام مثل خودش نگاهش کرد و گفت:

به تو چه؟ دوس داشتم بیام تو چیکاره ای این وسط_

با گریه گفتم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

الان وقت این حرفا نیس، توروخدا منو ببر پیش علیسان_

از تو اینه نگاه عصبی ای به دنیا انداخت و راه افتاد، دنیا تشری بهم زد:

چته عر میزنی دهنتو ببند دیگه_

سینا به جای من جواب داد:

همه که مثل تو بی احساس نیستن دنیا خانوم، نگرانه_

دنیا پوزخند زد :

من بی احساس نیستم ولی به خودم یاد دادم احساساتم و برای ادمایی که ارزش ندارن خرج نکنم _

@shik_khanomane

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

[06.11.19 09:06]

آقای مهربون خانم خوش زبون

358

سینا پوزخندی زد و چیزی نگفت

***

آوای خیس

دنیا:

قضیه به نظرم خیلی مشکوک بود ولی گیج شده بودم نمیفهمیدم میخوان چیکار کنن، البته یه حدسایی زده بودم ولی مطمعن نبودم

از طرفی فوضولیم شده بود حسابی، ینی بیشتر از اینکه نگران حال ماریا باشم دنبال ساکت کردن حس فوضولیم بودم

نویسنده: zahra_s

بلاخره رسیدیم در خونه علیسان، سینا بوق زد و سرایدار نچسب پفیوزش در و باز کرد

آقای مهربون خانم خوش زبون

:مچ گیرانه گفتم

اختاپوس مگه مریضو تو خونه نگه میدارن که تو ادم رو به _ موت و تو خونه نگهش داشتی

آوای خیس

تو نگاهش یه دهن گوتو ببند خاصی بود، ماریا زد به شونم و در :حالی که دماغشو بالا میکشید گفت

زبونتو گاز بگیر_

اصلا به مخ آکبندش رجوع نمیکرد:/ چپ چپی نگاهش کردم و :سینا گفت

انقد حالش بد بود که دیگه کفایت نمیکرد ببریمش بیمارستان_

نویسنده:zahra_s

:به مسخرگی گفتم

آقای مهربون خانم خوش زبون

آرررره ارههههه، میدونم_

ماریا با حرف سینا بیشتر گریه کرد، تا نگه داشت خودشو پرت کرد بیرون و دویید سمت در ورودی خونه علیسان

من و سینام پیاده شدیم... با قدمای تند داشتم میرفتم سمت در

آوای خیس

تا ماریا رفت داخل سینا دویید در و پشت سرش بست، همون لحظه بود که پشمام ریخت، اِنا من گفتم اینا یه کاسه ای زیر نیم کاسشونه الانه که دوتاییمونو سر به نیست کنن

(😐یکی خنگ تر از اون یکی)

سینا برگشت و اومد سمت من که سر جام خشک شده بودم

@shik_khanomane 🌹🌹

نویسنده: zahra_s

[06.11.19 09:06]

آقای مهربون خانم خوشگلم

359

از ترس سر جام میخکوب شده بودم، با یه لبخند خبیث نگاهم میکرد، الان وقتش نبود برم ماریا رو نجات بدم اول باید خودم و از دست این قول بیابونی نجات میدادم

تمام توانم و تو پاهام گذاشتم و قبل از این که بهم برسه برگشتم و پا گذاشتم به فرار

:داد زدم

وایستا ببینم کجا؟_

افتاد دنبالم، تو دیگه از رامین که فرز تر نیسی، اون به من نمیرسید توام نمیرسی

نویسنده: zahra_s

تو همین فکرا بودم که یهو یقه مانتوم از پشت کشیده شد و پرت شدم تو بغل یکی

داشتم کنکاش میکردم ببینم این واقعا سیناس که من افتادم تو بغلش یا دارم توهم میزنم که با صداش مطمعنم کرد:

فک کردی خیلی فرزی خانوم کوچولو؟_

همچین کلمو چسبونده بودم به سینش انگار ضریح امام زاده ای چیزیه

کلمو کشیدم عقب و با حرص نگاهش کردم:

چرا عین قاتلا نگام میکنی؟_

این نگاهیه که به همه آدمای نچسب زندگیم میندازم_

والا من که خیلیم چسبندگیم خوبه، همین چند لحظه پیش کلت _ چسبیده بود به سینه من

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

همینو میخواستی دنیا خانوم؟ کل هیکلتو ریده مال کرد، داشتم تو ذهنم براش دنبال یه جواب دندون شکن میگشتم ولی چیزی به ذهنم نمیرسید، و کاملا فراموش کرده بودم که براچی داشتم از دستش در میرفتم

@shik_khanomane

[06.11.19 09:06]

360

برو اونور سگ هار_

سگ هار که حرف حالیش نمیشه_

و پشت بندش لبخند شیطانی ای زد که تو ذهنم یه حسابت پاکه دنیا به خودم گفتم

zahra_s:نویسنده

***

با بهت به در که پشت سرم بسته شده بود نگاه کردم، مغزم یه لحظه از کار افتاد، نفهمیدم چی شده

خواستم برم سمت در و بهش بکوبم اما پشیمون شدم، یه حسی بهم میگفت برم ببینم چه خبره تو خونه، پزیرایی سرتا سر تاریک بود

نگاهم افتاد به پله ها

روی هر پله یدونه شمع گذاشته بودن و تا بالای پله ها که تو دید من بود ادامه داشت

با تعجب و چشمایی که هنوز اشکی بود نگاه میکردم، رفتم جلو تر

روی پله ها پر از گلبرگای قرمز بود

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

یه پاکت افتاده بود روی اولین پله که روش نوشته منو منو بخون، برش داشتم و بازش کردم، هر لحظه داشتم بیشتر تعجب میکردم، توش نوشته بود برو برو بالا، بی اینکه کنترلی روی خودم داشته باشم از پله ها بالا رفتم

اینبار یه پاکت بالای پله ها افتاده بود

"برو تو اولین اتاق، سمت راست"

با کنجکاوی در و باز کردم

با چیزی که رو به روم دیدم دهنم از تعجب باز موند و زل زدم بهش

باورم نمیشد، ینی این برای منه؟

آوای همون خانم خوش زبون
آوای خیس

نویسنده: zahra_s

https://t.me/joinchat/Fp3qaVGpaUgSi1Xq8KEAsA

لینک گپ آقای مهربون خانوم خوش زبون☺زود عضو شین الان پاک میشه

👆👆👆👆👆 توجه

@shik_khanomane ⚘⚘

[06.11.19 09:06]

361

یه لباس ماکسی خوشگل، یاسی رنگ

بر مانکن دقیقا جلوی چشمام قرار داشت

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

با ذوق جلو رفتم و دستی به یقه دلبری لباس کشیدم، ینی ما دخترا تو اوج غم و ناراحتی هم که باشیم بازم با دیدن لباسای خوشگل به وجد میایم

آقای مهربون خانم خوش زبون

یه برگه به لباس اویزون بود

کندمش:

آوای خیس

بپوشش، برای توعه.. بعد حتما به اتاق کناری سر بزن_

و یک شکلک چشمک، لابد اتاق کناری هم از همین خبر ها بود دیگه، با ذوق مانتو و شالم رو دراوردم و لباس را با سختی و زور تن کردم، خداروشکر زیپش از کنار بسته میشد وگرنه نمیدونستم با چه بدبختی ای ببندمش

بلند بود، پس شلوارمم از زیرش دراوردم و همه رو گوشه ای از اتاق گذاشتم، از اتاق بیرون اومدم و در اتاق کناری رو باز کردم

نویسنده: zahra_s

وارد که شدم اول از همه یک جفت کفش رویتخت و یه سرویس توی جعبه توجهمو جلب کرد، کفش نقره ای رنگ بود، با پاشنه ده سانتی، پام کردم

ترکیب قشنگی با لباسم شد، سرویس ضریفی که روی تخت بودم به خودم اویزون کردم

:پاکتی که برام گذاشته بودو باز کردم

امیدوارم خوشت اومده باشه، به خودت برس... امشب شب _ طولانی ای در پیش داریم

قلبم به تپش افتاد.. به میز دراورش نگاه کردم پر از انواع و اقسام لوازم ارایشا بود، یه حسی بهم میگفت امشب همه چیز تموم میشه، یهچیزی که بدجور بهم ارامش میداد

موهامو صاف کردم و کج بافتم و روی شونم ولش کردم، یه خط چشم نه پهن و نه نازک کشیدم، ریمل، و در آخر کارمو با زدن یه رژ یاسی رنگ تموم کردم و از اتاق زدم بیرون

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s: نویسنده

تعجب کردم انتظار داشتم پشت در ببینمش، اما نبود... ینی هنوزم سوپرایزا تموم نشده بود؟

https://t.me/joinchat/Fp3qaVGpaUgSi1Xq8KEAsA

لینک گپ آقای مهربون خانوم خوش زبون☺زود عضو شین الان پاک میشه

توجه 👆👆👆👆👆

@shik_khanomane 🌹🌹

[06.11.19 09:06]

آقای مهربون خانم خوش زبون

با دیدن پاکتی که کنار در اتاق کناری بود با ذوق برش داشتم و بازش کردم

"برو داخل"

آوای خیس

در و باز کردم و رفتم داخل، اما هیچ چیز قابل توجهی ندیدم جز یه پاکت دیگه

"ببخشید اشتباه شد، برو ته راهرو سمت راست"

و یه شکلک خنده ام کشیده بود، با حرص به پاکت نگاه کردم و زیر لب گفتم:

حتی سوپرایزاتم عین آدم نیس کثافت_

نویسنده: zahra_s

رفتم بیرون و اروم سمت ته راهرو راه افتادم، همون اتاقی که اون دفعه توش گیرم انداخت... خاطراتش برام زنده شد

آقای مهربون خانم خوش زبون

رفتم نزدیک و با اکراه در و باز کردم

با دیدن شمعایی که دور تا دور اتاق پراکنده بود و یه راه کوچیک از بین اونا تا میزی که خیلی قشنگ چیده بود باز بود

آوای خیس

حتی همون مسیرم با گلبرگای سرخ پر شده بود

کل سقف و بادکناکای هلیومیه قرمز و سفید پر کرده بود، باز تاب روشنی شمعا توی بادکنکا صحنه قشنگی رو به هم زده بود

حتی دیواراهم تزئین شده بود

خبری از تخت خاطره انگیز نبود،...مثل ادمای مسخ شده جلو رفتم و به سمت میز رفتم

با دیدن کیک با تعجب نگاه کردم، تو فکر جمله سالگرده عشقم مبارک بودم که صداش سر جام میخکوبم کرد

نویسنده: zahra_s

دقیقا پارسال یه همچین روزی دیدمت_

برخورد اولمون عجیب بود، انگار اون زلزله فقط زمینو نلرزوند قلبه منم لرزوند

قلبم شروع کرد خودشو به در و دیوار کوبیدن، شونم و گرفت و به سمت خودش برم گردوند... هر دو محوه تماشای هم شدیم، کت شلوار فیلی رنگ با پیرهن سفید و جلیقه زیرش و کروات مشکی عجیب بهش میومد

ته ریشش مثل همیشه مرتب بود و موهاشو بالا زده بود

:سر تا پام و نگاه خریدارانه ای انداخت و بعد با شیطنت گفت

با اینکه پوست و استخونی دوست دارم_

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

خواب بودم یا بیدار؟ باور اینکه بلاخره با صراحت به دوست داشتنم اعتراف کرده برام از هر سختی سخت تر بود

آقای مهربون خانم خوش زبون

https://t.me/joinchat/Fp3qaVGpaUgSi1Xq8KEAsA

لینک گپ آقای مهربون خانوم خوش زبون☺زود عضو شین الان پاک میشه

آوای خیس

توجه 👆👆👆👆👆

@shik_khanomane 🌹🌹

[06.11.19 09:06]

363

نویسنده: zahra_s.o

زبونم بند اومده بود و فقط نگاه میکردم، نزدیک تر اومد و سرشو به صورتم نزدیک کرد

با همون شیطنت همیشگیش که چن وقتی بود دلم براش تنگ شده بود گفت:

انتظار نداشتم انقدر ذوق کنی که در برابر این حرف سکوت کنی و مثل همیشه جوابای دندون شکن ندی_

سعی کردم خودم و جمع و جور کنم که یه موقع فکر نکنه منتظر همین لحظه بودم

خب البته منتظر همین لحظه بودم، هر چی به مغزم فشار اوردم که چی بگم چیزی به ذهنم نرسید

نه میتونستم به قهرم ادامه بدم نه ذوقمو نشون بدم

اخر از بی حرفی و خاک بر سری با مظلومیت دستمو به شونش زدم و گفتم:

چخه، بیا به مقدسات هم احترام بذاریم_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

زد زیر خنده، انقدر خندید که از چشماش اشک میومد، منم با حرص نگاهش میکردم:

چته بزغاله؟ اسهال شدی؟_

با لبخند نگاهم کرد و گفت:

دلم واسه این چخه گفتنات تنگ شده بود_

سرمو انداختم پایین، امشب چه خجالتی شده بودم

***

دنیا:

خدایا چه مخمسه ای گیر کردما، با حرص هولش دادم و گفتم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.نویسنده

با ماریا چیکار کردی ها؟_

شونه ای بالا انداخت و گفت:

من که نه ولی احتمالا تا الان علی یه کارایی کرده_

اومدم برم سمت در خونه که جنجال به پا کنم که دوباره دستمو اسیر کرد و با خنده گفت:

شوخی کردم بابا وایسا_

با جدیت گفتم:

شوخی کن منم جدی ب فنات میدم_

اوه، بابا خفن_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

https://t.me/joinchat/Fp3qaVGpaUgSi1Xq8KEAsA

لینک گپ آقای مهربون خانوم خوش زبون☺زود عضو شین الان پاک میشه

👆👆👆👆👆 توجه

@shik_khanomane 🌹🌹

[06.11.19 09:06]

364

:داد زدم

میگم اون تو چه خبره؟_

:اخماشو کشید تو هم، با جدیت گفت

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

داد نزن سر من_

انتظار داشت الان بترسم ولی خب من دنیا بودم با لحن مسخره ای گفتم:

بابامی یا ننمی که احترامت واجب باشه؟_

خیلی دوست داری با هم نسبت پیدا کنیم مشکل ندارم_

من شاشیدم تو اون نسبتی که بخوام با تو پیدا کنم_

با عصبانیت نگاهم کرد و دستم و که تو دستش بود پرت کرد سمت خودم و گفت:

اصلا تو ننه بابا داری؟ بعید میدونم دختری که ننه بابا داشته باشه وضعیت تربیاش اینجوری باشه_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

وا رفتم، جملش برام خیلی سنگین تموم شد... یکم نگاهش کردم و بعد با حرص رفتم سمتش

با همه زورم یه ضربه زدم تخت سینش که فقط یه قدم عقب رفت و پوزخند زد

پوزخندش جری ترم کرد، اما سعی کردم خونسرد باشم

:مثل خودش پوزخند زدم و گفتم

ننه بابای من بهم یاد دادن خودم باشم.. ولی نامرد نباشم، ننه _ بابای تو بهت چی یاد دادن بدبخت؟ دست به یکی کردن با بقیه و گول زدن یه دختر بی گناه و شکوندن قلبش جزوه تربیت ننه بابای توعه؟ من خداروشکر فقط ادبیاتم مشکل داره.. تورو که کلا هرزه بارت اوردن و اگه این تربیتیه که تو ازش حرف میزنی سفت بگیرش در نره، ارزونی خودتو امثال خودت

از گوشاش دود میزد بیرون، خوردی؟ هستشم تف کن

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نسخه

یهو تا به خودم بیام دستشو انداخت زیر پاهام و بلندم کرد و انداخت رو دوشش و با عصبانیت گفت:

راست میگی منو هرزه بار اوردن، بذار بهت نشون بدم هرزه بودن چه شکلیه_

جیغ زدم:

ولم کن کثافت، ولم کن کجا داری میبری منو_

https://t.me/joinchat/Fp3qaVGpaUgSi1Xq8KEAsA

لینک گپ آقای مهربون خانوم خوش زبون☺زود عضو شین الان پاک میشه

توجه 👆👆👆👆👆

@shik_khanomane 🌹🌹

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

[06.11.19 09:06]

# آقای مهربون خانم خوش زبون

365

لج کرده بود.. هر چقدر تقلا میکردم و مشت به کمرش میکوبیدم ولم نمیکرد

آوای خیس

:با لحن ترسناکی جواب داد

میخوام ببرمت بهت نشون بدم ادمای هرزه چجورین_

دیگه واقعا داشتم میترسیدم، وقتی دیدم داره میره پشت خونه ترسم دو برابر شد و تقلاهامم همینطور

پرتم کرد رو زمین، حس کردم لگنم دو قسمت شد، در حالی که :چشمامو از درد رو هم فشار میدادم داد زدم

نویسنده: zahra_s

آیی گوساله هیرلندی، الهی تر بزنن به اون دستات که یه ذره ملاطفت ندارن_

دستش که رفت سمت کمربندش دیگه سکته زدم، با همون لحن و لبخند ترسناکش گفت:

لطیف دوس داری پس_

ای مرده شور زبونتو بشوره دنیا که هیچوقت دست خودت نیس..
با حرص گفتم:

آره سلیقم با مامانت یکیه_

دوباره وحشی شد، موهامو که از شالم افتاده بود بیرون گرفت تو دستش و پیچوند که جیغم رفت هوا

معذرت خواهی کن تا کاری که قصد نداشتم واقعا انجامش بدم و واقعا انجامش بدم_

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

خودتو اینجا قیمه قیمه کنی من معذرت خواهی نمیکنم_

موهامو ول کرد و دستش رفت سمت دکمه های مانتوم

نیازی به قیمه قیمه کردن نیس میدونم چجوری زبون چهل _ متریتو کوتاه کنم

https://t.me/joinchat/Fp3qaVGpaUgSi1Xq8KEAsA

لینک گپ آقای مهربون خانوم خوش زبون☺زود عضو شین الان پاک میشه

توجه 👆👆👆👆👆

@shik_khanomane 🌹🌹

[06.11.19 09:06]

366

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

هر چقدر تقلا کردم نتونستم از روم کنارش بزنم

زورم بهش نمیرسید... داشتم سکته میکردم اما امان از غرور لعنتیم

دکمه های مانتومو یکی پس از دیگری باز کرد، بغض کرده بودم، وقتی مانتومو از تنم کشید بیرون دیگه نتونستم تحمل کنم و زدم زیر گریه

نگاهی به بدنم انداخت، فقط یه تاپ نیم تنه برم بود... یقشم که تا نا کجا باز بود

:با لبخند چندشی نگاهی بهم انداخت و گفت

نه، خوب گوشتی هستی_

:بین همون گریه جواب دادم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

ننتم خوب گوشتیه_

اومد دوباره وحشی شه که نگاهش به چشمای اشکیم افتاد، یهم نگاهش مترحم شد و گفت:

خب چرا معذرت خواهی نمیکنی که انقد عذاب نکشی_

انگشت شصتمو نشونش دادم و در حالی که اشکامو پاک میکردم با صدای تو دماغی ای گفتم:

بیاه_

خندش گرفت فک کنم، لباشو به داخل جمع کرد و بلاخره خودشو از رو من جمع و جور کرد

پاشد و خاک لباساشو تکوند، بعد با لحن سردی گفت:

پاشو خودتو جمع و جور کن بریم اینا حالا حالا ها کارشون تموم نمیشه_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نسخه

سایت آوای خیس

باز گارد گرفتم:

اون نکبت پفیوز غلط کرده با دوست من کاری داشته باشه_

دستشو به علامت برو بابا تو هوا تکون داد و گفت:

توام اسکولی بابا، این همه این دختره اومده خونش اگه _ میخواست بلایی سرش بیاره همون موقع میاورد، میخواد سوپرایزش کنه بهش پیشنهاد ازدواج بده

با تعجب سر جام خشک شدم و نگاهش کردم

کلافه نگاهم کرد که هنوز تو همون حالت رو زمین نشسته بودم

https://t.me/joinchat/Fp3qaVGpaUgSi1Xq8KEAsA

لینک گپ آقای مهربون خانوم خوش زبون😐زود عضو شین الان پاک میشه

👆👆👆👆👆 توجه

آقای مهربون خانم خوش زبون

@shik_khanomane 🌹🌹

آوای خیس

[06.11.19 09:06]

367

!چیه نکنه منتظری کار نیمه تموممو تموم کنم که هنوز نشستی؟_

با حرص یه مشت خاک پرت کردم سمتش که چون تیپش مشکی بود عجیب به لباساش نشست و باعث شد نیشم تا بناگوش باز بشه

:داد زد

نویسنده: zahra_s

الهی بمیری دختره ایکبیری_

خودت بمیری اختاپوس هرزه ی ناقص الخلقه_

سنگ ریزه هارو خارای زیر دستم، یه عالم زخم رو دستم به جا گذاشته بود

انقدرم ترسیده بودم که توان بلند شدن نداشتم واقعا، فشارم افتاده بود

نگاهی بهم انداخت و وقتی دید دارم به زور و ضرب از جام پا میشم اومد سمتم، اومدم گارد بگیرم که دوباره منو عین گونی سیبزمینی لنداخت رو دوشش و مانتومو داد دستم

تا تو بخوای پا شی شب میشه_

:داد زدم

نقصیر توعه سگه.. فشارم افتاده از بس تقلا کردم_

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s

فشارت از درازی و سنگینی زبونت افتاده کوتاهش کنم خوب _
میشی

لبخند پیروزمندانه ای زدم و گفتم:

بدبخت حالا من یه زبون درازو سنگینو دارم تو که همونم نداری_

کنار ماشین گذاشتم زمین و صورتش و به صورتم نزدیک کرد و
با لحن خبیثی گفت:

چرا اتفاقا منم یه چیز دارم دقیقا با همون مشخصات...میخوای _
نشونت بدم؟

https://t.me/joinchat/Fp3qaVGpaUgSi1Xq8KEAsA

لینک گپ آقای مهربون خانوم خوش زبون😐زود عضو شین الان
پاک میشه

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

توجه 👆👆👆👆👆

آقای مهربون خانم خوش زبون

@shik_khanomane 🌹🌹

[06.11.19 09:06]

368

# آوای خیس

من ادمی نبودم که نفهمم داره راجب چی حرف میزنه من خودم ختم همه این حرفا بودم و در عجب بودم از اینکه یه نفر عین خودم داره باهام کل کل میکنه، یا ادمای دورو بر من همه سوسول بودن و زیادی با ادب یا این عین خودم زیادی پررو و دهن پاره بود

:کم نیاوردم و با تخصی گفتم

نشون بده_

نویسنده:zahra_s

جا خورد، با تعجب نگاهم کرد معلوم بود جا خورده، لابد عادت داشت منم عین بقیه دخترا کم بیارم و جیغ جیغ کنم

آقای مهربون خانم خوش زبون

پوزخند زد و گفت:

خیلی دوس داری نشونش بدم؟_

آوای خیس

مصمم گفتم:

تو نشون بده بعد بهت میگم دوست دارم یا نه_

یکم نگاهم کرد، وقتی دید خیال ندارم کوتاه بیام سعی کرد حفظ ظاهر کنه با تمسخر گفت:

ترجیح میدم نمک گیرت نکنم_

پشتش و کرد که بره، منم اولین جمله ای که تو اون موقعیت به ذهنم رسید و به زبون اوردم:

نویسنده: zahra_s

/:تو که نمیتونی گوه بخوری گوه میخوری، گوه میخوری_

# آقای مهربون خانم خوش زبون

***

:ماریا

اروم منو کشید تو بغلشو سرمو چسبوند بخ سینش، مقاومت نکردم

:سرشو تو موهام کرد و در حالی که بو میکشید گفت

اخیششش، دلم تنگ شده بودا_

قلبم دیگه داشت میزد بیرون از سینم مطمعنم اونم فهمیده بود..
:ادامه داد

به قلبت بگو انقدر بی قراری نکنه امشب حالا حالا ها بهانه _
برای تند زدن داره خانومم

نویسنده:zahra_s

@shik_khanomane

آقای مهربون خانم خوش زبون

[06.11.19 09:06]

369

آوای خیس

بعد قبل از اینکه بهم فرصت بده غش کنم

دستم و کشی و برد سمت کیکه، نشستیم پشت صندلیا

البته بگم که انقدر شوکه و خجالت زده و ذوق زده بودم که خودش منو نشوند

دستمو تو دستش گرفت، من به کیک خیره بودم، هنوز یک کلمه ام نگفته بودم

با صداش به خودم اومدم:

نویسنده: zahra_s

نگام کن _

صداش از اون حالت شوخ در اومده بود، تقریبا جدی بود.. به زور سرمو به سمتش برگردوندم و نگاهش کردم، البته هنوزم از نگاه مستقیم به چشماش فرار میکردم، ادامه داد:

بابت همه اتفاقاتی که افتاد، بابت تمام اشتباهاتی که کردم، بابت شوخی مسخره ای که باهات کردم ازت معذرت میخوام.. بابت نگرانیه امشبتم معذرت میخوام، معذرت میخوام که بازم ناراحتت کردم... اگر ببخشیم قول میدم این اخرین خاطره بدی باشه که ازم تو ذهنت میمونه، معذرت خواهیمو قبول میکنی؟

بلاخره جرعت کردم به چشماش نگاه کنم، این چشما به نظر نمیومد دروغ بگن

بلاخره از حالت بهت زدم خارج شدم و یه لبخند کمرنگ زدم و چشمامو به علامت تایید باز و بسته کردم

لبخندی زد و بعد با بدجنسی گفت:

نویسنده: zahra_s

البته اگه بازم بخوای بشی همون دختر وحشیه سابق این دفعه _
کاملا بدنی تنبیهت میکنم

بلاخره زبونم به کار افتاد و با حرص گفتم:

منم در قفستو میبندم که نتونی بیای بیرون_

با تعجب نگام کرد و با ابروهای بالا رفته و خنده گفت:

خیلی پرویی به ولاه_

🌷🌷🌷🌷🌷🌷🌷🌷

https://t.me/joinchat/Fp3qaVGpaUgSi1Xq8KEAsA

لینک گپ آقای مهربون خانوم خوش زبون😐زود عضو شین الان پاک میشه

توجه 👆👆👆👆👆

آقای مهربون خانوم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

@shik_khanomane

آقای مهربون خانم خوش زبون

[06.11.19 09:06]

370

دستمو تو دستش گرفت و با چشماش به شمع اشاره کرد با لحن مسخره ای گفت:

آوای خیس

خب حالا بیا شمعارو فوت کنیم_

خنده ریزی کردم و با یه دو سه علیسان هر دو تامون با هم چند تا شمع خوشگلی که رو کیک بود و فوت کردیم

همونطور که دستمو تو دستش بود بلند شد و کمک کرد منم بلند شم

شیطون شده بود دوباره، مثل قبل میخندید، دقیقا همون علیسانی شده بود که من با تموم حرص دربیارياش عاشقش شده بودم:

zahra_s:نسخه

خب دیگه پاشو از اتاق خاطراتمون بریم بیرون تا خاطره هاش _
منو وادار نکرده کار نیمه تمومم و تموم کنم

سرخ شدم، بیشعور بی تربیت... از همین اول دنبال چه چیزاییه

خندید و با هم رفتیم طبقه پایین

رفت سمت گرامافون و یه اهنگ ملایم گذاشت، من هنوز تو هپروت بودم، نمیتونستم این حجم از مهربونی و قربون صدقه هاش علیسان و هضم کنم

:اومد جلمو دستشو سمتم دراز کرد

افتخار میدید بانو؟_

پشت چشمی نازک کردم و بعد از کمی مکث دستمو تو دستش گذاشتم

منو گرفت تو بغلشو اروم اروم شروع کرد تکون خوردن

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

سرشو نزدیک گوشم کرد و گفت:

همه چیز خوب بود امشب؟ از سوپرایزام خوشت اومد؟_

نفسش که به گوشم میخورد قلقلکم میومد، سرمو کج کردم و گفتم:

آوای خیس

خیلی_

@shik_khanomane 🌹🌹

[06.11.19 09:06]

371

***

نویسنده: zahra_s

دنیا:

چپ چپ نگاهش کردم که تکیه داده بود به کاپوت ماشین و گفتم:

تا کی باید اینجا منتظر بمونیم تا بلکم دلشون بخواد و از هم بکشن بیرون؟

شونه ای بالا انداخت و چیزی نگفت

یکم به حالت خونسردش خیره و شدم و بعد با چیغ چند تا خورده سنگ زیر پامو برداشتم و پرت کردم سمتش

با تعجب پرید اونطرف و گفت:

چته بابا وحشی؟_

نیشمو تا حدودی باز کردم و گفتم:

حوصلم سر رفته_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:عاقل اندر سفیه نگاهم کرد و گفت

خب چه کاری از دست من برمیاد؟_

:با جیغ گفتم

الان مسعولیت من با توعه سگه_

:اونم با داد گفت

خوده سگت دنبال ما راه افتادی الان پارس کردنت چه صیغه ایه؟_

از همون صیغه هایی که ننت میشه_

اول نگرفت چی گفتم، بعد انگار فهمید که با چشمای به خون نشسته برگشت نگام کرد، به جرعت میتونم بگم اولین باری بود که ازش ترسیدم

:با لحن جدی و ترسناکی گفت

آقای مربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

برو خداتو شکر کن به رفیقم قول دادم کاری بهت نداشته باشم_

ناخداگاه یه قدم رفتم عقب، ترسیدم دستش برسه بزنه پارم کنه

آقای مهربون خانم خوش زبون

@shik_khanomane ⚘⚘

آوای خیس

[06.11.19 09:06]

372

چرخید و رفت نشست تو ماشین

منو تنها گذاشت، بیشعور

:پررو پررو رفتم لگدی به در ماشینش زدم و داد زدم

من گشنمه_

نویسنده: zahra_s

:لای در و باز کرد و با قیافه بی تفاوتی گفت

به من چه؟_

:بد بد نگاهش کردم، ادامه داد

نکنه از من میخوای برم برات غذا بگیرم؟_

:سرمو با لبخند ملیحی بالا پایین کردم، با حرص گفت

تو به سنگ پای قزوین گفتی زکی_

:با جیغ گفتم

با اون وحشی بازیات به نظرت جونی تو تن من باقی مونده؟ _
باید یه چیزی بخورم تا بتونم سر پا بمونم یا نه؟
ماشینم که ندارم خودم برم... گزینه ی دیگه ای میمونه؟

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_

:نگاهم کرد و با لبخند ملیحی گفت

اره_

:لبخند پیروزمندانه ای زدم که ادامه داد

بمونی همینجا و از گشنگی بمیری، چون من عمرا به تو غذا بدم_

لبخندم جمع شد، خب اگه رامین بود تا الان دلش به رحم اومده بود ولی این خیلی دیوثه

با یاداوری رامین با ذوق گوشیمو دراوردم و با پوزخندی به سینا شمارشو گرفتم، بعد از چند بوق که دیگه داشتمضایع میشدم گوشی :رو برداشت

جانم دنیا؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

الان وقت ابراز حرص و دلتنگی از چند هفته ندیدنش نبود، با ناز گفتم:

الو رامین جان؟_

بدبخت از اون طرف خط پشماش کِز خورد، چون با مکث جواب داد:

دنیا خودتی؟_

سینا داشت با یه تای ابروی بالا رفته نگاهم میکرد، انگشتم و نشونش دادم:

بله رامین جان_

[06.11.19 09:06]

373

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

t.me/shik_khanomane

زد زیر خنده و با تعجبی که تو صداش موج میزد گفت:

!!!مطمعنی امروز سرت به جایی نخورده عزیزم؟ رامین جاننن؟_

لبخند پر حرصی زدم و جلوی دهنمو گرفتم:

یه لحظه درتو بذار ببین چی میگم_

بعد دستم و برداشتم و با ناز ادامه دادم:

عزیزم من خونه علیسانم، ماشین نیاوردم بیا دنبالم_

با خنده گفت:

بخدا نمیتونم دنیا، انقد کار ریخته سرم که وقت سر خاروندن _
ندارم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s :نویسنده

آقای مهربون خانم خوش زبون

:از کوره در رفتم، جیغ زدم

ینی چی نمیتونی بفیوز؟ مگه من مسخره توام؟_

سینا کنار لبشو گاز گرفت و مسیر نگاهش و عوض کرد، معلوم بود حسابی خنک شده از ضایع شدن من

آوای خیس

:رامین خندشو خورد و گفت

چته؟ براچی پاچه میگیری؟_

از جلوی سینا که داشت با دمش گردو میشکست رد شدم و وقتی :مطمعن شدم صدامو نمیشنوه با صدای نسبتا بلندی گفتم

سگ تویی نه من، نه نه، سگ شرف داره به تو، وفاداریش از _ تو خیلی بیشتره.. انقدر رفیقیم رفیقیم میکردی، الان که منه رفیقت تو گل گیر کردم کجایی؟

نویسنده: zahra_s

داغ کرد:

منم دارم بهت میگم کار دارم نمیفهمی؟ نمیتونم این همه کار و _ ول کنم بیام دنبال تو، ولی تو میتونی یه اژانس بگیری ک بری خونه، نمیتونی؟

پوزخند صدا داری زدم و گفتم:

هه، اره درسته، بیخیال اشتباه کردم از اول بهت زنگیدم_

منتظر نموندم چیزی بگه، قط کردم و گوشی رو گذاشتم رو بی صدا

رفتم سمت ماشین سینا، هنوز تو همون حالت نشسته بود و فقط فرقش با چن دقیقه قبل سرش بود که با ژست دختر کشی کرده بود تو ماتحته گوشی

از گوشه چشم نگاهم کرد و با لحن مسخره ای گفت:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

رامین جاااان نمیاد؟_

t.me/shik_khanomane

آوای خیس

[06.11.19 09:06]

374

بی هوا دستم و به علامت برو بابا تکون دادم و خفه ای زیر لب گفتم که باعث شد بیشتر بخنده و حرص من بیشتر بشه

دوست داشتم سرشو بگیرم تو یه حرکت بکنم تو تهش، از تصورش تو اون حالت لحظه ایخندم گرفت که سریع خوردمش

نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

رامین مرتب پیام میداد و زنگ میزد، رو مخم بود

در عقب ماشینش و باز کردم و نشستم

حرصی بودم میخواستم یه طوری زهرم و بریزم، ولی خب دیگه چیزی به ذهنم نمیرسید، اخرین باریکه به راه حل ذهنم گوش کرده بودم با خاک یکسان شده بودن

آوای خیس

برا همین ترجیح دادم بزنم تو دهن ذهنم تا بیشتر از این ضایعم نکرده

سینا از توی اینه خیره خیره به من که عصبی پامو تکون میدادم نگاه کرد، یکم تحمل کردم، ولی اخر با حرص گفتم:

هان چیه؟ شورت عمت سر کله من گیر کرده اینطوری زل زدی _ بهم؟

نویسنده: zahra_s

معلوم بود خندش گرفته، چون کنار چشماش جمع شد و بعد با سرفه ای گفت:

بیا جلو بشین، بریم هم یه دوری بزنیم هم یه چیزی بدم بخوری _ از این حالته تدافعیت کم بشه

در حالی که سعی میکردم بغضمو پنهون کنم در ماشین و باز کردم و گفتم:

میمیری از اول کوتاه بیای، حتما باید تر بزنی به اعصاب ادم؟_

نشستم جلو، بدون حرف راه افتاد، چه عجب بلاخره روی خوب اینم دیدیم

t.me/shik_khanomane

[06.11.19 09:06]

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

بوقی برای سرایدار زد که بیاد در و باز کنه و تو همون حالت گفت:

باید ادب میشدی_

میخواستم جواب بدم ولی ترجیح دادم سکوت کنم چون فعلا شکمم مهم تر بود

آوای خیس

***

ماریا:

حدودا ۱۰ دقیقه تو بغل هم بودیم، دیگه کلا خجالت و شرم و حیا رو به چوق داده بودم

نویسنده: zahra_s

آهنگ دو بار از نو پلی شد و ما به هیچ جامون نبود، انگار هر دو نیاز داشتیم به اینکه چند دقیقه توی سکوت و فقط با نگاهمون با هم حرف بزنیم

بلاخره تصمیم گرفت ازم جدا شه، یکم عقب رفت و با چشمایی که درخشش خاصی داشت نگاهم کرد، لبخندم پررنگ تر شد

دستش که تو جیبش رفت با کنجکاوی نگاهش کردم

جعبه کوچیک مخملی از تو جیبش دراورد

زانو زد جلوم

با بهت نگاهش میکردم، ضربان قلبم به اخرین حد ممکن رسیده بود...

ناخدا گاه یک قدم عقب رفتم و دستم و روی دهنم گذاشتم

در جعبه رو باز کرد و با همون درخشش توی چشماش که هر لحظه بیشتر میشد گفت:

آوای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s :نویسنده

میتونی قبول کنی که همیشه، تو هر شرایط سخت و دشوار، تو لحظات خوشی و شادی کنارم باشی؟ قبول میکنی خانوم خونم باشی؟ اره ماریا؟_

با مکث ادامه داد:

با من ازدواج میکنی؟_

هنوز باورم نمیشد، هر لحظه ممکن بود جیغ بزنم..

فقط تونستم سرمو چند بار محکم به علامت مثبت تکون بدم

دستمو گرفت و حلقه تک نگین ساده و خوشگلی رو دستم کرد

اشک تو چشماش جمع شده بود، تو چشمای منم همینطور، روی دستی که حلقه بود و بوسید و بعد منو بین حصار بازوهاش گرفت

t.me/shik_khanomane

نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

آوای خیس

[06.11.19 09:06]

آقای مهربون خانم خوش زبون

376

باورم نمیشد، حس میکردم دارم خواب میبینم، سرم رو قلب علیسان بود و ضربان محکم قلبشو میشنیدم که به در و دیوار سینش میکوبید

یه حسی بهم میگفت بلاخره تموم شد، تمام سختیا و دوریا تموم شد وقت با هم بودنه.

آوای خیس

***

دنیا:

انقدر گشنمه که میتونم حتی تورم بخورم_

با پوزخند نگاهم کرد :

نویسنده: zahra_s

اخه من تو شیکم تو جا میشم کوچولو؟_

:سینه ای جلو دادم و با پشت چشم نازک شده گفتم

اگه سه ماه پیش منو میدی این حرف و نمیزدی_

:یه تای ابروشو بالا انداخت و دستاشو متفکرانه زیر چونش زد

چرا دقیقا؟_

قاشق محتویات جوجه و برنج و تو دهنم کردم و با همون دهن پر :گفتم

کیلو بودم ۷۵_

هرکولی بودی برای خودت پس_

:لقمم و پوکر فیس نگاهش کردمو گفتم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آره بچه ها بهم میگفتن چربیات سپریه در برابر مشکلات_

معلوم بود خندش گرفته، چون باز لباشو جمع کرد و روشو به سمت مخالفم برگردوند

گوشیمو از تو جیب کولم دراوردم و عکس زمان فراخ بودنمون و اوردم و نشونش دادم

با اخم نگاهی به عکس انداخت و گفت:

چون قدت بلندع زیاد دیده نمیششده_

t.me/shik_khanomane

[06.11.19 09:06]

377

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

:مشغول خوردن بودم، جوابی ندادم... پرسید

الان چند کیلویی؟_

اینا ۶۴_

آوای خیس

خوبه هیکل جذابی داری_

:با دهن پر داد زدم

هو، هیکل مامانت نیس اینطوری احساس نزدیکی میکنی_

بدون توجع به حرفم قیافش و جمع کرد و اشاره ای به دهن پرم
:زد

اون وامونده رو قورت بده اول بعد زر بزن_

نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

:ایشی گفتم که شنیدم زیر لب گفت

پلشت_

رفت سراغ غذاش، قاشق و پر کرد، دستم و بی هوا زدم به لیوان ابم که دقیقا روبهروش غذای سینا بود

آوای خیس

تو آنی هم غذاش هم کل هیکلش به چوق رفت

سریع دستمو عقب کشیدم و گرفتم جلوی دهنم، اونم سریع از جاش بلند شد و سعی کرد مانع از بیشتر خیس شدنش بشه

سعی کردم عادی برخورد کنم، با صدایی که مثلا، ارواح عمم :دست پاچه بود گفتم

ای وای چی شدددد۰_

نویسنده: zahra_s

با حرص نگاهم کرد، امان از این چشمای پاکم که دستم و همیشه رو میکنه

با حرص گفت:

خر خودتی، دهنتو سرویس میکنم_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس

t.me/shik_khanomane

[06.11.19 09:06]

378

با همون حالت گفتم:

اخه چرا!!!؟_

نویسنده: zahra_s

یکمم خندم گرفته بود، ولی سینا هر لحظه قرمز تر میشد

با همون عصبانیت یه تای ابروشو انداخت بالا و گفت:

مطمعنی؟_

مظلومانه نگاهش کردم، البته میدونستم نگاهای مظلومانمم خباثت توش موج میزنه

پاشد، منم پاشدم و سعی کردم خندمو پنهون کنم

رفت سمت صندوق، لبخند ملیحی زدم و گفتم:

من بیرون منتظرت میمونم عزیزم_

ادامو در اورد و برگشت رفت، دیگه این دفعه با صدا خندیدم

بیرون جلو ماشینش منتظرش بودم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

بعد از چن دقیقه اومد و اول لبخند دندون نمایی به من زر و بعد با ریموت درارو باز کرد و نشست

دستگیره در و کشیدم ولی باز نشد

با تعجب بهش نگاه کردم

دو تا انگشت اشاره و وسطشو چسبوند به سرشو به علامت خدافظی به سمت بیرون پرتش کرد

تا بیام بفهمم چی شد با سرعت نور از جلوم رد شد، منم خشک شده به ماشینش که هی دور و دور تر میشد نگاه کردم

وقتی به خودم اومدم و عمق تحقیری که شده بودم و درک کردم جیغی از سر حرص کشیدم

قشنگ با عن فاضلاب یکیم کرد

مگه از این گند تر هم هست؟

خانوم خانوم؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:برگشتم، یکی از گارسونا بود، سوالی نگاهش کردم... با اخم گفت

شما غذاتونو حساب نکردید_

:با ته مونده جیغم گفتم

مگه اون پدرسگ حساب نکرد؟_

بنده خدا چشماش زد بیرون، بعد یکم به حالت عادی برگشت و :گفت

خیر هیچکس غذای شمارو حساب نکرده_

t.me/shik_khanomane

[06.11.19 09:06]

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

379

***

:ماریا

چند تا خونه جلو تر از خونمون نگه داشت و برگشت سمت من

چنان عمیق و با لذت نگاهم میکرد که خود به خود خجالت کشیدم و سرمو انداختم پایین

دستشو نوازش گونه رو گونم کشید و سرم و اورد بالا

خوشحالم که لجبازی نکردی، میترسیدم هنوز اونقدر از دستم _ عصبانی باشی که پیشنهادم و رد کنی

:با مکث ادامه داد

اون روز تو بیمارستان، نفرت تو چشمات موج میزد_

:زل زد تو چشمام

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s :نویسنده

هر چی نگاه کردم اثری از عشق ندیدم، برای همین ترجیح دادم _
یکم ازت دور باشم تا اروم بشی

آقای مهربون خانم خوش زبون

:سرمو انداختم پایین و مظلومانه گفتم

خب اذیتم کردی_

دیدم هیچی نمیگه، سرم و اوردم بالا که دیدم با چنان حرصی زل زده بهم که اگه بهش رو میدادم حمله میکرد سمتم

آوای خیس

:با حرصی که تو صداشم موج میزد گفت

دفعه دیگه اینجوری دلبری کنی عواقبش پای خودته_

:با تعجب نگاهش کردم

کی دلبری کردم؟_

الانم داری دلبری میکنی_

امان از کرم درون، امان

نویسنده: zahra_s

خودمو زدم به کوچه علی چپ و لب چیدم، با همون لحن مظلومانه که ایندفعه چاشنیش یکم نازم بود گفتم:

راجب چی حرف میزنی؟_

آوای همرون خانم خوش زبون
t.me/shik_khanomane

[06.11.19 09:06]

آوای خیس

380

دستمو که کشید سمت خودش جیغی زدم و خواستم بکشم عقب

چشماش پر شده بود از شیطنت و بی قراری:

بیا نزدیک میخوام بهت بگم راجب چی حرف میزنم_

با خنده گفتم:

نکن علی یکی میبینه آبروم میره_

نویسنده: zahra_s

معلوم بود قصد نداره کاری کنه، وگرنه با یه ضرب دست من الان تو بغلش بودم، دستمو ول نکرد اما دیگه سمت خودش نکشید:

ینی نمیخوای تفهیمت کنم؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون

با خنده گفتم:

نههههه_

آوای خیس

پشت دستمو بوسید و گفت:

من به فدای خنده هات_

لبخندی زدم، دلم نمیومد پیاده شم، کنارش و با لمس وجودش احساس ارامش میکردم

اونم انگار میخواست چیزی بگه، چون قیافش تو هم رفته بود

فشاری به دستش اوردم که متوجهم شد، سوالی نگاهش کردم:

چیزی شده؟_

نویسنده: zahra_s

ماریا؟_

با استرسی که نمیدونم از کجا اومده بود گفتم:

چی شده؟_

پدر مادرت با اینکه من تنها بیام خاستگاری ندارن؟_

نمیدونستم حقیقتا، و واقعنم بهش فکر نکرده بودم

[06.11.19 09:06]

381

ینی هیچ فامیلی نداری که بزرگتر حساب بشه ؟_

لبخند غمگینی زد که جیگرم اتیش گرفت، دلم میخواست بغلش کنم و محکم فشارش بدم تا همه بی کسیاش جبران بشه

دستمو تو دستش فشار داد و من اون لحظه دعا کردم ای کاش هیچوقت دستمو ول نکنه:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s نوشته

انگار خدا به تلافی همه بی کسیام تورو بهم داده_

دوست داشتم بهش اطمینان خاطر بدم که خانوادم مشکلی با ازدواجمون ندارن، ولی خودمم مطمعن نبودم فعلا

به همین خاطر به لبخنری بسنده و کردم و گفتم:

خب دیگه من برم کاری نداری؟_

برو، فقط شماره پدرتو بده_

سوالی نپرسیدم چون میدونستم چیکار داره، فقط شماره رو براش فرستادم

با لبخند نگاهم کرد و گفت:

مراقب خودت باش عشقم_

آقای مرون خانم خوش زبون
آوای خیس

نویسنده: zahra_s

در حالی که غرق لذت شده بودم از عشقم گفتنش چشمی گفتم و در حالی که یادم رفته بود بگم توام مراقب خودت باش از ماشین پیاده شدم

با فکر کردن به تمام اون روزا پر میشم از حس خوب و لذتبخش

فردا شب علیسان به بابام زنگ زد، حرف زدن و بابا گفت خودش میخواد ببینتش، و نگاهای زیر چشمی به من میانداخت

وقتی تلفنش تموم شد چشمکی به مامان زد و به من اشاره کرد، سعی کردم و نشون بدم سرم تو گوشیه و حواسم بهشون نیست

t.me/shik_khanomane

[06.11.19 09:06]

382

t.me/shik_khanomane

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

همه چیز مثل برق و باد گذشت، مامان و بابا برعکس تصورم چیز خاصی راجب پدر و مادر علیسان نگفتن بعد از اینکه فهمیدن هر دو فوت شدن

مامانم که تو پوست خودش نمیگنجید که همونی که میخواسته قراره دامادش بشه

بابا هم یه شب قبل از خاستگاری اومد و برای اولین بار باهام جدی حرف زد، کاملا جدی

و از انتخابم مطمعن شد

و خودم... هنوزم باورم نمیشد، امشب خاستگاریم بود و مردی که با تمام وجود و با بند بند وجودم میخواستمش خاستگارم

حس میکردم کل داستانم یه رویاست و فقط در حد یه داستان

اشنایی که با یه زلزله شروع شد، زلزله ای که نه تنها زمین بلکه دل مارو هم لرزوند

آوای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

به خودم تو اینه نگاه کردم، شقایق و دنیا هم با یه لبخند مشتاق و تایید کننده نگاهم میکردن

کت شلوار شیری رنگ پوشیده بودم و یه ارایش ساده کرده بودم، موهامم بافته بودم و کج انداخته بودم

با اون کفشای پاشنه ۱۰ سانتی احتمالا تا گوش علیسان میرسیدم و همین باعث شدع بود اعتماد به نفسم بالا بره

دنیا نیشگونی از باسنم گرفت که جیغم هوا رفت

:با جیغ گفتم

چته بی ناموس؟_

زبونشو رو لبش کشید و چشماشو خمار کرد، با لحنی که ادمو یاد :مردای دائم الخمر میانداخت گفت

جووون تو فقط جیغ بزن_

آقای همبون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

این دفعه هم من هم شقایق جیغ زدیم و هر چی دم دستمون بود بهش پرت کردیم

پشت تخت پناه گرفت و بعد دوباره با همون حالت گفت:

اوف، دوس دارم_

لبمو گاز گرفتم که خندم و مخفی کنم، جدی شد و گفت:

هوی پتِ پاره خانوم مراقب خودت باش برگردی از اتاق و ببینم _ رژت پاک شده جرت میدم

t.me/shik_khanomane

[06.11.19 09:06]

383

t.me/shik_khanomane

آقای عمربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

برو بابایی با حرکت صورت و دست براش اومدم و بعد اروم رژی که زده بودم و از رو میز ارایش کش رفتم و پشتم قایم کردم

:با صدای زنگ ایفون جیغی زدم و گفتم

اومد_

:دنیا سرشو با تاسف تکون داد و گفت

بدبخت بی جنبه_

:شالمو منظم کردم و اومدم برم سمت در که دنیا با لحن خبیثی گفت

رژ و با خودت کجا میبری؟_

با حرص نگاش کردم و رژ و پرت کردم تو صورتش ک دوتاشون زدن زیر خنده و دنیا در اخرین لحظه که در و میبستم گفت:

حواست به رژت باشه_

مامان که منو بالای پله ها دید یدونه زد تو صورتش و با اشاره لب و دهنش گفت پتیاره خانوم بیا پایین

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

دوییدم و قبل از اینکه بابا در رو روی علیسان باز کنه رسیدم بهشون و کنارشون ایستادم

مامان تو اخرین لحظه چشم غره ای بهم رفت

بابا در و باز کرد و من کل تن چشم شدم که علیسان و ببینم، یه کت اسپرت زرشکی پوشیده بود با شلوار لی سرمه ای، پیرهن زیر کتشم زمینش سفید بود با چهار خونه های زرشکی

دلم قش رفت برای موهای اصلاح شده و ته ریش مرتب شدش

انقدر محوش بودم که نفهمیدم کی با مامان بابا حال و احوال کرد و وقتی به خودم اومدم که با خنده ریزی گل و به سمتم گرفته بود و من داشتم با خنگی تمام نگاهش میکردم

:دست پاچه گل و ازش گرفتم و سرمو انداختم پایین

سلام عرض شد خانوم_

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

سعی کردم بهش چشم غره نرم، کثافت از مات موندن من سواستفاده میکنه

آقای مهربون خانم خوش زبون
t.me/shik_khanomane

[06.11.19 09:06]

آوای خیس

384

حرصم و از توی چشمام فهمید و خندش بیشتر شد

:اروم گفتم

سلام، مرسی لطف کردی_

:مامان با مهربونی سمت علیسان گفت

بفرما تو پسر جان_

نویسنده: zahra_s

بعد رو به من با لحن ترسناکی ادامه داد:

برو اون گل و بذار تو گلدون دخترم_

سرمو با مظلومیت تکون دادم و رفتم سمت آشپزخونه

بابا و مامان و علیسان تو پذیرایی نشستن، اشپز خونه اپن بود و من میدیدم که دو تاشون جفت در چفت علیسان نشسته بودن و ریز ریز باهاش حرف میزدن، بیچاره علیسان مضطرب شده بود

برای اولین بار میدیدم تو یه موقعیتی یه ذره دست و پاش و گم کرده، البته موقعیتش احتمالا با همه خاستگارای دیگه فرق داشت

کدوم مادر و پدر دختری میرن میشینن تو حلق خاستگار و باهاش حرف میزنن

سریع چند تا چایی ریختم و رفتم پیششون، علیسان با دیدنم انگار دنیارو بهش دادن صورتش پر خنده شد و نفس راحتی کشید

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_sh

آقای مهربون خانم خوش زبون

سرفه ای کردم و جلوی بابا خم شدم، بابا چاییشو برداشت و با لبخند گفت:

دستت درد نکنه بابا_

آوای خیس

سینی رو جلدی علیسان گرفتم، لبخندی بهم زد و چاییشو برداشت

مامان با اخم برداشت و عجیب بود که ابرو داری کرد و جلوی علیسان لیچار بارم نکرد، رفتم روی مبل رو به روشون نشستم بلکم یه کم خجالت بکشن و از علیسان فاصله بگیرن ولی انگار نه انگار

t.me/shik_khanomane

[06.11.19 09:06]

نویسنده: zahra_s

:بابا دستشو گذاشت رو پای علیسان و گفت

خب چه خبر از کار و بارت؟_

:علیسان خیره به دست بابا روی پاش جواب داد

خداروشکر میچرخه_

مامان چنان محو علیسان شده بود که من خجالت کشیدم، علیسان نگاهش کرد، معلوم بود خندش گرفته

:با صدای مهربونی گفت

حال شما چطوره مادر جان؟_

:مامان با ذوق رو به من گفت

!!!دیدی به من گفت مادددر_

یدونه زدم تو سرم، یهو مامان تو جاش صاف شد و با اخم ادامه داد:

!وایسا ببینم_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

بعد رو به علیسان با حرص گفت:

مگه من چند سالمه که پسره نره قولی مثل تو داشته باشم، دفعه اخرت باشه به من میگی مامان_

یدونه کوبوندم تو پیشونیم، خدایا واقعا این مراسم خاستگاریه؟

به هر چیزی شبیه غیر از مراسم خاستگاری

علیسان بنده خدا که هنوز به مدل خانواده ما عادت نداشت با تعجب به مامان نگاه میکرد، در اخر سرشو خاروند و گفت:

باشه چشم، دیگه نمیگم_

مامان با همین دو کلمه گل از گلش شکفت و رو به بابا گفت:

بهزاد دیدی گفتم این همون پسریه که آرزو داشتم دامادم بشه_

بعد دستشو گذاشت رو سر علیسان و نازش کرد، بابا با چشم و ابرو اشاره کرد نکن، ولی مامان بی توجه ادامه میداد، علیسان سرخ شده بود

آقای مهرون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

اگه یکم دیگه این جو ادامه پیدا میکرد از خنده روده بر میشد،
گلویی صاف کردم و گفتم:

پدر جان نمیخواین برین سر موضوع اصلی؟_

اینم یکی دیگه از عجایب خاستگاری من، خودم باید بحثو ببرم سمت اصل مطلب

t.me/shik_khanomane ❁❁

[06.11.19 09:06]

386

یکم راجب کار و بار علیسان صحبت شد که کاملا قابل قبول بود، یکم سکوت برقرار شد و تو این فاصله داشتیم چاییای سرد شدمونو میخوردیم که یهو بابا گفت:

پسرم شما هیچ فامیلی نداری؟_

علیسان لبخند تلخی زدکه جیگرم اتیش گرفت، بمیزم برات الهی

آوای خیس
آوای همرون خانم خوش زبون
نویسنده: zahra.s

نه، تو ایران هیچ فامیلی ندارم، مادری کع فقط یه دایی دارم که سوییس زندگی میکنه، کل خانواده پدریمم کانادان_

نگاهم افتاد بع دنیا که از پله ها اویزون شده بود و داشت جمع و دید میزد، خداروشکر بقیه تقریبا پشتشون به پله ها بود وگرنه ابرو حیثیتمون میرفت، با چشم و ابرو اشاره کردم اونجا چه غلطی میکنی؟

لب زد:

بپرس فامیلای پدریش پسر جوون دم بخت ندارن؟_

با خنده اشاره کردم گمشع، تو همین گیر و دار یهو زنگ در یکسره شد، دنیا هول شد و نزدیک بود بیوفته ولی به موقع خودشو کشید عقب ولی گوشیش کع دستش بود از دستش ول شد و دقیقا پشت مبلی که مامان اینا نشسته بودن خورد زمین و پودر شد...همه اینا باعث شد مامان از جا بپره و شروع کنه جیغ زدن، بابا با خونسردی گوشاشو گرفت، منم با نفهمیدم چجوری پریدم در و زدم، دنیا غیب شده بود

علیسان بنده خدا با دهن باز نگاه میکرد، این دیگه اصلا براش قابل هضم نبود

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.نویسنده

:پا شد شونه های مامان گرفت و با ارامش گفت

زهرا خانوم اروم باشید چیزی نشده که_

مامانم از خدا خواسته چسبید به علیسان، دو به بابا که حالا داشت سرشو میخاروند با حرص گفت:

از دامادت یاد بگیر، ببین چجوری یاد داره یه خانوم و اروم کنه_

:بابا چپ چپ نگا کرد و گفت

اونم براش عادی میشه_

یهو در سالن با ضرب باز شد و اول یه عصا وارد شد و بعد هیکل کوچیک نن جون

یه نگاه به من که با فک افتاده نگاهش میکردم انداخت و بعد به بقیه جمع

بعد با خونسردی منو هل داد اونور و رد شد رفت نشست رو مبل تک نفره

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

و در حالی که سعی میکرد یکی از پاهاشو بندازه رو اون پاش گفت:

ارامه بدید_

آقای مهربون خانم خوش زبون

بابا پوکر فیس گفت:

سلام مامان خوبی؟_

آوای خیس

نن جون اشاره ای به عصاش کرد و گفت:

دهنتو ببند که همین عصارو میکنم تو حلقت_

بابا تو همون حال چشمی گفت و بعد سمت منو و علیسان گفت:

پاشین برین بالا اگه صحبتی مونده که نکرده باشید بکنید بعد _ بیاید قرار جلسه بعد خاستگاری که راجب موارد اصلی مثل مهریه و اینا صحبت میشه رو بذاریم

بعد به نن جون که خیالش راحت شده بود لبخند زد، غیر مستقیم گفت که شما که همه غلطاتونو کردید برید برا فرمالیته یه ذره حرف بزنین

نویسنده: zahra_s

خیلی خانومانه جلو تر از علیسان راه افتادم سمت پله ها و خیلی خانومانه تر از پله ها بالا رفتم، اتاق من که پر بود مجبور شدم ببرمش تو اتاق مهمون

تا رفتم داخل اومد داخل و سریع در و بست، تا در و بست زد زیر خنده

دلشو گرفته بود و قه قهه میزد، با دهن باز داشتم نگاهش میکردم... با دست پاچگی گفتم:

هیششش، صدا میره پایین_

نشست رو تخت و اشکاشو پاک کرد، از خنده به نفس نفس افتاده بود:

واااای ماریا من با توعو خانوادت پیر نمیشم، چه فیلمی هستین _ شما باباااا

t.me/shik_khanomane

نویسنده: zahra_s

لینک گپ خانوم خوش زبون

https://t.me/joinchat/Fp3qaVGpaUgSi1Xq8KEAsA [06.11.19 09:06]

آقای مهربون خانم خوش زبون

387

با خجالت سرمو انداختم پایین:

بخدا نمیدونم چی بگم!! اخلاقشونه دیگه کاریش نمیشه کرد_

آوای خیس

دستمو گرفت و با اون یکی دستشم چونمو کشید بالا، با لبخند مهربونی گفت:

دیوونه من عاشق خانوادت شدم، مهربونو سادن... مامانت با اینکه تو رفتارش میخواد ادمو جر بده ولی یه مهربونیه خاصیتو چشماشه یا بابات همینطور.. من یه عمر ارزوی یه همچین خانواده شادی رو داشتم_

دلم براش سوخت، چشمام پر اشک شد، دستمو کشیدم رو صورتشو با گریه گفتم:

خیلی گناه داری علیسان، تو خیلی بدبختی_

نویسنده: zahra_s

پوکر فیس نگام کرد و بعد زد زیر خنده:

_مرسی دستت درد نکنه

دستمو کشید و نشوندم روی تخت، خودشم نشست کنارم، یکم نگام کرد و گفت:

_خب بذار اول رفع دلتنگی کنم

بعدم تا به خودم بیام منو کشید توی بغلش و محکم فشارم داد، استخونام داشت له میشد ولی مگه میشد از این ارامش بگذرم و به درد بدنم فکر کنم؟؟

با تمام وجود عطر تنشو بلعیدم، دلم برای بغلش حسابی تنگ شده بود، یکم منو از خودش دور کرد و نگاهشو به چشمام بعد به لبام سوق داد، سرخ شده بودم... ولی مخالفتم نمیتونستم بکنم

حتی اون روزی ام که بهم اعتراف کرد و ازم خاستگاری کرد منو نبوسید، صورتشو اورد نزدیک، نزدیک تر

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

درست چند میلیمتری صورتم یهو در باز شد و اول دنیا بعدم شقایق ولو شدن وسط اتاق

سریع از هم جدا شدیم، کپ کرده بودم طوری که نمیتونستم عصبانیتمو بروز بدم

خداروشکر همچین افتادن که اصلا متوجه من و علیسان نشدن

علیسان داد زد:

شما دو تا اون پشت چه غلطی میکردید دقیقا؟_

شقایق و دنیا که تازه به خودشون اومده بودن سریع سیخ شدن تو جاشون و به من و علیسان نگاه کردن، حالا شقایق یه ذره حیا کرد سرشو انداخت پایین اما دنیا با پررویی و سرتقی زل زد تو چشمامونو گفت:

از بعد از رفع دلتنگی چیکار کردید که ساکت شدید؟_

با حرص و خجالت بالیشت و سمتش پرت کردم و جیغ زدم:

گمشو برو بیرون کثافت_

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

بالیش خورد دقیقا تو صورتش، با قیافه جمع شده نگام کرد و دست شقایق و گرفت و با یه ایش کش دار از اتاق زدن بیرون درم بستن

هم زمان هوفی کشیدیم که باعث شد به خنده بیوفتیم، علیسان اروم با شَک پرسید:

مطمعنی رفتن؟_

عین خودش اروم جواب دادم:

نه واقعا، از دنیا هیچ کاری بعید نیس_

بلند شدم و به علیسان بلند گفتم:

خب میگفتی؟_

و بعد اشاره ای به در زدم و لب زدم حرف بزن، سریع گرفت و جوابم و یه چیز چرت و پرت داد و شروع کرد حرف زدن راجب مراسم ازدواج و تعداد مهمونا و اینا

گوشمو به در چسبوندم:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

دنیا_اه اینا چیه میگه...برو سر اصل مطلب دیگه

شقایق_بیا بریم دنیا

وایسا وایسا یکم دیگه دوباره میرن تو هم من مطمعنم_

یهو در و باز کردم که دو تاییشون جیغ

:زدن و پریدن عقب، با حرص گفتم

عه مطمعنی؟ منم مطمعنم اگه تا دو دقیقه دیگه گم نشید پایین دو _ تاتونو جر میدم

عین برق و باد دوییدن رفتن پایین، فک کنم خیلی ترسناک شده بودم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس

t.me/shik_khanomane
t.me/shik_khanomane

نویسنده:zahra_s

سایت آوای خیس

https://t.me/shik_khanomane/11

https://t.me/shik_khanomane/11

👆✿✿✿ پرش_به_قسمت_اول

[06.11.19 09:06]

388

در و محکم کوبوندم به هم و رفتمسمت علیسان که ارنجاشو از پشت ستون تنش کرده بود

با حرص گفت:

باور کن این دنیا منو تورو شب عروسیم ول نمیکنه، میترسم رو _ کار باشیم یهو در وا شه بپره داخل

زیاد درک نکردم چی گفت، فقط جواب دادم:

بیخود کرده اون شب اسایش منو به هم بزنه دختره میمون صفت _ تربچه نما

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.ir

سکوتشو که دیدم برگشتم و نگاش کردم که با لبخند پت و پهنی زل زده بود بهم، یکم حرف اونو و حرف خودمو تجزیه تحلیل کردم و بعد با خجالت گفتم:

خب اون شب خسته کوفته میخوایم بخوابیم_

ابروهاشو بالا داد و با خنده گفت:

عه مطمعنی؟_

سرمو تکون دادم:

اره خب_

زیادم مطمعن نباش خانوم_

ترجیح دادم دیگه این بحث و بیشتر از این کش ندم، با من من گفتم:

میگما بریم پایین دیگه بیش از حد بالا موندیم الانه که نن جونم _ ب اون دو تا اضافه بشه

آقای مرموز خانم خجالتی زبون آوای خیس
نویسنده: zahra_s

بلند شد و گفت:

_متعجبم که چرا تا الان اضافه نشده

جلو تر از علیسان خواستم از در خارج شم که دستم و کشید و برای لحظه اخر بوسه ارومی روی لبام گذاشت

با لبخند نگاهش کردم، خجالت که ماشالله ریخته بود تو این یک مورد، با لحن دوست داشتنی ای گفت:

_دلم نیومد این یکی رو نگرفته برم

خجالت زده نگاهشکردم و قبل از اینکه حرکت دیگه ای بزنه سریع از در زدم بیرون

تنم گر گرفته بود، جلوی راه پله ایستادم تا بیاد، اومد و کنارم ایستاد و با یه لبخند دلگرم کننده که به هم هدیه کردیم اروم پله هارو اومدیپ پایین

همه پایین نشسته بودن نن جون و دنیا چسبیده به هم، مامان و شقایق با هم حرف میزدن و بابام با کتابش ور میرفت

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s

سرفه مصلحتی کردم که هیچکس متوجهم نشد، دوباره سرفه کردم ولی بازم متوجه نشدن

آقای همرون خانم خوش زبون

پوکر فیس نگاهی به علیسان انداختم که خندش گرفته بود

بلند گفت:

ببخشید_

آوای خیس

فقط بابا با خونسردی نگاهمون کرد، بقیه هنوز با هم حرف میزدن

بابا نگاهی بهشون انداخت و با صدای بلند گفت:

اهای مگه با شما نیستن؟_

بقیه ام توجهشون جلب شد، نن جون گفت:

خب اگه کثافت کاریاتون تموم شده بگید ما دهنمونو شیرین کنیم _ یا نه؟

یهو علیسان محکم کوبوند تو پیشونیش و با صورت سرخ شده نگاهم کرد، مامان با هول گفت:

zahra_s.....

چی شد پشیمون شدی؟_

:بعد زد به سینش و با ناله گفت

ای دختر بدشانس من_

:علیسان لبشو گاز گرفت و گفت

ماریا من خر شیرینی یادم رفت بگیرم_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
t.me/shik_khanomane
t.me/shik_khanomane

[06.11.19 09:06]

389

اینم اخرین شاهکار شب خاستگاری من

:نن جون سری از تاسف تکون داد و گفت

نویسنده: zahra_s

زن و شوهر یکی از یکی منگول تر_

و من دلم آب رفت واسه زن و شوهری که گفت و اصلا به چیزی که بهمون نسبت داد توجه نکردم

***

باورم نمیشد داریم باهم میریم حلقه بخریم، باورم نمیشد ایمی که الان دست منو گرفته و با شور و شوق داره دنبال خودش از این مغازه به اون مغازه میکشه علیسانه

هیچ حلقه ای به دلم نمینشست

ولی علیسان با حوصله مغازه هارو یکی یکی نشونم میداد

با تعجب گفت:

اینم نه؟_

چونمو بالا انداختم و گفتم:

نه دنبال یه چیز خاص میگردم که تو اینا نیست_

آقای مرون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:فروشنده گفت

خانوم این مدلا جدید ترین مدلای حلقه هاس_

بعله ولی من نمیپسندم_

فروشنده هه تو نگاهش یه چسخل بی مغزی بود که باعث شد با
:عصبانیت بگم

در ضمن خیلی ام زشتن_

:علیسان دستمو گرفت و قبل از اینکه مرده جواب بده سریع گفت

اقا دستتون درد نکنه ما بریم دیگه_

منو کشون کشون برد بیرون، با حرص رفتم سمت مغازه که
:جلومو گرفت

بذار برم بزنمش عاشغالو_

ماری چته چیزی نگفت که_

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

:با نق نق سر جام اروم گرفتم و گفتم

خسته شدم خب، از صبحم چیزی نخوردم_

:مهربون شد و دستشو دور شونم حلقه کرد

قربونت برم، بریم یه چیزی بدم بخوری_

لحنش وقتی جمله دومش و میگفت با شیطنت خاصی بود، با :حرص گفتم

اگه عمتم گشنش باشه میدی یه چیزی بخوره؟_

:با همون لحن گفت

اره عزیزم، من تا جایی که بتونم به عمم کمک میکنم_

:با حرص نگاهش کردم و گفتم

میزنمتا_

تا الان خودشو نگه داشته بود ولی انگار تازه میتونست خودشو ازاد کنه که قه قهه ای زد و فشاری به شونم اورد، در ماشین و باز کرد و گذاشت که من بشینم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.

سایت آوای خیس

بعد خودشم از اون طرف سوار شد و گفت:

بریم ناهار بخوریم بعدم بریم یه جایی که میشناسم، فقط خدا کنه _ اونجا دیگه پیدا کنی حلقه ای که میخوای رو

[06.11.19 09:06]

390

سر میز نشستیم، همون رستورانی که باهاش خاطره زیاد داشتیم

مثلا اون شبی که زد به سرم و ادعای پرخوری کردم ولی حتی نتونستم یدونه از غذاهایی که انتخاب کرده بودم و بخورم

یا وقتی که ماشین علیسان و راه انداختم و بدون فکر کردن فقط خواستم لج مرد رو به رومو در بیارم

کی فکرشو میکرد یه روزی عاشقش بشم؟

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

کی فکرشو میکرد بیایم و اینجا بشینیم، بین غذا خوردن به هم نگاهای عاشقانه بندازیم و دستمو توی دستش بگیره

انگار اون روزا خیلی دور بودن، الان من و اون عاشق هم بودیم، در شرف ازدواج بودیم!!

با خنده گفت:

داری به چی فکر میکنی؟_

به اینکه چقدر زود گذشت، به اون قبلنا_

منم بهش فکر میکنم، هر لحظش یه داستانه... میتونن از روی _ اتفاقاتی که برای ما افتاده فیلم بسازن

با خنده ادامه داد:

ژانرشم کمدی، عاشقانه میشه_

خندیدم و سر تکون دادم، قاشق چنگالشو گذاشت توی بشقاب و بلند شد، تو همون حالت که لباسشو مرتب میکرد گفت:

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s

اگه سیر شدی پاشو بریم_

سیر شده بودم، سری تکون دادم و منم بلند شدم

*

نگاهی به حلقه ها انداختم

همون اول چشمم دو تا حلقه رو گرفت که هر کدوم یه نصف قلب داشتن، که وقتی حلقه هارو کنار هم میگرفتی قلب کامل میشد

روی نیمه قلب حلقه زنونه نگین داشت ولی روی حلقه مردونه نه

با ذوق گفتم:

علیسان این خوشگله، نیست؟_

نگاه با دقتی به حلقه ها کرد و بعد اونم مثل من لبخند رضایت مندی زد:

بنداز دستت ببینیم توی دستتم به همین قشنگی هست؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.نویسنده

...دستم کردم، فیت دستم بود، به دستمم میومد

وقتی از طلافروشی بیرون اومدیم لبخند رضایت رو لب هر دومون بود، معلوم بود چقدر ذوق زده ایم

داشتیم یه زندگی جدید و شروع میکردیم، یه زندگی مشترک، منو علیسان، منو عشقم

*

بلاخره رسید، یه هفته از خاستگاری گذشته بود، تو این یه هفته فقط همون روزی علیسان و دیدم که با هم رفتیم خرید حلقه

امروز روزی بود که قرار بود عقد کنیم، بی نهایت خوشحال بودم

مراسم عقد ساده بود و مهمونی نداشتیم... قرار بود عقد و عروسی رو با هم بگیریم ولی طول میکشید تا فامیلای فرنگیه علیسان بیان ایران و حدودا یک ماه باید صبر میکردم

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

و صبر کردن و تحمل دوری اونم به مدت یک ماه نه برای من راحت بود نه برای علیسان، اصلا نمیدونم کی وقت کردیم انقدر به هم وابسته بشیم که تحمل دوریمون از هم انقدر سخت بشه

ولی خب شده بود دیگه، تمام مدت نن جون سرشو با تاسف برام تکون میدادم زیر لب فحشای ناموسی نثارم میکرد

اخرم به پیشنهاد بابا قرار شد یه عقدی مختصر بگیریم تا یک ماه دیگه که فامیلای علیسان اومدن سور و ساط عروسی رو فراهم کنیم

و امروز بلاخره روزی بود که عقد میشدیم، میشدیم زن و شوهر رسمی

چقدر از این فکر ذوق زده بودم

خودم و تو اینه ارایشگاه نگاه کردم و شال سفید رو روی سرم مرتب کردم

نویسنده: zahra_s

t.me/shik_khanomane

[06.11.19 09:06]

چون مراسممون در حد محضر بود حجاب داشتم، فقط چتریامو ریخته بودم تو صورتم، یه کت شلوار سفید ساده که تنها کار شدگیش همون دکمش بود که پر نگین بود پوشیده بودم

ابروهامو مرتب کرده بودم و یه رایش ملیحم نشسته بود رو صورتم، کلا خوشگل شده بودم

موبایلم زنگ خورد، علیسان بود

با استرس جواب دادم:

بله؟_

با صدای شادی گفت:

آماده ای خانومم؟_

اره امادم، تو رسیدی؟_

آقای مهربون خانم خوشگلم
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آره بیا پایین قربونت برم جلوی درم_

باشه ای گفتم و قط کردم، یهو انگار همه استرس دنیارو ریختن تو دلم، کاش الان بچه ها اینجا بودن، مثلا دنیا با اون مسخره بازیاش، یه ذره حالم و جا میاورد

از بچه های سالن خدافظی کردم و خارج شدم

علیسان با یه دست گل خیلی بزرگ که همش گل رز با رنگای جور واجور بود جلوی در ایستاده بود

با دیدنم با ذوق جلو اومد و دست گلو گرفت سمتم، انقدر دست گل بزرگ بود که قشنگ بغلش کردم

دیگه جایی نبود واسه اینکه علیسان و بغل کنم، خودش فهمید پس دستش و دور شونم حلقه کرد و شقیقمک بوسید:

اذیت که نیستی؟_

با ذوق گفتم:

آقای مهربون خانم خوشگلم
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

اذیت؟ من دارم از ذوق میمیرم، این خیلیییی خوشگله علی_

لبخندی زد و همونطور که به سمت ماشین گل زدش هدایتم میکرد نگاهی به چهرم کرد و گفت:

باید یه چیزی بهت میدادم که عین خودت خوشگل باشه، ولی _ حالا میبینم هیچ قشنگی به گرده پای قشنگه من نمیرسه

کلی ذوق مرگ شدم، پشت چشمی با ناز براش نازک کردم، تازه وقت کردم بهش نگاه کنم، صورتش و شش تیغه کرده بود و موهاش با کلی ژل و تافت و شاین به سمت بالا رفته بود و کنار سرش سایه زده بود

کت شلوار فیلی رنگ با اون جلیقه زیرش و کراوات قرمز، انقدر جذاب شده بود که ناخداگاه نگاهی به سر تا سر کوچه انداختم یه وقت یه عجوزه ای نگاهش به علیسان من نباشه

در سمت منو برام باز کرد و اشاره زد به در:

بفرمایید بانو_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

نیشم رسیده بود به پشت کلم، کلا یادم رفت داشتم چیکار میکردم نشستم و در و بست و خودشم سوار شد

:از همون اول دستمو گرفت تو دستش، از خود راضی گفتم

هنوز عقد نکردیم انقدر خودتو بهم میچسبونی ها_

:حق به جانب گفت

دوست دارم، زنمی میخوام بچسبم بهت_

:حرص درار گفتم

ایش، خوشم نمیاد زیادی بهم بچسبی_

:با شیطنت گفت

قربونت برم، من دارم مقدماتشو فراهم میکنم که شب یهو شوک زده نشی_

یکم به معنی حرفش فکر کردم و بعد عین لبو سرخ شدم، من چرا به این چیزاش فکر نکرده بودم؟؟

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:کیف مجلسی سفیدم و کوبوندم تو سرش که داد زد

نکن موهام خراب میشه_

:دست از زدن برداشتم و با حرص گفتم

حقته، بعدم کی گفته من شب با توام_

:با اخم گفت

خودم... زنمی اختیارت و دارم_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس

t.me/shik_khanomane

[06.11.19 09:06]

392

t.me/shik_khanomane

نویسنده: zahra_s

یه حس شیرین از واژه ای که همش پر بود از مالکیت بهم دست داد، و من این مالکیت و دوست داشتم

آقای مهربون خانم خوش زبون

:سعی کردم ذوقم تو چهرم مشخص نشه و تخس گفتم

اصلا کی گفته قرار شوهرم شی؟_

یکم نگاهم کرد، تمام مدت داشت لباشو جمع میکرد و گوشه چشماش چین خورده بود، یهو چنان زد زیر خنده که چسبیدم به در ماشین

آوای خیس

:با چشمای گشاد شده گفتم

چته؟ چرا عین اسب میخندی؟_

:یهو حالت صورتش ۱۸۰ درجه تغییر کرد و با اخم گفت

ببین ماریا تا چند ساعت دیگه تو میشی زن قانونی، شرعی و رسمی من خوشم نمیاد دیگه اینطوری باهام حرف بزنی، بین همه زن و شوهر یه سری حرمت ها هست که نباید هیچوقت شکسته بشه فهمیدی؟_

نویسنده: zahra_s

با بهت زل زده بودم به صورت جدیش، چقدر یهو جدی شد، با لکنت گفتم:

با، باشه_

دوباره گوشه چشماش چین افتاد و لباشو جمع کرد، با گیجی نگاهش میکردم که دوباره پقی زد زیر خنده

از ترس هینی کشیدم و دوباره چسبیدم به صندلی

از خنده به نفس نفس افتاده بود، ینی تمام حرفاش با اون لحن جدی شوخی بود؟

جیغ فرا بنفشی کشیدم و حمله کردم بهش، با یه دستش منو عقب نگه داشت و بین خنده هاش بریده بریده گفت:

عاشقتم ...ینی که... انقدر زود باوری_

جیغ زدم:

بیشعور مگه من عروسک خیمه شب بازیتم منو سرکار میذادی _ میشینی به ریشم میخندی

آوای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:لپمو کشید و گفت

نه عشقم، تو نفسمی، زندگیمی، خانومیمی، بهونه ای برای خندیدنمی _

آقای مهربون خانم خوش زبون

:لبخند از ته دلی زدم و با خنده گفتم

خُبه خُبه، به جای این زبون ریختنا راه بیوفت مهمونا منتظرن تو محضر _

آوای خیس

:راه افتاد و از خود راضی گفت

خب بابا چه عجله ای داری، میگیرمت بلاخره نترس_

و من باز با حرص سعی کردم بزنم تو سرش، تا رسیدن به محضر نصف آرایشم ریخت بس حرص خوردم از دستش

با این وضعیت سر یه ماه همین چند کیلو گوشتیم که داشتم آب میشد از دستش

:تا وارد شدیم جیغ دنیا بلند شد

به افتخار دوشیره پاک دامن_

نویسنده: zahra_s

همه زدن زیر خنده و دست زدن، چشم غره ای بهش رفتم، حتی علیسانم خندشگرفته بود

با همه رو بوسی کردیم و رفتیم سمت سفره عقد، وقتی نشستیم قلبم دوباره شروع کرد دیوونه بازی دراوردن

نگاهی به همه اعضای خانوادم انداختم، مامان و بابام، نم اشک و توی چشمای هر دوشون میدیدم

نن جون تکیه داده بود به عصاشو برای اولین بار چشماش فقط مهربونی داشت و خبری از شیطنت همیشگی توی چشماش نبود

شقایق و امیر با ذوق نگاهمون میکردن، رامینم همینطور

این وسط تنها کسی که عین قبل تیکه میپروند و میخندید دنیا بود، رفیق با معرفت ولی رو اعصاب من

وقتی دید دارم نگاهش میکنم بوسی برام فرستاد و نیششو تا ته باز کرد

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای نیس
نویسنده: zahra_s

:لبخندی بهش زدم، با صدای عاقد حواسمون بهش جلب شد

خب، اگه موافق باشید خطبه رو جاری کنیم_

:دنیا داد زد

حاج اقا اینا تبشون تنده با جاری کردن درست نمیشه، بپاچ رو_ صورتشون

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس

t.me/shik_khanomane ❤

[06.11.19 09:06]

t.me/shik_khanomane ❤

393

دوباره همه زدن زیر خنده، با صورتی سرخ شده به دنیا نگاه میکردم، نگاهش که به نگاه عصبانیم افتاد نیشش بیشتر باز شد و منم چشم غزه ای رفتم

نویسنده: zahra_s

:عاقد با خنده گفت

خب پس با اجازتون_

از استرس کف دستام عرق کرده بود و یخ زده بودم

به علیسان نگاه کردم که با تبسمی سرشو پایین انداخته بود و به قرآن بازِ روی سفره زل زده بود

انقدر تو فکر بودم که نصف حرفای عاقد و درست نفهمیدم، عاقد :بلند و رسا میگفت

آیا وکیلم؟_

:با خنگی نگاهش کردم، دنیا که حالا بالای سرم قند میسابید داد زد

عروس تو هپروته_

:همه باز خندیدن و عاقد دوباره گفت

عایا وکیلم شمارا به عقد علیسان شایان در بیاوردم؟_

لبای خشک شدمو تر کردم و اومدم چیزی بگم که دوباره دنیا داد :زد

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.roza

بعلههههه _

:همه با تعجب نگاهش کردن، با مظلومیت گفت

خب مونده بود سر دلم یه بارم من بله بدم تو مراسمای عقد_

برای بار سوم پرسیده شد، نگاهی به همه انداختم، همه شاد بودن..
همه از شاد بودن من شاد بودن

:آروم گفتم

...با اجازه بزرگترا، پدر مادرم و مادر بزرگ عزیزم.. ب_

:دنیا داد زد

منو نگفتی منو نگفتی_

:با حرص گفتم

خفه شو دیگه، بعله_

صدای جیغ و دست و هورایی بود که رفت به هوا

آقای مهرون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.nov

بعد از اینکه علیسانم بله رو گفت همه اومدن جلوعو باهامون رو بوسی کردن، از امضای دفتر و سند عقد که چیزی نگم براتون، دستم داشت از جا کنده میشد

آقای مهربون خانم خوش زبون

t.me/shik_khanomane ❁❤❁

[06.11.19 09:06]

آوای خیس

t.me/shik_khanomane ❁❁

394

مامانم ظرف عسل و آورد و جلومون گذاشت، علیسان از لحظه ای که محرم شده بودیم دستمو گرفته بود و ولم نمیکرد

انگشت کوچیکه اون یکی دستشو داخل ظرف عسل فرو کرد و تهدید وارانه رو به چشمای شیطونم گفت:

اگه گازش بگیری میکشمت_

نویسنده: zahra_s

چشمکی زدم و دهنمو باز کردم، اروم انگشتشو گذاشت تو دهنم، اروم میک زدم و با خونسردی نگاهش کردم، کم کم داشت خیالش راحت میشد که گاز محکمی از دستش گرفتم
داد زد و انگشتشو کشید بیرون از دهنم

لبخند مکش مرگ مایی زدم که یهو کل دستشو کرد تو ظرف عسل و مالید تو صورتم

اول هنگ کردم، همه هینی کشیدن

کم کم مخم داغ شد، سریع دستمو کردم تو ظرف عسل و همشو مالیدم به موهاش

دوباره همه هینی کشیدن، عاقد و محظر دار که کلا فکشون رو زمین بود

:لبخند پیروز مندانه علیسان آنی به حرص و خشم تبدیل شد، داد زد
اخرم موهامو خراب کردی_

نویسنده:zahra_s

:داد زدم

حقته بوزینه_

آقای مهربون خانم خوش زبون

:بلند شد و گفت

خب دست همتون درد نکنه بابت اومدنتون، ببخشید که باید زود _
تر از موعد از حضورتون مرخص شیم

آوای خیس

و دست عسلی منو گرفت و از محظر بیرون رفتیم، صورتم یه
حالت چسبناکی گرفته بود نمیتونستم لبامو اینور اونور کنم

:بابا با سرعت اومد دنبالمون، کلید خونه رو گرفت سمتمونو گفت

برید خونه ما، منو مامانت اینا میمونیم، هم کادو هارو بگیریم هم _
مهمونارو رد کنیم برن

با اون یکی دستم که تقریبا تمیز بود کلید و گرفتم و نشستیم تو
ماشین علیسان

نویسنده: zahra_s

با حرص نگاهم میکرد منم از اون بدتر، با بطری آب معدنی که توی ماشینش بود فقط تونست دستاشو تمیز کنه، بطری رو که خودش چسبناک شده بود همونطوری اون وسط ول کرد

آوای مهربون خانم خوش زبون

:با جیغ گفتم

پس من چی؟_

:نشست تو ماشینو در و برام باز کرد، تو همون حالت گفت

تو همینجوری میمونی تا یاد بگیری دیگه از این شوخیا نکنی_

آوای خیس

:نشستم تو ماشین لبامو چیدم و با مظلومیت گفتم

!تو اول عسل مالیدی به صورتم_

:زل زد به لبامو با مکث گفت

تو اول دست منو گاز گرفتی... حالام ساکت شو و مجبورم نکن _ لبای عسلیتو ببلعم، چون نه اینجا جاشه.. نه من اگه بچسبم ول میکنم

نویسنده: zahra_s

گر گرفتم، با خجالت نگاهی به صورتش انداختم که با شیطنت چشمکی زد و نگاهشو ازم گرفت... با اون موهای به هم چسبیده و پیشونی عسلی خیلی با نمک شده بود

با لبخند نگاه ازش گرفتم، باورم نمیشد کسی که تا چند ماهه پیش به خونش تشنه بودم الان شده جونم

***

دنیا:

با نن جون در حال گپ و گفت و شوخی بودم که با صدای آشنایی سرمو بالا اوردم

رامین!

با حرص نگاهمو ازش گرفتم.. دوباره گفت:

میتونم باهات حرف بزنم؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

سایت آوای خیس

پا شدم و همونطور که از کنارش رد میشدم و به سمت شقایق میرفتم گفتم:

از اخرین باری که باهات حرف زدم و زر زدی خاطره خوبی _ ندارم

علیسان و ماریا تازه رفته بودن و محظر کم کم داشت خالی میشد

t.me/shik_khanomane

[06.11.19 09:06]

395

t.me/shik_khanomane

رفتم سمت در خروج، دنبالم می اومد و صدام میزد ولی اهمیت نمیدادم

تا خارج شدم با سرعت خودشو بهم رسوند و دستم و کشید

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.
نویسنده

برگشتم سمتشو با حرص دستم و از توی دستش بیرون کشیدم

:با اخم گفت

وایسا خب کارت دارم_

آقای مهربون خانم خوش زبون

:با حرص گفتم

دفعه اخرت باشه به من دست میزنی_

آوای خیس

:مثل اینکه بهش برخورد.. عین خودم گفت

چطور قبلا که بهت دست میزدم مشکلی نداشتی الان یهو مشکل _
پیدا کردی؟

قبلا فکر میکردم رفیقمی ولی الان فهمیدم از یه غریبه ام _
بدتری، که وقتی من کارم گیره خودتو کنار میکشی و به فکر
خودتی

پوفی کشید و بهم نگاه کرد، سرتقانه زل زدم به چشماش، با مکث
:گفت

به هر حال دوست داشتم قبل از رفتنم کدورتی بینمون نمونه_

نویسنده: zahra_s

با تعجب نگاهش کردم:

کجا میخوای بری؟_

لبخند زد به اینکه تو هر حالتی فوضولیم و حفظ میکنم و گفت:

دارم شرکت و انتقال میدم شیراز، ی سری مشکلات پیش اومد و _ مجبورم

سرمو خاروندم و نگاهش کردم، ینی دیگه نمیدیدمش؟

سوالمو به زبون اوردم، خندید و گفت:

فعلا که یه سری خورده ریز ها مونده تا اونارو جفت و جور _ کنم طول میکشه، تو اون مدت شاید بشه یکی دوباره با هم بیرون بریم... وقتی ام برم شیراز احتمالا تا یکسال اول که شرکت پا بگیره زیاد نتونم بیام تهران، ولی کارو بارمون که راه بیوفته حتما میام

با لبخند دستمو سمتش دراز کردم و گفتم:

خب پس موفق باشی_

آقای مربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:لبخند زد و دستمو فشرد، بعد گفت

دلم برات تنگ شده بود خل و چل_

:و عین تاپاله منو کشید تو بغلش، داد زدم

ولم کن گوساله، چه سریعم پسر خاله میشه_

اومد چیزی بگه که صدای تک سرفه یه نفر ساکت شد و توجهمون به سینا که با اخم نگاهمون میکرد جلب شد

جلفه بی خاصیت یه کت شلوار لیمویی پوشیده بود

حالا بماند که بهش میومد

:با همون اخمش رو به من گفت

هنوز عقد نکردن؟_

:از رامین کاملا جدا شدم و با پوزخند گفتم

دِکی، صبحت بخیر برادر نیم ساعته رفتن تو تازه میگی چن مَنه؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.n

و پشت بندش دهنمو عین اسب ابی باز کردم و خندیدم، از خنده من رامینم به خنده افتاد ولی سینا داشت از دماغش دود میزد بیرون، با حرص گفت:

هر هر هر، با مزه، دیشب سنگ نمک شیاف کردی انقد با نمک_ شدی؟

در صدم ثانیه خندم و خوردم و پوکر فیس زل زدم بهش، بعد به رامین نگاه کردم... انتظار داشتم الان با صورت سرخ از غضب و رگای برجسته از تعصب ببینمش

البته هم صورتش سرخ شده بود هم رگاش زده بود بیرون ولی نه از غیرت بلکه از خنده

رو به سینا گفتم:

دهنت که باز میشه حواست باشه چی ازش درمیادا_

t.me/shik_khanomane 🌻❤🌻

نویسنده:zahra_s

[06.11.19 09:06]

t.me/shik_khanomane ❁♥❁

396

آقای مهربون خانم خوش زبون

رو به رامین کردم و با حرص گفتم:

توام ببند نیشتو دیگه پلشت_

آوای خیس

دستاشو به علامت تسلیم اورد بالا و با در حالی که سعی میکرد خندشو بخوره ولی همچنان چین کنار چشماش نشون از خندش بود گفت:

ببخشید ببخشید، اخه خیلی باحال گفت_

با حالت چهره خفه شویی بهش گفتم و بعد به سینا که داشت با پوزخند نگاهم میکرد نگاه کردم.. دلم میخواست با مشت بکونم تو چال گونش عاشقالو

هر چی دنبال حرفی گشتم که با خاک یکسانش کنه چیزی پیدا نکردم، فقط با نگاهم براش خط و نشون کشیدم

نوشته: zahra_s

:با صدای نن جون هممون به سمتش برگشتیم

اینجا چه خبره؟_

نگاهی به من و رامین و سینا انداخت، رو سینا مکث کرد و بعد زد زیر خنده

:با تعجب بهش نگاه میکردیم که با همون خنده رو به سینا گفت

کی شاشیده رو کلت زرد شده؟_

و پشت بندش با روسریش اشکاشو که از خنده سرازیر شده بود پاک کرد، سینا هنوز با دهن باز به نن جون نگاه میکرد

پقی زدم زیر خنده...نن جون روی منم توی ضایع کردن مردم سفید کرده بود، سینا که با خنده من به خودش اومده بود تک سرفه ای کرد و بادی به غبغب انداخت و گفت:

مادر جان همه دخترا برا همین موها سر و دست میشکونن_

:نن جون با خنده زد روی شونه ی سینا و گفت

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

میدونی پسرم تو این دورو زمونه همه سلیقه ها تخم و مرغی _
شده، زمان ما زردایی مثل شمارو به عنوان مرد قبول نداشتن
اصلا

آقای مهربون خانم خوش زبون

دوباره با غلتک از روش رد شد... دوباره همچین زدم زیر خنده
که هر کی دور و برمون بود برگشت سمتمون ببینه کی داره عین
گاو میخنده

آوای خیس

سینا بنده خدا مونده بود چه جوابی بده که هم قانع کننده باشه هم
ناراحت کننده نباشه

نن جونم از فرصت استفاده کرد و دست منو کشید و برد سمت
۲۰۶ آلبالوییش

سوار شد و منم از اون طرف سوار شدم، هر دوشون مات منو نن
جون بودن

نن جون بوقی زد و با صدای نازک کرده و همراه ناز و عشوه
:فراوان رو به اون دو تا مجسمه خشک شده گفت

خدافظ پسرا_

نویسنده:zahra_s

..و دستشو با یه لبخند ژکوند براشون تکون داد

حرکت کرد و بعد دو تایی با هم زدیم زیر خنده، با لحن حمایت گری گفت؛:

_ فک کردن بی کس و کار و بی پدر مادر و پتیاره و وِلی ک تنها گیرت انداختن؟

با ذوق نگاهش کردم که ادامه داد:

_ درسته بی کس و کار و بی پدر مادر و پتیاره و وِلی، ولی یه نن جون داری که عین کوه پشتته

پوکر فیس نگاهش کردم و با دستام بهش قلب نشون دادم که لپمو کشید و به رانندگیش ادامه داد

t.me/shik_khanomane 🌻❤🌻

[06.11.19 09:06]

397

*

t.me/shik_khanomane 🌻❤🌻

آوای مهربون خانم خوش زبون

آوای خیس

نویسنده: zahra_s

:ماریا

جلوی در خونمون که نگه داشت قلبم به تاپ تاپ افتاد، خیلی برام عجیب بود

اینکه یه نفر غیر از پدر مادرم داره عضو این خونه خانواده میشه، یا شده

:با صدای علیسان نگاه از در خونه گرفتم و برگشتم سمتش

چرا ماتت برده پیاده شو دیگه_

به دستای عسلیم نگاه کردم.. انگار متوجه شد که خودش خم شد و در و برام باز کرد، تا سمتم خم شد سریع خودمو عقب کشیدم، با تعجب نگاهم کرد و بعد لبخند شیطانی ای زد و با صدای ارومی :که بیشتر منو میترسوند گفت

نترس عشقم، هنوز برای ترسیدن زوده_

سریع از زیر دستش در رفتم و از ماشین پیاده شدم.. صدای قهقهش که از تو ماشین میومد باعث شد با حرص فحشش بدم

کلید انداخت و در و باز کرد

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

منتظر موند داخل برم و بعد از من خودشم داخل شد و در و بست
از حیاط متوسط نسبتا کوچیکمون که گذشتیم و وارد خونه شدیم
قلب منم ضربانش بالا تر رفت

دستام یخ زده بود، اما علیسان کاملا عادی بود، نگاهی به دور و بر خونه کرد و بدونه اینکه به سمت من که عقب تر ازش ایستاده بودم نگاه کنه خیلی عادی گفت:
با این گندی به بهم زدی باید اول از هر چیزی حموم کنم_

تا برگشت سمتم یک قدم عقب رفتم:
حموم کجا_...!

با دیدن عقب رفتنم با تعجب نگاهم کرد، منم چیزی نگفتم
انگار متوجه شد ترسیدم چون لبخند مهربونی زد و به شوخی گفت:
انگار اولین باره باهام تنها شده که انقدر ترسیده دختره دیوونه_

مظلومانه نگاهش کردم که اروم بهم نزدیک شد و سر عسلیمو بوسید

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

انگاری که منتظر همین بودم تا اروم بشم، با رعایت اینکه دستام به لباسش نخوره تو بغلش گم شدم

یکم مکث کرد و بعد ازم جدا شد

زبونش و روی لب عسلیش کشید و بعد بدون اینکه بهم فرصت هر گونه عکس العمل یا مخافتی بده لباشو روی لبام گذاشت

محکم میبوسید.. من که اول شوک زده بودم و بعد به ارومی همراهیش کردم، بلاخره از جدا شد...با چشمای خمار شده نگاهم کرد و با لحن دلنشینی گفت:

لب عسلی کی بودی تو خانومم؟_

نیشم کم کم داشت باز میشد که در با صدای بدی چهار طاق باز شد و نن جون و دنیا پریدن داخل

جیغی زدم و علیسان و پرت کردم اونطرف، با بهت بهشون نگاه میکردیم.. اونم گیج نگاهمون میکردن، بعد سریع دستاشونو گذاشتن رو چشماشون... دنیا با دستپاچگی گفت:

من که چیزی ندیدم_

آقای همسون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:نن جونم ادامه حرفشو گرفت و گفت

راست میگه ما ندیدم داشتین کصافت کاری میکردین_

:به علیسان نگاه کردم، با خنده سرشو تکون داد و اروم گفت

اگه گذاشتن دو دیقه اسایش داشته باشیم_

*

از حموم که بیرون اومدم، توی خونه بوی قرمه سبزی پیچیده بود، نن جون برعکس تمام شیطنتاش دست پختش واقعا شبیه یه مادر بزرگ با تجربه بود، طوری که کاملا معلوم بود این بو بوی قرمه سبزی نن جون نه مامان

وارد اتاقم شدم و دیدم علیسان نشسته روی تخت و داره به فضای اتاقم نگاه میکنه

با خجالت لبه های حوله رو به هم نزدیک کردم، تازه نگاهم به تیپش افتاد که با پیژامه و شلوارک راه راه بابا شبیه دلقکا شده بود

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

t.me/shik_khanomane

آقای مهربون خانم خوش زبون

[06.11.19 09:06]

398

t.me/shik_khanomane

آوای خیس

:خندم گرفت، با حرص گفت

بخندی میکشمت_

:با همون خنده گفتم

پاشو وایسا_

خودشم خندش گرفته بود، پا شد و یه چرخ جلوم زد که پقی زدم زیر خنده... پیژامه بابا تا یکم پایین تر از زانوهاش بود یه رکابی سفیدم پوشیده بود که تقریبا داشت تو تنش پاره میشد

zahra_s

سریع موبایلم و از روی دراور چنگ زدم و رفتم تو دوربین

آقای مهربون خانم خوش زبون

:با تعجب گفت

میخوای چیکار کنی؟_

:بعد تهدید وارانه ادامه داد

عکس نگیریا ماریا_

آوای خیس

:ولی دیر شده بود، با همون خنده گفتم

بگو سیبیبیب_

و چیلیک، ازش عکس گرفتم در حالی که به سمت جلو خم شده بود و با چشمای گشاد شده دستشو به سمت من دراز کرده بود و دهنشم نیمه باز بود، باز با دیدن عکس پقی زدم زیر خنده

:با حرص اومد سمتم و با عصبانیت گفت

پاکش کن اونو ببینم_

نویسنده: zahra_s

جیغی زدم و سریع قبل از اینکه بهم برسع از اتاق بیرون زدم و با جیغ از راه پله پایین رفتم

نن جون و دنیا با دیدنم سیخ شدن و اونام شروع کردن جیغ زدن،
:نن جون محکم کوبوند تو صورتش و گفت

تجاوز کرد بهت؟_

:دنیا با گریه گفت

نههه، به همین زودی؟_

:علیسان داد زد

بهت میگم پاکش کن_

:دنیا تازه متوجه سر و وضع علیسان شده بود، پقی زد زیر خنده

داداش ماشالله هر چی میپوشی بهت میادا، میبینم که موهای پاتم _
شیو کردی

علیسان تو جاش سیخ شد و با بهت به خودش نگاه کرد.. بعد یه نگاه به ما کرد، همه با خنده بهش زل زده بودیم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

برای اولین بار تغییر رنگشو حس کردم.. با دو از پله ها رفت بالا و بعدم صدای محکم بسته شدن در اومد

یاد دخترایی افتادم که قهر میکنن میرن تو اتاق درم محکم میبندن

با بسته شدن در جمع زد زیر خنده... از خنده ولو شدم روی مبل، حتی تصور خجالت کشیدن علیسان خنده دار بود، چه برسه از نزدیک دیدن خجالتش

نفس عمیقی کشیدم و بهشون نگاه کردم، همشون میخندیدن

خوشحال بودم بابت خانوادم و بابت روحیه شادشون

***

به زور راضیش کردیم بیاد پایین

همه سعی میکردن بهش نگاه نکنن که مبادا یک وقت خندشون بگیره و باعث شن دوباره فرار کنه

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

با اخم نشست سر سفره... مامان عادت داشت وقتی جمعمون زیاد میشد سفره میانداخت... علیسان نا محسوس لبه های شلوارشو پایین میکشید، با خنده خورده شده ای گفتم:

قربونت برم یکم برام برنج میکشی؟_

بدون اینکه نگاهم کنه بشقابمو برداشت و برام برنج کشید و جلوم گذاشت، دنیا به بهونه گوشیش رفت تو حیاط تا خودشو خالی کنه

قیافه تخص علیسان شبیه پسر بچه هایی شده بود که هر لحظه ممکنه گریه کنن

نگاهی به هممون انداخت

t.me/shik_khanomane 🌻❤🌻

👇 کانال دوم ما

@Shik_Banovane

نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

آوای خیس

[06.11.19 09:06]

آقای مهربون خانم خوش زبون

t.me/shik_khanomane

هممون از خنده سرخ شده بودیم و به زور غذا داشتیم خندمونو قورت میدادیم

آوای خیس

شاکی گفت:

خواهش میکنم راحت باشید.. بخندید_

بابا تک سرفه ای کرد و در حالی که به پایین نگاه میکرد سینه سپر کرد و گفت:

نه پسرم، این چه حرفیه میزنی بابا جان_

و دقیقا با گفتن اخرین کلمش چنان زد زیر خنده که هممون نیم متر تو جامون پریدیم، علیسان بنده خدا سرشو میخاروند

نویسنده: zahra_s

بابا بین خنده هاش تیکه تیکه گفت:

ولی خدایی، خیلی، باحال شدی_

مام از لحنش زیر خنده زدیم، خود علیسانم خندش گرفته بود.. با خنده سرشو تکون داد و مشغول غذاش شد

بعد از شام دنیا بلاخره قصد رفتن کرد، از هممون خدافظی کرد و لحظه اخر نگاخی به من و علیسان انداخت

و یه اشاره ریز به نن جون زد

نن جونم چشماشو به علامت خیالت راحت باشه رو هم گذاشت و سرشو تکون داد، منو علیسان با تعجب بهشون نگاه میکردیم

:علیسان سرشو اورد نزدیک گوشم

باز چه نقشه ای برای منو توعه فلک زده کشیدن معلوم نیست _

شونه هامو با استرس بالا انداختم و با صدای مامان که میگفت بیا ظرفارو بشور به سمت اشپز خونه رفتم

آقای مرون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

نن جون سرشو کرده بود تو گوشیش، کلا یه چن وقتی بود زیاد سرش تو گوشیش بود و همش در حال پیام بازی

با چشمای ریز کرده داشتم بهش نگاه میکردم که صدای پر از شیطنت علیسان و از بغل گوشم شنیدم:

پس کی میریم که بخوابیم خانوم؟ نمیگی شوهرت فردا صب باید پاشه بره سرکار؟ _

تمام تنم داغ شد، هم از فکرای منحرفانه ای اومد تو ذهنم هم از هرم نفساش که به گوش و گردنم میخورد

سریع یکم سرمو کشیدم کنار و با چشمای درشت شده نگاهش کردم

چشمکی زد و از جاش بلند شد، بابا نگاهی بهمون انداخت، علیسان در حالی که سعی میکرد عادی باشه گفت:

خب دیگه با اجازتون من خیلی خستم_

بابام سریع قضیه رو گرفت، با لبخند مرموزی گفت:

راحت باش پسر، شبت بخیر_

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

علیسان بهم اشاره ای زد و اومد از پله ها بره بالا که صدای نن جون باعث شد وسط راه بایسته

کجا؟_

:علیسان سوالی نگاهش کرد

میخوام برم بخوابم_

ما رسم داریم تا شب عروسی عروس دوماد نباید پیش هم بمونن _ شبا، چه معنی داره؟ خجالتم خوب چیزیه

یا دهن باز نگاهش کردم، علیسانم کمی از من نداشت... چند بار اومدم بگم تو همونی بودی که تو شیراز از من یه پتیاره تمام عیار ساخته بودی

که اگه یه شب پیش علیسان نمیخوابیدم از هستی ساقطم میکردی، ولی بهتر دیدم دهنمو ببندم، چون نه تنها با زدن اون حرفا سر خودمو به باد میدادم بلکه الان خودمم زیاد امادگی تنهایی و خلوت با علیسان و نداشتم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.

مامان تو سکوت نگاهمون میکرد، بابام که دید نن جون کاملا مصممه مجبور شد هیچی نگه

علیسان بیچاره با اخرین امیدش به من نگاه کرد، نمیدونم چی شد ولی یه حس پیروزمندانه باعث شد نیشم شل بشه همون لحظه

علیسان با دیدن لبخندم با حرص نگام کرد

t.me/shik_khanomane ❤🌼

[06.11.19 09:06]

400

@shik_khanomane ❤🌼

تو چشماش یه دهنتو سرویس میکنم خاصی بود، وقتی دید کاملا مصممیم با مظلومیت گفت:

باشه پس من برم لباسامو عوض کنم، بیام پایین بعدم برم_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

اخیییی.. دلم براش کباب شدددد، داشتم با قیافه محزونی نگاهش میکردم که روی پله آخر برگشت و دستشو به علامت میکشمت زید گلوش کشید

خاک تو سرت نمیذاری دو دقیقه دلمون به رحم بیاد برات.. پشت چشمی نازک کردم و ایشی گفتم، مامان با دلسوزی گفت:

الهی بمیرم قیافشو دیدی؟ شبیه اسهال وا رفت بچم_

پوکر فیس نگاهش کردم:

کم تر مهربون باش مامان جان، بذار مادرانه هات فقط برای _ خودم باشه

قیافشو جمع کرد و زیر لب تو زر نزنی گفت، بابا سرشو خاروند و گفت:

مامان شمام خیلی سخت میگیری، سر منو زهرا که اصرار _ داشتی همیشه پیش هم باشیم

نن جون گوشیش و گذاشت رو میز و عاقل اندر سفیه نگاهش کرد و گفت:

آوای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.o

اون موقع فرق میکرد، باید گربه رو دم حجله میکشتم_

:مامانم با حرص نگاهش کرد و گفت

مامان شما از همون اول خیلی به من لطف داشتید_

نن جونم با دستاش براش قلب گرفت، مامان که دید زورش به نن جون نمیرسه با چشماش برای بابا خط و نشون میکشید

:صدای علیسان باعث شد حواسمو ازشون بگیرم

ماری جان یه لحظه میای؟_

با ترس به بقیه نگاه کردم، مطمعن بودم میخواد دهنمو سرویس کنه

:مثل خودش داد زدم

علی جان براچی نمیای همین پایین کارتو بگی_

:مامان لبشو گاز گرفت و زد رو دستش

دختره بی حیا، شاید کار خصوصی داشته باشه برو ببین چیکارت داره_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_نویسنده

هم زمان علیسانم اصرار کرد که برم بالا، با ترس و لرز رفتم بالا، به چارچوب در تکیه داده بود و دست به سینه نگاهم میکرد

:آب دهنمو قورت دادم و لبخند مکش مرگ مایی زدم

کارم داشتی؟_

تقریبا دو متر باهاش فاصله داشتم، نگاهی به فاصله بینمون انداخت و با خنده گفت:

خب بیا نزدیک تر تا بگم_

نمیشه از همینجا بگی؟_

اگه میشد که نمیگفتم بیای نزدیک تر_

:اروم اروم بهش نزدیک شدم، یه متر مونده بهش وایسادم

خب حالا بگو_

یهو با اون دستای درازش منو کشید تو اتاق و درم بست، تا بیام جیغ بزنم جیغم و تو گلوم خفه شد

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

چشمام گشاد شده بود و به چشمای بستش نگاه میکردم... از طرفی ضربان قلبمم بالا رفته بود، پشمام ریخته بود از این حرکت خشن رمانتیکش

دیگه داشتم نفس کم میاوردم که بلاخره ازم جدا شد

آوای مهربون خانم خوش زبون

:چشمای خمارش و دوخت به چشمام و با لحن مسخ کننده ای گفت

منو دک میکنی اره؟_

آوای خیس

❤🌻 @shik_khanomane

👇 کانال دوم ما

@Shik_Banovane

[06.11.19 09:07]

401

❤🌻 @shik_khanomane

نویسنده:zahra_s

:مظلومانه سرمو تکون دادم

آله_

آقای مهربون خانم خوش زبون

:سرشو تکون داد و گفت

اشکال نداره عزیزم، فوقش یک ماهه، دیر و زود داره سوخت و سوز نداره_

آوای خیس

یه لرزی به تنم افتاد، قیافم شبیه سکته ایا شده بود... یکم نگاش کردم و بعد زدم زیر گریه

با تعجب نگام کرد، انقدر کپ کرده بود که کلا برای چند ثانیه فقط به حالت گریه ناکم نگاه میکرد:

براچی گریه میکنی دیوونه؟_

:زار زدم

نمیخواااام_

:با دهن باز گفت

چی رو؟ _

نویسنده: zahra_s

آقای مهروان خانم خوش زبون

سرمو تکون دادم و تو همون حالت ادامه دادم:

من هنوز امادگیشو ندارمممم_

کلافه گفت:

ای بابا، آمادگی چی رو نداری؟ دیوونم کردی_

آوای خیس

دهنمو که اندازه غار علی صدر باز کرده بودم و بستم و تو سکوت یکم نگاهش کردم:

امادگی اونو دیگه_

اون چیه؟_

با کلافگی گفتم:

بابا اووون دیگه، اون_

کلشو خاروند، میدونستم منظورمو گرفته ها، ولی انقدر بدجنس و جنس خرابه که به روی خودش نمیاره.. بازم سوالی نگاهم کرد و گفت:

خب اون چیه؟ ای بابا_

نویسنده: zahra_s

لبامو جمع کردم و با حرص نگاهش کردم، سعی میکرد خندش و بخوره ولی تو چشماش پر از خنده بود، فشار بدنشم روی بدن من بیشتر کرده بود، یه ربی بود فک کنم که بابا بودیم و بحث الکیمونو پیش میبردیم

الان اون پایینیا معلوم نیس چه فکری راجبمون کردن، لابد با خودشون میگن کار اخر شب و قبل رفتن دارن میکنن، پوفی کردم و با خودم فکر کردم اصطلاح با ادبیش چی میشه که به این گوریل مهربون زبون نفهم منظورمو بفهمونم

:اخر سر با حرص گفتم

ای بابا، براچی انقدر دیر فهمی؟ اون دیگه، همونی که همه زن _ و شوهرا انجام میدن

:یهو به ذهنم رسید، با ذوق گفتم

آهان، روابط زناشویی_

:بلند زد زیر خنده، وا رفتم

مرض براچی میخندی؟_

نویسنده:zahra_s

از جدا شد و بین خنده هاش گفت:

_ ینی من عاشقتم که انقدر ازمرحله پرتی، ینی اون کلاسیم که قبل آزمایش رفتیمم صد در صد مطمعنم یک کلمشم نفهمیدی که حتی اسمشم برات جا نیفتاده، واقعا تو ۲۲ سالته؟

با حرص گفتم:

_ والا تجربه و اطلاعات تو تو این زمینه ها زیاده من نه دنبالش بودم نه تجربش کردم

چشمکی زد و دوباره بهم نزدیک شد:

_ نگران هیچی نباش عشقم، خودم یه کار میکنم هم اطلاعاتت بالا بره هم تجربه کنی

دوباره از خجالت سرخ شدم، قبل از اینکه بخواد بهم بچسبه در و باز کردم و پریدم بیرون

@shik_khanomane ❤🌻

نویسنده: zahra_s

[06.11.19 09:07]

آقای مهربون خانم خوش زبون

@shik_khanomane ❤

وقتی از پله ها پایین اومدم نگاه نن جون و مامان زوم من بود انگار مثلا توی صورتم دنبال چیزی بودن تا مچم بگیرن بگه عه دیدی فکرمون راست بود؟

آوای خیس

اب دهنم و قورت دادم و راهم و سمت اشپزخونه کج کردم تا از زیر نگاهشون فرار کنم اما همون لب در مامان بلزومو کشید و درست

جلو روم ایستاد

نن جونم که قربونش برم کلا پایه حرف کشیدن بود کنار مامان وایساد و بهم زل زدن.

نه من چیزی میگفتم نه اونا که بالاخره بابا به حرف اومد و گفت:

بگو دخترم چیکارت داشت علیسان تا اینا با چشاشون _ نخوردنت...

نویسنده: zahra_s

...از حرف بابا خنده ام گرفت اما لبم و به دندون گرفتم‌تا نخندم

:رو به مامان گفتم

چیه خب چرا نگا نگا میکنین؟_

چیکارت داشت؟_

: چشام و ریز کردم و گفتم

...عجبا خودت گفتی شاید کار خصوصی داره_

...خصوصی یعنی بین منو علی

..زر نزن تا نزدم تو دهنت بگو ببینم_

چشام گشاد از این همه مهر و محبت مادری و به نن جون که انگار اون ادم توی شیراز نبود خیره شدم

:نن جون نگاه ازم گرفت گفت

اینطوری نگا نکن من بیشتر منتظرم ببینم پسره چیکارت داشت_...

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s نویسنده

با صدای قدمایی که خبر از اومدن علی میداد هزار تا صلوات برای مرده هاش فرستادم که چه به موقع رسید.

نن جون نگاهش به سمت علی رفت و گفت :

ماشالله پسرمون هرچی میپوشه بهش میاد ولی اصلا نمیشه از لباس سر شبش گذشت....

یادم باشه کنار بذارمش تا هر وقت میاد اینجا بدم بپوشه...

از این حرف نن جون همه زدیم زیر خنده و حتی خود علیسان خنده اش گرفته بود.

علی با بابا دست داد و خداحافظی کرد و من به زور بازومو از دست چنگالای مامان ازاد کردم و برای بدرقه اش دنبالش رفتم...

از کنار نن جون که میگذشتم نگهم داشت و نگاه دقیقی به صورتم انداخت و گفت:

خب خب برو میخواستم ببینم موقع برگشتن چیزی از صورتت کم نشده باشه..

یعنی عاشق این نکته بینی هاش بودم

بالاخره از خونه بیرون رفتیم و علیسان گفت:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

...یعنی خانواده ات بمب خنده ان ادم میاد اینجا دلش باز میشه_

:ابروهام و بالا دادم و گفتم

فعلا که با اون عکس با اون لباس یه چند ماهی سوژه ی خنده _
...شون خود تویی

:اخممش توی هم رفت و گفت

!اون عکس و پاک میکنیا وگرنه بد میبینی_

:چند بار با عشوه پلک زدم و گفتم

مثلا چه بدی؟_

لبام و غنچه کرده بودم و منتظر جوابش بودم که توی یه حرکت انتهاری لبش و روی لبم گذاشت و عمیق بوسید

:احساس میکردم تموم جونم اتیش گرفته سرش و پس زدم و گفتم

..سووووختم_

: متعجب بهم نگاه کرد که بی توجه به حرفم گفتم

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

...بابا من بی جنبه ام همه تنم داغ شد_

...کم کم چشاش گشاد شد و حالا نخند کی بخند

...کمی با اخم نگاهش کردم و تازه فهمیدم چه سوتی دادم

خاک برسری نثار خودم کردم و تا خواستم به سمت خونه در برم
:منو گرفت و با خنده ای که بند نمی اومد گفت

الهی بمیرم برا داغیت ولی عزیزم حیف که امشب نمیتونم _
خنکت کنم ولی قول میدم فردا خودم مثل یه کولر گازی خنکه
...خنکت کنم

@shik_khanomane ❤❁

[06.11.19 09:07]

403

❣ @shik_khanomane ❣

نویسنده: zahra_s

دلم میخواست ارنجم رو توی شکمش فرو کنم که نفسش از درد بند بیاد.

یا نه نه اصلاً پامو محکم بکوبم تو ترموستات و دم و دستگاهش که کلاً از ادامه نسل و پروژه مشترک نا امید بشه...

البته همه اینا توی فکرم بود و در واقع قدرت انجام هیچ کاریو نداشتم چون مثل چی منو دربرگرفته بود...

انگار خدا دلش به حالم سوخت که علیسان رهام کرد و با صدایی که خنده توش موج می‌زد گفت :

- برو خانومم. برو تا از این سوختن زیادی، ذوب نشدی و چیزی ازت واسم نموند.

با رها شدنم مثل تیر رها شده از چله، به سمت داخل خونه دویدم.

وقتی وارد شدم و نفس نفس زنان نگاهشون کردم متوجه نگاه خصمانه نن جون به خودم شدم و وا مگه چه غلطی کرده بودم؟

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

اشاره های مامان هم کارساز نبود و بابا که کلاً اگه جا داشت سقف رو نگاه می‌کرد و سوت می‌زد!

وقتی رفتار خیلی خیلی عادی خانوداه نامتعادلم رو دیدم با ارامش خاطر به سمت اتاقم رفتم و خدا شاهده اگه غیر از این رفتار میکردن نگران حالشون می‌شدم.

وارد اتاقم که شدم خواستم مانتوم رو دربیارم که صدای گوشیم بلند شد و با خوندن متن پیامی که دریافت شده بود مغزم هم ازش دود بلند شد.

خانومم سوختنت تموم شد یا اتش نشانی خبر کنم؟-

یعنی من از علیسان به درد نخور تر آدم ندیده بودما.

یه بار حالا یه چیزی از دهنم در رفته بود واقعا باید اینقدر به روم میورد؟

: توی جوابش با حرص نوشتم

نه اتفاقا منتظر شلنگت بودم-

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای نیس
نویسنده: zahra_s

: توی جوابش با حرص نوشتم

.نه اتفاقا منتظر شلنگت بودم-

تا بخواد جوابمو بده با حرص پوست لبم رو می‌کندم و حتی مانتوم رو از تنم هم درنیورده بودم!

در واقع جایی واسه دراوردنش نبود وقتی یکی مثل علیسان بهم تیکه میانداخت!

شلنگ من عزیزم؟ خب زودتر میگفتی گلم این که انتظار نداره!-

شما امر کن من همچین شلنگ و دوتا پمپ هاش رو میارم برات که فقط به عشق خودت کار کنن!

با ابروهای بالا رفته متن پیامش رو خوندم و چند دقیقه مکث کردم تا جواب خوبی توی ذهنم بیاد!

این یهو چیشد که مهربون شده بود؟

که واسم بخواد شلنگ بیاره اونم با دوتا پمپ!

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

عه نه بابا؟ از کی تاحالا اتش نشانی پمپ میاره؟-

مسخره کردی منو؟ اسکل گیر اوردی عنتر برقی؟

عوضیو ببینا؟ فکر کرده من نمیفهمم که اتش نشانی پمپ نداره اشغال!

حالا گیرم خر بودم راضی شدم زنت بشم دیگه در اون حدم داغون نیستم اونا رو ندونم!

چرا عشقم اصلا بدون پمپ کار نمیکنه. یعنی اون پمپ بی - صاحاب نباشه اصلا اون همه تلاش واسه نسوختن تاثیر نداره که.

یکم با دقت به پیامش زل زدم و حس ششمم میگفت این آدم داره یا با منظور حرف میزنه یا داره خیلی زیبا زر میزنه.

که خودم با گزینه دوم موافق بودم و عقلم با گزینه اول!

❣ @shik_khanomane ❣

[06.11.19 09:07]

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

405

# آقای مهربون خانم خوش زبون

!عه عه عه

!پسره بیشعورو نگاه

!چه طوری منو اسباب مضحکه نن جون کرد

!عوضی روانی

!شلنگ

الهی یه شلنگ کلفت تر از شلنگ خودت، بره تو ماتحتت تا تو !باشی زر بیخود نزنی

با تصور دعایی که کردم و نحوه راه رفتن علیسان بعد اون اتفاق، .لبمو گزیدم و به سقف نگاه کردم

انگار خدا رو میدیدم که از خلقت من ناامید شده و چپ چپ نگاهم !میکنه

: پوفی کشیدم و گفتم

-خیله خب! خیله خب!

نویسنده: zahra_s

!نره تو ماتحتش. معذرت میخوام اوکیه

.اما خیلی پرروئه

!یه جوری خودت حالش رو بگیر که گوشی دستش بیاد

نگاهمو از سقف گرفتم و بعد از تعویض لباس هام خودمو روی تخت خوشگلم انداختم و چشمامو بستم و خواب رو در آغوش .گرفتم

صبح با صدای زنگ گوشیم بیدار شدم و بعد از کلی گشتن با چشمای بسته، عصبی جیغی کشیدم و روی تخت نشستم و یکی از .چشمامو باز کردم

سرمو به چپ و راست چرخوندم و وقتی چیزی عایدم نشد، چشم دیگه ام رو هم باز کردم و چندباری پلک زدم تا دیدم واضح بشه و .دستمو روی روتختی میکشیدم تا اگه موبایلم اونجاست پیداش کنم

تو همین حین، یهودر باز شد و من توی جام سیخ نشستم و با موهای ژولیده به نن جون که جارو به دست توی چهارچوب .ایستاده بود خیره شدم

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

: وارفته با دیدن ژست خاصش صداش زدم

!نن جون-

نگاهی به کل اتاق انداخت و با دیدن من، جارو رو کمی پایین اورد
: و مشکوک پرسید

!کو؟ کجا قایمش کردی-

چیو؟-

یکی از شونه هاش رو به چهارچوب تکیه داد و کج خندی زد و
: گفت

!هه-

!چیو

بگو کیو! همون ملعون شلنگ دار که وارد اتاقت شده و تو با
.دیدنش جیغ کشیدی

!همون پیرژامه خوشگله

با چشمای از حدقه دراومده نگاهش کردم و همینم مونده بود که
!واسه علیسان اسم بذاره

آقای مهربون خانم خوشگل زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

!پیرژامه خوشگله

!ملعون شلنگ دار

خدایا خودت منو سوسکم کن. خواهش میکنم بذار نن جون با !دمپایی فنام کنه اما اینا رو نشنوم دیگه

.خودتو به موش مردگی نزنا-

.اون جیغی که تو زدی، بیخودی نبود دختر

.خودت اعتراف کن که کجاست

زیر تخته؟

مادر پدرت نیستن، خودم بعد گوشمالی دادنش، فراریش میدم و به .کسی نمیگم

.به من اطمینان کن

مگه من به کسی گفتم که تو اول راهنمایی تو خواب جیش زدی و تموم ملحفه ها رو کثیف کردی؟

: آب دهنم رو قورت دادم و نالیدم

نن جون نگفتی؟-

!تا عباس آقا قصاب محله منو میدید میگفت مارزی راسو

آقای مرون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نوشته

از بس گفته بودی من جیشم بدبوئه و بیهوشت کرده، راسو صدام میکردن!

آقای مهربون خانم خوش زبون

: نگاهشو ازم گرفت و خیره به افق گفت

-ام...ام...اون به من ربط نداره حتما از بو بدنت فهمیدن!

شایدم جلوشون چسیده بودی!

آوای خیس

[06.11.19 09:07]

406

چسیده بودم؟!

با افسوس نگاهی به در و دیوار انداختم و چندبار سرمو بی حوصله تکون دادم و گفتم :

-آره چسیده بودم. حالا میشه بری بیرون لباسامو عوض کنم؟

نویسنده: zahra_s

: اخمی کرد و دوباره جارو رو به سمتم گرفت و گفت
کدوم گوری میخوای تشریف ببری؟-

: با حالت گریه گفتم
...نن جون با این لباسا آدم نمیاد تو پذیرایی. هیچ گورستونی-

دوباره که صدای زنگ موبایلم بلند شد، عصبی بلند شدم که پام به پتو گیر کرد و با مغز خوردم زمین و جفت پاهام رفت بالا.

خاک تو سر مادرت با بچه بزرگ کردنش. بیخود نبود به دلم - برات نبود اینو بگیریم.

سرمو یکم جابجا کردم تا نن جون رو ببینم که دیدمش از در بیرون رفت. با هزار زور و دردسر بلند شدم و با دیدن گوشی اونم کنار پایه تخت فحشی به دنیا دادم و بدون نگاه به شماره تماس گیرنده
: جواب دادم
بله بفرمایید؟-

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

سلاااام بر خوش زبون خودم. چطوری یا نه؟-

با شنیدن صدای علیسان، همچین نیشم وا شد که کل سی و دوتا دندونم ریخت بیرون و با همون حالت گفتم :

عشقم!-

چی؟ چی گفتی؟-

چشمامو توی کاسه گردوندم و لبخند زیبام رو جمع کردم و تکرار کردم :

عشقم!-

ای من به قربون اون عشقم گفتنت دختر. چیکارا میکردی؟-

با یادآوری حرفای ننه جون و افتادنم و زنگ گوشی، اخمی کردم و گفتم :

طبق روال هر روز حضور نن جون یکم دچار تزلزل شدم اما - خب زودتر جمعش کردم!

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

!قضیه راسو و عباس آقا رو کلاً ندید می‌گیرم البته

خب پس. پایه ای اولین ناهار مشترک بعد عقدمون رو بخوریم یا - نه؟

: جیغی کشیدم و همونطور که دور میزدم گفتم

.معلومه که پایه ام-

صدای غش غش خنده هاش تا این سمت خط میومد و چه خوب که !مثل اون سینای ملعون گوشت تلخ نبود

!مرتیکه کله زرد

.پس سریع آماده شو که من تا چند مین دیگه در خونه اتونم-

تماسو قطع کردم و تندی با برداشتن حوله و لباسام به سمت حموم .رفتم

بعد از اینکه قشنگ خودمو شستم و یه دور تن و بدنو صفا دادم حوله رو پوشیدم و همونطور که کلاهش رو روی سرم میانداختم، : از حموم بیرون اومدم و داد زدم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

. نن جون، علیسان اگه زنگ زد بیارش داخل ازش پذیرایی کن-
به شوهرم صبحونه بده. یه وقت بهش نگی ملعون شلنگ دارا! یا
!پیرزامه خوشگله
.آبروی شوهرمو حفظ کن وگرنه ازت بد ناراحت میشما

وقتی جوابی نشنیدم، کلاه حوله رو یکم عقب تر کشیدم و صاف
ایستادم و سرکی کشیدم که علیسان رو با پیرزامه بابا نشسته روی
.کاناپه دیدم

با دیدن پیرزامه توی پاهاش، چشمام مثل توپ پینگ پنگ زد
.بیرون و جیغی کشیدم و به سمتش دوییدم

کنار کاناپه ایستادم و با نگاه به نن جون که با لبخند شادی روی
: مبل نشسته بود بلند پرسیدم
این چیه؟-

: نن جون با حفظ همون لبخندش گفت
نگفتم یه بار آقاجون خدابیامرزت صدا بلند کرد چیکارش کردم؟-
قولنجاتو میخوای بشکونم ننه؟

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آب دهنم رو قورت دادم و خودمو جمع و جور کردم و با چشمک دمبک از علیسان پرسیدم قضیه چیه!

از اون نپرس ننه. خودم میگم-.

دلم تنگ شده بود واسه این صحنه بسی مفرح، راضی نشد بپوشه، راضیش کردم.

و چشم و ابرویی به جاروی بغل دستش رفت و اون قسمت شکسته دسته اش!

یاعلی! علیسانو زده بود؟

: آروم کنار علیسان نشستم و لبخند وحشت آمیزی زدم و گفتم

عزیزم بیا بریم تو اتاق ایشالله شب که بیایم رفته-!

جفت ابروهای نن جون بالا رفت که علیسان سریع ایستاد و من هم ایستادم و باهم به سمت اتاقم رفتیم.

آقای همسون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

صدای ناجور بیاد از اتاق، غلط اضافی بکنین خودم دم و دستگاهو میکنم میندازم سگ اسمال آقا بخوره!

قدمهای علیسان تند تر شد و من هم دنبالش تقریبا دوییدم.

این اشتیاق واسه کثافت کاری رو تو درست داشتی الان دکتر بودی.

بی توجه به مزخرفات نن جون، خودمو جلو کشیدم و زودتر از علیسان در اتاقو باز کردم و خودمو پرت کردم داخل.

علیسان هم جوری اومد داخل و با یه نگاه به بیرون درو بست که انگار تروریست ها حمله کرده بودن!

[06.11.19 09:07]

405

آقای مهربون خانمم بخش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس

جفتمون بعد بستن در، به همدیگه خیره شدیم و چندتا نفس عمیقی کشیدیم.

-بیچاره آقاجونت!

این اظهار فضل علیسان بود و واقعاً هم بیچاره آقاجونم!

-معلوم نیس دم و دستگاهشو کی خورده!

اینو گفت و آب دهنشو قورت داد و به خودش و اون خشتک لامصبش نگاه کرد و یه لحظه لرزید.

-سگ اسمال اقا که نخورده اون تازه سه سالشه. ولی...

با یادآوری اون گوشت نذری دقیقا بعد فوت آقاجون، تنم لرزی گرفت و گفت :

zahra_s.ir نویسنده

والله بعد فوتش نن جون گوشت نذری پخش کرد بعدش چیز، - دنبلان اینا رو داد عروس عمه فخری بخوره. خیلی ازش متنفر بودا ولی اون روز...

با فکر اینکه ممکنه اون دنبلان مال...

صدای عق علیسان و هجومش به توالت باعث شد خودمم عق بزنم و پشت بندش برم تو توالت!

شیرآبو تا ته باز کرده بود و آب دهنش رو میریخت توی سنگ روشویی.

محکم کنارش زدم و آن چنان عقی زدم که انگار به جای عروس عمه فخری من اون دنبلان کوفتی رو خوردم!

چندلحظه بعد علیسان پشتم ایستاده بود و همونطور که کمرمو ماساژ میداد گفت:

عزیزم اینقدر همذات پنداری نکن. اون عروس عمه ات بوده. - این تویی.

نن جون هیچوقت اینکارو با نوه اش نمیکنه. اونم تنها نوه پسری!

آوای خیس
نویسنده: zahra.s

با بیچارگی در تایید حرفهاش سرمو تکون دادم که مکثی کرد و گفت:

گرچه اون نن جون تو فکر کنم همچین هم در قید و بند فامیلی نباشه!

چشمام با شنیدن حرفش و معنی پشتش درشت شد و دو مرتبه عق زدم.

چته؟ هیچی نشده حامله شدی؟-

این بود بچه بزرگ کردن ننه ات؟

به یه شلنگ بند بودی؟

ماریا

به نن جون نگاه کردم که داره با اخم نگام میکنه رو به علیسان کرد گفت : _نمیتونستی دو ماه دندون رو جیگرت بزاری حتما باید

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

اون شلنگو دم دستگاتو به رخمون بکشی فک کردی فقط خودت دم دستگاه داری؟

خدابیامورزه شوهرمو دم دستگاه داشت بیا ببین بعد فوتش دم دستگاشو دادم به عزیز ترین کسم تنها نوه پسریم واسه یادبود

:/ من

:/ علیسان

دومرتبه هردومون عق زدیم

نن جون سری از تاسف برا هردومون تکون داد و رفت

بعد از کلی عق زدن منو علیسان ترجیح دادیم از خونه بیرون بزنیم

آینده》 دنیا》

چشمام پر از اشک شده بود یعنی این همه سال بابا برای من دور شده بود خدایا منو ببخش که انقد نفرینش کردم لعنت بهت دنیا

تو حال خودم بودم که در باز شد رامین با عجله وارد خونه شد

چیشده دنیا_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

بابام برگشته من..من باید ببینمش_

باشه عزیزم تو از کجا فهمیدی_

:با تعجب نگاهش کردم

رامین تو مگه میدونستی؟؟_

اره به خاطر خودت چیزی نگفتم حالا بگو کی بهت گفته_

:چشم ازش ورداشتم به نامه خیره شدم

وقت نداریم بعدا ماجرا رو بهت میگم منو ببر پیش عمو حتما _
ازش خبر داره

به عمو زنگ زد و بعد از یکم حرف زدن گوشی رو قطع کرد

ب..بریم؟_

: نگران نگاهم کرد

هنوز وقتش نشده_

《حال》

با علیسان رفتیم کافی شاپ از بس عق زده بودیم انرژیمون رفته
.بود هیچ کدوم نای حرف زدن نداشتیم

آقای مغرور خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آقای مهربون خانم خوش زبون

زو صندلی نشستم تو فکر رفتم به دو ماه بعدو عروسی منو علیسان چه شود

تو فکرم بودی؟_

کی به تو فکر میکنه آخه_

بترکی میشه بیار ادم باشی و نزنی توپرم ای کلک به شلنگم فک میکردی؟_

آوای خیس

اولا خودت بترکی دوما من آدم نیستم فرشته ام سوما انقد شلنگت به رخم نکش وگرنه نن جونو میندازم به جونت_

واسه من کلاس عربی راه انداختی؟_

نعم_

الپس الچی السفارش الدادی؟_

الهیچی_

هردومون خندیدیم

نویسنده: zahra_s

من که اصلا نمیخوام برگردم خونه حس میکنم نن جون هیتلر _ شده میخواد کودتاه کنه

علیسان اب دهنشو قورت داد نگاه با خشتکش کرد

امیدوارم این یکی تو کودتاهش نباشه_

بعد از کلی حرف در مورد فرار از بلاهای نن جون از کافی شاپ زدیم بیرون

هر دومون سوار ماشین شدیم تا منو برسونه خونه خودش چند روز این ورا افتابی نشه به نفع هردومونه

وارد خونه شدم

نن جونو دنیا رو دیدم که دارن یواشکی با هم حرف میزنن میخندن سرشونم تو گوشیه

این دنیام همیشه خونه ما پلاس بود مخصوصا از وقتی نن جون اومده

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

آروم از پله ها بالا رفتم یه قدم داشتم تا خودمو پرت کنم تو اتاق دستم که به دستگیره رسید صدای نن جون بلند شد:

کجا؟_

آب دهنمو قورت دادم برگشتم

با اون عصاش بلند شده بود داشت نگام میکرد عین هیتلر شده بود دنیا هنوزم سرش تو گوشی بود میخندید چشمم به یه عکس افتاد

چشمام چهارتا شد

عکس علیسام که با ادیت و افکت لختش کرده بودن

از دیدن اون صحنه نفسم به شماره افتاد اون به درک شلنگش چرا انقد بود

ندای درونم یه فحش خارمادر بهم داد و رفت

قرمز شده بودم از شرم

که از ضربه شدید اعصای مادر جون شرم که سهله برق سه فازم پرید:

حال میکنی دامادم چه دم و دسگاهی داره_

نن جووون+

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:صدای دنیا که از شدت خنده دورگه شده بود گفت

خواهرم جر خوردنت پیشاپیش مبارک_

نن جون کل کشید دنیام دست میزد و باهم میخوندن

ماری جر خوردنت مبارک هوهووو

نن جون با عصاش قر عربی هندی میداد

دنیام رقص سی.نه میرفت

نمیدونستم بخندم گریه کنم چیکار کنم

گوشی همونجوری افتاده بود دوباره چشمم به دم و دسگاهش افتاد

:که با جیغ گفتم

دنیاااا توروخدا از جلو چشمم برش داز+

...نمیتونی فرار کنی خواهرم اول و اخر که باس بره تو_

که با عصای معجزه امیز مادر جون دهنش بسته شد

:نن جون با ذوق گفت

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

وای ماری دنیا خدا رحمت کنه حاجی مرحومو این که چیزی _
نیست دم و دسگاه داشت دو برابرش
جرنخوردین؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون

با این حرف دنیا نن جون یه نگاه داعشی وار بهش کرد و با ذکر
الله اکبرررررر عصاشو مثل تفنگ کردو لنگون لنگون دنبال دنیا
کرد

آوای خیس

غلط کردم نن جون_
ببین ینی جلوم بشینی پهن گاوم بخوری راه نداره باید مثبز _
سرت بررم تا بفهمی کی جر خورده

از خنده دیگه نایی برام نموند
با گفتن ی فعلا رفتم به اتاقم گوشیمو دراوردم دیدم ۳ تا تماس از
علی

از خجالت روم نمیشد جواب تماسش بدم
یهو گوشی زنگ خورد اسم علی خود نمایی کرد
با هزار خجالت برداشتم

نویسنده: zahra_s

الو+

براچی گوشیو برنمیداری چلغوز فک کردم نن جون با شلنگ‌مصنوعی به دیار باقی شتافتونتت _

اسم شلنگ اومد باز خجالتم شد

ماری ؟ پشت خطی؟ ماریی_

ها آره+

تو حال و هوا خودم بودم که ذهنم‌اومد

خدایا چجوری نن جون عکس علیو لخت کرده چرا انقددد + بزررررگ بوددد خدایاااا

یهو صدای انفجار علی اومد

خاک ب سرم خدا مرگم بده بلند فکر کردم؟؟+

نمیدونم عصبی بشم یا جر بخورم از خنده ماری این نن جونت اخر عکس منه بدبختو پخش میکنه _

وای علی من قطع میکنم+

بدون خداحافظی قطع کردم

از خجالت و شرم‌حرفی ک زدم نفسم اصلا بند اومده بود

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra.s

:خدایا چجوری گفتم

اینا ب درک ب من چه اون شلنگش بزرگه اصلا حالا که اینجوری شد اگ با شلنگش اذیت شدم

عصای نن جونو شلنگ میکنم میکنم تووو ک...کلشششش

آره همینه ماری تو میتونی اصل همینه احسنت ب من احسنت ب نن جوم و شلنگش ن اشتباه شد اعصاش

رمان جدیدم ملکه خاص کاملا متفاوته حتما بخونیدش ازش حمایت کنید 😢👇

با دیدن ماشین سینا که یکم عقب تر ایستاد و برام بوق زد

در و باز کردم و با حرص نشستم، با دیدن قیافم یه تای ابروشو بالا داد و بی تفاوت گفت:

انگاری بدجور قالت گذاشتن_

تنهایی به این نتیجه رسیدی یا کسی کمکت کرد؟_

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

از احوالاتت مشخصه خانوم_

مرتیکه کله استفراغی چه برا من آدم شناس شده، گاز بده دودتو ببینیم باو

دستمو به علامت برو بابا تکون دادم که سری به تاسف برام تکون داد:

خدایا ببین من باید با چه الف بچه هایی سر و کله بزنم_

راه افتاد و ادامه داد:

تا مراسمشون شروع بشه دو ساعت طول میکشه، برنامه خاصی نداری؟_

عاقل اندر سفیه نگاهش کردم و جیغ جیغ وار گفتم:

چرا اگه خدا بخواد میخوام برم با این لباس آپولو هوا کنم_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

فک کنم خندش گرفت چون گوشه چشماش چین خورد، لعنتی چقدر جذاب بود، حیف که من بلد نبودم پتیاره بازی در بیارم وگرنه مخشو میزدم

آقای مهربون خانم خوش زبون

آوای خیس

جلوی یه آمیوه گیری نگر داشت و برگشت سمتم:

چی میخوری؟_

شونه ای بالا انداختم:

نمیدونم_

میخوام فالوده بستنی بگیرم دوست داری؟_

خب لاقل از بیکار نشستن که بهتر بود لاقل دهنم میجنبید، سرمو تکون دادم و رفت..

یکم بعد با دو تا فالوده بستنی برگشت و نشست کنارم

نویسنده: zahra_s

بدون تشکر کرون از گرفتم و مشغول خوردن شدم، دهنمو عین اسب آبی باز میکردم که یه موقع بستنیا با لبام برخورد نکنه و خدایی نکرده رژم پاک بشه

خب والا حق داشتم اون همه پول آرایشگاه داده بودم، تو تمام این مدت هر از گاهی میدیدم که سینت بهم نگاه میکنه و انگار داره به یه چیزی فکر میکنه، آخر سر طاقت نیاوردم و با حرص بهش توپیدم:

چیه عین بز زل زدی بر و بر به من نگاه میکنی؟ _

اخماشو کشید تو همو یهو بی مقدمه گفت:

تو واقعا دختری؟ نه از ادا اطفارای دخترونه چیزی حالیته نه حتی لطافت زنونه داری _

پوکر فیس نگاهش کردم، خب که چی مثلا؟

اخر فالوده رو هورت کشیدم و گفتم:

دیگه ببخشید یاد ندارم عین پتیاره های دور و برت باهات رفتار کنم و همش با عن یکیت میکنم _

با حرص دنده رو جا زد و گفت:

تو واقعا آدم نمیشی، خدا به داد شوهرت برسه_

آوای مهرون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

نیشمو براش باز کردم و دیگه چیزی نگفتیم

***

دستمو دور بازوی علیسان حلقه کردم و با هم وارد شدیم

با وارد شدنمون صدای جیغ و دست از هر دو طرف بلند شد و بوی اسفند پیچید تو بینیم

نن جون یه لباس صورتی جیغ پوشیده بود که تا زانوهاش میرسید

اسفند و دور سر من چرخوند:

چشم حسودا در بیاد ایشالله، سگ تو چشماشون بگوزه اگه بخوان _ چشمتون بزنن

رفت سمت علیسان، قدش نمیرسید دور سر علیسانم بچرخونه، چند بار پریید بالا ولی بازم قدش نرسید، علیسان حواسش به بقیه بود و داشت احوال پرسی میکرد

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

نن جون که دید محلش نمیده با کفش یدونه زد به زانوی علیسان و جیغ زد:

نردبون وامونده، نمیبینی قدم نمیرسه خم کل کله بی صاحابو دیگه_

علیسان از درد سرخ شده بود، به زور لبخند محزونی زد و سرشو پایین آورد تا نن جون اسفند و دور سرش بچرخونه

خندم گرفته بود، خلاصه بعد از کلی رو بوسی که نصف آرایش منو برد رفتیم نشستیم

به شاسی ای که تصویر منو علیسان روش زده شده بود نگاه کردم

روی یه تاب که کلش و با گل و سمبل تزئین کرده بودن لم داده بودم و با عشق به علیسان که پشت سرم وایستاده بود و و دستاشو دو طرف تاب به حالت هول دادن نگه داشته بود و نگاهم میکرد.. نگاه میکردم

علیسان_خیلی خوب شده

اوهوم عالیه_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

دستمو تو دستش گرفت و سرشو نزدیک گوشم کرد و با لحن مرموزی گفت:

عشقم برای امشب آماده هستی که؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون

دستمو تو دستش گرفت و سرشو نزدیک گوشم کرد و با لحن مرموزی گفت:

عشقم برای امشب آماده هستی که؟_

آوای خیس

نگاهمو از دنیا که خوابیده بود وسط جمعیتی که میرقصیدن و سعی میکرد حرکات سکسی بزنه و هر لحظه امکانمیدادم دامن لباسش جر بخوره گرفتم و بی حواس گفتم:

آره آمادم براچی؟_

نیششو بیشتر باز کرد و گفت:

پس آماده ای؟ عجب، خب خوشبحال من در اون صورت_

این داره راجب چی حرف میزنه، پوکر فیس برگشتم سمتشو یکم نگاش کردم و بعد تازه دوزاریم جا افتاد

نویسنده: zahra_s

لبخند ترسیده ای زدم و در حالی که سعی میکردم خونسرد جلوه کنم گفتم:

_مگه امشب قرار چی بشه؟

نیشخو باز کرد و گفت:

_قراره خانومم خانوم تر شه

آب دهنمو با ترس قورت دادم و زل زدم تو چشماش:

_اصلا ما رسم داریم بعد از عروسی تا یک ماه عروس خونه باباش میمونه

تهدیدوارانه گفت:

_یک ماهه هر شب داری در میری، فکر اینکه حتی یک شب دیگه هم عقب بندازی از سرت بیرون کن

لب برچیدم:

_اصلا مهریمو بده میخوام طلاق بگیرم

اخم کرد:

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

نذار به جرم تمکین نکردن تنبیهت کنم_

# آقای مهربون خانم خوش زبون

مظلومانه گفتم:

چجوری تنبیه میکنی؟_

آوای خیس

لبخند زد، از اون لبخندای شیطانیش که دوست داشتم لباشو قیچی کنم:

دیگه اوناشو اینجا نمیشه نشون داد... بذار برسیم خونه ایشالله، _ بعد بهت میگم

انگار نه انگار شب عروسیمونه، هنوزم عین خروس جنگیا به هم میپریدیم و عوض حرفای عاشقانه و رمانتیک برای هم خط و نشون میکشیدیم

تو همون حالت بودیم که دختر عمه علیسان اومد، با خنده گفت:

خب دیگه عروس خانون و آقا داماد، بسه هر چقدر خلوت _ کردین پاشین یه ذره خودتونو تکون بدین

نویسنده: zahra_s

و به زور مارو از جامون بلند کرد و کشوند برد وسط، رو به روی هم آروم آروم شروع کردیم رقصیدن

همه کنار رفتن و دورمون حلقه زدن یه سریا ام رو صندلی نشسته بودن

با اشاره فیلم بردار آهنگ پری دریایی گیتا پخش شد، کلی با شقایق تمرین کرده بودم که برای علیسان برقصم

اما الان انقدر استرس گرفته بودم میترسیدم هر لحظه بخورم زمین با اون لباس و دنباله ای که داشت

با ریتم آهنگ شروع کردم به رقصیدن، علیسان با لبخند جلوم استاده بود و برام کف میزد

کم کم همچین رفتم تو حس و حال آهنگ و ریتم که اصلا دیگه استرس و خجالت یادم رفت، فقط میرقصیدم و با آهنگ میخوندم

♫♪●...من از چشمای تو؛ دنیامُو می بینم

آقای مهربون خانمم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

♫♪●...وقتی پیشم باشی، نزدیکت می شینم

زوتو برگردونی؛ اون لحظه غمگینم... دنیا؛ بی چشمات

♫♪●دلگیره

♫♪●...آروم آروم؛ توو بارون

♫♪●شونه به شونه؛ تا خونه قدم میزنیم

♫♪●دنیا وقتی می خوابه؛ من و تو بیداریم

♫♪●امشبوُ مالِ همیم

♫♪●این لحظه می ارزه؛ به همه زندگیم

♫♪●وقتی که تو؛ پیشِ من باشی

♫♪●توو دنیا هر چی دارم؛ یه گوشه میزارم

♫♪●تا امشب توو آغوشم، جا شی

از چشمای علیسان رعد و برق میزد بیرون، دنیا سوت بلبلی میزد مامان تو بغل بابا گریه میکرد، نن جون بدون توجه به ریتم آهنگ جلوی دوربین و بدون توجه به اخطارایی که فیلم بردار میداد جوادی میرقصید..

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس

نویسنده: zahra_s

ولی من بدون توجه به همه اینا با تموم شدن آهنگ جلو رفتم و روی پاشنه بلند کفشام بیشتر خودمو بالا کشیدم و گونشو نرم بوسیدم

اونم با محبت پیشونیمو بوسید

:با عشق داشتیم به هم نگاه میکردیم که یهو تر زد به احساساتم

این همه عشوه میریزی و دلبری میکنی، بعد انتظار داری من _ امشب ولت کنم به امون خدا؟

:اخمام و کشیدم تو هم و اومدم چیزی بگم که دنیا داد زد

خانوما آقایون، مکثشون طولانی شده تا اطلاع ثانوی همه _ چشمای بچه هاشونو بگیرن که شاهد این صحنه های مستهجنِ کثافت کاریای عروس دوماد نباشن

***

:دنیا

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

همه زدن زیر خنده، منم نیشم و بیشتر باز کردم.. ماریا با حرص نگاهم کرد و با چشمای قورباقه ایش برام خط و نشون کشید

دهنم و کج کردم، نوبت رسید به رقص تک نفره عروس، رفتم یه گوشه نشستم، پاهام درد گرفته بود از بس با این کفشای وامونده راه رفته بودم و رقصیده بودم

تو حال و هوای خودم بودم و داشتم پامو میمالیدم که با صدای سینا به سمتش برگشتم:

خسته نباشی دلاور_

سلامت باشی گوزو_

با اخم نگام کرد، ناخداگاه نیشم بسته شد... با دیدن این حرکتم لبخند زد، وای اینم بلده بخنده، واااای خدایا باورم نمیشه

داشتم با ذوق نگاهش میکردم که دوباره جدی شد:

چیه؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:پوکر فیس گفتم

هیچی، قیافت یه ذره از نحسی دراومده بود دوباره برگشت به همون حالت_

آقای مهربون خانم خوش زبون

:بد بد نگام کرد

تو چرا آدم نمیشی بچه؟_

آوای خیس

اولا بچه عمته دومن فرشته ها آدم نمیشن_

:زیر لب گفت

فرشته جهنمی_

چی گفتی؟_

نگاهی بهم انداخت و مشغوله مزه مزه کردن آب پرتقالش شد، با اون پرستیژ اسکول وارانش کاملا جذاب و خیط شده بود، محلش نذاشتم و اومدم برم که گفت:

نویسنده: zahra_s

یه چیزی میخوام بگم_

برگشتم نگاهش کردم، هنوز تو همون حالت بود، نیم نگاهی از گوشه چشم بهم انداخت و با پوزخند گفت:

فقط مراقب باش زیاد از حد ذوق نکنی_

داد زدم:

بنال دیگه، هی تند تند برا خوش پپسی باز میکنه_

با اخم و تخم نگام کرد:

میخوام یه چند وقتی باهم دوست باشیم بلکم تو یکم با آدما نشست و برخواست کنی این اخلاقای زنندت از بین بره و بشه به عنوان یه انسان توی جامعه نگات کرد

آقای مرون خانم خوش زبون
آوای خیس

نویسنده: zahra_s

یکم نگاش کردم، الان به من پیشنهاد داد؟ تو ماتحتم عروسی برپا بود، زدم زیر خنده و بدون توجه به نطق بلند بالایی که کرده بود گفتم:

اگه قول بدی موهاتو رنگ کنی باشه_

بنده خدا وا رفت، یکم همون طوری نگام کرد بعد سری به تاسف تکون داد و گفت

تا آخر شب بهت فرصت فکر کردن میدم، بعدش اگه لکد به بختت زدی دیگه خود دانی_

بیا برو بالا، کله زرده آبگوشتی چه لفظی ام میاد برای من_

کاملا معلوم بود داره به خودش فشار میاره که چیزی بهم نگه، برای همینم لبخند پر حرصی زد و رفت.

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس

نویسنده: zahra_s

اونجا اصلا به این فکر نکردم که چرا داره به من که انقدر ازم بدش میاد پیشنهاد میده، فقط ذوق مرگ بودم که بلاخره یه خری پیدا شد به منم نخ بده

آقای مهربون خانم خوش زبون

اونم چه خری، از اون خرا که از اول تا الان چشم نصف دخترا دنبالش بود

با اون قد بلند و هیکل چهار شونه، اون کت اسپورت آبی که با چشمام هارمونی قشنگی داشت و شلوار لی طوسیش

آوای خیس

یدونه زدم پس سر خودم، تو حال هوای خودم بودم که نن جون اومد

بنده خدا انقدر رقصیده بود که از لای چین و چروکای صورتش عرق چیکه میکرد.. نگاه مشکوکی به من که چشمام قلبی شده بود انداخت و گفت:

این لندهور چی داشت میگفت بهش که الان چشمات آلبالو _ گیلاس میچینه؟

نویسنده: zahra_s

باورت نمیشه اگه بهت بگم نن جون_

با ذوق گفت:

چی گفت؟_

با ذوق گفتم:

....سینا بهم گفت_

خب خب؟_

..اون بهم گفت_

سرشو تکون داد:

چیگفت چیگفت؟_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده:zahra_s

گفت_

یهو شرقی کوبوند تو صورتم، با پشمای فر خورده نگاش کردم که جدی گفت:

مگه من با تو شوخی دارم پتی خانوم؟ بنال ببینم چه زری زد دیگه_

یدونه کوبوندم به پیشونیم و علیسان و هول دادم سمت نن جون:

توروخدا برو جمعشون کن زودتر برن علی، مندو دقیقه دیگه نمیتونم این ازدحام و شلوغی رو تحمل کنم_

اون بیچاره ام سریع سر تکون داد و به بابا چیزی گفت... بابا با صدای بلندی گفت:

خب دیگه خانوم کم کم رفع زحمت کنیم_

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

مامان با بی میلی سری تکون داد و از جمع خانومایی که داشت براشون قر و قمیش میومد به زور جدا شد، بقیه ام وقتی دیدن پدر مادر عروس دارن میرن کم کم خدافظی کرد، منو علیسانم همشونو بدرقه کردیم

نن جون باهام رو بوسی کرد و این دفعه برعکس همیشه با مهربونی دستی به صورتم کشید و گفت:

خوشبخت بشی ننه، کاش باشم و بچه هاتو ببینم_

و تقی زد زیر گریه، سرشو بوسیدم:

حتما هستی نن جون_

دنیا که جو و اینطوری دید نن جون و هول داد سمت بیرون و گفت:

بیا بریم نن جون تو همه مارو تو گور میکنی بعد خودت میمیری، بیا _

آوای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

بعدم به من چشمکی زد و رفتن... به همین راحتی خونه خالی شد و فقط من موندم و علیسان

آقای مهربون خانم خوش زبون

آوای خیس

در و بست و برگشت سمتم، با یه شیطنت خاصی کشیده گفت:

خببب، بلاخره تنها شدیم_

سعی کردم خودمو بزنم به اون راه، نگاهی به خونه انداختم و با دستپاچگی گفتم:

من برم یه دوش بگیرم که صورتم رو هیکلم داره سنگینی میکنه_

نویسنده: zahra_s

کتشو دراورد و انداخت روی مبل، در حالی که به سمت آشپزخونه میرفت با همون لبخند مرموز چشمکی زد و گفت:

برو فداتشم، منتظرت میمونم تا بیای_

با اخرین سرعت به حمام که داخل اتاق خوابمون بود پناه بردم، به هر زور و ضربی بود زیپ لباسو باز کردم و همراه با تاجم از لای در پرتشون کردم بیرون

خداروشکر موهام انقدر ساده بود که زیاد گیره نداشت و راحت از شرشون خلاص شدم

...

تا جایی که تونستم حمومم و طولش دادم و بلاخره بعد از یکساعت اومدم بیرون، حوله تن پوش سرخ آبیمو پوشیدم و رفتم بیرون

با دیدن علیسان که لباساشو عوض کرده بود و روی تخت خواب بود نفس راحتی کشیدم، آخیش خوابیده، با ذوق رفتم سمت کمد و از توش ست خوابمو که روی لباسش یه باب اسفنجی گنده ای داشت و روی شلوارشم پر از باب اسفنجیای کوچولو بود و بیرون کشیدم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s:نویسنده

، نگاهی به علیسان انداختم... چشماش هنوز بسته بود و تغییری نکرده بود.. اول یکم نم موهامو با حوله گرفتم، دوباره نگاهی به علیسان انداختم، هنوز خواب بود

با احتیاط اول دستام و از حوله در اوردم و بعد گره کمربندشو باز کردم، اومدم درش بیارم و خیلی ناخداگاه دوباره به علی نگاه کردم که با چشمای کاملا بازِ وزغیش رو به رو شدم

کاملا خشک شدم و فقط تونستم لبه های حوله رو محکم بگیرم، آروم از روی تخت بلند شد و اومد سمتم

نگاهش کاملا طوری بود که کاملا التهابشو حس میکردم، خودمم توی شوک بودم و حس های دخترونم کم کم داشت خودشو با نگاه های علیسان نشون میداد

آروم دستشو دور کمرم حقله کرد و منو به خودش چسبوند، دستام چسبید به سینش، حرارت تنش با خنکای تن من یه تضاد لذت بخش ساخته بود

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

:بوسه ای به پیشونیم زد و گفت

چقد خوردنی میشی با موهای خیس توله من_

لبخندی زدم که انگار دیگه نتونست تحمل کنه و لبخندم و با لباش جواب داد

لباشو روی لبام گذاشت و فشار داد، تنم گر گرفته بود، کمکم دستام شل شد و هوله از دستم افتاد

دست داغش که به بدن سردم برخورد کرد لبمو از حس خوبش گاز گرفتم

هولم داد سمت تخت و روم خیمه زد، نگاهش روی سر تا سر بدنم به گردش دراومد، از نگاهش خجالت کشیدم و سعی کردم بدنمو با دستام بپوشونم

دستامو گرفت و خیلی نرم کنار زد، نگاهش مهربون بود و آرامش :و به وجودم تزریق میکرد

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

از من خجالت نکش نفسم، از منی که نفسم به نفست وصله _
خجالت نکش

تمام اون شب پر بود از عشق، طوری که تا آخر عمرمم یادم نرفت
که اولین یکی شدنمون تا چه حد پر بود از لذت و آرامش

سه سال بعد:

جیغی کشیدم و دست علیسان و روی دنده فشار دادم:

توروخدا زود برووووو_

علیسان با دلهره گفت:

چشم خانومم، آروم باش نفس عمیق بکش یه ذره دیگه میرسیم_

اشکام گوله گوله میومد و به در ماشین چنگ مینداختم، حس
میکردم هر ان امکان اینکه از درد بیهوش بشم وجود داره

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra.s

به محض رسیدن به بیمارستان ماشین و گوشه ای کشید و سریع پیاده شد، اومد سمت در منو کمک کرد پیاده شم

جیغ میزدم و به لباسش چنگ میانداختم، تا وارد بیمارستان شدیم داد زد:

توروخدا یکی کمک کنه، دارن به دنیا میان_

....تو کسری از ثانیه دورمون پر شد از پرستار

*

چشمامو باز کردم، انقدر جیغ زده بودم که به محض راحت شدن و شنیدن صدای گریه بچه ها بی حال شدم و دیگه چیزی نفهمیدم... گلوم میسوخت

نگاهی به تخت کوچولوی کنارم انداختم و سعی کردم خودمو بکشم بالا که پرستاری وارد شد، با دیدنم لبخندی زد و گفت:

نویسنده: zahra_s

عه بیدار شدی، اومدم بیدارت کنم.. الان نی نیاتو میارن که بهشون شیر بدی_

با ناباوری گفتم:

آقای مهربون خانم خوش زبون

بچه هام؟_

آره دیگه عزیزم.. دخترای نازت_

آوای خیس

لبخندم به پهنای صورتم زدم و همزمان زدم زیر گریه، با وارد شدن علیسان و پشت سرش مامان بابا، نن جون، سینا و دنیا نگاهم به اون سمت رفت

همشون با سیلی از تبریک بهم نزدیک شدن اما من چشمم فقط اون دو تا فرشته ای رو میدید که یکیشون تو بغل علیسان بود و اون یکی تو بغل بابا

علیسان با عشق پیشونیم و بوسید و من بی طاقت بچه رو از بغلش کشیدم بیرون

نویسنده: zahra_s

بعدم اون یکی رو بغل کردم، بوسیدم، بو کردم.

و این قشنگ ترین حسی بود که تو تمام عمرم تجربه کردم

به علیسان نگاه کردم، اونم مثل من با گریه میخندید و ذوق داشت، یکی یکی بغلم کردن، دنیا محکم بوسم کرد و گفت:

دو تاشون شبیه خودتن، دعا کن بچه ی منم به خودم بره، به سینا _ بره یه کله استفراغیه زشت میشه

سینا با حرص نگاهش کرد، دنیا که دید اوضاع خیطه نیششو باز کرد و چسبید به سینا:

دلوغ گفتم دو تاش به من بره یکیش به تو، اصلا به تو نرن که _ دیگه لطفی نداره بچه دار شدن، اصلا من به عشق دو سه تا کله استفراغیه دیگه بچه میارم

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

سینا سعی میکرد جدی باشه ولی مثل همیشه که در برابر دنیا نمیتونست خودشو کنترل کنه زد زیر خنده و دستشو دور دنیا حلقه کرد، با لبخند بهشون نگاه کردم که بعد از دو سال و اندی کش مکش، با کلی دردسر و غمی که کشیده بودن به هم رسیدن

دنیا حالا دیگه اون دنیای سابق نبود، البته هنوز خل و چل بود ولی انگار با گذشته زمان هر دومون بزرگ شده بودیم یا به قول معروف تازه زندگی رو درک کرده بودیم

نن جون بغلم کرد و با گریه گفت:

دیدی نمردم و بچه هاتو دیدم؟_

گونشو بوسیدم:

خدا نکنه قربونت برم، تو باید باشی برای بچه هام شوهر پیدا _ کنی

با مامان و بابام هم روبوسی کردم، مامان با لبخند مهربونی گفت:

آوای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس
zahra_s.
نویسنده:

تو کی انقدر سریع بزرگ شدی که مادر بشی پدر سوخته؟_

دوباره اشکم دراومد، به درخواست پرستار همشون از اتاق بیرون رفتن و من موندم و علیسان و بچه هامون، با کمک پرستار سعی میکردم بهشون شیر بدم و این دوباره یکی از همون حس های نابی بود که تا به حال تجربشون نکرده بودم

علیسان با عشق به این صحنه نگاه میکرد

بهش لبخند زدم لبه تخت نشست و در حالی که گونه بچه رو نوازش میکرد گفت:

میدونی ماریا، من تو زندگیم خیلی سختی کشیدم، نداشتن پدر و مادر، نبود هیچ تکیه گاه محکمی که بتونم بهش تکیه کنم... اما با این حال به خدا ایمان داشتم و به اینکه بلاخره یه روزی این تنهاییا تموم میشه_

و فکر میکنم خدا به جبران همه اون تنهاییا و سختیا تورو، و این میوه های عشقمونو بهم داد

خدارو شکر میکنم بابت این مهربونیش

آقای مهربون خانم خشن زبون
آوای خیس
نویسنده: zahra_s

لبخندی زدم و بعد با خنده گفتم:

بلاهای طبیعی معمولا باعث بدبختیه، اما اون زلزله ای که توی زندگی من و تو اومد انگار آغاز خوشبیختیمون بود_

♤ پایان ♤

10/7/1398

23:10

آقای مهربون خانم خوش زبون
آوای خیس